

پارسی زبان
فرہنگ

واژه نامه پارسی سره



فرہنگستان زبان پارسی



بنام خدا

واژه‌نامه پارسی سره

گروه گردآورندگان

فرهنگستان زبان پارسی



فرهنگستان زبان پارسی

تهران ۱۳۹۰



سرشناسه : گروه گردآوردندگان، فرهنگستان زبان پارسی
عنوان و نام پدید آورنده: واژه نامه پارسی سره / گروه گردآوردندگان
مشخصات نشر: تهران : ۱۳۹۰

ISBN :978-964-00-7814-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع : زبان و ادبیات فارسی
رده بندی کنگره : ۲ ز ۲ ف ۶/۱۰ P
رده بندی دیویی : ۷۰۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۱۳۴۶۵

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۷۸۱۴-۷

همکاران و گروه گردآورنده: امیرحسین اکبری شالچی، مهرماد کهزایی، آریا سرور، روح الله شهرامی، سیامک قدیمی، حامد قنادی، حسین اقوامی (آزاد)، داریوش محمدی

انتشارات فرهنگستان زبان پارسی : ۳

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین پلاک ۴۱۳

چاپ: نخست

شمارگان: ۱۰۰۰

سال انتشار: ۱۳۹۰

چاپ: فرزانه

صفحه آرای: فرشته زیدآبادی

حروفچینی کامپیوتری: الوند نگار

OPEN ACCESS Freely available online

This Book is Freely available online.

This is to give readers the rights to copy, redistribute, and modify this book and requires all copies and derivatives to be available under the same license.



Copyright 2011

بکارگیری این نسک و پخشودن آن در تارکده جهانی آزاد است.
خوانندگان می‌توانند نوشتار این نسک را پخش نمایند و یا آنرا پس از ویرایش بازپخش کنند.
چاپ این نسک، برای همگان آزاد می‌باشد.

فرهنگستان زبان پارسی

۱۳۹۰ خورشیدی

ISBN 978-964-7814-11-9





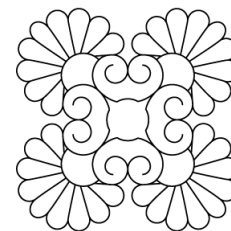
واژه نامه پارسی





فهرست

۲	پیشگفتار
۴	اندر چرایی سره‌گویی و سره‌نویسی (دکتر میرجلال الدین کزازی)
۸	پاسداری از زبان پارسی
۱۲	نکته‌هایی چند درباره این واژه‌نامه و روش بکارگیری آن
۱۳	آموزه‌هایی درباره سره‌گویی و سره‌نویسی
۱۴	سه گام تا پارسی سره شیوا
۱۷	براب‌گزینی هشیارانه برای واژگان بیگانه
۱۹	بهره‌جویی از گنجینه واژگان پارسی
۲۵	آیین‌مند نمودن پذیرش واژگان بیگانه
۲۷	پاسخ به برخی خُرده‌ها به سره‌گرایی بن‌مایه‌ها
۲۹	بن‌مایه‌ها
۳۰	کوتاهواره‌ها
۳۱	واژه‌نامه



پیشگفتار

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگزرد

زبان پارسی یکی از کهن‌ترین زبان‌های زنده جهان است. این زبان در درازنای هزاران سال، راه دشواری را پیموده است و خود را به فرگشتگی کنونین رسانده است. زبان پارسی امروزی، زبانی زیبا و رسا همراه با آهنگ و نواختی آرام است. ولی آنچه مایه نگرانی است، بکار بردن واژه‌های بیگانه فراوان در زبان پارسی نوین است. این واژگان بیگانه جایگزین واژه‌های خودی شده‌اند و اندک اندک واژه‌های خودی را میرانده‌اند و مایه فراموشی آنها شده‌اند. زبان همواره فرگشت می‌یابد. پیوسته گروهی از واژگان از زبان بیرون می‌روند و به بوته فراموشی سپرده می‌شوند و گروهی از واژه‌های تازه در زبان پدیدار می‌گردند و شماری از واژه‌هایی که در زبان مانده‌اند از دید آوایی و دستوری و گاه چم واژه، دچار دگرگونی می‌شوند. هر زبانی وام واژه می‌گیرد "اگر و تنها اگر" واژه جایگزین نداشته باشد و این پذیرفتنی است، ولی در پارسی بجای گرفتن واژه، آشفته‌گی می‌بینیم، چون بدون هیچ هنجاری واژه‌ها بر زبان اندر شده‌اند و آهنگ و هماهنگی و همگنی آنها نابسامان نموده‌اند. داد و ستد فرهنگی از دیرباز یکی از راه‌های بالندگی و پرورش فرهنگ‌ها بوده‌است. مردمانی که با دیگر فرهنگ‌های جهان داد و ستد نداشته‌اند، دچار واپس ماندگی شده‌اند (چنانچه در برخی همبودهای دورافتاده و جدا افتاده در میان جنگل‌های استوایی می‌بینیم). یکی از پیامدهای داد و ستد فرهنگی، داد و ستد واژگان است. زبان‌ها واژگانی را که ندارند از زبان‌های دیگر وام می‌گیرند و واژه‌های خود را به دیگر زبان‌ها وام می‌دهند. این داد و ستد واژگان مایه توانمندتر شدن زبان‌ها می‌شود. وانگهی، این وام‌گیری واژگان، زمانی زیانبار خواهد شد که بی بندوبار و لجام‌گسیخته گردد و واژگانی را دربرگیرد که در زبان وام‌گیرنده برابری نداشته‌اند. از آن بدتر زمانی خواهد بود که این واژگان تازه از راه رسیده، اندک اندک جای واژگان بومی زبان گیرنده را بگیرند و مایه فراموشی آنها شوند. این همان چیزی است که هم اکنون در زبان پارسی رخ می‌دهد. در درازنای ۱۴۰۰ سال گذشته واژگان زیادی بنابه فنوئدهای گوناگون (از واداشتن تازیان به بکارگیری آن گرفته تا ناستیه‌دگی و تنبلی پارسی‌گویان) به زبان ما اندرآمده‌اند. اکنون در این روزگار برگردن ماست که با پاسداری از زبان خویش بپاخیزیم در راه شکوفایی و بالندگی آن بکوشیم.

در این واژه‌نامه کوشیده ایم برای واژگان بیگانه برابری پارسی آنها را بنمایانیم تا پارسی‌گویان بتوانند در گفتار و نوشتار روزانه خود، از آن بهره‌گیرند. کوشش شده است که واژگان پارسی که بدست فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد آنها در زبان کمرنگ شده است، دوباره نمایانده شوند. در فرایند پالایش زبان، به یک نکته باید درنگریست که بکاربردن واژه‌های پارسی، به معنای یک سره بریدن از بکاربری واژه‌های بیگانه نیست؛ ولی تاجایی که می‌شود و به زیبایی، رسایی و شیوایی گفتار و نوشتار، آسیبی نمی‌رسد، باید برابری پارسی برای واژگان بیگانه بکار رود.



بر این باور هستیم که همه زبان‌ها با هم برابرند و از دیدگاه ارزش‌های انسانی هیچ زبانی بر زبانی دیگر برتری ندارد. با هیچ زبانی سر ستیز نداریم و باور داریم هر زبانی برای گویش‌وران آن زبان بهترین و باارزشت‌ترین زبان است و گویش‌ور هر زبانی باید بتواند از زبان خود پاسداری کند. همه زبان‌های جهان با ارزش هستند و هیچ مردمانی نمی‌تواند با زبان خود به دیگر مردمان فخر بفروشد و یا زبان‌های دیگر را خوار بشمارد. تاریخ، باورها، دین، هنر و آیین‌های هر مردمی پاره‌هایی هستند که «شناسنامه فرهنگی» آنها را می‌سازند و تک‌تک آنها گنجینه ارزشمندی هستند که شایسته بالندگی و شکوفایی می‌باشد.

هنگامی که سخن از سره‌گرایی به میان می‌آید، برخی به نادرست گمان می‌کنند که سره‌گرایان را آهنگ خوارداشتن زبان قومیت آنها بوده و یا خواستار نابودی آن زبان هستند. سره‌گرایی، هیچ ناسازگاری با گونه‌گونی زبانی و بودن زبان‌های بیشمار بر روی این کره خاکی ندارد. اینکه در سره‌گرایی کوشیده می‌شود تا از بکاربردن واژگان دیگر زبان‌ها (چه عربی و ترکی و چه انگلیسی و فرانسوی و...) پرهیز شود برابر با نایش (~نفی) دیگر زبان‌ها و دشمنی با آن نیست. همانگونه که گفته شد، هر زبانی در جای خود بسیار ارزشمند است و گویش‌وران این زبان‌ها نیز باید بر توانمندسازی زبان خود و زدودن آسیب‌هایی که به آن زبان رسیده‌است کوشا باشند.

ما نیز زبان پارسی را دوست داریم و مانند جان خویش به نگهداری آن می‌پردازیم. از این رو، نمی‌پذیریم که واژه‌های بیگانه، که برابر درستی برای آن داریم، در نوشتار و گفتار ما راه یابد. بر این باوریم که اگر گفتار و نوشتار خود را این گونه سامان دهیم، به زودی واژگان پارسی نیز مانند واژگان بیگانه برای گوش‌هایمان آشنا می‌شوند.

دکتر میرجلال الدین کزازی، از استادان بزرگ زبان پارسی، درباره چرایی سره‌گویی و سره نویسی گفتار بسیار ارزشمندی دارند که شایسته‌تر دیدم این گفتار ارزشمند، که هرآنچه باید در این زمینه گفته شود را در خود دارد، را به دنباله این پیشگفتار بیاوریم.

در پایان؛

این واژه‌نامه، دارای کاستی‌ها و نارسایی‌های فراوانی است. برآنیم که در ویرایش‌های پس از این تا جایی که بتوانیم این کاستی‌ها و نارسایی‌های را کمتر نماییم. اگر شما نیز پیشنهادی درباره این نسک دارید، به نشانی:

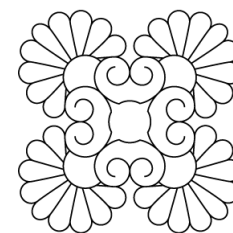
info@persianacademy.org

با ما تماس بگیرید.

با سپاس فراوان و آرزوی شادی و فرازمندی برای همه پارسی‌گویان

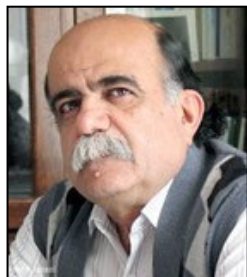
گروه گردآورندگان

اردیبهشت ۱۳۹۰



اندر چرایی سره‌گویی و سره‌نویسی

دکتر میرجلال‌الدین کزازی



زبان شکرین و شیوای پارسی که می‌توانیم بی‌درنگ و دودلی آن را نغزترین و توانمندترین زبان زیباشناختی در جهان بدانیم، سرشت و ساختاری دوگانه و ناسازوارانه دارد: از سویی زبانی است بسیار سوده و ساده، نغز و نازک، با زنگ و آهنگی دلاویز و خُنیایی و گوشنواز؛ از دیگر سوی، زبانی استوار و سخت‌جان و پایدار که توفان‌ها و تندبادهایی سهمناک و ستیزآمیز را از سر گذرانیده‌است و در درازنای سده‌ها و هزاره‌ها، برجای و برپای مانده‌است و باری گران و تن‌فرسای و توانکاه و پشت‌شکن را بر دوش کشیده‌است که فرهنگ گرانسنگ و نازشخیز ایرانی است. این زبان، بهره‌جوی از توانایی‌ها و دلاویزی‌های خویش، همواره امروزیان ایران را به دیروزیان و پسینیان را به پیشینیان و نوادگان را به نیاکان پیوسته‌است و رشته‌ای سخت و استوار و ناگسستنی بوده‌است که گذشته ایران را اکنونی و روزآمد گردانیده‌است و پایگاه و پائندان پیوستگی و یکپارچگی فرهنگ و تاریخ ایران گردیده‌است.

زبانی که مایه‌ورترین و نغزترین سامانه سرودینه و سَراودین (~ شعری) جهان را، در چندی و چونی، در خود پدید آورده‌است و آوازه ایران را تا دورترین سرزمین‌های گیتی درگسترده‌است و سخنورانی بزرگ و ورجاوند را، در آفرینش شاهکارهای جاودان ادبی به کار آمده‌است؛ شاهکارها و سخنورانی که به هیچ گمان و گزافه همانند و همالی برایشان در سراسر جهان نمی‌توان یافت. شگرفی و شاهواری این زبان و سختگی و سَوارِی آن تا بدان پایه بوده‌است که سخن پارسی و ادبِ دریوسته آن را آنچنان مایه بخشیده‌است و بربرده‌است که فرازنازی فرخنده فرهنگ و هنر ایران و ستیغ استوار و سر بر سپهر این هنر و فرهنگ گردیده‌است.

در ایران پس از اسلام همواره آنچه مایه نازش و سربلندی ما ایرانیان بوده‌است و بدان بر پهنه گیتی بالا برافروخته‌ایم و خویشان را از دیگر مردما والاتر دانسته‌ایم و نازان و سرافرازان گفته‌ایم که: «ماییم که توانسته‌ایم سخنورانی سترگ و بی‌مانند چون فردوسی و خیام و مولوی و سعدی و حافظ در دامن فرهنگ خویش بیرویم و ببالانایم!» سخن پارسی بوده‌است.

آسیب واژگان بیگانه به بافتار نازک و دلاویز و آهنگین زبان پارسی

یکی از هدف‌های سره‌گویی و سره‌نویسی این است که از زبان‌هایی که واژگان بیگانه به ساختار آوایی و گوشنواز زبان پارسی، و همچنین رسایی، پختگی و استواری آن وارد می‌کنند، جلوگیری کنیم. اینکه زبان پارسی نمی‌باید وامواژه‌ها را در خود راه دهد، دیدگاهی دانشوارانه و بر پایه برهان‌های زبان شناختی است. زبان پارسی بسیار پیشرفته‌است. زبانی بوده‌است بسیار پویا. از دید زبان شناسی تاریخی، پیشرفته‌ترین زبان کنونی است. این از آنجاست که زبان آئینه فرهنگ است. فرهنگی که پویاست، زبانی هم سنگ



و هم ساز با خویش را پدید می‌آورد. فرهنگ ایرانی چون فرهنگی پویا و پیشتاز بوده‌است، زبان پارسی هماهنگ با آن بسیار دگرگون شده و پیشرفت کرده‌است. زبان پارسی امروز ساختاری دارد که با بسیاری از دیگر زبان‌های جهان هم روزگار نیست. به سخن دیگر، آن زبان‌ها از دید کاربردهای سرشتین و بنیادین، در روزگاران و در ساختارهایی مانده‌اند که دیری است زبان پارسی از آنها گذشته‌است. دیگر زبان‌های جهان با پارسی دری یاهمان پارسی نو، هم روزگار نیستند. برای نمونه با پارسی میانه سنجیدنی اند، حتی با پارسی باستان. اگر زبان پارسی که بسیار پیشرفته‌است، از این زبان‌ها که در سنجش با آن هنوز کهن مانده‌اند واژه بستانند، برخود زبان زده‌است. این واژه‌ها با ساختارها، هنجارها و رفتارهای زبان پارسی سازگار نیستند. از این روی آنها را گزند می‌رسانند و برمی‌آشوبند. بدان می‌ماند که شما پاره‌ای از پلاس یا بوربای ستبر درشت را بر پرنیانی نغز و رخشان بپیوندید و بدوزید. پیداست که این دو با یکدیگر سخت ناسازند. نخستین و آشکارترین زیان و گزند که زبان‌های بیگانه به زبان پارسی می‌زنند آن است که بافتار آهنگین و خنمایی و هموار و گوش‌نواز، آوایی را در این زبان از میان می‌برند. واژه‌های ایرانی هنگامی که از روزگاران باستانی میانه به روزگار نو رسیده‌اند، واژه‌های پارسی شده‌اند (پارسی دری)، از دید ساختار آوایی، سوده و ساده و نرم و هموار گردیده‌اند. برای نمونه، یک واژه درشتناک گران اوستایی مانند خورنه [khoarnah] در پارسی شده‌است فر. [far] از دید ساختار آوایی، به فرجام خود رسیده‌است؛ یعنی واژه‌های مانند «فر» بیش از این سوده و کوتاه نمی‌تواند بشود. اما واژه‌هایی که ما از زبان‌های دیگر می‌ستانیم، می‌توانند واژه‌های درشت و گران و ناهموار باشند که آن ساختار دلاویز آوایی را از میان می‌برد.

زبان پارسی در درازنای زندگانش به پایه‌ای از سودگی و سادگی، پیراستگی و نابی رسیده‌است که هنجارها و کارکردهای برون‌زبانی در آن از میان رفته و تنها آنچه به یکبارگی و به نابی نیازهای راستین و ناگزیر زبانشناختی را بر می‌آورد و به کار می‌آید، در آن برجای مانده‌است. هنجارها و ساخت‌هایی برون‌زبانی و باورشناختی چون نرینگی و مادگی و اُمردی واژگان که هیچ کارکرد زبانشناختی ندارند و به «ته نشست‌هایی» از باورهای باستانی و اسطوره‌ای‌اند که در زبان باز می‌تافته‌اند و به نمود می‌آمده‌اند، در زبان پارسی، یکسره از میان رفته‌اند.

از آن است که آمیختگی زبان پارسی با دیگر زبان‌ها که با آن هم‌روزگار نیستند و هنوز آغازینه و لاینک و آلوده به کارکردهای برون‌زبانی مانده‌اند، بدین زبان نغز و ناب آسیب‌ها می‌رساند و آن را می‌آلاید. آشکارترین و برجسته‌ترین آسیب که پیش و بیش از دیگر آسیب‌ها فرادید می‌آید، آسیب آواشناختی است. واماواژه‌های درشتناک و ناهموار و گوش‌آزار، بافتار نازک و دلاویز و آهنگین زبان پارسی را می‌پیشند و زنگ و آهنگ خُنمایی آن را زبان می‌رسانند. آسیب‌هایی دیگر که از این رهگذر به دیگر سامانه‌های زبان همچون سامانه گردانشی (~ صرفی) و نحوی و ماناشناختی (~ معنی‌شناختی) می‌رسد، نهان است و دیرپیدا و زبان را از درون می‌فرساید و می‌پوساند.

اما خواست سرهنویسان بازگشت به زبان زمان روزگار فردوسی نیست؛ اگر نوشته‌ها و سروده‌های پارسی گرایانه امروز به زبان فردوسی می‌ماند، از آن روی نیست که آن نویسنده یا سراینده، آن زبان را به کار می‌گیرد یا می‌خواهد به شیوه فردوسی بسراید. از آنجاست که زبان پارسی بدان سان که استاد توس یا سعدی به کار گرفته‌است، از دیدی دیگر، نزدیکترین زبان به زبان سرشتین پارسی است. هنگامی که ما می‌کوشیم به این زبان برسیم، خواه‌ناخواه، آنچه به دست می‌آوریم، نزدیک فردوسی خواهد بود؛

بی‌نیازی زبان پارسی از واژه‌های بیگانه

زبان پارسی زبانی است توانمند و بی‌نیاز. اگر گاهی به واماواژه‌ها نیاز دارد، این نیاز در همان مرز و اندازهای است که هر زبان می‌تواند داشت، و حتی بسیار کمتر از بسیاری از دیگر زبان‌ها نیازمند واماواژه‌هاست. این توانمندی در زبان پارسی برمی‌گردد به سامانه و دستگاه واژه‌سازی در این زبان که بسیار نیرومند و کارآمد و آفرینش‌گرانه‌است و حتی بی‌کرانه‌است. ما می‌توانیم



بی‌شماره در پارسی واژه بسازیم. زبان پارسی مانند بسیاری از زبان‌های جهان کالبدینه نیست؛ بدینسانکه پیمانه‌ها و ریخت‌های از پیش نهادهای برای واژه سازی در این زبان نمی‌بینیم. زبان پارسی بسیار نرمشپذیر است؛ به موم می‌ماند؛ خود را با توان زبانی در به کار برنده خویش دمساز می‌گرداند. هر چه مایه و توان و دانش شما در زبان پارسی بیشتر باشد، این زبان را آسانتر و مایه‌ورتر می‌توانید به کار بگیرید. برای همین است که این زبان در جهان سرود و سخن و شعر شده‌است. برای آنکه سخنور می‌تواند آنچه را در درون او می‌گذرد، به یاری این زبان روشنتر و رساتر باز گوید. او زبان پارسی را بیش از هر زبان دیگر می‌تواند از آن خود کند و می‌تواند زبانی ویژه و شیوه شناختی در پارسی برای خود بیابد. برای نمونه، یکی از واژه‌های بسیار آشنا در زبان پارسی، واژه «دست» است. با این واژه می‌توان ده‌ها واژه ساخت؛ گذشته از آن واژه‌ها که دیگران پیش از این، از این واژه ساخته‌اند. بسنده‌است که این واژه را با واژه دیگر بپیوندید تا واژه‌های نو به دست آید: فرادست، فرودست، زیردست، زبردست، بالادست، پایین‌دست، دستاویز، دستبند، دستگیره و... حتی می‌توانیم فرهنگی خرد از واژگانی را که تاکنون با این واژه ساخته شده‌است فراهم بیاوریم. از این روی، این زبان در سرشت و ساختار، زبانی تُنک مایه نیست که از برآوردن نیازهای روز ناتوان باشد و بخواهد از وام واژه‌ها بهره برد. ناتوانی، کمبود و بیتوشی از زبان پارسی نیست، از کسانی است که این زبان را به کار می‌گیرند. از این روی می‌توان از واژگان بیگانه بهره‌پذیر؛ برای واژگانی که به هر انگیزه‌ای در این زبان راه بسته‌است، برابرای پارسی بیابیم؛ اندک‌اندک این واژه‌ها را هم از بان برانیم؛ و آن واژگان دیگر را به جای آنها بنشانیم. ما اگر گاهی اندک نیاز داشتیم که واژه‌ای را از زبان دیگر بستانیم، برآنم که می‌توانیم چنین کرد.

دو ویژگی بنیادین زبان پارسی

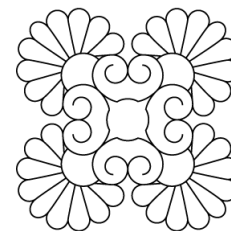
به راستی راز و فسون این زبان زنده زیبای زرین که دلارام و دلزای سخن را به شاهوارترین و گرانمایه‌ترین زیورها و آرایه‌ها آراسته‌است، در چیست؟ پاسخی که بدین پرسش بنیادین می‌توان داد، همان می‌تواند بود که در آغاز این جستار یاد کرده آمد: ناسازوارنگی سرشتین در زبان پارسی که نغزی است نازک و در همان هنگام سخنی است ستوار. زبان پارسی به دو ویژگی بنیادین از دیگر زبان‌های جهان جدایی می‌گیرد و فراتر می‌رود، آن چه مایه شگفتی است، آن است که این دو ویژگی با یکدیگر ناسازند و آشتی‌ناپذیر. یک ویژگی ستواری و سخت‌جانی است و ویژگی دیگر نغزی و نازکی. زبان پارسی در پی پویه‌ای پایدار، درشتی‌ها و ناهمواری‌های خویش را به کناری نهاده‌است و بن‌مایه‌ها و کارکردهای برون‌زبانی خود را یک به یک فرو گذاشته‌است، خواست من از این کارکردها و بن‌مایه‌ها هنجارها و رفتارهایی در زبان است که ارزش و کارایی زبان‌شناختی ندارند؛ به راستی مانده‌ها و لای‌ها و ته‌نشست‌های اسطوره‌ای و باورشناختی‌اند که به زبان راه بسته‌اند. هنجارها و کارکردهایی از گونه ریخت‌های جداگانه برای دوگانگی (ثنیه) یا نرینگی (تذکیر) و مادینگی (تأنیث) و امردی (تخنیث). زبان پارسی بدین سان به زبانی ناب و پیراسته از دید زبان‌شناسی دگرگون شده‌است. از دیگر سوی، آن پویه پایدار، واژه‌هایی گران و ناهموار را تراشیده‌است و به واژه‌هایی نرم، آهنگین، گوشنواز دگرگون ساخته‌است. این همه زبان پارسی را نغزی و نابی بسیار بخشیده‌است، اما این نغزی و نابی مایه سستی و آسیب‌پذیری آن نشده‌است. زبان پارسی گزندهایی گران و آسیب‌هایی بزرگ را تا کنون از سر گذرانیده‌است و از بوته هر آزمون دشوار تاریخی سربلند و پیروزمند بیرون آمده‌است.

با این همه این زبان شکرین و دلاویز که یکی از فرهنگی‌ترین زبان‌های جهان است و درخشان‌ترین، مایه‌ورترین سامانه ادبی جهان در آن پدید آمده‌است، در این روزگار با دشمنی سخت نیرومند و زیانکار روبه‌روست که فناوری رسانه‌ای است. فناوری رسانه‌ای که حتا تا نهانگاه خانه‌های کسان راه بسته‌است، زبان‌های بومی را که پیشینه‌ای دیرینه و چند هزار ساله دارند، می‌فرساید؛ می‌کاهد؛ از تاب و توش می‌اندازد؛ تا سرانجام آن‌ها را یکسره از میان بردارد.



پس حتی زبانی به ستواری و سخت‌جانی زبان پارسی نیز در برابر هم‌آوردی چنین سهمگین و سترگ، نیاز به یاری و پشتیبانی و دستگیری دارد. بر هر دوستدار زبان پارسی است که به یاری آن، به هر شیوه که می‌تواند، بشتابد. یکی از این کوشش‌های یاری‌گرانه، کوششی است که در راه‌اندازی پایگاه زبان فارسی انجام گرفته‌است. پدیدآوران این پایگاه می‌کوشند که در مرز توان خویش نغزی‌ها و کارایی‌های زبان پارسی را نشان بدهند و دلاویزی‌هایی را که در ادب پارسی نهفته‌است آشکار بگردانند. در این سالیان، خدای را سپاس!، غمخواران و یاری‌گرانی که بر شمارشان پی‌درپی افزوده می‌آید، آسیب‌شناسانه به زبان پارسی می‌نگرند و می‌کوشند که توانمندی‌ها و کارایی‌های آن را که می‌توان گفت بی‌گرانه و مرزن‌شناس است، بشناسانند و در کار آورند. تا این زبان در روزگار پراشوب و بی‌فریاد رسانه‌ها نیز، بتواند توفان و تندباد را از سربگذراند و از این بوته آزمایش نیز پیروزمند و سربلند بدر آید. آزمایشی که سهمگین‌تر آزمون این زبان توانمند و سخت‌جان شمرده می‌شود.

از درگاه دادار که او نیز بی‌گمان زبان پارسی را گرامی می‌دارد، زیرا دوستدار زیبایی است، برای آنان در این کوشش فرهنگی آرزوی کامگاری و بختیاری دارم.



پاسداری از زبان پارسی

داریوش محمدی

شاید آن‌گاه که فردوسی پاک‌زاد، دست‌به‌کار سرایش و آفرینش شاه‌نامه شد، همین روی‌دادهایی را از سر می‌گذراند که امروزه ما هر دم می‌شنویم و باز می‌بینیم. شاید او هم بر سر سرزمین سوخته‌اش روزها می‌گریست و پیوسته آه و افسوس سرمی‌داد و از خود می‌پرسید چرا باید این سرزمین آزاد و آباد چنین به سوی نابودی و ویرانی رود. بی‌گمان از همالان فردوسی کسان بسیاری بوده‌اند که کاسه‌ی چه‌کنم، چه‌کنم در دست، پیوسته از زمین و زمان می‌نالیده‌اند و بر سیه‌روزی ایرانی می‌گریسته‌اند. شاید فردوسی هم هر بار که سرودی کهن یا ترانه‌ای میهنی می‌شنید اشک از چشمانش روان می‌شد، به همان گونه که امروز، هر گاه سرود «ای ایران، ای مرز پرگهر» را می‌شنویم، بُغز گلویمان را می‌فشارد، انگاری که دیگر هوایی نیست که در دم فروکشیم و باز پس دهیم. ولی می‌دانیم که در همه‌ی آن سال‌های سیاه و رنج‌آور، در مغز فردوسی، اندیشه و انگیزه‌ای جان می‌گرفت که به نیکی در این بیت او نمایان است:

بسی‌رنج‌بردم در این سال سی عجم زنده‌کردم بدین پارسی

او به نیکی و درستی دریافته بود که چه‌بود ایران‌زمین، زیر پای بیگانگان لگدکوب می‌شود. او هوش‌مندانه دریافته بود که باید کاری کرد و راهی جست تا از ویرانی ایران‌زمین و ایرانی پیش‌گیری کند. از این رو دست به کار آفرینش شاه‌کار و کارستان خود شد. هوش سرشار، شور و انگیزه‌ی پایدار فردوسی، او را یاری رساند تا یک‌تنه کاری از پیش برد که امروز برای هزاران‌هزار ایرانی در همه‌ی سرزمین‌های ایرانی، مایه‌ی بالش و نردبان فرهنگ ایرانی است. بی‌گمان یادگار فردوسی، بنیاد یگانگی ایران است و یا دست‌کم می‌توان بدین دست‌آویز برای یگانگی همه‌ی آدم‌های ایرانی در همه‌ی سرزمین‌های ایرانی کوشید و از این راه برای بخش بزرگی از آدمیان بر این گوی خاکی، خوش‌بختی و به‌روزی فراهم کرد.

به گمان نویسنده‌ی این نوشتار، آن‌چه برای فردوسی بزرگ، انگیزه‌ی آفرینش شاه‌نامه بود، امروز هم، از هر سو رخ می‌نماید. ایرانیان جدا از هم، در سرزمین‌هایی پاره پاره می‌زیند. یگانگی از مردمان ایرانی روی برمی‌تاباند. فرهنگ ایرانی در دور و نزدیک خوار شمرده می‌شود. هر ایرانی در گوشه‌ای از این جهان پهناور درگیر گرفتاری‌های کوچک و بزرگ خود است. از تاجیکان در دورترین خاور ایران‌زمین تا کردهای دلیر در دورترین باختر ایران‌زمین هر یک گرفتار و سرگرم بدبختی‌های خود هستند.

همین‌ها بس است تا هم‌چون فردوسی، به بایستگی کاری برای یادآوری شکوه و بزرگی ایران‌زمین و از سرگیری بازسازی آن ببیندیشیم. هم‌بستگی و یگانگی دوباره‌ی ایرانیان و در پی‌آیند آن به‌روزی مردمان ایرانی، هنگامی شدنی است که یکایک هم‌وندان



سرزمین فرهنگی ایرانیان، بر بنیاد و پایه‌ی چه‌بود فرهنگی خود آگاهی یابند و این نکته‌ای است که باید به هر ایرانی، آن را یادآوری کرد.

یادآوری و بازسازی آن یگانگی و هم‌بستگی فرهنگی از دست رفته، کاری است که گویا از دست فرمان‌روایان به در است. پی‌گیری این خواست، در جهان نوین و پیش‌رفته جز از راه بازسازی اندیشه و رای ایرانیان شدنی نیست. اگر چه با یاری فرمان‌روایان می‌توان بدین کار شتاب بخشید ولی این گونه که اکنون دانسته شده، خواهندگان یگانگی و بازسازی ایران‌زمین هم‌چون فردوسی بزرگ تک‌وتنه‌ایند و یاری‌گری نیست که آنان را یاری کند.

آفریننده‌ی شاه‌نامه، راز هم‌بستگی و بازسازی ایران‌زمین را در برکشیدن زبان پارسی و فرهنگ ایرانی می‌دیده است. و چه زیبا و هوش‌مندانه این را دریافته بوده است. زبان، بزرگ‌ترین و ارزش‌مندترین ویژگی جداگر تیره‌ها و مردمان از یک‌دیگر است. برای ما ایرانیان، زبان پارسی، گزینشی است سراسر تاریخی که هیچ‌گاه به زور شمشیر و جنگ بر دیگر مردمان ورزنده نشده است. زبان پارسی، همان دالانی است که ما را به سوی یکی شدن می‌برد. با هر گویش و زبان دیگری که باشیم این گزینش زیبای تاریخ و کارنامه‌ی ایران‌زمین، راه‌گشا و پیوندای ماست.

فرهنگ، زمینه‌ای است که در آن، مردم شیوه‌ی زندگی خویش را می‌یابند، با آن می‌زیند و بر آن می‌بالند. فرهنگ هر چه راه‌گشاست و مردمی‌تر باشد آدم‌هایی فرهیخته‌تر و به‌روزتر می‌پرورد. گویا، فردوسی پاک‌نهاد از این که فرهنگ هم‌میهنانش را پوینده و پیش‌برنده نمی‌دیده است، سخت آشفته بوده است، از این رو در شاه‌کارش دست به کار برجسته‌کردن و بازنمایی زیبایی‌های فرهنگ ایرانی شده است و ریز و درشت، دور و نزدیک آیین‌های فرهنگ ایرانی را به چهره‌ی کارنامه‌ی ایران‌زمین و به زبان پارسی دری بازآفریده است.

زبان ابزار گفت‌وگو و دانستن یک‌دیگر است. آدمیان از فرای تاریخ و گذر زمان با زبان نوشتاری برای یک‌دیگر سخن می‌گویند و پیام‌رسانی می‌کنند. چنان‌چه فردوسی بزرگ با زبان پارسی از پس هزاره‌ای با ما سخن گفته است. زبان گفتاری نیز برای آن که بتواند از پس خویش کاری بنیادی‌اش برآید، باید رسا و آسان و روان باشد. تا گویندگان و شنوندگان، این تنها ابزار دانستن یک‌دیگر را بتوانند به آسانی به کار گیرند.

تازش خان‌ومان برانداز تازیان، و چندی پس از آن ویران‌گری‌های مغولان، شهرهای آباد و دانش‌گاه‌ها و ادب‌سراهای این سرزمین را نابود کرد و بسیاری از نوشته‌های زبان پارسی در آتش جنگ سوخت و دانش‌مندان و ادب‌دانان ایرانی را از دم تیغ گذراند و آن گونه شد که پیوند سرایندگان و نویسندگان سده‌های پیشین با سرایندگان و نویسندگان سده‌های پسین، از هم گسیخت. به ویژه پس از تازش مغولان، این گسست چنان شد که زبان پارسی، به سوی نابودی گام برداشت. پدیداری بزرگانی انگشت‌شمار مانند مولانا و سعدی و حافظ در سده‌های هفتم و هشتم را باید جدا از آن دانست. چرا که پس از تازش مغولان تا چند دهه، کارسازی و درآیش استادان پیشین، بر پای بود و نیز سعدی و مولانا پرورده‌ی ادبستان پیش از مغول بودند و حافظ، در شیراز سده‌ی هشتمی پرورده می‌شود که تا اندازه‌ای به دور از یورش مغولان مانده بود.

از سده‌ی هشتم که بگذریم، دوره‌ی «نشیب ادبی» می‌آغازد و تا آغاز سده‌ی سیزدهم ماهشیدی (قمری)، این نشیب ادبی دنباله می‌یابد. سده‌ی سیزدهم زمان رستاخیز ادبی زبان پارسی است. در آغاز سده‌ی هشتم به گفته‌ی ادوارد براون، «نخستین تباه‌گر بزرگ زبان پارسی»، که همان «وصاف الحضرة» باشد، نسکی به نام «تجزیت المصار و تجزیت الاعصار» نوشت که «تاریخ وصاف» نامیده می‌شود. وصاف در این تاریخ‌نامه تا توانسته است سخن‌پردازی و هماهنگ‌آوری کرده و واژگان تازی و ترکی مغولی به کار برده است و در این راه به اندازه‌ای فراخ‌روی و گزاف‌گویی کرده است که خواننده‌ی ناویژه‌کار پارسی‌زبان از آن نمی‌تواند بهره بگیرد. چرا که نویسنده‌ی آن، تاریخ‌نویسی را بهانه‌ای کرده است تا «مجموعه‌ی صنایع علوم و فهرست بدایع فضایل و دستور اسالیب بلاغت و قانون قوالیب براعت ...» خود را به رخ خواننده بکشد و برتری هنری (!) خود را بیاستواند. و از این بدتر، شماری از



نویسندگان سده‌های سپس‌تر هشتم، به ویژه در تاریخ‌نگاری، از «وصاف الحضرة» پی‌روی کردند که واپسین آن‌ها میرزا مهدی‌خان استرآبادی، دبیر نادرشاه افشار و نویسنده‌ی دو نسک «جهان‌گشای نادری» و «دره‌ی نادره» است.

برآیند آن شد که ما پارسی‌زبانان امروزی، نوشته‌های نویسندگان سده‌های نخست اسلامی را به آسانی درمی‌یابیم ولی در خواندن نوشته‌های آغاز دوره‌ی قاجار و زمان نادرشاه افشار درمی‌مانیم. ویژگی نوشته‌های وصاف‌الحضرة‌ای، کاربرد بی‌خود و بسیار واژگان تازی است به گونه‌ای که گاه ساختار زبان پارسی هم در آن گم می‌شود و نمی‌توان با دل‌آسودگی آن نوشتارها را پارسی دانست. خوش‌بختانه، دگرگشت آزادی‌خواهان سده‌ی پیش، پاک‌سازی زبان پارسی از واژگان بی‌خود و بی‌هوده‌ی بیگانه را به یک نیاز و سپس‌ترها به یک جنبش دگراند. نویسندگان می‌کوشیدند هر چه ساده‌تر و روان‌تر بنویسند و از واژگان خوش‌بافت و خوش‌دریافت پارسی سود برند.

با روی کار آمدن فرهنگستان یکم زبان و ادب پارسی، کار پاس‌داری، پالایش و توان‌مندسازی زبان پارسی شتاب گرفت و ما امروزه بسیاری از واژگان و نوساخته‌های دانش‌مندان فرهنگستان یکم را به کار می‌بریم و به‌آسانی آن‌ها را درمی‌یابیم. اگر نبود کار آن دانش‌مندان، شاید امروزه ما به جای واژگان خوش‌آهنگ و زیبایی هم‌چون دانش‌گاه، دانش‌کده، یخ‌چال، شهرداری، شهربانی، دادگاه، دادگستری، دبستان، دبیرستان، هواپیما و ... واژه‌های نادریافتنی و گمراهی هم‌چون انیورسیت، فاکلته، رفریجراتور، بلدیه، نظمیه، محکمه، عدلیه، مکتب، اسکول، طیاره و ... را به کار می‌بردیم و در مغز کودکانمان هم، این جزیره‌های گم‌نام فرهنگی، زبانی را هر روز بار می‌کردیم و زبان پارسی را برای خود و آیندگان ناکاربردی و نادل‌پذیر می‌گردانیم.

گذشتگان فرهنگی ما کار خود را کم و بیش به خوبی پی‌گرفتند و برآیند آن شد که امروزه به گواهی زبان‌دانان بزرگ، پارسی‌گرایی و گرایش به کاربرد واژگان پارسی، به یک خواست و نهاد درونی و کمابیش فراگیر، دگریده است و فراگیرانه می‌توان گفت که پارسی‌زبانان، به ارزش کاربرد واژگان زبان خودشان پی‌برده‌اند. این گرایش، در روند سرشتین زبان پذیرفته شده است و از این راه، زبان پارسی نیازهای بایسته و شایسته‌ی خود را در واژه‌سازی برمی‌گیرد و به ساختار استوارتر و روشن‌تری دست می‌یابد. اگر چه ساختارهای بیگانه کمابیش از این زبان دور ریخته شده‌اند و دیگر به کاربرد ساختارها و دستورهای بیگانه، یک نادرست و کژدانی و زشت‌سخنی دانسته می‌شود ولی هنوز می‌بینیم که واژگان بیگانه‌ی بسیاری در زبان ما رفت‌وآمد می‌کنند و این، بایستگی نیروافزایی گرایش درست و به جای پارسی‌گرایی در زبان پارسی را گوش‌زد می‌کند. این نیاز و بایستگی، برای جهان نوین و ابزار بس‌توان‌مند آن، رایاتار (ه‌اینترنت)، سدچندان می‌شود. پارسی‌زبانان با جهان از راه رایاتار روبه‌روز بیش‌تر درگیر می‌شوند و با هزاران واژه‌ی تازه روبه‌رو می‌شوند که به انگیزه‌های گوناگون از پس کار برگرداندن آن‌ها به زبان پارسی بر نمی‌آیند. همین نکته است که انگیزه‌ای می‌شود تا کسانی که دل‌سوز زبان پارسی هستند و آن را از جان دوست‌تر می‌دارند دست به کار شوند و در این بازار شلوغ، به یاری این پیر کهن به پا خیزند.

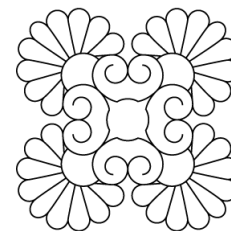
زبان‌شناسان، زبان را باشنده‌ای زنده برمی‌شمرند که در پیچ و خم روزگار راه خویش می‌یابد، گاه پست و گاه بلند می‌شود و پیش می‌رود. گاهی هم از پس توفان‌های روزگار بر نمی‌آید و رخت خویش از میان آدمیان برمی‌دارد.

می‌دانیم که زبان پارسی از پس آن همه گذشته‌ی پر نشیب و فراز چند هزار ساله‌ی ایران‌زمین خود را به ما رسانده و اکنون هم سرا فرازانه بر زبان ما روان می‌شود. زمان ما یک ناسانی چشم‌گیر و شاید برتری شگفت‌آور با دیگر زمان‌ها دارد و آن پیش‌رفت تند فن‌آوری و گسترش دمان دانش و فن در میان آدمیان است. از آن‌جا که زبان نخستین ابزار آدمی برای بهره‌کردن اندیشه و یافته‌اش با دیگران است، پس از این همه، جوش و خروش زمانه، بیش‌ترین نشانه‌پذیری داشته است. بسیاری از زبان‌های جهان امروز، در رودخانه‌ی چرجنب‌وجوش دانش و فن‌آوری پرورده‌اند و از این راه بالیده‌اند و اکنون راه خویش، چه سخت و چه آسان، پی‌می‌گیرند.

ولی زبان پارسی دری، از پس هزاره‌ها بالش و پرورش، ناگاه به این رودخانه‌ی خروشان دانش رسیده و با آن همراه گشته است. با آن پیش می‌رود و با آن هم‌نوا می‌شود. خروشنده‌ی و روندگی دانش و پیش‌رفت آن چنان است که هیچ زبانی بی‌یاری گویندگان و



کاربرندگان آن، نمی‌تواند از پس نیازهای روزافزونی که دانش بر آن بارمی‌کند، برآید. دستگاه زبان به خودی خود کند است و آن توانایی و چابکی را ندارد که این همه نام و نشانی برساخته‌ی دانش را بگُوَرَد. از این رو، امروزه زبان‌های پیش‌رفته و کارا به‌ناچار نیاز به یاری دل‌سوختگان و خواهندگان‌شان دارند. زبان پارسی ما هم، همین گونه است و باید به یاری آن بشتابیم.



نکته‌هایی چند درباره این واژه‌نامه و روش بکارگیری آن

مهرماد کهزایی

در این واژه‌نامه کوشش شده است تا جایی که بتوان، برای همه واژگان بیگانه چندین واژه برابر پارسی نمایانده شود تا پارسی‌گویان بتوانند بر پایه نیاز خود یکی از این برابرها را در گفتار و نوشتار روزانه خود، بکارگیرند. هر واژه بسته به جایی که بکار می‌رود و همچنین آهنگ و سامه نوشته، می‌تواند ماناک‌های (معنی‌های) گونه‌گونی بخودگیرد. برای نمونه واژه "انتشار" در جایی برای "افشاندن" و "پراکندن" بکار می‌رود (انتشار گرد و خاک) و در جای دیگر برای "پخشودن" کتاب و روزنامه. از سوی دیگر یکی از نارسایی‌های کنونی این واژه‌نامه این است که در آن واژه‌های بیگانه‌ای که نوشتار یکسانی دارند ولی آوایش و ماناک‌های گونه‌گونی دارند (برای نمونه مسکن و مُسکِن، خیر و خَیر ویا جِرم و جُرم) همگی در یک سرواژه آمده‌اند و برابرهای آنها از هم جدا نشده‌اند:

مسکن: آرامبخش، خانه، سرای، سرپناه، کاشانه

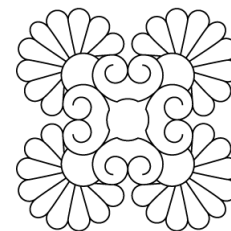
خیر: بخشش، بزرگواری، پاک، جوانمرد، خوب، خوش، شایسته، نیک، نیکوکار، نه

جرم: بزه، بزهکاری، تنومند، چگالی، گناه

سحر: جادو، سپیده‌دم، پگاه

همانگونه که می‌بینید این سرواژه‌ها از هم جدا نشده‌اند و کاربر واژه‌نامه خود باید این ماناک‌ها را از هم شناسایی کند. امیدواریم در ویرایش‌های پس از این این نارسایی را از میان برداریم.

کوشش شده است که واژگان پارسی که بدست فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد آنها در زبان کمرنگ شده است، دوباره نمایانده شوند. شاید در آغاز برای مردم این واژه‌ها ناآشنا و دیرپذیر باشد. بهتر است اگر برای یک واژه بیگانه چندین برابر نمایانده شده‌است، برابرهایی جایگزین آن شوند که برای مردم آشناتر باشد تا به رسایی و شیوایی گفتار آسیبی نرسد. هرچند بد نیست برای زنده کرده واژه‌های بدست فراموشی سپرده شده، هر از گاهی نیز آنها را در لابلای گفتار بکار برد و آنها را در میان دو کمانک () بازشناساند.



آموزه‌هایی درباره سره‌گویی و سره‌نویسی

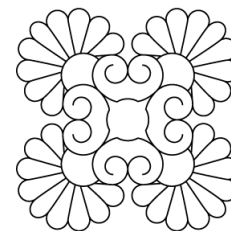
مهرماد کهزایی

هنر سره‌گویی

گفتار و نوشتار سره باید همراه با زیبایی، استواری، شیوایی و رسایی باشد. سره‌گویی و سره‌نویسی هنری است همسنگ و همتراز با سرودن چکامه‌های زیبای پارسی. سره‌گویی تنها این نیست که واژه‌های بیگانه را با برابره‌های پارسی آن جایگزین کرد، در سره‌گویی باید بهترین واژه‌ای را از میان برابره‌های پارسی برگزید که با آهنگ و سامه نوشته همخوانی داشته باشد. دیگر آنکه در سره‌گویی گاه نمی‌توان تنها بسادگی واژه را جایگزین کرد، گاهی باید ساختار آن گزاره (جمله) دگرگونی یابد و به ساختار پارسی درآید. بسیاری از واژگان بیگانه به همراه خود ساختار بیگانه را سربرار زبان می‌کنند که همراه با جایگزینی آن واژه، ساختار نیز باید به پارسی برگردد.

یکی از خرده‌هایی که به سره‌گرایی گرفته می‌شود این است که برای مردم کوچه و بازار و مردمی که با واژگان سره آشنایی ندارند و اندریافت گفتار و نوشتار سره کمی دشوار است. هرچند که آرمان فرجامین این است که یکسره همه واژگان بیگانه از زبان زدوده شوند، ولی اینکار یک‌شبه شدنی نیست. زمانی که روی سخن با کسانی است که با سره‌گویی آشنایی ندارند بهتر است زبانی ساده و شیوا برای آنها بکارگرفته شود، هر چند بد نیست هر از گاهی در لابلای گفتار واژه‌های نژاده پارسی نیز بکار رود تا این واژگان نیز کم‌کم در میان مردم جای باز کند و با آنها خو بگیرند.

همواره باید کوشید که گفتار و نوشتاری ساده، زیبا و شیوا، مردم بیشتری را بسوی سره‌گرایی کشید. بزرگترین آسیب به سره‌گرایی زمانی است که گفتار و نوشتار، ناشیوا و نارسا و پر از واژگان ناآشنا که با آهنگ سخن نیز همخوانی ندارند باشد که با خود دلسردی و دلزدگی می‌آورند و مایه واپس زدن پارسی‌سره از سوی مردم کوچه بازار می‌شود.



سه گام تا پارسی سره شیوا

برای اینکه یک نوشته آمیخته به واژگان بیگانه، در پارسی امروزی ایران را به پارسی سره‌ای شیوا و رسا بازگرداند، نیاز است سه گام پی‌درپی، پیموده شود.

۱- گام نخست، باز گرداندن به پارسی پالوده: در گام نخست باید واژگان بیگانه را تا جایی که می‌توان با واژگان پارسی رواند و آشنا برای همه جایگزین نمود. این جایگزینی باید بگونه‌ای باشد که همگان بسادگی بی‌نیاز به واژه‌نامه بتوانند آنها را دریابند.

۲- گام دوم، سره‌سازی: در سره‌سازی باید همه واژگان بیگانه را یکسره از نوشتار زدود تا نوشته‌ای سره فراهم آید. در سره‌سازی ناگزیر از بکاربردن واژه‌هایی هستیم که شاید برای همگان آشنا نباشند و در میان توده مردم رواند نباشد. ولی این واژگان باید آرام آرام جای خود را در گفتار و نوشتار روزانه مردم پیدا کنند.

۳- گام سوم، شیواسازی: از آنجا که واژگان بیگانه، گاه به همراه خود ساختار دستوری بیگانه را نیز به زبان می‌آورند، تنها با یک جایگزینی ساده واژگان، نمی‌توان به یک نوشتار رسا، شیوا و خوش‌آهنگ دست یافت. همانگونه که در هنگام برگردان یک نوشته انگلیسی به پارسی نمی‌توان همان ساختارها را بکار برد در یک ترجمان (ترجمه) شیوا و هنری نیاز است ساختار دستوری هم بازگردان شود و یا گاهی واژه‌هایی را برای رسایی بیشتر افزود، در سره‌سازی نیز باید برای رسایی و زیبایی نوشتار، ویرایش‌هایی را انجام داد.

در زیر، نوشته‌ای که از ویکی‌پدیای پارسی گرفته شده است، آمده. این نوشتار را گام به گام به پارسی سره شیوا برمی‌گردانیم:

**پارسی امروزی:**

با آنکه در مورد محل تولد زرتشت تا حالا تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته اما هنوز نتیجه قطعی به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها مأخذ اساسی راجع به زندگی زرتشت است، هیچگونه اطلاع دقیقی، خواه در باب مولد و خواه درباره محل دعوت و منطقه عمل او، به دست نمی‌آید. در چندین قسمت از یشتها در اوستا محل فعالیت دینی زرتشت ایرانویج ذکر شده است. در منابع پهلوی و به دنبال آنها در کتاب‌های عربی و فارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان انتساب زردشت را به آذربایجان، به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا، زبانی است متعلق به شرق ایران و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

پارسی پالوده:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی چون و چرا [در این باره] به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها **مأخذ** بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره **محل دعوت و منطقه عمل** او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشتها در اوستا **محل فعالیت** دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در **منابع** پهلوی و به دنبال آنها در کتاب‌های عربی و فارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان **نسبت‌دادن** زردشت را به آذربایجان، به **دلیل‌های** فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها **دلیل‌های** زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

- برای رسایی بیشتر، [در این باره] افزوده شد.
- با آنکه واژه پارسی نشد، اما ساختار دستوری آن به پارسی برگردانده شد: انتساب: نسبت دادن، دلایل: دلیل‌ها،

پارسی سره:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی چون و چرا در این باره به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها بن‌مایه بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره **جایگاه فراخوان و جایگاه کردار** او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشتها در اوستا **جایگاه کردا** دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در بن‌مایه‌های پهلوی و به دنبال آنها در نسک‌های تازی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زردشت را به آذربایجان، به **شَوْندهای** فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها **شَوْندهای** زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان نسک اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این نسک هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

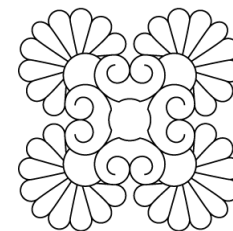


پارسی سره شیوا:

برای اینکه بتوان این نوشته را یکسره سره نمود، تنها با جایگزینی ساده واژگان نمی‌توان این کار را کرد و باید ساختار گزاره‌ها را اندکی دگرگونه کرد. دشوارترین بخش سره‌سازی همین بخش است. همینجاست که هنر سره‌گردانی خود را می‌نمایاند:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی چون و چرا در این باره به دست نیامده‌است. از گات‌ها که تنها بن‌مایه بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره جایی که وی فراخوان خود به [\[آیین مزدیسنا را آغاز نمود\]](#) و جایگاه کردار [\[دینی\]](#) او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشت‌ها در اوستا جایگاه کردار دینی زرتشت ایرانویج یاد شده‌است. در بن‌مایه‌های پهلوی و به دنبال آنها در نسک‌های تازی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زردشت را به آذربایجان، به شوندهای فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها شوندهای زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان نسک اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این نسک هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

- برای رسایی بیشتر [\[آیین مزدیسنا را آغاز نمود\]](#) و [\[دین\]](#) افزوده شد.



برابرگزینی هشیارانه برای واژگان بیگانه

سیامک قدیمی

چرایی سره‌نویسی، سخنی بس دراز است، که پیشتر درباره آن گفته شد. در اینجا یک سخن کوتاه با سره‌گرایان دارم، که پیش از بکار بردن واژگان پارسی سره و یا سره کردن، بهتر است با ژرف بینی بیشتر به آن نگاه کنند.

کوتاه سخن اینکه، سره‌نویسان برای سره کردن یک واژه در یک گزاره (جمله)، به دنبال واژه‌نامه‌های گوناگون رفته و از درون آنها، واژگان همسنگ و برابر را یافته و آن را به کار می‌برند. با این همه گاهی همسنگ این واژگان به هیچ روی گویا و هماهنگ با گزاره (جمله) نیست، هاتا (حتی) با دگرگون کردن و کم و زیاد کردن گزاره (جمله) هم به برآیند دلخواه نمی‌رسند؛ چرا؟ چون واژگانی که بیش از هزار سال پیش به پارسی آمده‌اند، اینک افزون بر مانی (معنی) بنیادین خود، مانی‌های دیگر هم به خود گرفته‌اند که در هیچ واژه‌نامه‌ای نوشته نشده‌است. برای بازنمودن این گفتار به یک نمونه می‌پردازیم؛

واژه «اتفاقاً» را برمی‌گزینیم و می‌خواهیم همسنگ آن را بنویسیم. در واژه‌نامه‌های گوناگون به این همسنگ‌ها برای آن برمی‌خوریم:
اتفاقاً: ناگهانی، ناگهان، بناگه، ناگرفت // بی‌پیشینه // همداستان // همگی، همگان // یکباره

خوب این همسنگ‌ها بسیار درست هستند، پَن (ولی) آیا همه این‌ها بس است؟
پاسخ نه، چرا؟ به این گزاره نگاه کنید:

پرسش: بهزاد پسر تیزی نیست.

پاسخ: اتفاقاً! بهزاد پسر بسیار تیزی است و پارسال هم شاگرد یکم شد.

در اینجا جایگزین کردن «اتفاقاً» با واژگانی که در بالا نوشته شد، بسیار ناهنجار است. پس بهتر است به دنبال مانی‌های (معنی‌های) دیگری که واژه «اتفاقاً» در گذر زمان و سالیان دراز به خود گرفته‌است، بگردیم. در اینجا می‌بینیم که «اتفاقاً» را می‌توان با واژگان «به هیچ‌روی» و «هرگز» هم جایگزین کرد.
پس سره گزاره بالا را می‌توان بدینگونه نوشت:
پرسش: بهزاد پسر تیزی نیست.

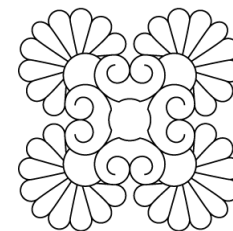
پاسخ: هرگز! بهزاد پسر بسیار تیزی است و پارسال هم شاگرد یکم شد.

پس این مانی‌ها در کنار مانی‌های نوشته شده چنین هستند:

اتفاقاً: ... // همچنین // به هیچ‌روی، هرگز



این نکته بسیار مَه‌ندی است که نویسندگان و سره‌نویسان باید به آن بیشتر و بیشتر بنگرند و تنها به واژه‌نامه‌های پیرامون بسنده نکنند. گرچه خودسرانه هم نباید کار کرد، چون چه بسا به جای سودمندی، زیان هم به زبان پارسی می‌رساند. این نکته باید بسیار موشکافانه بررسی شود، و نیازمند خواندن فراوان نسک‌های امروزمین و خوب چیرگی هنرمندانه به زبان پارسی امروزمین است.



بهره‌جویی از گنجینه واژگان پارسی

دکتر امیرحسین اکبری شالچی

امروز دیگر بسیاری از کسانی که از سره‌گرایان دل خوشی ندارند هم به زبان آمده می‌گویند که زبان پارسی در یک دهه فرجامین (ن‌اخیر) گرایش آرام و خردپسندانه‌ای را به سوی پارسی پاک تری در پیش گرفته‌است. این چیزی نیست که کسی بخواهد پشش بزند. همه می‌دانیم که تا یک دهه پیش واژگانی مانند پرسمان، گفتمان، نوشتاری و گفتاری در زبان ما چندان کاربردی نداشتند و شاید تنها برخی از خامه‌بدستان آنها را نوشته یا بر زبان می‌راندند. اما هم اینک این واژگان در جایگاه واژگان تازی "مسئله"، "بحث"، "کتبی" و "شفاهی" جا افتاده‌اند و کمابیش همه آنها را در می‌یابند. چنین گرایش روشنی به خودی خود در زبان پارسی پیدا نشده‌است. برخی از پارسی نویسان آگاهانه می‌کوشند واژگان پارسی را به جای واژگان تازی که در زبان جا افتاده به کار گیرند. از آن جایی که هیچ ایرانی آزاده‌ای دل خوشی از تازیان ندارد، برخی خامه‌بدستان دیگر و یا دیگر کسانی که به گونه‌ای با نوشتن سر و کار دارند نیز آن واژگان را تا اندازه‌ای به کار می‌برند. خوش آهنگی و نوآیینی واژگان پارسی در برابر واژگان تازی زمینه را برای بسیاری از ایرانیان که مردم "خوش سلیقه‌ای" هستند باز می‌کند تا باز هم بیشتر این واژگان به کالبد زبان درآیند. اگر بخت با واژه یار شود و رادیو و تلویزیون هم آن را به کار برند، دیگر می‌توان دم آسوده‌ای برآورده گفت که واژه‌ای پارسی در زبان زنده شده یا دست کم از کوه واژگان تازی در زبان پارسی کاهی کاسته شده‌است. اینها همه آن چیزی است که آرام آرام روی داده و می‌دهد و کار را به جایی رسانده که برخی از تازی‌گرایان نیز این پارسی‌گرایی را بجا بدانند. به هر روی ما به خوبی می‌دانیم که شمار واژگان تازی هنوز هم در زبان ما بسیار بالاست و کار سره‌گرایان بسیار دور و دراز.

هنگامی که سره‌گرایی خامه به دست می‌گیرد، با چند دسته واژه تازی روبرو می‌شود. برخی از واژگان دارای برابرهایی زنده در زبان هستند و به سادگی می‌توان تازی آنها را کنار گذاشت و پارسی شان را به کار برد. برای نمونه می‌توان به جای "سعی" و "مختلف" و "مقدمه"، کوشش و گوناگون و پیش‌سخن گفت و دل آسوده داشت که هر پارسی‌زبانی آنها را در می‌یابد. اگر نوشته بلند نباشد و زبانش دشوار نباشد، نویسنده خواهد توانست نوشته‌ای تهی از واژگان تازی بیافریند. اما بسیاری از نوشته‌ها چنین نیستند و سرهنویس ناچار است واژگانی را به کار گیرد که شاید در زبان زنده نباشند، یا کاربردی کرانه‌مند (ن‌محدود) داشته باشند و یا.... سرهنویس هنگام برخورد با این دسته از واژگان چه می‌کند و آنها را از کجا می‌آورد یا از کجا باید بیاورد؟ برای نمونه اگر خواست واژگان تازی "صراف"، "مستقر" و یا "معین" را به کار نگیرد، باید برابر پارسی شان را از کجا بیابد؟

سخن ما هم اینجاست که بسیاری از سرهنویسان با برگشت به گنجینه که در سر خود آماده دارند به ساختن شتابزده واژه‌ای تازه دست می‌یازند. کمی با خود می‌اندیشند و درآمیزه (ن‌ترکیب) تازه‌ای می‌سازند. بسیار دیده می‌شود که نه تنها هیچ روشنگری برای بر ساخته‌های خود به دست نمی‌دهند، که آنها را فهرست هم نمی‌کنند. این زمینه آشفستگی زبان و گریز بسیاری از دوستداران زبان پارسی را فراهم می‌کند. آنان پیوسته با واژگان شمارمندی روبرو می‌شوند که این یا آن نویسنده به کار برده و هر کدام تا اندازه‌ای رسا هست و تا اندازه‌ای هم نیست. اینک آنکه زبان پارسی زبان بسیار نیرومندی است و در خود گنجینه سرشاری از واژگان نژاده پارسی دارد که سره‌گرایان می‌توانند بسادگی آنها را بکار گیرند.

سره‌نویسان می‌توانند برابر پارسی واژگان تازی را در سه دسته گنجینه‌ها و بن‌مایه‌های بنیادین بچینند:



- ۱- فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن پارسی
 - ۲- گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر
 - ۳- زبان‌های ایرانی میانه به ویژه پهلوی
- در دنباله، به بررسی این بن‌مایه‌ها و روشن سازی چگونگی کاربرد آنها می‌پردازیم.

فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن پارسی

هنگامی که می‌گوییم واژگان تازی بسیاری به زبان پارسی درآمده، خود پذیرفته‌ایم که روزگاری واژه تازی در زبانمان نبوده یا بسیار اندک بوده‌است. به هر روی این واژگان در دوره‌ای به زبان راه یافته و جا خوش کرده‌است. پس آن پارسی که از این دسته واژگان تھی بوده کجاست؟ نخستین فرهنگ‌های پارسی از سوی پارسی زبانان خراسان برای آن دسته از ایرانیان که در باختر و دل ایران آن روزگار می‌زیستند نگاشته شده تا آنان با واژگان کم کاربرد پارسی آشنا گردند و این زبان را که اندک اندک زبان ادب و نوشتارشان می‌شد بهتر دریابند. در اینجا می‌توان برای نمونه "لغت فرس"، "صحاخ الفرس" و یا "سرمه سریمانی" نام برد. این فرهنگ‌ها دربرگیرنده واژگان پارسی بسیاری هستند که هم اینک نیز می‌توانشان بکار گرفت و بر رسایی و یکدستی زبان افزود. کم و بیش همه واژگان آنها پارسی است و یکی از بهترین سرچشمه‌های هر سره گرای. در سده‌های پس از آن هنگامی که پارسی در هندوستان گسترش بسیار یافت، نویسندگان آن دیار هم به فرهنگ نویسی دلبستگی بسیار نشان دادند و با بهره گیری از فرهنگ‌های پیشین، واژه نامه‌های بزرگ تری آفریدند، اما آنان نیز چندان روی خوشی به واژگان تازی نشان ندادند و از اینجااست که این دسته از فرهنگ‌ها در شمار سرچشمه نخست می‌آیند. از میانشان باید از "فرهنگ جهانگیری" و "برهان قاطع" نام برد. برهان قاطع دریایی است از واژگانی که بسیاری‌شان باید از هم اینک به کالبد زبان بازگردند و از نگاه پرواژگی باید بزرگ ترین فرهنگ از این دست باشد. در این واژه‌نامه شمار بسیاری از این واژگان از برهان قاطع "آمده‌است مانند:

گواش: صفت

پالیده: خلاصه

دژآکام: زاهد

فیار: صنعت

کام ناکام: البته (در گویش تاجیکی هم کاربرد دارد)

لوری: لطیف

پشنگ: جفا

آیا بهتر نیست به جای ساختن درآمیزه‌هایی تازه داشته‌های خود را بهتر بسنجیم و همین واژگان کهن را زنده سازیم؟ اما از واژگان که بگذریم، گاهی زنده کردن برخی از کنایه‌ها هم بایسته می‌شود. اینک نمونه‌هایی از آنها در همان دسته از فرهنگ‌ها:

روزگذار: کفاف (غیاث الغات)

بیپوده خواری: اسراف (برهان قاطع)

خویش باز: فانی فی الله (برهان قاطع)

چین از ابرو گشادن: رحم کردن (برهان قاطع)

ته ریش گذاشتن: فریب دادن (غیاث الغات)

جگرترشنه: بسیار مشتاق (برهان قاطع)

نهانی گشای: منجم (فرهنگ جهانگیری)

دسته‌ای دیگر از واژگان کارآمد این فرهنگ‌ها مصدرهاست. نمونه‌هایی از آنها:

ریویدن: معزول گشتن (فرنودسار)

پنگاشتن: رسم کردن و توصیف کردن (آنندراج)

پنافتن: بسته شدن راه مجاری آب و شیر حیوانات (فرنودسار)

زاستن: تولید کردن (آنندراج)



بوشیدن: ملاحظه کردن (آندراج)

انبازیدن: شریک شدن (فرنودسار)

افسرانیدن: منجمد کردن (فرنودسار)

روشن است که فرهنگ نویسان بسیاری از این واژگان را از نوشته‌ها برگرفته‌اند. اما آنان هرگز نتوانسته‌اند همه آنها را گرد آورند. از این جاست که ما با بررسی نوشته‌های کهن به واژگان پارسی بیشتری دست می‌یابیم از سوی دیگر نباید فراموش کرد که کوشش در پارسی نویسی کاری تازه نیست. نزدیک به هزار سال پیش از این بیرونی و پورسینا کوشیدند کتاب‌های دانشی خود را تا اندازه‌ای به پارسی بنویسند. از این رهگذر واژه‌های پارسی ساخته یا به هر روی در نوشته‌های خود به کار گرفته‌اند که هم اینک نیز تا اندازه‌ای راهگشای پارسی نویسان تواند بود. گفته اینک پیش از هر دوی آنان دانشمندی به نام بخارایی به این کار دست یازیده بوده‌است. اینک نمونه‌هایی از واژگانی که ابوریحان بیرونی در تفهیم خود به کار برده :

دوری: بُعد

راست پای: متساوی الساقین

زبرنگر: عالی النظر

بسیار پهلوی: کثیرالاضلاع

همبازی: شرکت

سپس رو: تابع، تالی، مقلد

شکافتن: اشتقاق

نمونه‌هایی از واژگانی که پورسینا به کار گرفته:

بهره پذیر: قابل قسمت

پیوستگی: اتصال

مایه: ماده

کنا: فاعل

زایش ده: مولد

بستناکی: انجماد

ایستاده به خود: قائم بالذات

از کارهای ناصر خسرو:

آرمیده: ساکن

بسودنی: ملموس

زبریدن: سقوط

سپسی: تاخر

چرای: علت

بسیاری: کثرت

از نوشته‌های افضل الدین کاشانی:

مردمی: انسانیت

گزارنده: شارح، مفسر



پیدایی: ظهور
 خواستاری: شوق
 جان گویا: نفس ناطقه
 شکافته: ناشی شده
 نایابندگی: عدم ادراک
 گنجایی: ظرفیت

از فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار:

ستیهنده: متعصب
 جز کردن: تبدیل کردن
 کژ پیمان: خائن
 نسپاسی: کفران
 گردن نهاده: مسرم
 هم دیداری: ملاقات، مصاحبت
 خواهش گری: شفاعت

بسیاری از فرهنگ‌هایی که در روزگار ما نوشته‌اند هم دارای واژه‌های پارسی کارآمدی می‌باشند. نمونه‌هایی از فرهنگ نظام:
 آتش خانه: آن اطلاق ماشین که محل آتش کردن است.

ینگى دنیا: آمریکا
 پادشاه گردش / شاه گردش: مردن پادشاه و بر تخت نشستن دیگری. پاچا گردشی در گویش کابل به چم کودتا هم به کار می‌رود.
 پیسودن: میل کردن
 پساپیش: نامرتب
 پرهیزانه: غذای مخصوص بیمار
 سال گردش: وارد شدن سال نو

گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر

اما پس از زیر و رو کردن همه سرچشمه‌های یکم هم شاید برای برخی از واژه‌های تازی برابری نیابیم یا برابریایی بیابیم که چندان رسا یا بجا نباشند. در این جاست که در گنج شایگان دیگری به روی ما باز می‌شود: صدها گویش پارسی و چندین زبان زنده ایرانی. با به کار بردن واژه‌های گویش‌ها، واژگان پراکنده را به زبان مرکزی بازگردانده‌ایم. این کار دامنه بسیار گسترده‌ای دارد. من تنها در اینجا به برخی از واژگان گویش‌های خراسان بزرگ می‌پردازم و بس. به کار گرفتن واژگان خراسان این خوبی را نیز دارد که زبان ایران را به زبان سرزمین‌های پارسی زبان نزدیک می‌سازد و زمینه‌ای را برای همه فهمی بیشتر فراهم می‌نماید.

نمونه‌هایی از واژگان گویش فرارود (سماورالنهر)

رو و آی: تردد
 دم دزد: نام، جاسوس
 ایستاده گری: مقاومت
 رویانیدن: حاصل کردن
 سراسر: مستقیماً



کسانه: عاریتی

گفت و گذار کردن: مذاکره کردن

از گویش‌های خراسان امروز ایران :

دل ورس: حوصله

دست و ر باد: مسرف (گناباد)

چرزخت: رطیل (بیرجند)

پیش زاده: فرزند زن، فرزندی که زن پیش از ازدواج دوباره داشته باشد. (قراچه کوهسرخ)

آتشک: سفریس (استان خراسان)

بنیم: سقط جنین (قاین)

چرند و چار: جر و بحث (مشهد)

از گویش‌های کابل و هراتی:

سرا: حیاط

دلپر: مطمئن (کابل)

بسته کار: مکانیک ماشین (کابل)

پیره: محافظت (کابل، هرات)

بالابینی: نظارت (کابل)

کرامند: مهم (هرات)

ورسوریدن: منکر شدن (هرات)

باید دانست که باز هم این تنها واژه‌ها نیستند که کارسازند، در میان گزاره‌ها هم می‌توان به نمونه‌هایی از برابری در برابر واژه‌های تازی دست یافت. گزاره‌هایی که در گویش تاجیکی کاربرد دارند:

زمانه سازی کردن: با شرایط سازش کردن

از دل راستی: از صمیم دل

دست کافتن: به چیزی دخالت کردن

با دل سفید: با نیت خالص

گوش رس کردن: خاطرنشان کردن

دست رسا داشتن: امکانات مادی داشتن

به دست درآوردن: صاحب شدن

زبان‌های ایرانی میانه و به ویژه پهلوی

اما این هم بس نخواهد بود. به ویژه در زمینه واژگان دفتری باز هم کار نافرجامیده خواهد ماند. پهلوی، بزرگ‌ترین زبان ایرانی میانه هم برای ما گفتنی‌های بسیار دارد. نمونه‌هایی از آنها:

پزاوش: بلوغ

کارتاران: عاملان دولتی

گتش: خاصیت

بی بهر: محروم



چاشش: موعظه

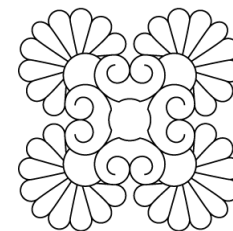
آفریتاری: قدرت خلاقه

استور: قیم

از همه این سرچشمه‌ها که بگذریم، هستند واژگانی که باز هم برابری برایشان پیدا نمی‌شود. روشن است که آن دسته از واژگانی که به پدیده‌های تازه برمی‌گردند، در سرچشمه‌های کهن برابری ندارند و از بررسی گویش‌ها نیز نمی‌توان به برآیندی رسید. برای نمونه برابره‌ای رادیولوژی و اقتصاد و تلویزیون را نمی‌توان در سرچشمه‌های یاد شده یافت. مگر بازیافت برخی از آنها که پیشتر در گویش تاجیکی برابر نهاده‌هایی یافته‌اند. در اینجا این فرهنگستان است که باید دست به کار شود، اما بهتر است که نویسندگان هم چشم براه فرهنگستان ننشسته خود به ساختن درآمیزه‌ها یا بررسی واژگانی که پیشتر تاجیکان ساخته‌اند، پردازند.

برآیند

سره گرایان بیشتر کوشیده‌اند با بهره‌گیری از نیروی پنداشت خود واژه‌های پارسی تازه‌ای بسازند. اما نخست باید به داشته‌ها نگاه درست تری افکند و نوشته‌های کهن و گویش‌ها و پارسی میانه را درست تر پژوهید و سپس به ساختن واژه پرداخت. سره گرا باید پیوسته در بازیافت واژگان پارسی کوشا بماند.



آیین‌مند نمودن پذیرش واژگان بیگانه

دکتر محسن شاملو

برگرفته از سرآغاز نسل «واژه‌های فارسی»، با اندکی ویرایش

هیچ زبانی را پاک و پالوده نمی‌توان یافت، زیرا در جهان کنونی، گروه‌های گوناگون مردم، به یکدیگر نیاز دارند و در پی نیاز، بازار داد و ستد گرم می‌شود و در این گیرودار انبوهی واژه از جایگاه و زادگاه نخستین جابه‌جا می‌گردد و از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رود. در شناخت این نیاز، سخن از کشورهای پیشرفته و ناپیشرفته نیست، سخن از کششی است که مردم جهان، که‌ومه، توانا و ناتوان، بزرگ و کوچک به یکدیگر دارند و ناگزیرند که پای دوستی پیش نهند و دست دوستی بفشارند. بدین روی همچنان که نیاز مردم جهان به دوستی‌ها به مرز بی‌نیازی نمی‌رسد، داد و ستد واژگان هم به مرز پایان نزدیک نمی‌شود.

نه‌تنها در میان زبان‌های پیش‌رفته‌ی جهان، که در میان زبان‌های آغازین هم زبانی نمی‌توان یافت که دست‌نخورده و سره باشد، ولی اندرشدن واژگان بیگانه به زبان باید مرزی داشته باشد و هنجارمند و آیین‌مند باشد. نباید اینگونه باشد که هر واژه بیگانه‌ای بسادگی به زبان راه‌یابد. اندرآمدن بسیاری از واژگان بیگانه به زبان نیازین نبوده و بسیاری از این واژگان برابری درخور و گرانسنگی در زبان دارند. تنها و تنها زمانی می‌توان و باید یک واژه بیگانه را به زبان راه داد که در زبان برابر و همترازی نداشته باشد و همچنین راه برا ساختن برابری درخور و شایسته برای آن بسته باشد.

روزانه چندین بار واژه‌های بیگانه‌ی معاون، بولتن و نشریه، تز و رساله، دیپلم و تصدیق، پارتی و ضیافت، مارک و علامت، مرسی و متشکرم به زبان ایرانیان می‌آید و ده‌ها بار نوشته می‌شود. مگر این واژگان برابریایی چون دستیار، پژوهش‌نامه یا گاه‌نامه، پایان‌نامه، گواهی‌نامه، میهمانی، نشانه، سپاس‌گزارم، ندارد؟ واژه‌های آتلیه، استودیو، انستیتو، بوتیک، دراگ استور، کلینیک، گالری، هتل، چند درس از نام سازمان‌ها، فروشگاه‌ها و نمایشگاه‌های کشور را دربرمی‌گیرد. مگر این واژه‌ها برابریایی چون نگارخانه و هنرکده، کارگاه و هنرگاه، انجمن و سازمان، فروش‌گاه، داروخانه، درمان‌گاه، سرسرا و نمایش‌گاه، مهمان‌سرا ندارد که گروهی برای نام‌گذاری سراغ واژه‌های فرنگی می‌روند؟ مگر به جای واژه‌های ابجدی (ا ب ج د) که برای شماره‌گذاری بکار می‌روند برابر پارسی (ا ب پ ت) ندارند که گرد شیوه‌ی عبری و عربی می‌گردند؟ در نوشته‌ها و گفته‌های سرآمدان و بلندپایگان، نویسندگان و سرایندگان کشور چند درسد واژه‌ی بیگانه به چشم می‌خورد؟ مگر بیش‌تر این واژه‌ها برابر پارسی ندارد که اینان دست بر دامن واژه‌های بیگانه می‌زنند؟ اگر دریافت واژگان بیگانه از روشی آیین‌مند و هنجارمند پیروی می‌کرد، هرگز به اینجا نمی‌رسیدیم. بسیاری از این ناهنجارمندی‌ها از این روست که این‌روزها پارسی‌گویان به ارزش، توانمندی و زبان پارسی کمتر آگاه هستند و آنرا آنچنان که باید ارج نمی‌نهد و بزرگ نمی‌دارند. در این‌روزگار پارسی‌گویان در برخورد با یک واژه بیگانه بجای آنکه اندکی به یاد خود فشار آورده تا برابر پارسی آنرا بیادآورند، راه ساده‌تر را برمی‌گزینند و بی آنکه هیچ رنجشی به خود دهند، بسادگی واژه بیگانه را بکار می‌برند. بی‌رودربایستی باید پذیرفت که اندیشه‌ی «ناچیزشماری زبان» انگیزه‌ی این گرایش‌هاست و تا این اندیشه‌ها، به هر گونه و برای هر



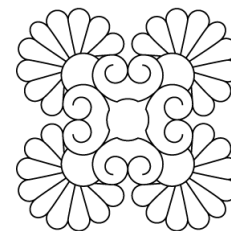
آرمان، در پاره‌ای از مغزها رخنه‌گر است ویرایش و آرایش زبان پارسی، نه تنها به‌درستی انجام نمی‌پذیرد بلکه دست‌خوش کارشکنی می‌شود.

بدین روی، در گام نخست، باید ارزش زبان پارسی را در پاسداری فرهنگ و همبستگی مردم ایران شکوفان کرد تا آنان که تیشه بر ریشه‌ی زبان می‌زنند از پی‌آمد کار خویش آگاه شوند و دانسته و ندانسته زبان فارسی را گرفتار واژه‌های بیگانه نکنند. در گام دوم، باید ویرایش و آرایش زبان را از راه آموزش پی‌گیر و گسترده دنبال کرد و در این راه از نویسندگان، سرایندگان، روزنامه‌ها، رسانه‌های دیداری و شنیداری یاری گرفت و زمینه‌ی همکاری همگانی را فراهم کرد. و در گام سوم باید روند پذیرش واژگان بیگانه را هنجارمند و آیین‌مند نمود. بدین‌سان که در رویارویی با یک واژه بیگانه، نخست باید دید که آیا برابر و همسنگ درخور و شایانی در زبان دارد و یا نه؟ اگر برابری برای آن نبود، باید دید که آیا می‌توان از توانمندی بالای زبان پارسی برای واژه‌سازی و برابرسازی برای آن بهره برد و یا نه؟ اگر باز هم برابریابی و برابرسازی برای آن واژه شدنی نبود، آنگاه می‌توان پیش‌مندان و پرواگرایانه، تنها اگر به بافتار آهنگین و سامانه‌های دستوری، ساختاری و گردانشی (صرفی) زبان آسیبی نرسد، آن واژه را پذیرفت.

زبان و آسیب واژه‌های بیگانه یا واماژه‌ها بویژه در این روزگار که روزگار گسترش و کارایی پرگزاف و بندگان رسانه‌هاست، سد چندان شده‌است. بگونه‌ای که بیشترین زبان در کمترین زمان به زبان می‌تواند رسید. از آن است که ایرانیان و پارسی‌زبانان این روزگار، گرانترین و دشوارترین کوشش و تکاپوی را در پاسداری از زبان نیاکانی که بستر فرهنگ و ادب و اندیشه و شهرآیینی ایرانی است، پیش‌روی دارند و اگر در این کوشش بزرگ و تاریخی نستوه و پایدار و کارآمد نباشند، بیم آن می‌رود که این زبان شگرف و بی‌همانند به خاموشی و فراموشی بگراید. در آن زمان است که یکی از بزرگ‌ترین و دریغ‌انگیزترین نگون‌بختی‌های فرهنگی جهان رخ خواهد داد. خوشبختانه از آن روی که هر جای زهر هست، پادزهری نیز می‌باید بود، ما ایرانیان اند اندک بر آن سرافتاده‌ایم که به زبان نیاکانی خویش بیندیشیم و بکوشیم که کمر به یاری آن بر بندیم^۱.

با آن‌چه که گفته شد باید پذیرفت که پالایش زبان پارسی یک نیاز فرهنگی است، و باید به یک جنبش همه‌گیر دگریده شود.

^۱- این بند، از گفتار این بند از گفتار استاد میرجلال‌الدین کزازی برگرفته شده‌است.



پاسخ به برخی خُرده‌ها به سره‌گرایی

یکی از خُرده‌هایی که با پالایش زبان پارسی و سره‌گرایی گرفته می‌شود این است که: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه و مایه‌ی نموداری انباشته‌های مغز است و هر افزاری که اندیشه را بشکفد و مغز را نمایان سازد در خور ارزش است. مردم ابزاری می‌خواهند که مغز خویش را بشکافد و درون دل خود را برگویند، درباره‌ی ساختمان این ابزار سخن نباید گفت بلکه باید بدان ابزار سخن راند». این رای و پندار را نمی‌توان درست انگاشت و درست پذیرفت، زیرا سخن هر چه ساده‌تر، دل‌نشین‌تر، رساتر باشد اندیشه را روشن‌تر و سودمندتر شکوفان می‌کند. یک فراز بیست واژه‌ای که ده واژه‌ی آن تازی، ترکی و فرنگی است و درخور دریافت همه‌ی مردم نیست چگونه می‌تواند سخن رسا و دل‌نشین باشد؟ مگر نه آنست که سخن باید درون مغز را بشکافد و اندیشه را بشکفد ولی هنگامی که توده‌ی مردم واژه‌های گفتاری یا نوشتاری را درنیابند چگونه می‌توانند از اندیشه‌ی گوینده و نویسنده سر در بیاورند؟ اگر به «زبان» تنها نام «ابزار شکوفایی اندیشه» داده شود این گفتار پیش می‌آید که از راه‌های دیگر هم می‌توان اندیشه را شکوفا کرد ولی باید دید ژرفای آن یک‌سان و بهره‌ی آن یک‌نواخت است، برای نمونه: رفتار «کر و گنگان» را درنگرید که با تکان دادن سر و دست خواست خود را بازمی‌گویند ولی هیچ یک از این دو کار زبان را نمی‌کند. در میان مردان دانش و کشورداری آنان که دل‌نشین و گیرا سخن می‌گویند و ساده و رسا می‌نویسند کام‌یاب‌ترند. از این روی، باید بر آن چه می‌گویند: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه است» این فراز نیز افزوده شود: زبان ابزار شکوفایی اندیشه است که با دریافت همگانی هم‌راه باشد و به سادگی، اندیشه‌ها را بشکفد و به آسانی میان گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده پیوند بر پا سازد. اگر چنین است، باید پذیرفت که با این همه واژه‌های رنگارنگ فرنگی که هر روز بار زبان پارسی می‌شود، این زبان، نه می‌تواند اندیشه‌ها را به سادگی شکوفا کند و نه توانایی آن را دارد که میان گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده به آسانی پیوند برپاسازد^۲.

از دیگر خُرده‌هایی که بر زدودن واژه‌های بیگانه، بویژه واژه‌های تازی از زبان پارسی گرفته می‌شود این است که این واژه‌ها زبان پارسی را نیرومند کرده اند و نباید به آن‌ها دست زد که از توانایی و رسایی زبان کاسته خواهد شد. این رای و پندار را نیز نمی‌توان درست انگاشت پذیرفت. گنجینه واژگان پارسی آن اندازه پربار و پرمایه است که نیاز چندانی به دریافت وام‌واژه ندارد. از دیگر سوی اگر هم نتوان در گنجینه واژگان پارسی برابری درخور برای واژگان امروزی و واژگان درپیوسته با فن‌آوری‌های نوین یافت، بسادگی می‌توان از دستگاه توانمند واژه‌سازی زبان پارسی بهره جست. کسانی که اینگونه سره‌گرایی را نکوهش می‌کنند، توانایی زبان پارسی را ناچیز می‌شمارند و با داوری نادرست از ارزش آن می‌کاهند و بر واژه‌های بیگانه ارج می‌نهند. اینان نمی‌دانند که در زبان پارسی با پس‌وندها و پیش‌وندها و با درهم‌کردن واژه‌ها (هم‌کرد)، می‌توان سدها واژه‌ی ناب و زیبا ساخت. دستگاه واژه‌سازی زبان

^۲- این بند از گفتار دکتر محسن شاملو برگرفته شده است.



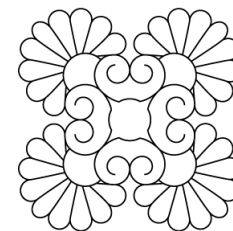
پارسی آنچنان توانا و نیرومند است که بی‌درنگ و دودلی می‌توان گفت برای هر واژه بیگانه‌ای می‌توان برابری درخور و شایسته ساخت.

از دیگر سوی، گروهی بر این باورند که آنچنان واژه‌های بیگانه و به ویژه تازی، رخت و جامه پارسی پوشیده‌اند و پارسی شده‌اند که دیگر می‌توان آنها را پارسی انگاشت و نباید آنها را از زبان راند چون در تار و پود زبان تنیده شده‌اند و زدودن آنها گستره و دامنه کاربرد واژگان را می‌کاهد. اگر با نگاهی ژرف‌کاوانه بنگریم خواهیم یافت که بیشتر این واژگان بیگانه از هم‌سرشت با سودگی و سادگی پیراستگی زبان پارسی نیستند. دیگر زبان‌های جهان که با پارسی به گونه‌ای برخورد داشته‌اند و دارند، با این زبان پیشرفته و پویا هم‌روزگار نمی‌توانند بود و هنوز در دوره‌ها و روزگارانی از دید تاریخ‌پویایی و دگرگشت زبان‌ها بسر می‌برند که زبان پارسی دیری است از آنها فراگذشته‌است. برای نمونه واژه‌های دیرینه‌ای همچون «خورنه»، «آژی‌دهاکا» و «آنگره‌مئینیو» به پایان پویه خویش به سوی سودگی و سادگی رسیده‌اند و به ریخت و ساختار آوایی فرجامین خود که «فر»، «اژدر» و «ریمن» است رسیده‌اند. اما واژگان بیگانه‌ای که به پارسی اندر شده‌اند هنوز آن درازآهنگی، درشتی و دشواری خود را دارند و هنوز بسیار مانده است تا به فرگشتگی زبان پارسی برسند.

گروهی هم‌اره بر این اندیشه‌اند که زبان سعدی و حافظ ... نابود می‌شود و پیوند استوار مردم با سخن‌سرایان ادب ایران از میان می‌رود و همه مردم با گویندگان خود بیگانه می‌شوند. وانگهی چرا باید زبان سعدی و حافظ ... از میان برود؟ جای‌گزین کردن مشتی واژه‌ی تازی، چه آسیبی به زبان حافظ و سعدی می‌زند؟ مگر همه‌ی مردم می‌توانند به همه‌ی واژه‌های به کاربرده شده‌ی حافظ و سعدی پی‌ببرند و چم آن‌ها را بشناسند؟ اگر در برابر واژه‌های سنگین و نابه‌نجار تازی، واژه‌های پارسی برگزیده شود و نوشته شوند، حافظ و سعدی از میان می‌روند؟ اینان با جنگ افزار این که حافظ و سعدی آسیب می‌بینند، جلوی هر گونه تازی‌زدایی را می‌گیرند و هرگز به این که زبان فردوسی توسی چه می‌شود، نمی‌اندیشند.

و در پایان آنکه، برخی بر این گمان‌اند که واژه‌های تازی، واژه‌های زبان دین است و باید بر آنها ارج نهاد و یا آنکه میان «دین» و «واژه» پیوندی ناگسستنی بر پا است. این گروه می‌گویند اگر به جای «بسم‌الله الرحمن الرحیم»، «به‌نستعین» و «بعون‌الله» گفته شود «به‌نام خدای بخشنده‌ی مهربان»، «خدایا به یاری تو» و «خدایا به امید تو» خدای بزرگ راز و نیاز بنده‌اش را نمی‌شنود و به سوی وی نگرش نمی‌کند. این پندار درست نیست، «دین» با «واژه» پیوندی ندارد و آن‌چه بدان پیوسته است «دل» است، دین در کنار «دل» می‌نشیند و آرامش درون و پاکی سرشت می‌بخشد. خدا و پیمبر را باید با «دل» خواند نه زبان، بدین روی «واژه‌ی دل» برای همه‌ی مردم گیتی یک‌سان است و یک ریشه دارد. در گذشته، بیش‌تر فرزندان ایران را با واژه‌هایی مانند بهالدین، سراج‌الدین، شمس‌الدین، قوام‌الدین، نظام‌الدین، رجب‌علی، رمضان‌علی، شعبان‌علی، غلام‌علی و ... می‌نامیدند و امروز واژه‌هایی چون فرامرز، فریبرز، فرهاد، کامران، کاوه، کیارش و ... جای آن را گرفته است. نه آن «قوام‌الدین» برای دین استواری می‌آورد و نه این «فرامرز» دین را به مرز بی‌دینی می‌رساند، نه در آن هنگام که از واژه بوی دین می‌آمد دین از سالوسی و چاپلوسی بر کنار بود و نه اکنون که، بگفته‌ی کهنه‌پرستان، پیوند واژه و دین از هم گسسته است. بدین روی «واژه» نه دین‌آور است نه دین‌بر، نه بی‌خدا را به خدا می‌رساند و نه باخدا را از خدا جدا می‌کند، نه درونی را روشن می‌کند و نه دلی را به تاریکی می‌کشاند. نشانه‌ای است که شناسای برون است و با درون پیوندی ندارد.^۳

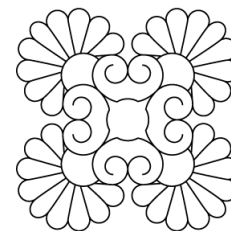
^۳- این بند از گفتار دکتر محسن شاملو برگرفته شده است.



بن‌مایه‌ها

برای فراهم آوردی این واژه‌نامه افزون بر واژه‌نامه های پارسی چون فرهنگ معین، فرهنگ دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ آنندراج، از نسک‌های زیر نیز بهره برده شده‌است:

- تهمورس جلالی؛ فرهنگ پایه به پارسی سره، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۴.
- لیلا جلالی؛ فرهنگ جلالی (ویراست فرهنگ پایه)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۶.
- احمد کسروی؛ واژه نامه پارسی پاک، چاپ باهماد آزادگان و شرکت سهامی چاپک، تهران ۱۳۲۳.
- محسن شاملو؛ واژه های فارسی، انتشارات پدیده، تهران ۱۳۵۴.
- ضیا الدین هاجری؛ فرهنگ بیست‌هزار، نشر به آفرین، تهران ۱۳۸۶.
- مهرانگیز فرمین؛ واژه نامه کوچک زبان پارسی، انتشارات فرهنگ ایران، پاریس ۱۳۸۶.
- ابولقاسم پرتو؛ واژه‌یاب: فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- فریده رازی؛ فرهنگ واژه های فارسی سره، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۹.
- ج دانشیار، فرهنگ‌نامه ی پارسی آریا، انتشارات فرهنگ مردم، اصفهان ۱۳۸۶.
- مصطفی پاشنگ، فرهنگ پارسی پاشنگ (ریشه‌یابی واژگان پارسی)، تهران ۱۳۸۱.
- امیرحسین اکبری شالچی؛ واژه‌نامه نافر جام سره بر پایه زبان پهلوی، واژه‌نامه سره برگرفته از مقدمه دهخدا، فرهنگ نافر جام پارسی سره بر پایه برهان قاطع.
- امیرحسین اکبری شالچی؛ ، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
- بهرام فره‌وشی ، فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- دن. مکنزی، برگردان مهشید میرفخرائی، فرهنگ زبان پهلوی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۲.
- محمد حسین ابن خرف تبریزی، برهان قاطع، به کوشش دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- منصور ثروت، ، فرهنگ کنایات، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ .
- فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابار، معروف به تفسیر خواجه عبدالره انصاری، به کوشش محمد جواد شریعت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ .
- سید محمد علی داعی الاسلام ، فرهنگ نظام، دانش، تهران، ۱۳۶۴ .
- م فاضل اف، فرهنگ عباره‌های ریخته زبان تاجیک، آکادمی فن‌های پی سی سی تاجیکستان، اینستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی، نشریات دولتی تاجیکستان، دوشنبه، ۱۹۳۶ .
- محمدجان شکوری، ولادیمیر کاپرانف، رحیم هاشم و ناصر جان معصومی، برگردان : محسن شجاعی، فرهنگ واژگان فارسی تاجیکی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.



فهرست کوتاهواره‌ها

در این واژه‌نامه گاهی کوتاهواره‌هایی برای روشن‌سازی بیشتر واژگان بکار رفته است.

ب: واژگانی که از برهان قاطع گرفته شده‌اند و در برهان قاطع فراموده شده‌اند.

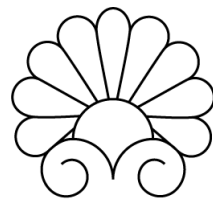
پ: واژگانی که پورسینا، جوززجانی (شاگرد او)، بیرونی، خیام و دیگر دانشمندان ایرانی در نوشته‌های پارسی خود بکاربرده‌اند و گویای واژگانی است که در آن دوران کاربرد داشته و گویا از نوشته‌های کهن ایرانی گرفته شده‌اند.

پ: واژگانی که از زبان پهلوی گرفته شده‌اند و آوازش امروزین آنها بازسازی شده‌است.

د: واژگانی که از فرهنگ دهخدا گرفته شده‌اند و در فرهنگ دهخدا فراموده شده‌اند.

ف: واژگانی که از برنهاده‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی هستند.

ک: واژگانی که از زبان کردی گرفته شده‌اند.



آبار: چاه‌ها

آباژور: نوساز، نورتاب، شیدتاب، سایه‌شکن، سایه‌شکن،

سایبان، پرتوافکن

آبای علوی: هفت‌آسمان، هفت‌آسمان، زبانزد ستاره‌شناسی،

پدران برین

آبجی: هم‌شیره، خواهر

آبراسیون: نخنماشدگی، فرسایش، شست‌وساب، شست و

ساب، ساییدگی، سایش، زدگی، رنجش، خراشیدگی، آزدگی

آبستره: جدابُن، آهیخته

آبسه: پیله، باد چرکی، باد، آماس چرکی، آماس

آبسولوتیسیم: خودکامگی

آبعلی: دماونداب

آبق: سیما، آبک، آبک

آبگینه طارم: سپهر

آبنوس: چوب‌سنگ

آبونمان: هم‌بستانه، هم‌وندانه، هم‌بستانه، گاه‌بها

آبونه: هم‌بست، هم‌وند، هم‌وند، هم‌بست

آبیسال: ناپیمودنی، مغاکی، گردابی، ژرف

آپ تو دیت: روزآمد، بهنگام، بهروزآمده، بهروز، به روز آمده،

به روز

آپ تو دیت کرد: بهروز آورد

آپ تو دیت کردن: روزآمد کردن، بهنگاماندن، به‌هنگام

کردن، به روز آوردن، به روز آوردن

آپ تودیت: روزآمد (ف)،

آپارات: دستگاه، دستگاه، پخش رخساره، ابزار، ابزار

آپارتاید: جدازیستی، جدازیستی

آپارتمان: کاشانه (ف)، سراج، سراج، اپرک، اپرک

آپارتی: بیچشمورو، بی‌چشم و رو

آپاندیس: فزون‌روده، فزون‌روده، آویزه

آپاندیسیت: فزون‌رودگی، فزون‌رودگی، آویز آماس، آماس

آویزه

آپتال: بی‌گلبرگان، بی‌گلبرگان

آء: درخت کرنا

آب بقا: آب نامیری، آب زندگی، آب جاویدی

آب تبلور: گن‌آب، آب بلوری

آب حسرت: آب رَسانه

آب حوضی: آب کش، آب کش

آب حیات: آب زندگی

آب حیات: زیست‌آب، زیست‌آب، جان‌فزا، جان‌فزا، آب

زندگی

آب خسق: زرتک

آب صفا: آب یک‌رنگی

آب صفی: آب‌سرشتی، آب‌سرشتی، آبخویی

آب طرب: می‌انگوری

آب قصیل: خوید چون چید، آب خوید

آب قنات: پرشک، پرشک، آب گناد

آب قند: آبلوچ، آب غند، آب پانید

آب معدنی: آب‌کان، آب‌کانی

آب مقطر: چکیده آب، چکید آب، چکیداب

آب نبات: شکرینه، شکرسته، شکرینه

آبا: نیاکان، پدران

آبا علوی: هفت‌آسمان، پدران برین

آباء: نیاکانی، نیاکان، پدران، پدران

آباء علوی: هفت‌آسمان، هفت‌آسمان، زبانزد ستاره‌شناسی،

پدران برین

آباچ: همیشه‌ها، همیشگی‌ها



آئم: گناهکار، تبهکار، بزهکار	آپشور: گوهرپرستی، پسین دید
آجال: پرواها، پرواها	آپشوز: گوهرپرستی، گوهر پرستی، پسین دید، پسیندید
آجام: نیستان‌ها، نیزارها، بیشه‌ها	آپزمان: فرونشست
آجر: آگور (آجر تازی شده آگور است که از پارسی به تازی راه یافته)، آژپانه	آپستیل: پی‌نوشت، پی‌نوشت
آجرک الله: خدا پاداشت دهاد	آپلود: بارکردن، بارریزی
آجل: دیررس، دیرآینده، دیر، درآینده، پسآینده، پسای، انجامش	آپلیکیشن: کاربست، کاربست
آجی چای: تلخه رود	آپولوژیست: ستایش‌گر، ستایشگر، ترساستای، ترساستای
آجی چای: تلخه‌رود	آپولون: آتور، ایزدخورشید، ایزد خورشید
آچار: دست‌افزار، دست‌افزار، پیچگردان	آپویمنت: دیدارگاه، دیدار
آچمز: کیش‌بست، کیش بست، زبانزد شترنگ	آت: آشغال
آچوق: زابگر، زابگر	آتابای: بزرگ‌مرد، بزرگ‌مرد
آحاد: یک‌ها، یکان، یکان، یکان، تک‌ها	آتاپسی: کالبدگشایی
آخر: دیگری، دیگر، دگر	آتاشه: وابسته
آخر: سپری، پسین، پایان	آتراکسیون: کشش، کشندگی، کشش
آخته چی: سر آخر	آتروپین: زهر گیاه
آخته چی: سرآخر	آترياد: دسته
آخذ: گیرنده	آتش تهیه: آتش همراه
آخذه: کرختی، کرختی، بیهوشی، افسردگی، افسردگی	آتش مزاج: تندخوی، آتشی
آخر: واپسین، دیگری، دگر، پسین، پایانی، بفرجام، انجام	آتشگاه حمام: گلخن
آخر الامر: سرانجام، سرانجام، در پایان، پس ایچ، بتاوار	آتش مزاج: تندخوی، آتشی
آخر الدواء: پسین دارو	آتشی مزاج: زود خشم، تند خوی
آخر الزمان: سرانجام، پسین زمان، پایان روزگار	آتلاتیک: اتلس، اتلس
آخر امر: سرانجام	آتلیه: هنرکده، هنرکده، کارگاه هنری، کارگاه، کارکد
آخر چرب: پایان چرب، آسایش و فراوانی	آتمایزر: بوی‌افشان، بوی افشان، آفشانه
آخر زمان: سرانجام، پسین زمان، پایان روزگار	آتمسفر: وای، هوا، پناد
آخر الامر: سرانجام، سر انجام، انجام سر	آتو: شاه‌برگ، شاه‌برگ، زبانزد منگیا
آخر الدوا: پسیندارو	آتی: آینده
آخر الدواء: پسیندارو	آتیک: زیر شیروانی، زبر، زبر، دروانه، دروانه
آخر الزمان: پسین‌زمان، پسین زمان	آتیه: روزی، آینده
آخربینی: پایان نگری	آثار: یادگارها، یادبودها، هنایا، نشانه‌ها، نشانه‌ها، مانده‌ها، ماندادک، خدشه‌ها
	آثام: گناه‌ها، گناهان، گناه‌ها، گناهان، بزه‌ها



آخرینی: پسینینی، پایانگری، پایان نگری، پسین بینی	آدنوئید: لوزه، بادامه‌بافت، بادامه
آخرت: روز بازپسین، رستاخیز، دیگر سرا، دیگر گیتی، پسین	آدهسیون: دوشش، دُوشش، چسبندگی
سرای، آنجهان، آن سرای، آن جهان، انجامش، انجامش	آدونیس: شاه‌لاله، شاه‌لاله
آخر چرب: پایانچرب، آسایش و فراوانی	آدیاباتیک: بی‌دررو
آخر چی: ستوربان، دهنه‌دار، دهنه‌دار	آدیالاجی: نیوش‌درمانی
آخر دست: پایینگاه، به‌پایان، به‌پایان	آدیوگرام: شنوایی نگاره
آخر کار: سرانجام، سرانجام، دستِ پس، پایان کار	آدیولوژی: شنوایی شناسی
آخری: دیگری، دیگر، پسین، پایانی	آدیولوژیست: شنوایی شناس
آخرین: واپسین، دیگران، دگران، پسینان، پسین، پایانی،	آدیومتر: دستگاه شنوایی سنج
پسینان، بازپسین	آدیومتری: شنوایی سنجی
آخرین لحظه: واپسیندم، واپسین دم	آدیومتریست: شنوایی آزما
آخه: چون	آدیومتریسین: سنجشگر شنوایی
آخیه: میخ‌پیچ، میخ‌آخور، ستوربند	آذارقی: کلوچه
آخیه: میخ‌پیچ، میخ‌آخور، ستوربند	آذان: گوش‌ها
آداب: فرهنگ‌ها، روش‌ها، خواه، آیین‌ها، ادب‌ها	آذان الارنب: سگ‌زبان، خرگوشک، خرگوشک
آداب فاضله: آیین‌های پسندیده	آذربایجان: آذرآبادگان، آتورپاتکان، آتورپاتکان
آداب گری: روشگری	آذریون: همیشه‌بهار، گل‌آفتابگردان
آداب و رسوم: آیین و روش	آذوقه: خوراک، توشک، آزوک، آزوغه
آداب گری: روش‌گری	آذی: کوهه، کُوهه، خیزابه، خیزاب، اُشترک
آدش: هم‌نام، هم‌نام	آرا: رای‌ها، راه‌ها، بوشاها، اندیشه‌ها
آدامس: وینجی، ژد، ژاک، ژارک، جاجک، آلوج، آلوج	آراء: رأی، رایها، راه‌ها، چاشتک، بوشا، بوشاها، آندراج، آرای،
آدرس: نشدنی، نشانی	اندیشه‌ها، اندیشه
آدرنال: کرده‌کلن، زخ‌غلوه	آرابسک: تازیستان، آربستان، آربستان
آدم: ایودامن (ایودامن به چم نخستین آفریده‌است. بر اساس	آراشید: بادام‌زمینی، بادام‌زمینی
آنچه در اوستا آمده‌است، ایودامن، نخستین انسانی است که	آراقیطون: باباآدم، باباآدم
آفریده شده‌است).	آرامش طلب: رامش‌جو، رامشجو، آسایش‌خواه، آرامش‌خواه،
آدم و حوا: مشی و مشیانه	آرامش‌جو
آدمیت: مردمی کردن، آدم بودن	آرتروپود: بندپایان، بندپایان، بندپایان
آدمی سیرت: نهاد، آدمی سرشت	آرتروگرافی: بندنگاری، بندنگاری
آدمیت: مردمی، آدمیگری	آرتروولوژی: بندشناسی، بندشناسی
آدمیرال: نواسالار، دریاسالار، دریا‌سالار، دریاسالار	آرتترین: خیزچاه
آدنوئید: بادامه‌بافت	آرتترین: خیزچاه، چاه‌جهنده، چاه‌جهنده



آریتیمتیک: دانش شمار، دانش شمار	آرتیشو: کنگر فرنگی
آریستو کرات: نژاده، نژادخواه، نژاده، بزرگوار، بزرگوار	آرتیزان: افزارمند، افزارمند
آریستو کراسی: نژاده خواهی، نژاده خواهی	آرتیست: هنرور، هنرمند، هنرپیشه، هنرمند، هنرپیشه،
آریوه: زیانزد آسب دوانی، تک‌انجام، تک انجام	بازیگرنمایش، بازیگر
آزادی طلب: آزادیخواه، آزادی جو	آرتیشو: کنگر فرنگی، کنگر فرنگی
آزادی طلبی: آزادیخواهی	آرتیکل: نوشتار، کالا، زمینه، بند
آزارقی: کلوچه	آرخ: نزار
آزال: دیرینگی‌ها، بی‌سر، بی‌آغاز	آرخالق: نیم‌تنه، نیم تنه زنان، کپنک، تنزیب، تن‌پوش،
آزیست: پنبه‌کوهی، پنبه کوهی	تن‌پوش، پنبه دوخته
آزرده خاطر: رنجیده، دلگیر، دل آزرده، دلگیر، آزرده دل	آرخلوق: نیم تنه
آزرده خاطر: رنجیده، دلگیر	آردل: فرمان‌بر، فرمان‌بر
آزفه: شتابنده، شتابنده، رستاخیز، رستاخیز	آرس: جنگ‌پاد، جنگ‌پاد، آرس، ایزد جنگ
آزم: دندان نیش	آرسطولوخیا: زراوند
آزمایشات: آزمایش‌ها	آرشه: کمانه، کمانه
آژان: نماینده، نماینده، مزدور، گماشته، کارگزار، پاسبان	آرشیو: بایگانی
آژانس: نماینده، نمایندگی، کارگزاری، بنگاه	آرشیستک: مهرار، مهرار
آژانس بین‌المللی انرژی اتمی: بنگاه جهانی کارمایه هسته‌ای	آرشیستک: مهرار، دزداد
آژانس مسافرتی: گشت‌گزاری، سفرگذار، بنگاه سپاری	آرشیو: بایگانی
آژانس معاملات: کارگزاری، بنگاه	آرشیویست: بایگان
آژور: روزن‌دوزی، روزندوزی	آرطی: مام‌رگ، کلان‌رگ، کلان‌رگ
آژیوتاژ: سفته‌بازی، سفته بازی	آرکاد: تیمچه، بازارچه، بازارچه
آس: یکتا، خال، تکخال، تک	آرکه گون: زرفینک
آس عصاری: خراس	آرکه گون: زرفینک
آسانسور: بالابر (ف)، آسان‌بر (ف)،	آرکنوزوئیک: نازیستگی
آسبست: پنبه‌ی نسوز، پنبه نسوز	آرکنولوژی: باستانشناسی
آسپتیک: پاک	آرکنولوگ: باستانشناس
آسپرین: درد‌بر	آرگو: زبان زرگری، زبان زرگری
آسپسی: پاکی	آرم: نشانه (ف)، نشانه، نشان، سرب‌رگ، سر کاغذ،
آسپیرین: درد‌بر	آنگ
آستراکان: پوست بخارایی، پوست بخارایی	آرمیچر: سیم‌آسه
آسترولوژی: اخترماری	آرنیکول: ماسه‌زی
	آروغ: باد گلو



آشغال: آخال	آشغال: آشغال
آشپزباشی: سر آشپز	آشپزباشی: سر آشپز
آش هفت‌جبه: دانگو	آش هفت‌جبه: دانگو
آش قره قروت: ترفینه	آش قره قروت: ترفینه
آش عدس: نسکبا	آش عدس: نسکبا
آش عاشور: هفت‌دانه	آش عاشور: هفت‌دانه
آسیه: ساختمانِ اُستوار، سُتون، اندوه‌گُسار، استوارساخت	آسیه: ساختمانِ اُستوار، سُتون، اندوه‌گُسار، استوارساخت
آسیستان: دَستیار (ف)، یاور	آسیستان: دَستیار (ف)، یاور
آسید: مشکیزه	آسید: مشکیزه
آسندر: زیرکشک، زیر کشک	آسندر: زیرکشک، زیر کشک
آسن: مانده پیه، گندیده، گندیده، بدبو	آسن: مانده پیه، گندیده، گندیده، بدبو
آسَم: شش تنگی، رُبو، دم تنگی، تنگی شش، تنگی دم، تنگدمی، تنگدم، تنگدم، تنگدم	آسَم: شش تنگی، رُبو، دم تنگی، تنگی شش، تنگی دم، تنگدمی، تنگدم، تنگدم، تنگدم
آسفال: گجفه، گزَفه، گجف	آسفال: گجفه، گزَفه، گجف
آسطر نوَیا: ستاره‌شناسی، ستاره شناسی	آسطر نوَیا: ستاره‌شناسی، ستاره شناسی
آسر: دوال	آسر: دوال
آستیلن: جوشین	آستیلن: جوشین
آستیگماتیسَم: کُژیینی	آستیگماتیسَم: کُژیینی
آشوب طلب: آشوبگر، آشوب خواه	آشوب طلب: آشوبگر، آشوب خواه
آشوب طلب: آشوب خواه	آشوب طلب: آشوب خواه
آشوانه وحوش: کنام	آشوانه وحوش: کنام
آصال: نژادگان، نژادگان، شبان‌گاهان، شبانگاهان، آفتاب زردی‌ها	آصال: نژادگان، نژادگان، شبان‌گاهان، شبانگاهان، آفتاب زردی‌ها
آصره: مِه‌رُبن، مِه‌رُبن، خویشاوندی، بازوبند	آصره: مِه‌رُبن، مِه‌رُبن، خویشاوندی، بازوبند
آصیه: میخ‌چادر، میخ چادر، گزند، گزند، آشام خُرمَا	آصیه: میخ‌چادر، میخ چادر، گزند، گزند، آشام خُرمَا
آطره: چادرِ بند، چادرِ بند، چادر، بندِ چادر	آطره: چادرِ بند، چادرِ بند، چادر، بندِ چادر
آطریلال: زغارچه، تُخم جارُوب، پاکلاغی، پا کلاغی	آطریلال: زغارچه، تُخم جارُوب، پاکلاغی، پا کلاغی
آغا: زن، بی‌خایه، بی‌تُخم، بانو	آغا: زن، بی‌خایه، بی‌تُخم، بانو
آغاج: درخت، دار، درخت، چوب	آغاج: درخت، دار، درخت، چوب
آغاجی: پیام‌رسان، پرده‌دار	آغاجی: پیام‌رسان، پرده‌دار
آغاریقون: سَماروغ چَمَنی، چَترک	آغاریقون: سَماروغ چَمَنی، چَترک
آغروق: بار و بُنه	آغروق: بار و بُنه
آغل: سرپناه، پَه‌ست	آغل: سرپناه، پَه‌ست
آغوز: روشه	آغوز: روشه
آفات: گزندها، گزندها، آگفت‌ها، آفت‌ها، آسیب‌ها	آفات: گزندها، گزندها، آگفت‌ها، آفت‌ها، آسیب‌ها
آفاد: مرگ‌ها، مرگ‌ها، زمان‌ها	آفاد: مرگ‌ها، مرگ‌ها، زمان‌ها
آفازی: زبانگیری (از بیماری‌ها است)، زبان‌گیری	آفازی: زبانگیری (از بیماری‌ها است)، زبان‌گیری
آفاق: کیهان، کنارهامون، کرانه‌های آسمان، کرانه‌ها، کران تا کران، کرانه‌ها، دوردست‌ها، بادگاه‌ها، بادخیزها	آفاق: کیهان، کنارهامون، کرانه‌های آسمان، کرانه‌ها، کران تا کران، کرانه‌ها، دوردست‌ها، بادگاه‌ها، بادخیزها
آفاقی: کرانی، کرانی، بیرونی	آفاقی: کرانی، کرانی، بیرونی
آفت: گزند، گزند، آگفت، آسیب	آفت: گزند، گزند، آگفت، آسیب
آفتومات: خودکلید	آفتومات: خودکلید
آفسمان: نِشست	آفسمان: نِشست
آفقه: تَهی‌گاه	آفقه: تَهی‌گاه
آقل: فرورونده، فرو رونده	آقل: فرورونده، فرو رونده
آفلاین: ناهمگاه	آفلاین: ناهمگاه
آفلرمان: بُرونزد	آفلرمان: بُرونزد
آفیش: آگهینامه	آفیش: آگهینامه
آق پر: سپیدپر	آق پر: سپیدپر



آق تبه: تبه‌سپید	آکام: تپه‌ها، پشته‌ها
آق تپه: تپه سپید	آکاهولی: آکبر
آق خزک: تاغ	آکت: کار، فرمان، رفتار، دات، پیمان، پرده
آق سقل: سَرْدَسْتَه، ریش‌سپید	آکتو آلیته: روزداد
آق سنقر: سَنگار، بازسپید، بازسپید	آکتو آلیسم: کنون‌گرایی
آق کرنک: کَرَنگِ سپید، سپیدار	آکتو آلیته: روزداد
آق گنبد: سپید گنبد	آکتو آلیسم: کنون‌گرایی
آقا: کیا، کدیور، کدبان، کدبان، سرور، سرکار، سَرور، خواجه، پانا، بان	آکتور: هنرپیشه، بازیگر
آقازادگی: بزرگ‌زادگی	آکتیو: کاری، کارساز
آقازاده: مه‌پور	آکتیف: دارایی
آقاسی: پاسدار	آکتینو میکوز: گنده کُن
آقایی: سروری	آکتیو: کنشور، کاری، کارساز، کارا، پویا، پرتکاپو، بهکار
آقای: کیا، کدبان، سرور، خواجه، بان	آکتیویه: نیروی کارا، کنشوری، کنشور، کارکرد، کاربری، کاربری، کار، تکاپو
آقایی: کیانی، کدبانی، سَروری، پانایی، بانی	آکتیوتور: کنشورساز، کناننده، کاراگر، کُناننده، آغازگر
آقبانو: اسپیده	آکتیوزم: کنشگرایی، کارآمدی
آق‌پر: سپیدپر	آکتیویشن: کنشوری، کنشورسازی، کنانش، کارسازی، کاراگری، کارا شدن، کُنانش، به‌کاراندازی، به‌کار درآوردن، بکاروادی، بکارانداختن، برانگیختن
آقچه قیلین: کبرکو	آکر کراهه: تاغندست
آقشام: شامگاه، سر شب، سُرناي خواب، سَر شب	آکر کراهه: تاغندست
آقطی: درخت بیل، پلم، پَلَم	آکر ماتیک: یکنواخت، سپیدمانیک، ساده، رنگناپذیر، بیفام، بیرنگ
آقطی کوچک: پلهام	آکروبات: بندباز، بندباز
آکا: برادر کَلان، ابربرادر	آکروباسی: بندبازی، بندبازی
آکاتالیسی: کودنی، کودنی	آکروپلیس: دژ، آتن، دژ، دژ آتن، دژ قَرار، دژ
آکادمی: فرهنگستان	آکروفویا: بلنداهراسی
آکادمیست: فرهیخته، فرهیخته، دانش‌ور، دانش‌گرای، دانشجو	آکرومگالی: بیش‌استخوانی، بیش‌استخوانی
آکادمیسین: دانشگاهی، فرهنگ‌وند	آکس: آسه، آسه
آکادمیک: دانشگاهی (م)، دانشگاهی	آکسپتور: پذیرنده، پذیرا، پذیرا
آکاروس: گریزای، گریزای	آکسلراتومتر: شتاب‌سنج، شتاب‌سنج
آکاژور: سُرْخه‌دار، بلادور، بلادُر	آکسلراسیون: شتاب، شتاب، تندی
آکاسیا کاجو: کاد	
آکاسیا کاجو: کاد	
آکال: میوه‌ها، مَره‌ها، سَبزی‌ها، روزی‌ها، خورک‌ها، خوراک‌ها	



آل کسا: پنج تن	آکسیدانت: رخ داد، پیش آمد، بد آمد، بد آمد
آل کساء: پنج تن	آکسیس: گشتگاه، چرخشگاه
آل مردی: نری	آکسیولوژیک: ارزش شناسانه، ارزش شناسانه
آلا: روزی ها	آکل: خورنده، خورنده، پادشاه
آلاء: روزی ها	آکلات الحشرات: وا تک خواران، کرمخواران، خسترخواران
آلات: کاجال، ساز و برگ، ساز، ساختگی ها، ابزارها، افزار، ابزارها، انگازها	آکلات النمل: مورچه خوران، مورچه خواران
آلات تغذیه: گوارنده ها	آکلاد: دو کژه، دو کجه، دو کجه، دو کژه
آلات تغذیه: گوارنده ها	آکله: زن پر خور، زن پر خور، خوره، خوره
آلات تناسلی: زهار	آکنه: رنجوش، رخ جوش
آلات تنفسی: دمگرا	آکو تيله دو: بیلپه
آلات جارحه: شکنجک، زینه ها	آکواریوم: آیزیدان (ف)، ماهیخانه، آیزینما، آیزیگاه
آلات دفاعی: پدافندآزار	آکو تيله دو: بی لپه
آلات صوتی: اندام های آوایی	آکورد: هم آهنگی، ساز گاری، سازش
آلات صید: شکارآزار	آکوردئون: شلاله، شلاله
آلات فعل: توسری خورها، بی دست و پاها	آکوستیک: آوایی
آلات قمار: منگ آزار	آکوستیکس: آواشناسی
آلات لهو: ماژ آزار، خوشی آزار	آکولاد: ابرو
آلات موسیقی: نوآزار، سازها، خنیاگان، خنیاگان، خنیاوگان، خنیا آزار	آکوموداسیون: هم دیسی، هم دیسی، آسودگی
آلاچی: کپر، سراپرده، سایبان، تاز، تارم	آکومولاتور: انباره، انباره
آلاچیق: تاز، پرچین گاه، آلاچوب	آکومولاسیون: کپه کردن، انباش، انباش
آلاخون والاخون: دربه در، بی خانمان، آواره	آکی فر: آبخیز
آلاتور: رفت و برگشت، دوسره	آکی فر: آبخیز
آلارم: هشدار، هراس، هراس، سرنای آماده باش، زنهار، ترس، بیم، آماده باش، آژیردن، آژیر	آگار آگار: سریشم چینی
آلاف: هزارها	آگالماتولیت: سنگ تندیس
آلاگارسن: پسرانه، پسرانه	آگران دیسمان: گستردن، بزرگ گری، بزرگ نمایی
آلام: رنجها، دردها	آگران: پذیرش، پذیرش
آلام جسمانی: تندردها، تن دردها	آگنوستیسیم: نمی دانم کیشی، نمیدانم گرای
آلام نفسانی: روان دردها، روان دردها	آگورافوبیا: برزن هراسی
آلبوم: جنگ	آل: دوده، دودمان، خاندان، تبار
	آل بویه: خاندان بویه
	آل تمغا: سرخه مهر



آلبوم عکس: نگار نامه، نگار خانه، جُنگ	آلکالوئید: زاک گونگان
آلبومن: سپیده‌ی تَخْمِ مرغ، سپیده مُرغانه، سپیده، سپیده	آلکالوئید: زاگگونگان، زاک گونگان
آلبومینه: سپیده‌هی، سپیده‌دار، سپیده‌ای	آلگا: جلبک، جلبک، جلبک
آلبومینوری: پیش سپیدگی، بیش سپیدگی	آلگرو: شادیانگیز، سَبک‌تند، سَبک‌تند، زبانزد خُنیا
آلبومینوئید: سپیده‌سان	آلماناک: سال نامه، سالنامه، زیج
آلبومینوئید: سپیده‌سان، سپیده‌سان	آلهه: پرستیدگان، پَرستیدگان، ایزدان، ایزدان
آلبی نیسیم: زال تنی	آلهه پرست: ایزدان پرست
آلپاکا: اُشترک، اُشترک	آلودا: چُولی
آلت: افزار	آلور: زبانزد هواپیمایی، روش، رُوش
آلت تناسلی: شرم‌گاه، زهار	آلوژن: برونزاد
آلت رجولیت: نرینگی، نری، نره، نری، نره	آلوسن: سگ پیرا، سگ پیرا
آلت قتاله: کُشت‌افزار	آلومین: سیمک‌زنگ، سیمک زنگ
آلت مردی: نَره	آلومینیوم: سیمک، سیمک
آلت موسیقی: ساز موسیقی، ساز	آلونیت: زاگسنگ، زاگسنگ
آلت نقاله: گوشه‌سنج	آلوویون: آب‌رُفت
آلترناتیف: گزینه، گزین، راه یا کار دیگر، چاره‌ای دیگر، چاره، جایگزین، پیشنهاد، پستتایک	آلونس: شبرِ زرد، شبرِ زرد
آلترناتیو: جایگزین	آلی: نهادی، نهادی، سیزوَمند، زیویک، تَبستناک، ابزاری، ابزاری
آلتروپیزم: دگروارگی، دگروارگی، چندوارگی، چندریختی	آلیاز: همجوش، هم‌بستک، هم‌جوش، هم‌بسته، هم‌بستک، آخشیگ‌آمیزه
آلتن: ناخواسته، ریشخندی، ابزاری	آلیداد: گوشه‌یاب، گوشه‌یاب، سویاب
آلتو: سَدای اوج، بَم‌ساز، آوای اوج	آلیگاتور: نهنگ
آلتون: کنیزک، کنیزک، زَرِ سرخ، زَرِ سُرُخ، زَر	آمر: کار بَدنده
آلتیمتر: فرازیاب، فرازسنج، فرازاسنج، فرازیاب، اوجنما، افرازیاب	آمنوا: استوار گیرید
آلچی: گیرنده، ستاننده، ستاننده	آماتور: نوکار، ناپیشه‌کار، ریژکار، دوست‌کار، دوستار، خامدست، تازه‌کار، تازه‌کار
آلدِر گیلانی: رزدار، توسه	آماد: فرجام‌ها، سَرسیدها
آلدهید: گُریز آب	آمار و ارقام: آمار و شماره‌ها، ایاره‌ها
آلرزی: سهندگی، سهندگی، سُهَندگی، خدشه‌پذیری	آمارانتوس: چَواش
آلس ویریش: خرید و فروش	آماریلیس: رنگین‌جام، رنگین‌جام
آلش: دادوستد	آمال: خواست‌ها، چشمداشت‌ها، آرمان‌ها، آرزوها، امیدها
آلطون سفلی: زرینه پایین	آمالا: خواستاری، چشمداشت، آرزومندی
آلطون علیا: زرینه بالا، زرینه بالا	



آمالن: آرزومندی	آمیب: تک‌یاخته
آمبریولوژی: رویان‌شناسی	آمیدون: نشاسته، نشاسته
آمبریولوژی: رویان‌شناسی	آمیرال: نواسالار، دریاسالار
آمبریون: رویان	آمین: چنین باد، بشباش، ایدون باد
آمبولانس: بیماربر، بیماربر	آمینات: پنبه‌ی کوهی
آمپر: نشانگر، شتابه، شتابه، زینه، رُچان	آن: هنگام، دم، در دم
آمپرتر: شتابه‌سنج، شتابه‌سنج	آن-اینستال: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن
آمپول: سوزن، آوندک، آوندک	آن جناب: سرکار
آمپیریک: آروینی	آن دفعه: آن بار
آمر: فرمان‌بُد (فرمان‌پاد)، کاربندنده (فرمان‌دهنده)، فرمانده	آن را باطل کردم: آن را تباه کردم
فرمان دهنده، فرمان‌پاد، فرمان‌پاد	آن طور: آنگونه، آن گونه
آمر: فرمانی، زورکی، دستوری	آنا: هماندم، همان دم، شتابان، زود، دریکدم، دردم، در یک
آمره: فرمانده، فرماندهنده، فرمان	دم، دردم، بیکدم، بیدرنگ، بیکدم
آمرین: فرمانندگان	آنا: هماندم، شتابان، زود، دردم، بیدرنگ، بیکدم
آمفی تاتر: تالار، پلتالار	آنا اللیل: پاس‌های شب
آمفیول: دوپهلو، آذرسنگ، آذرسنگ	آنا آغالیس: مرزنگوش
آمفی: دوزیستی	آنا اللیل: پاس‌های شب
آمفین: دوزیستان، دوزیست	آنا آغالیس: مرزنگوش
آمفی تیاتر: تالار، پیل‌تالار	آنا بولیس: پس‌گوارش، پس‌گوارش
آمفی تاتر: تالار، پیل‌تالار	آنا بولیس: فراگشت، فراگشت، سازواره
آمل: یاریگر، آرزورسان، آرزورسان	آنات: هنگام‌ها، دم‌ها
آملج: آمله	آنا تومی: کالبدشناسی، کالبد، کالبدشناسی، تن‌شناسی، تن‌شناسی
آمن: درپناه، بیبیم، به‌زینهار، به‌زینهار	آنا تومیست: کالبدشناس
آمن السرب: آسوده دل	آنا رشیست: خودسر، بیسالار
آمنا: زنهاری، پشتوانکی	آنا رشیسم: خودسرانگی، بی‌سالاری
آمنا: زنهاری، پناهایی، پشتوانکی	آناس کرسا: خوتکا
آموروز: آب‌سیاهی، آب‌سیاهی	آناف: بینی‌ها
آموزش عالی: آموزش والا‌پایه، آموزش والا	آنافانا: دم‌به‌دم، دم به دم
آمولن: نشاسته	آنافلاکسی: بیش‌سُهندگی
آمونیا: نوش‌آهکه	آنا کرونیسم: نابهنگامی، بیزمانگرایی، بیزمانگرایی
آمونیاک: نوش‌آهک	آنا کوندا: اوباره
آمونیم: نوش‌آهکین	



آنتی تز: پادنهشت، پادنهاده، برابرنهاده	آنالوژی: همسنجی، همانندی، مانستگی، فراسنجی، آناگویی
آنتی توکسین: پادزهر	آنالوطبقا: فرنودسنجی، فرنودسنجی، فرنود، زبانزد فلسفی،
آنتی کلینال: تاکدیس	آناکاویک
آنتی تز: پادنهشت، پادنهاده، برابرنهاده	آنالیتیک: واکاویک، واکافتی، فراکافتی، روانکاو، آناکاویک
آنتی توکسین: پادزهر	آنالیز: واکاو، واکافت، موشکافی، فراکاو، فراکافت،
آنتیسیکلون: واچرخه، گردباد	فرگشایی، آناکاو
آنتیک: نایاب، کهنه، کهنسال، کهن، سالینه، سالینه، پته	آنالیست: واکاو، فرگشا، فرگشا، آناکاو
آنتیک خر: سالیخر، پته خر، بنسالخر	آناناس: کاجودیس، کاجدیس
آنتیک فروشی: کهن و سالخورده، سالیفروشی، پته فروشی،	آنبرباریس: زرشک، زرشک
بنسال فروشی، بنسالفروشی، بنسال	آنت آسید: پادترشک، پادترشا، پادترشک
آنتیکخر: سالیخر، بنسالخر	آنتاگونیزم: همستیزی، نیروی آخشیگ، دشمنی، درگیری،
آنتیمون: سختار	پادکرداری، پادستیزی، آخشیگگری
آن جهانی: اخروی (و)،	آنتای: زبانزد زمینشناسی، رخ، رخ
آند: فراز، فراز	آنتراسن: شیر زغال، شرزغال
آندانت: بهآهستگی، بهآرامی، به آرامی، بنوازید	آنتراسیت: زغالسنگ ناب، تاوزغال، تاوزغال
آندوسکپی: اندرونه بینی	آنتراکت: هویش، میانپرده، رخش، آرامه، آرامه
آندوسکوپ: اندرونه بینی، اندرونه بینی	آنتروپولوژی: مردمشناسی
آندو کارد: دل پرده، دل پرده	آنتروپومتري: مردمسنجی، تنسنجی، تنپیمایی، اندامسنجی
آندو کاردیت: دل پرده تب، دل پرده تب	آنتروپومرفیزم: آدمی انگاری، آدم دیسی، آدم انگاری، آدم
آنرمال: نابهنجار	دیسی، آدم انگاری، آدمیدیس
آنریم: کنش گر، کنشگر، زیمایه	آنتروپوئید: میمون، آدم نما
آنرین: گلودرد، درد سینه	آنتروپی: درگاشت
آنژیو کاردیو گرافی: دل رگ نگاری	آنتکلیس: تاکدیسک
آنژیو گراف: رگ نگاره	آنتگونیزم: همستیزی، پادستیزی، آخشیگری
آنژیو گرافی: رگ نگاری	آنتن: شاخک، شاخک، سرون
آنژیو گرافیت: رگ نگار	آنتولوژی: گلستان سخن، گلستان، گلچین ادبی، گلستان
آنژیو گرام: رگ نگاره	سخن، گلستان، جنگ ادبی
آنژیولوژی: رگ شناسی	آنتی اسید: پادترشا، پادترشک
آنس: سربه راه، خوگیرنده تر، خوگیر	آنتی بادی: پادتن
آنس سیکموئید: خم سینی، خم سینی	آنتی بیوتیک: جاندارو، پادزیستیک، پادزیست، پادزی،
آنسه: نیکزن، دوشیزه، دل آرام، دل آرام	پادزخم
	آنتی پیرین: تبیر



آنسیکلوپدی: فرهنگ‌نامه، فرنودسار، فرهنگنامه، فرنودسار، دانشنامه	آنسو تریپی: ناهمسان‌گردی، ناسان‌گردی
آن طرف: وِ رَآنَبَر	آنیلین: رَنگ‌زا
آنطور: آنگونه، آنسان، آنجور آنگونه، آن گونه، آن سان، آن جور	آنیمو تری: خاک‌زیان، جانوران خاک‌زی
آنقدر: چندان، آنگونه، آناندازه، آن اندازه	آنیمومارین: جانوران آبی، آبیان
آنکارت: سَرِبَه‌سَر، زبانزد مَنگیا	آنیمسم: رَوَانباوری
آنکدت: شوخ‌گفت، شوخ‌گفت، داستان	آینستال: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن
آنکیستمان: کیسه‌بندی، بسته‌بندی	آنیورسری: سال‌گرد، سال گرد
آنگستروم: تک‌کوهه	آهل: زن‌دار، زَن‌دار، رام، جایباش، جانور
آنگلو فوب: پادانگلیس	آهن آلات: آهن ابزار
آنلاین: همگاه	آهن آلات: آهن ابزار
آنلید: زرفینی، زُرفینی	آواریه: آبدیده، آب دیده
آنمولوژی: بادشناسی	آوانتاژ: نادید گیری، سود
آنموتر: بادسَنج	آوانتورین: دل‌ربا، دل ربا
آنمی: کمخونی	آوانس: نادید گرفتن، پیش‌مزد، پیش‌مزد، پیش‌پرداخت، پیش‌بها، بخشش
آنوال: سالانه، رودبارها، دهش‌ها، دهش‌مندان، دَهِش‌ها	آورتا: مام‌رگ، رگ‌جان، رَگ‌جان، بزرگسرخ‌رگ
آنور: بی‌دُم	بُزرگ‌سُرخ‌رگ
آنور گور: بازه	آورث: سروناز، سَروناز
آنور گور: بازه	آورس: رگبار، بیزار
آنورمال: ناهنجار، پادسِرِشت	آوکا: دادگزار
آنوریسم: رَگفَراخی، خُونروانگی	آوکادو: خوجدیس
آنوفل: لَرزِپشه	آوو: دیداری
آنوقت: آن‌هنگام، آنکه، آن‌گاه، آن‌زمان	آویاتور: هوانورد، خلبان
آنولپ: پُوش، بَرِیک	آوییتور: هوانورد، خلبان
آنونس: پیش‌پرده	آیسبرگ: یخ‌کوه، کوه یخی
آنونیم: بی‌نام	آی دی: نام کاربری، نام کاربری، شناسه کاربری، شناسه
آنی: گذرا، زودگذر، در دم، بی‌درنگ	آی کیو: هوش‌بهره، هوش‌بهر، بهره‌هوشی
آنیته: سالیانه، سالواره	آی یو دی: ابزار درون زهدانی
	آیات: یادگارها، نشانی‌ها، نشانه‌ها، نشان‌ها، چَمَراس‌ها
	آیک: ماه، پیک، پُرمه، بت، بُت
	آیت: نشانی، نشانه، نشان، گواه، چَمَراس، بند
	آیدی: شناسه



آیرویک: هوازی، هَوازی

آیرو دینامیک: هواپویا

آیروسل: هواویز، هوابیز

آیزنه: شوهرخواهر

آیس برگ: یخکوه

آیکان: نگارک

آیکن: نگارک

آیکون: نمادک

آینه محذب: آینه کوژ

آینه مقعر: آینه کاو

آیه: یادگار، نشانی، نشانه، گواه، چمراس، چمراس، بند

آینه دق: نزارنما، نزارنما

آینه محذب: برآمده، آینه کوژ، آینه کاو

آینه مقعر: گود، آینه کوژ، آینه کاو

آئیت: دالمنسنگ

آثرویک: هوازیستی (ف)، هوازی (ف)،

آثروپلان: هواپیما

آثرو دینامیک: هواجُنبی، هَواجُنبی

آثروسل: هواویز، هوابیز

آثرو لورژی: هواشناسی، هَواشناسی

آثرو لیت: آسمانسنگ

آثرو متر: هواسنج، هَواسنج

آثرو ناویگاسیون: ناوبری هوایی

آئسه: نومید، بی‌دشتان، بیدشتان

آینه محذب: آینه کوژ

آینه مقعر: آینه کاو





اباليس: اهریمنان
ابتار: دهش، بازداري، آزمایش
ابتحات: گفتمان، کاویدن
ابتدا: نخست، سر آغاز، آغازیدن، آغاز
ابتداء: نخست، سر آغاز، آغازیدن، آغاز
ابتداع: نویایی، نوآوری
ابتدایی: نخستین، ساده، دبستان، آغازین
ابتدایی ترین: نخستین، ساده‌ترین، ساده‌ترین
ابتدائ: درآغاز
ابتذال: خوارگرایی، پیش‌پاافتادگی، پیش‌پا افتاده، پیش‌پا
افتادگی، پرهیز، بی‌بند و باری، بی‌ارجی، بی‌ارج
ابتر: دُم‌بریده، بی‌فرزند، آسیب‌دیده
ابتکار: نویایی، نوآوری، نوآوردگی
ابتلا: گرفتاری، دچاری، دچار شدن، دامن‌گیری، دُچاری،
آلودگی
ابتلاء: دچاری، دچار شدن، دامن‌گیری
ابتلاج: پگاهیدن
ابتلاع: فروبردن، اوباریدن
ابتهاج: شادمانی
ابتیمم: بهینه
ابحات: جُستارها
ابحر: رودها، دریاها
ابخل: زُفت‌تر
ابد: همیشه، همیشگی، ناانجام، نا به سامان، جاویدان، جاوید،
تا پایان زندگی
ابدا: هیچگاه، همیشه، هرگز، آفریدن، آغازیدن، آشکاریدن، از
سر گرفتن
ابداً: هیچگاه، هرگز
ابداء: آفریدن، آغازیدن، آشکاریدن، از سر گرفتن
ابداع: نوسازی، نوساخته، نوآوری، نوآفرینی، پدیده، آفریدن
ابداع کرد: نوآفرید
ابداع کردن: نوآفریدن

اشکال: گونه‌ها، ریخت‌ها، چهره‌ها
اُولیت: نخست
اُمی: ناامیدی، بی‌سواد
إبا داشتن: سرپیچی کردن، روی‌تافتن
إتباع: پَس روی کردن (وه)،
إدراک: یافتن، یافت، یابندگی، اندر یافتن
إشکال: دشواری، پیچیدگی
إشکال تراشی: دشوار
إلحاح: پُژور
إمكان: شاید بودن
إنحطاط: فروشدن
إبا: سرپیچی، سرباززدن، رویگردانی، روی‌تافت، تن‌زدگی
إبا کردن: نپذیرفتن، فروگذاراری کردن، فروگذاردن، سرپیچی
کردن، سرپیچدن از
إباء: سرپیچی، سرباززدن، رویگردانی، روی‌تافت، تن‌زدگی
إباء کردن: نپذیرفتن، سرپیچی کردن، سرپیچدن از
إبایل: گله‌گله، گروه‌ها، پرستو
إباریق: آوتابه‌ها، آفتابه‌ها
إباریقون: بَج
إبازیر: دیگ‌ابزار
إباض: رگِ ران
إباطیل: یاهوها، بی‌هوده‌ها، بی‌هده‌ها
إباکرد: نپذیرفتن، سرپیچیدن، سرباززد
إبال: شبان، شُتردار، شُترچران



ابدال: غلندران، دگردیسی، جای‌گزینی	ابقا: واگذاشت، نگهداشتن، نگه‌داشت، میانجیگری
ابدالاباد: همیشه، جاویدن	ابکار: نابسودگان، شتابیدن، دوشیزگان
ابدان: تن‌ها	ابکام: گُنگان
ابدیت: جاودانگی، پایدگی	ابکم: گُنگ، خاموش
ابدی: همیشگی، هرگزی، جاوید، جاودانی، پایا، بی‌پایان	ابلاغ: فرمان، فرگفت، رسانیدن، رسانی، رساندن، دستور، پیام‌رسانی
ابدیت: پایدگی	ابلاغ کردن: فروگفتن، بازگفتن
ابدیات: پایدگی‌ها	ابلاغ‌نامه: فرمان‌نامه، رسیدنامه، بخشنامه
ابدیت: پایدگی (وه)، همیشگی، جاودانگی، پایدگی	ابلاغیه: بخش‌نامه
ابرا: پاوش، پاک‌گردانی، بی‌زاری جویی	ابلاغیه: فرمان‌نامه، بخشنامه
ابراء: پاوش، پاک‌گردانی، بی‌زاری جویی	ابلق: ابلک (ابلق تازی شده ابلک است که از پارسی به تازی راه‌یافته)، سیاه سفید، دورنگ
ابرار: نیکوکاران، چیرگی، بسیارفرزندی	ابله: هُزاک، نادان، نابخرد، گول، گاوریش، کودن، کم‌خرد، سبک‌سر، سبک مغز، سبک سر، خنگ، پخمه، بی‌مغز
ابراز: نمایش، نمایانی، نمایان، نشان دادن، آشکاری، آشکارکردن	ابلهانه: گولانه، سبک‌سرانه
ابراز قدرت: دست‌نمایی	ابلیس: اهریمن
ابراز کردن: نمایاندن، آشکار کردن	ابلیس: کخ ژنده، اهریمن
ابراز کردن: نمایان کردن، آشکارکردن	ابن: پور، پسر
ابرام: یکدندگی، لنجه، سمجی، پافشاری کردن، پافشاری، به ستوه آوردن، استوار کردن	ابن سینا: پور سینا
ابراهیم: پرهام	ابناء بشر: فرزندان آدم
ابرقو: ابرکوه	ابناء بشر: جهانیان، آدمی‌زادگان
ابریشن: ابیراهی	ابنای بشر: فرزندان آدم
ابریق: آوتابه، آبریز	ابنیه: ساختمان‌ها، خانه‌ها
ابزرواسیون: خُرده‌بینی، پی‌روی، بررسی	ابهام: گنگی، سربستگی، پیچیده کردن، پیچیدگی، پیچش، پوشیده، پوشیدگی، پوشش
ابژکتیو: سردوربین، درافکند، آماج	ابهامات: سربستگی‌ها، پیچیدگی‌ها، پوشیدگی‌ها
ابستروکسیون: روزن‌بندی	ابهت: شکوه، بزرگی
ابستیناسیون: ستیزش، خودسری	ابو: پدر، بابا
ابصار: دیدن، چشمان، بینایی‌ها	ابواب: دروازه‌ها، درها
ابصر: بیناتر	ابوی: پدر
ابطال: هیچ‌سازی، ناچیز کردن، بی‌هده‌سازی	ابیات: بندها
ابطل: یاوه‌تر، بی‌هده‌تر	اپال: تنکست
ابعد: دورتر	
ابغاض: دشمنی‌ها، دشمنی	



اپالین: سینه‌کفتری	اپیزود: فرآمد، داستان‌بن
اپتومتر: بینایی سنج	اپیکا: درختِ لادن
اپتومتري: بینایی‌شناسی، بینایی سنجی	اپیگلوت: زبانک، زبانِ کوچک
اپتومتریست: دیدسنج، دیدآزما	اپیلاسیون: موکشی، مو کندن، مو زدایی
اپتومیس: خوش‌بین	اپیلپسی: دیوگلوچ، پژولش
اپتومیسیم: خوشبینی	اپیلوگ: گفتار پایانی، فرجام گفت
اپتیک: چشمی	اپیون: نارکوک، جان‌دار
اپتیمال: بهینه	اتحاد: ساختگی
اپتیمام: بهینه	اتابک: فر نشین، بزرگ پدر
اپرا: ترانه‌نما	اتاشه: پیوست
اپراتور: کارور (ف)، گرداننده	اتاق: سراچه، چهاردیواری
اپراسیون: نیش‌گری، کار	اتاق انتظار: پرموگاه
اپرت: شوخ‌شاد	اتاق خواب: شبستان
اپرون: مهمیز، سیخک	اتاق عمل: نیشکارگاه
اپشن: زبان‌زد، توان‌گزینی	اتاق میهمان: میهمانخانه، تالار
اپل: شانه‌نما، سرشانه	اتباع: فرمانبران، شهروندان، پیروان
اپلکاره: چارشانه	اتباع خارج: بیگانگان
اپندک‌تومی: آویزبرداری	اتحاد: ساختگی (و)، یگانگی، یک‌دلی، یک‌پارچگی،
اپوزسیون: ناپذیری، رودرروی، برابر‌نهی	همبستگی، هماهنگی، پیوستگی
اپوق: زیگر	اتحادیه: هموندان، همگرایان، همبستگان، هم‌پیمانان
اپیدمی: والا	اتخاذ: گرفتن، فراگرفتن، فرا گرفتن، در گرفتن
اپیکوریسم: شادگرایی	اتراق: لنگراندختن، فرود آمدن، چندی ماندن، جاگیری،
اپیگلوت: زبان کوچک	برآسودن، بارافکنی
اپی: سوک، سنبله، خوشه	اتساع: گشادگی، فراخندگی، دراز شدن، پهن شدن
اپیلون: چادرپیه	اتصاف: زابیدن
اپیلویت: آماسِ چادرپیه	اتصال: پیوستن (پ)، هم‌بندشی (ه) (hambandišnī)،
اپی‌درم: روپوست	هم‌بندی (ه) (hambandīh)، پیوستگی (و)، یکدش،
اپیدرم: پوش‌بافت	ناجدایی، چسبیدن، چسبیدگی، چسباندن، پیوندیدن، پیوند
اپیدمی: همه‌گیری، فراگیری، بیماری‌واگیر	زدن، پیوند دادن، پیوند، پیوستگی، به هم پیوستن
اپیدمیک: همه‌گیر	اتصال دادن: پیوندانیدن (پ)،
اپیدمیولوژی: همه‌گیرشناسی	



اتهام: گناه‌بستن، گناه بستن، چفته، بستن، بدنامی، بدنام کردن	اتفاق: همکاری، همسویی، همسانی، همدلی، هم‌داستانی، رویداد، روی داد، رخداد، رخ داد، پیشامد، پیش آمد، پیامد، بختامد
اتوبان: بزرگراه (ف)، اتوبوس: گذربر	اتفاق افتاد: رخ داد
اتوبوگرافی: خودنوشت	اتفاق افتادن: روی دادن، رخ دادن
اتوپیا: آرمانشهر	اتفاق آرا: یگانگی دیدگاه‌ها، یگانگی باورها
اتوکلایو: فشاردم (ف)، دمفشار	اتفاق آراء: یک‌زبانی، هم‌رایی، هم‌خواستی
اتومات: خودکار	اتفاقا: یکباره، ناگهانی، به ناگاه، بناگاه
اتوماتیک: خودکار	اتفاقاً: وانگهی، همگی، ناگهان، با هم
اتوماتیک: خودکار (ف)، خودبه‌خود (ف)، خودبخود	اتفاقات: رویدادهای، رویدادها، رخدادها، پیشامدها، پیامدها
اتومیل: خودرو	اتفاقی: ناگوار، ناگهانی، گذری، گذرانه، خودبخودی، خودبخود، پیش آمدی، بختامدی، بختامدانه
اتوموبیل: خودرو	اتکا: دلگرمی، پشتیبانی، پشت‌گرمی، پشت گرمی، پشت دادن
اتیکت: برچسب	بر
اتیکت: بهانما (ف)، برچسب، ارزش نما	اتکا بنفس: خود استواری، خواتاهی
اثاث: کالا، کاجال، بار و بنه	اتکاء: دلگرمی، پشتیبانی، پشت‌گرمی، پشت گرمی، پشت دادن بر
اثبات: پایستن، برجای داشتن، بازنمایی، استوایش، استانش	اتکاء بنفس: خود استواری، خواتاهی
اثبات کردن: فرودن، استواندن	اتکاء به نفس: به خود استواری
اثر: یادواره، یادمان، هنایش، نوشته، نوزند، نشانه، نشان داد، نشان، کارایی، رد، خدشه، آفرینه، آفریده، آسیب	اتلاف: نیست کردن، نابودی، نابودن، نابود کردن، کردن، تباه، تباه کردن، تباه، از میان بردن
اثر داشتن: نشان نهادن، کارگر افتادن، کارآیی داشتن، خدشه انداختن	اتلاف کردن: نیست کردن، نابود کردن، ریخت و پاش، تباه کردن
اثر کردن: هناییدن، هناییدن	اتلاف وقت: زمان‌کشی، زمان‌کشی
اثر گذاشتن: هناییدن، نشان نهادن، کارگر افتادن، خدشه انداختن	اتم: هسته
اثری: نشانی، ردی	اتمام: فرجام، سرانجام، سپردن، پایان، به سرانجام رساندن، به پایان رساندن، انجام
اثم: ناشایست	اتمام کردن: سپردن، سپری کردن، انجام رسانیدن
اثنا: هنگام، گاه، زمان	اتمامگر: پایانگر
اثناء: هنگام، گاه، زمان	اتم‌سفر: هواپار، پناد
اثنی عشر: دوازدهه، دوازده	اتمی: هسته‌ای
اجابت: پذیرفتن، پاسخ‌دهی، پاسخ دادن، پاسخ، برآوری، برآوردن	اتنوگرافی: نسجیده، نژادشناسی



اجداد: نیایش، نیاکان، پدران	اجابت کردن: پذیرفتن، پاسخ دادن، برآوردن
اجدادی: نیا	اجاره: ماه‌بها، گاه‌بها، کرایه، سالیها، روزبها، جابهای، پافه، بزمزد
اجر: مزد، پاداش	اجاره کردن: پافیدن
اجر بردن: پاداش یافتن	اجازه: روادید، پروانه
اجرا: کارگزاری، کاربست، کار بستن، رویه، روانه، به کار بستن، بکارگیری، انجام دادن، انجام	اجازه دادن: هشتن، گذاشتن، پروانه دادن، باردادن
اجرا کردن: به انجام رساندن، بکار بستن، بکار بستن، انجام دادن	اجاق: دیگپایه، آتشدان
اجرا ناپذیر: پیش‌نرفتنی، انجام ناپذیر	اجاق کور: نازا، سترون
اجراء: کاربست، کار بستن، بکارگیری، انجام دادن، انجام	اجانب: بیگانگان
اجراء کردن: بکار بستن، انجام دادن	اجبار: واداشتن، واداشت، واداری، ناگزیری، ناچاری، فرچپانی، زور کردن، زور، بایستگی
اجرایی: کاربستنی، انجام دادنی	اجبار کردن: واداشتن، وادار کردن، زور آور شدن، زور آور شدن
اجرایی: انجامی	اجبارا: به ستم، به زور، بزور
اجراییه: انجامنامه	اجباراً: به ستم، بزور
اجراییه: انجامنامه	اجباری: ناگزیری، ناگزیرانه، نادان، ناخواسته، ناچاری، زوری، به زور، بایسته، از روی ناچاری
اجرت: مزد، دستمزد	اجتماع: هنجمن، همبودگاه، همایش، هازمان، مردمان، مردم، گرد آمدن، انجمن، انبوه
اجزا: پاره‌ها، اندام‌ها	اجتماع کردن: گردآمدن
اجزاء: ریزه‌ها، خرده‌ها، پاره‌ها، بخش‌ها، اندام‌ها	اجتماعات: گروه‌ها، گردهمایی‌ها
اجساد: لاشه‌ها، پیکرها	اجتماعی: همبودین، همبودی، مردمی
اجسام: تن‌ها (په)،	اجتناب: پرهیزش (په pahrēčīšn)، پرهیز (په)، گریز، دوری، پرهیز کردن
اجل: زمان مرگ، دم	اجتناب کردن: دوری کردن، دوری جستن، پرهیز کردن، پرهیز
اجل طبیعی: مرگ ناگزیر	اجتناب ناپذیر: ناگزیری، پرهیزناپذیر
اجلاس: نشست، انجمن	اجتناب ناپذیر: ناگزیر، ناچار، گزیرستنی، دوری ناپذیر، دورنشدنی، پیشگیری ناپذیر، پرهیزناپذیر
اجلاسیه: نشست، گردهمایی، دیدار، انجمن	اجتهاد: کوشش، استادی
اجماع: هم‌رایی، هم‌اندیشی، سازگاری کردن	اجحاف: گزند رساندن، زورگویی کردن، زورگویی، دست‌درازی، چیره دستی
اجماعا: گروهی	
اجمال: کوتاهی، کوتاه، فشرده‌گویی، فشرده کردن، فشرده‌گی، سر بسته گویی، چکیده	
اجمالا: فشرده، به کوتاهی	
اجمالی: گزیده، کوتاه	
اجناس: کالاها	
اجنبی: بیگانه، انیرانی	



اجنه: پريان



احیاء کردن: زنده کردن	احساسی: شورمند
احیا کننده: زنده گر (zindak kar پ)	احسان: نیکی، نگار، نکویی، نکوکاری، مهرورزی، بخشندگی، بخشش
احیانا: گاهگاه، گاه‌گاهی، شاید، اگر	احسان کردن: نیکی کردن، نیکو داشتن
احیاناً: شاید	احسن: نیکوترین، نیکو، نیک، خوشترین، خوب، بهینه، بهترین، بهتر
اخاذ: زورگیر	احسن الخالقین: نیکوترین آفرینندگان
اخاذی: زورگیری، تلکه، به زور گرفتن، باج‌گیری	احسنت: زهی، به به، آفرین
اخبار: گزارش‌ها، رویدادها، رسیده‌ها، خبرها، تازه‌ها، آگهی‌ها، آگاهی‌ها	احشا: اندرونه
اخباری: نوگو	احشاء: اندرونه
اختتام: فرجام، پایان	احشام: ستوران، چارپایان
اختراع: نوسازی، نوساخته، نوآوری، نوآفرینی، نو آوری، نخست سازی، پدیده، برساخته، آفرینش	احضار: فراخوانی، فراخواندن، فراخوان، خواندن
اختراع کردن: پدیدآوردن، آفریدن	احضار کرد: فراخواند
اختصار: کوتاه نوشت، کوتاه سخن، کوتاهی، کوتاه کردن، کوتاه سخنی، کوتاه کردن کوتاه، چکیده	احضار کردن: فراخواندن، فرا خواستن، خواندن، خواستن
اختصارا: به کوتاهی	احضاریه: فراخوان، خواست برگ، پیداخواست، باشنامه
اختصاص: ویژه کردن، ویژگی	احق: سزاوارتر
اختصاص دادن: ویژگی‌دن، ویژه کردن، ویژگی‌ها، واگذار کردن	احقاق: دادگری، دادرسی
اختصاصات: ویژه، برگزیده‌ها	احکام: فرمان‌ها، دستورها
اختصاصی: یکتایی، ویژه، خودویژه، برگزیدگی	احلو: شیرینه
اختفا: نه‌نیش (nihumbišn پ)، نهفتن، نهفتگی، نهفتگ، نهانیدن، نهان‌نیش، ناپدیدگی، پنهان کردن، پنهان شدن	احمر: سرخ، سرخ‌رنگ
اختفاء: نهفتن، نهفتگ، ناپدیدگی، پنهان کردن، پنهان شدن	احمق: هُرگ، ندان، نادان، نابخرد، کودن، کم خرد، سبک
اختلاط: هم‌آمیزی، درهمی، درهم‌آمیختگی، درهم شدن، آمیزه، آمیزش، آمیختن، آمیختگی	احمقانه: نابخردانه، بی‌خردانه
اختلاف: نایکسانی، ناهمگونی، ناهمسانی، ناهم‌تایی، ناسپاسی، ناسازی، ناسازواری، ناسازگاری، ناجور بودن، گونه‌گونی، گوناگونی، ستیزه، دوگانگی، دوتیرگی، دگرمانی، برفرودی	احوال: گردش روزگار، سرگذشت، روز و روزگار، خوشی و ناخوشی، چگونگی
اختلاف نظر: دوسخنی	احوال پرسی: پرسه کردن، پرسه
اختلال: ناهماهنگی، نابهوش، نابسامانی، شوریدگی، پریشانی، پراکندگی، بهم خوردگی، آشفته‌گی	احول: گشتک
	احیانا: گهگاه، شاید
	احیا: کاهش (فح در شیمی)، شب زنده داری، زنده کردن، زنده ساختن، زنده داری، زندگان، باز زیست
	احیا کردن: زنده کردن
	احیاء: شب زنده داری، زنده کردن، زنده داری، زندگان



اختلال حواس : خرد پریشانی، پریشانی خرد، پریشان‌گویی، پرشیدگی	اخلاق: منش‌ها، منش‌شناسی، منش، فراخویی، رفتار، خوی‌ها، خوی، خو
اختلالات: درهم برهمی، به هم خوردگی‌ها، آشفستگی‌ها	اخلاقیات: فرهنگ‌رفتار
اختناق: گلوگیری، فشار، دهان دوزی، خفگی، تنگنا، آواکشی	اخلال: کارشکنی کردن، دستبری، بهم زدن، آشوب
اختیار: گزینش، برگزیدن	اخلال کردن: کارشکنی، برهم زدن، آشوب
اختیار: گزینش، شایندگی، چاره داری، توانایی، آزادکامی	اخوان الصفا: یاران یکرنگ
اختیار کردن: گزین کردن، گزیدن	اخوت: دوستی، برادری
اختیار کردن: گزین کردن، گزیدن	اخوی: برادر
اختیاری: گزینشی، کامیک، دلبخواهی، دل بخواهی، آزادانه، آزاد	اخیرالتأسیس: نوساز، نورافکن
اخذ: گرفتن، فراستاندن، دریافت	اخیر: واپسینه، واپسین، گذشته، کنونی، فرجامین، فرجامی، تازه، پسین، پایانی
اخذ آراء: رای‌گیری	اخیرا: به تازگی، بتازگی
اخر: فرجام، پایان	اخیراً: به تازگی، بتازگی
اخراج: کنارگزاری، راندن، بیرون کردن، بیرون فرستادن، بیرون، برونکرد، برکنار کردن از کار	اخیرالتاسیس: نوساز، نوبنیاد
اخراج کردن: بیرونیدن (بِ <i>bērōnētan</i>)، بیرونیدن	ادا: پرداختن، بجای آوردن
اخری: روز واپسین، جهان دیگر، آن‌جهانی، آن‌جهانی	ادا کردن: گزاردن، گزاریدن، گزاردن، به جای آوردن
اخص: ویژه‌تر، بویژه	ادا و اطوار: نازو کرشمه
اخطار: یاد آوری، هشیاری، هشدار، گوشزد، زنهار، ری یادآو، آگاهانیدن	ادا و اصول: لوس بازی، سبکسری
اخطار دادن: هشدار دادن، آگاهانیدن	اداء: پرداختن، بجای آوردن
اخطارنامه: یادبرگ، هشدارنامه	اداء و اطوار: نازو کرشمه
اخطاریه: یادبرگ، یاد برگ	اداء و اصول: لوس بازی، سبکسری
اخفاء: نهفتن، نهان کردن، نهان داشتن، پوشاندن، پنهان کردن، پنهان	ادارات: سازمان‌ها، اداره‌ها
اخفاء: نهفتن، نهان کردن، نهان داشتن، پوشاندن، پنهان کردن، پنهان	اداره: سرپرستی، ستاد، سازمان، دیوان
اخلاص: یک‌رنگی، دوست راستین، پاکی، پاکدلی	اداره کردن: گرداندن، کارگردانی کردن، سرپرستی کردن، سامان دادن
اخلاص مندی: یک‌رنگی	اداره کل: فراسازمان، سرپرستی، ستاد
اخلاط اربعه: چهار آمیغ	اداره مخابرات: پیام خانه
اخلاف: ماندگان، جانشینان، پسینیان، پس آیندگان	اداری: اواری
	ادا کردن: گزاردن، پس دادن، بازپرداختن
	اداکننده: گزارنده
	ادامه: راستا، دنباله، دنبال کردن، پیوستگی، پیگیری
	ادامه دادن: دنبال کردن



ادای احترام: هناییدن، فرنایش	ادوار: دوره‌ها
ادب: آزرَم (ادب به چم دانش و فرهنگ نوشته شده، خود یک واژه پارسی است که از به عربی رفته است؛ دبیر، دبیره دبستان و دبیرستان هر یک از ادب برگرفته‌شده‌اند)، هنر، فرهنگ، دانش، پرهیخت، آیین	ادویه: داروها، چاشنی، بوی افزار، بوی افزا، بوزارها، بوزار
ادب کردن: فرهنجیدن (بِه)، فراهمختن (بِه)، فرهیزش، فرهیختن	ادیان: دین‌ها
ادبی: فرهنگی	ادیب: ادب‌شناس، ادب‌دان
ادبیات: ادب‌سار (ادب به چم دانش و فرهنگ نوشته شده، خود یک واژه پارسی است که از به عربی رفته است؛ دبیر، دبیره دبستان و دبیرستان هر یک از ادب برگرفته‌شده‌اند)، فن، فرهنگ، شیوه، سبک، رفتار، راه و روش	ادیانه: ادب‌مندانه
ادراک: یافتن (وِه)، یافت (وِه)، یابندگی (وِه)، ویر، دریافت کردن، دریافت، پی بردن، اندریافتن	ادیان: کیش‌ها، دین‌ها، آیین‌ها
ادراک کردن: اندریافتن، اندر یافتن	ادیب: ادب‌مند
ادراکات: دریافته‌ها	ادیت: ویرایش (فِه)
ادعا: داوی (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، داوش (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، فراخواست، داویدن، داو، دادخواهی، خودگویی، خودشماری، خواست	ادیت کردن: ویرایش کردن
ادعا کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، از آن خود دانستن	ادیتور: ویراستار (فِه)، ویرایشگر
ادعا نامه: کیفر خواست	اذان: بانگ نماز
ادعاء: فراخواست، دادخواهی، خواست	اذعان داشتن: خستو شدن
ادعدادار: داومند (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)	اذن: پروانه
ادغام: یکی کردن، یکپارچه کردن، همپیوندی، درهم کردن، درهم سازی، آمیختن، از خودسازی	اذیت: گزند، رنج، آزار
ادمین: همه کاره، سرپرست	اذیت شدن: آزار دیدن
ادوات: ابزارها	اذیت کردن: رنجاندن، خستن، پژولیده کردن، آزدن
	اراجیف: یاهوها، ژاژها، بیهوده سخنان
	اراجیف: یاهوها، ژاژها
	ارادت: مهرورزی، سرسپردگی
	اراده: خواست (وِه)، یازش، کامش، درخواست، خویشکاری، پشتکار، آهنگ
	اراده کردن: یازیدن
	ارادی: بخواست
	اراذل: ناکسان، فرومایگان
	ارازل: ناکسان، فرومایگان، زبونان
	اراضی: سرزمین‌ها، زمین‌های، زمین‌ها
	اراضی موات: زمین‌های بی کار، زمین‌ها مرده
	ارامنه: ارمنیان
	ارایه: نمایاندن، نشان دادن، پیشکش، پیش آوری، پدیدار کردن
	ارایه دادن: پیش نهادن



ارایه طریق کردن: پیشنهاد کردن	ارتکاب: گناه کردن، دست به کار شدن، دست بکارشدن
ارایه کرد: رو کرد، پیشنهاد داد	ارتکاب جرم: گناه کردن، بزه‌گری، بزه‌کاری کردن، بزه‌کاری
ارائه: نمایاندن، نشان دادن، پیشکش، پیشاورد، پیش آوری، پدیدار کردن	ارتو گرافی: درست نویسی
ارائه دادن: پیش نهادن	ارتوپدی: شکسته‌بندی، شکسته بندی، استخوان پزشکی
ارائه طریق: پیشنهاد	ارتوپدیست: شکسته بند، استخوان پزشک
ارائه طریق کردن: رهنمونی، رهبری، راهنمایی، راه نمودن، پیشنهاد کردن، پیشنهاد دادن	ارث: واهشته، وامانده، نیامانده، مرده‌ریگ، مانداک، بجامانده، بازمانده
ارائه کرد: نشان دادن، رو کرد، پیشنهاد داد	ارثیه: مرده‌ریگ (پ)، واهشته، وامانده، نیامانده
ارائه کردن: نمود، نشان‌دهنده، رو کردن، پیشاورد کردن، به نمایش گذاشتن	ارجاع: واگیری، وا گذاشتن، وا گذاشت، واگذاری، واگذار، فرستادن، بازفرستادن
ارباب: فرمند، سرور، سالار، خدایان، خدا، پروردگاران، پروردگار	ارجاف: یاهو
اربعه: چهارگانه	ارجح: برتری
اربعم: چهل، چله	ارجحیت: برتری
اربعم: چله	ارجحیت دادن: برتری دادن
ارتباط: همبستگی، پیوند، پیوستگی، پیوستار، بستگی، بر بستگی	ارحام: خویشاوندان، بستگان
ارتباط دادن: به هم پیوستن، به هم بستن	ارحم الراحمین: مهربان‌ترین بخشاینده‌گان
ارتباطات: پیوندها	اردک: مرغابی
ارتباطی: رسانی	اردو: لشکرگاه
ارتجاع: واپس‌گرایی، واپس گرا، کهنه پرستی	ارز: رساندن، پیشکش، بخشش
ارتجاعی: واپس‌گرایانه	ارزاق: روزی‌ها، خواروبار، خواربار، خوار و بار
ارتداد: گم راهی، از دین برگشتن	ارزش قایل شدن: والا، ارج گزاردن
ارتعاش: نوسان، لرزش، لرزیدن، لرزه، لرزش، لرزاندن، لرز	ارزش قائل شدن: والا، ارج گزاردن
ارتفاع: بلندی، بلند، بالا، بلند، افراستگی	ارسال: گسیل داشتن، گسیل، فرستادن، روانه کردن، روان کردن، رها کردن
ارتفاع یافتن: اوج گرفتن	ارسال کرد: فرستاد
ارتفاعات: بلندیها	ارسال کردن: فرستادن
ارتفاع سنج: بلندی سنج	ارشاد: راهنمایی کردن، راهنمایی، دادن
ارتقا: پیشرفت، پایه گرفتن، بالا رفتن، بالا بردن	ارشاد: فرازین، سرآمد، بزرگتر، برتر، ارجمند
ارتقاء: پایه گرفتن، برکشیدن، بالا رفتن، بالا رفتن، بالا بردن	ارض: مرزوبوم، سرزمین، زمین، خاک
ارتقاء یافتن: پایه یافتن، برتری یافتن	ارضاء: خشنود کردن، خشنود شدن، خشنوتن
	ارضاء: خشنود کردن، خشنود شدن، خشنوتن



ارضاء کردن: خشنود کردن	از این طریق: از این روش، از این راه
ارعاب: هراساندن، هراس، ترساندن، ترس	از این قبیل: بدین سان، از اینگونه، از این دست
ارفاق: گذشت کردن، گذشت، سود رساندن، سو، چشم پوشی، آسانگیری	از این نظر: از این روی، از این رو
ارفاقی: سودار	از آن جمله: همانند، از آن میان
ارفع: بلندتر، بلندپایه تر	از آن روز به بعد: پس از آن روز
ارقام: نونهالان، کالاهای	از باب: از در
ارکان: ستون‌ها، پایه‌ها	از بدو پیدایش: از آغاز پیدایش
ارکان دولت: کارگزاران، دست‌اندرکاران	از بین بردن: نابود کردن، از میان بردن
ارکستر: هم‌نوازان، نوآموز	از جانب: در زمینه، از سوی
ارگاسم: یوخه	از جمله: همچنین، از دسته، از آنگونه
ارگان: سازمان	از حد بردن: اندازه نگاه نداشتن، از مرز گذشتن
ارگانیزاسیون: سازمان (س)،	از حرکت ایستادن: بازایستادن
ارگانیزه: سازمانده (س)، سازمانیافته	از حفظ: از بر
ارگانیزم: سازواره، اندامواره، اندامه	از حیث: از دید
ارگانیک: پیکری، اندامی، انداموار، اندام وار	از خاطر بردن: از یاد بردن
ارم: فردوس، پردیس، بهشت	از خاطر رفتن: از یاد رفتن
اریکه: تخت، اورنگ	از خود راضی: خودخواه، خودپسند
اریکه: تخت فرمانروایی، تخت، اورنگ	از روی احتیاج: مستمندی، مستمندانه، ازسرنیاز
اریکه سلطانی: تخت فرمانروایی	از صمیم قلب: با همه جان و دل، از ته دل
اریکه فرمانروایی: تخت فرمانروایی	از طرف: از سوی
اریکه قدرت: تخت فرمانروایی	از طرف دیگر: از سوی دیگر
از اصل: از ریشه، از بن، از آغاز	از طریق: از راه
از اوایل: از آغاز	از عهده برآمدن: از پس آن برآمدن
از اول تا آخر: از آغاز تا پایان	از قبل: پیشاپیش، از سوی، از پیش
از این جهت: از این سو، از این روی، از این رو	از قبیل: همچون، همانند، مانند، بمانند
از این قبیل: بدینسان، از این گونه	از قدیم: از دیر باز
از این قرار: بدین گونه	از قرار معلوم: اینجور که دیده می‌شود، اینجور که پیداست
از این بابت: از این روی	از قضا: از پیشامد روزگار، از سرنوشت
از این جهت: از این رو	از قضا: از پیشامد روزگار
از این حیث: بالین رو، از این رو	از لحاظ: برای، از روی، از دید
	از منظر: از روزن، از دیدگاه
	از نظر: از روی



از منه: هنگام‌ها، گاه‌ها، زمان‌ها، روزگاران	از نظر افتادن: از یاد رفتن، از یاد بردن، از چشم افتادن
از نظر: از نگر، از دید	از نفس افتادن: سخت خسته شدن
اس ام اس: پیامک، پیام کوتاه	از نقطه نظر: از دیدگاه، از نگرش، از دید
اساتید: استادان	از ورا: از لا به لای
اساتید: استادان	از وراء: از لا به لای
اساتیر: داستان‌های پنداری، افسانه‌ها، استوره‌ها	ازا: به جای، برابر
اسارت: در، بند شدن گرفتار، بردگی	ازاء: به جای، برابر
اساس: شالوده (پ)، زیرساخت، ریشه‌ای، ریشه، پی، پایه‌ها، پایه‌ای، پایه، بنیانی، بنیاد	ازاله کردن: پاک کردن، بیرون کردن
اساسا: از ریشه، از پایه، از بن	ازاین سبب: با این انگیزه، از این رو
اساسنامه: پاینامه، بنیادنامه	ازاین قرار: بدینگونه
اساسی: ریشه‌ای، پایه‌ای، بنیادین، بنیادی	ازاین لحاظ: از اینرو، از این دیدگاه
اساطیر: استوره‌ها	ازاینجهت: از اینرا
اسامی: نام‌ها	ازباب: برای نمونه
اسایه: شکستن	ازباب آشتی: از در آشتی
اسائه: شکستن	ازجهت: از اینرا
اسب: اسب	از حال طبیعی خارج شدن: از خود بیخود شدن
اسباب: کالا، سازوبرگ، ساز و برگ، افزارها، ابزار	ازحد تجاوز کردن: از اندازه گذشتن
اسباب بازی: بازیچه	ازخاطر رفتن: فراموش شدن، از یاد رفتن
اسباب سفر: توشه	ازخاطر بردن: فراموش کردن، از یاد بردن
اسبق: پیشین‌تر، پیشین، پیشتر	ازخودراضی: خودخواه، خودپسند
اسباسم: تنجش (ف)،	ازدحام: هنگامه، انبوهی، انبوه
اسبانگی: رشته	ازدواج: همسرگیری، شوهر کردن، زناشویی، زن گرفتن، پیوند زناشویی
اسبانسر: پشتیبان	ازدیاد: فزونی، فزون
اسبایرال: مارپیچی، مارپیچ مانند، پیچه	ازدیاد جمعیت: افزایش زادگان
اسبایک: آبشار (ف)،	ازعهده بر آمدن: کار آمد بودن، توانایی کار را داشتن، از پس آن بر آمدن
اسپری: افشانه (ف)،	ازل: همیشگی، دیرینگی، بی‌آغازی، بی‌آغاز
اسپریدشیت: برگه گسترده	ازلیات: همیشگی‌ها
اسپیم: هرزنامه	ازلی: دیرینگی، بی‌آغازی
اسپورت: ورزش	ازم: خودداری، پرهیز



استحمام: گرمابه رفتن، خودشویی، تن شستن، به گرمابه رفتن	اسپیرومتر: دستگاه دم سنج
استخدام: کارگماری، کارگزینی، کاردهی، به کار گرفتن، بکارگیری، بکارگماردن، بکارگرفتن، بکارگماشتن	اسپیرومتری: دم سنجی
استخدام دائمی: بکارگماشتن پایا	اسپیکر: بلندگو
استخدام دولت: کارمندی دولت	استاتیک: ایستایی‌شناسی (ف)، ایستایی، ایستاده، ایستا
استخدام فصلی: بکارگماردن پاره‌ای	استاد: آموزگار
استخدام موقت: بکارگماشتن زمانی	استادیوم: ورزشیدن
استخراج: درآوردن، بیرون کشیدن، بیرون آوردن، برونآوری، برون آوری، برهیختن، برآوردن، آهنجیدن	استادیوم: ورزشگاه
استدام: دنباله داشتن، دنباله داری، پیوستگی، پایدگی، پایداری، پایدار بودن	استاذ: استاد
استدعا: درخواست، خواهش	استارت: آغاز
استدعا کردن: درخواست کردن، خواهش کردن	استامپ: جوهرگین (ف)، مهر
استدعا می‌کنم: خواهش می‌کنم	استاندارد: استاندارد
استدعاء: درخواست	استبداد: ساستاری (سāstārīh)، خودکامگی، خودکامگی، خودسری، تکسالاری
استدلال: گواهی خواستن، گواه‌آوری، فرنودآوری، فرنود زنی، فرمایش، شوندآوری، شَوندآوری، برهان‌آوری	استبداد صغیر: خرده خودکامگی
استدلال کردن: فرنودآوری، فرنود زنی، فرمایش، شوندآوری، برهانیدن	استتار: پوشیدگی (و)،
استراتژی: راهبرد	استثمار: کوچک خواهی، بهره‌کشی
استراتژیک: راهبردی	استثنا: سوا، جدا
استراحت: آسودن، آسودگی، آساییدن، آسایش، آرمیدن، آرامش	استثناء: مگر، سوا، جداخواهی، جدا
استراحت کرد: برآسود	استثناپذیر: مگرپذیر
استراحت کردن: دم خوردن، درازکشیدن، دراز کشیدن، برآسودن، آسودن، آرمیدن	استجابت: پذیرفتن، پذیرش
استراق: دزدیدن، دزدی	استحاله: دگرگونی
استراق سمع: نهان گوش، فال گوش ایستادن، شنود دزدکی، شنود، دزدیده گوش کردن، دزدگوشی، دزد گوش	استحصال: به دست آوردن، برداشت، بازیابی
استراکچر: ساختار، پیکره بندی، استخوان بندی	استحصال کردن: توزیدن
استرداد: واپسداد، پس گیری، پس گرفتن، پس دادن، برگرداندن، بازگرداندن، بازپس گیری، بازپس خواستن	استحضار: پیدایش، بیادآوردن، به یاد داشتن، آگاهی دادن، آگاهی، آگاه کردن
	استحضاریه: آگاهی نامه، آگاهی نامه
	استحقاق: شایستگی، سزاواری
	استحکام: سختی، پا بر جایی، استواری
	استحکامات: سنگربندی‌ها، ساختارها، ساختاربندی‌ها
	استحمار: گول زدن، خرسازی



استفراغ: هَراش، هَراش، بالا آوردن	استرس: دلهره
استفراغ کردن: هراشیدن	استریل: سترون (ف)،
استفراق: بالا آوردن	استریل کردن: سترون کردن (ف)،
استفسار: جویا شدن، پرسیدن	استشمام: بوییدن، بو کشیدن، بو بردن
استفهام: نیوند، پرسش	استشهاد: گواهی خواهی، گواهی
استقامت: پایداری، ایستادگی	استصواب: راهنمایی خواهی
استقبال: پیشواز، پیشباز، پذیره شدن، پذیره، پذیرفتاری، به	استطاعت: توانمندی، توانگری، بی‌نیازی
پیشواز رفتن	استعاره: مانندگویی
استقرا: باز کاوش	استعداد: شایستگی، درونداشت، توانش، توانایی کار، توانایی،
استقرار: جایگیری، جا گرفتن، جا گرفتن، پابرجا کردن،	آماده بودن، آمادگی
برپایی، آرام گرفتن، آرام گرفتن، استوار شدن، استوار شدن	استعفا: کناره گیری، کناره جویی
استقراض: وانشان	استعفا دادن: کناره جستن
استقلال: نایژه، ناوابستگی، خودساری، خودسالاری،	استعفاء: کناره گیری، کناره گیری، کناره جویی، پوزش
خودبودگی، خودایستایی، آزادسری	خواستن
استکبار: گردنکشی، خودنمایی، خود بزرگ پنداری، بزرگی	استعفای: کناره گیری
خواهی	استعلام: واجیدن، پرسیدن، پرسش، آگه‌خواست، آگاهی
استماع: گوش دادن، شنیدن، شنودن	خواستن
استماع کردن: نیوشیدن (ب)،	استعمار: سود جویی، سرمایه خواهی، سرمایه اندوزی،
استمداد: یاری خواستن، یاری جویی، پشتیبان جویی	زورگویی، بهره کشی
استمرار: هَمارستگی (پ از کارواژه هَمارستن)، یکنواختی،	استعمال: کاربرد، به کارگیری، به کار بستن، بکارگیری،
دنباله داشتن، دنباله داری، چندبارگی، پیوستگی، پیایی،	بکاربردن
پایداری، پایدار بودن	استعمال کردن: بکار بردن
استمهال: درنگ جستن	استغفار: بخشایش خواهی، آمرزش خواهی، آمرزش
استناد: گواه‌مندی، گواه، دستمیه، دست آویز، آورده خواهی،	استفاده: بهره‌مندی (vahrōmandīh پ)، کاربری، کاربرد،
آورده جویی	سودجویی، سود کاربری، سود بردن، بهره‌برداری، بهره،
استنباط: دریافتن، دریافت، پی‌بردن، پی بردن، پنداشت،	بهرمندی، بکارگیری، بکار بستن
برداشت کردن، برداشت، اندریافت	استفاده از: به کارگیری، به کار بردن
استنباط کردن: اندریافتن، اندریاف	استفاده کردن: بهره بردن، بکار بردن
استنتاج: ره آورد خواهی، راززدایی، بهره وری، بدست آوردن	استفاده مشروع: رواسود
استنساخ: رونویسی	استفاده نامشروع: نارواسود
استنشاق: بوییدن، بو کشیدن	استفتا: فرمان خواهی، فتواخواهی، پرسیدن
استنطاق: بازپرسی	



استنکاف: سرباززنی، خودداری	اسف: اندوهیدن، اندوهگین
استهزا: نیشخند، ریشخند	اسف بار: دریغ آور
استهزاء: نیشخند، ریشخند، دست انداختن	اسفراین: سپهر آیین
استهلاک: نابود کردن، میرانیدن، فرسودگی، فرسایش	اسفناج: اسپناج
استوا: یکسانی، برابری	اسفناک: غمناک، دلگیرکننده، دردآور، اندوهناک
استواء: یکسانی، برابری	اسفند: اسپند
استوایی: گرمسیری	اسقاط: فرسودگی
استودیو: هنرگاه	اسقاط شدن: فرسوده شدن
استودیو: هنرگاه	اسقاطی: هیچ کاره، ناکام، ناکارآمد، دورافکندنی
استیضاح: گزارش خواهی	اسکات: خاموش کردن، آرام کردن
استیفاء: بازستانی	اسکار: زخم، جوشگاه
استیل: شیوه	اسکرین سیور: پرده بان
استیلاء: دست یافتن، چیرگی	اسکلت: استخوانگان، استخوان بندی، استخوان بندی
استیجاری: گاه‌بها، کرایه‌ای، بمزد	اسکله: لنگرگاه، بندر، بارانداز
استیصال: بی چارگی	اسکناس: چاو، پول کاغذی، برگپول، ارزبرگ
استیضاح: واپرسی، گزارش خواهی، کاوش، بازخواست	اسکتر: پوششگر
استیفا: بازستانی	اسکی: سرش
استیل: روش	اسلاف: پیشینیان، گذشتگان، درگذشتگان
استیلا: دستیابی، چیرگی، پیروزی	اسلحه: زینه، رزم افزار، جنگ افزار، ابزار جنگ افزار
استیلاء: دستیابی، چیرگی، پیروزی	اسلوب: گونه، شیوه، روش، رفتار، راه و روش، راه
استیمینگ: بخارپز کردن	اسم: نام آوران، نام، برنام، آوازه
استیناف: وارسی، دوباره آغاز کردن، بازرسیدگی، بازدادرسی،	اسم در کردن: نامزد، بلندآوازه شدن
از سرگیری، از سر گرفتن	اسم فامیل: اسم خانوادگی
اسرار: نهانی‌ها، رازها، پوشیده‌ها	اسم گذاری: نام نویسی، نام نهادن
اسرار آمیز: رازناک	اسم مصغر: کهواژه
اسرار آمیز: رازگونه	اسم نویسی: نام نویسی
اسرار آمیز: رازیچه، رازگونه	اسناد: یافته‌ها، گواهی‌ها، دفترها، دستکها، دستک، تزده‌ها،
اسراف: هرز دادن، هدر دادن، گشاد بازی، فراخ روی، زیاده	بنچاک‌ها، آورده‌ها، آوردگان
روی، ریخت و پاش، بد دستی	اسهال: شکم روی، شکم روش، بیرون روی، بیرون روه، آسان
اسرع: شتابنده تر، زودتر، تندتر	روی
اسطبل: ستورگاه، باره بند	اسیر: گرفتار، بندی
اسطوره: داستان، افسانه، استوره	اسیران خاک: خاک‌نشینان، تن‌پروران



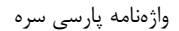
اشتیاق: شیفتگی، شور، آرزومندی	اسیر کردن: گرفتار کردن
اشخاص: مردم	اسید: ترشک
اشد: سخت تر	اسیر: گرفتار، دستگیر، دربند، در دام، در بند، برده
اشرار: آشوبگران	اسیر کردن: گرفتار کردن، گرفتار، کردن، دربند
اشراف: فرونگریستن، دیده وری، توانگران، بلند پایگان، بزرگواران، بزرگان	اشارات: نشان‌ها، نشا
اشراف و اعیان: گرانمایگاه و توانمندان	اشاره: نمایاندن، نماز، نمازش، نمار، نشان دادن، نام بردن، نا
اشراق: روشن شدن، درخشیدن، تابان شدن	اشاره کردن: نماردن
اشرف مخلوقات: برترین آفریدگان	اشاره می‌کند: می‌نمارد
اشعار: سروده‌های، سروده‌ها، سروده، چکامه‌ها، چامه	اشاعه: گسترش، گستردن، گستراندن، پراکنده کردن،
اشعه: فروغ، فروزه، پرتو	پراکندن، پراکند، پخشودن، پخش کردن، پخش، پاشیدن،
اشغال: جا گرفتن	افشاندن
اشک تمساح: نیرنگ، فریب	اشانتیون: نمونه
اشک حسرت: اشک آرزو	اشانتیون: نمونه (ف)، پیش خرید، پاداش خرید
اشکال: گونه‌ها، کم و کاست، سختی، ریخت‌ها، دیسه‌ها، دشواری، خرده‌گیری، خرده، چهره‌ها، چالش، پیچیدگی، ایراد	اشباع: مالا مال، لبریز، سرشار
اشکال تراشی: دشوار	اشتباه: نرسپان، نادرستی، نادرست، لغزش، گمراهی، کوتاهی،
اشکال تراشیدن: دست آویختن، خرده گرفتن، بهانه گرفتن	کژی، بیراه، باز نشناختن
اشکالات: سختی‌ها، دشواری‌ها	اشتباه کردن: لغزیدن، درست درنیافتن
اصابت: به هدف رسیدن، برخوردن، برخورد، برخورد کردن	اشتباه گرفتن: نادرست گرفتن، جا به جا گرفتن
اصالت: نیک نژادی، نژادگی، تبارمندی، به نژادی	اشتباه: ندانسته
اصالت ذات: خود گوهری	اشتباه: ندانسته
اصحاب: یاران، همدلان، دوستان	اشتباه: ندانسته
اصرار: پزوژناکی (و)، لنجه، پافشاری، پاپیچی	اشتراک: هموندی، همسویی، همخوان، همبهری، انبازش
اصرار کردن: لنجه کردن، پافشاری کردن	اشتعال: افروزش
اصطبل گوسفندان: بهار بند	اشتغال: کارمندی، کارگماری، کارآفرینی، کار، سرگرمی،
اصطکاک: مالش، سایش	سرکار بودن، به کارگیری، به کار گماشتن
اصطلاح: واژاک، زبانزد، چندواژه‌ای، چندواژه	اشتغالات: گرفتاری‌ها، درد سرها
اصطلاحات: واژگان، چندواژگان	اشتقاق: شکافتن، برگیری، برگرفته، برگرفتن
اصطلاح طلب: به‌خواه	اشتها: خواهانی، خواستاری
اصفهان: سپاهان، اسپهان، اسپاهان، اسپادان	اشتهاء: خواهانی، خواستاری
	اشتهار: نامی، ناموری، سرشناسی، بلندآوازی، بلندآوازیگی
	اشتیاق: نیازمندی‌ها، آرزومندی
	اشتیاق ملاقات: آرزوی دیدار



اضافه: فزونی، افزونی، افزون، افزودن، افزایش	اصل: نهاد، گوهر، شیرازه، ریشه، جم، پایه، بیخ، بنیان، بنیاد، بن، آغاز
اضافه برداشت: بیش برداشت	اصل و فرع: میانه و کناره، مهاد و کهاد، مغز و پوسته، شیرازه و رویه
اضافه حقوق: بیش مزد، بیش مزد	اصلاً: هیچ، همیشه، همواره، هرگز، از هیچ باره، از بیخ، از بن، از آغاز
اضافه کردن: افزودن، افزایش دادن	اصلاً: هیچ
اضافه کاری: بیش کاری	اصلاح: ویژگی‌ها، ویرایش، سامان دادن، زدایش، درست کردن، پیرایش، پیراستن، بهسازی، بازسازی، آراستن
اضافی: دیگر، بیشی، افزونی، افزونه، افزودنی	اصلاح پذیر: نیکی پذیر
اضرار: زیان رساندن، آسیب رساندن	اصلاح کردن: نیک نام
اضطراب: تَبیش (د)، شوریدگی، سرآسیمگی، دلواپسی، دلشوره، درماندگی، پریشانی، بی‌تابی، آشفتگی، آسیب سر	اصلاح نژاد: نژاددایی، نژادپیرایی
اضطرا: ناگزیر شدن، ناچار شدن، درماندگی	اصلاح طلبان: به‌خواهان
اضطرا: ناگشودنی، ناچیز	اصلاحیه: بازنویسی
اضطرا: نیازین	اصل الجواهر: گوهر گوهران (د)، گوهر گوهران
اضمحلال: نیستی، نابودی، تباهی، پراکندگی	اصل و نسب: گوهر (ب)،
اضهار عجز: ناتوانی، زبون‌نمایی	اصل و نسب دار: گوهری (ب)،
اطاعت: نیوشش، گردن نهادن، فرمان‌بری، فرمانبرداری، پیروی	اصلی: هسته‌ای، مهادین، سرشتی، بنیادین، بنیادی، آغازین
اطاعت کردن: فرمان بردن، سرخم کردن	اصلی ترین: ریشه‌ای ترین
اطاعت می شود: چشم، به روی چشم	اصناف: پیشه وران
اطاعت می شود: به روی چشم	اصوات: آواها
اطاعت نمودن: گردن نهادن	اصول: نهادها، ریشه‌ها، پایه‌ها، بنیادها، آغازها
اطاق: سراچه، چهاردیواری، اتاق، اتاغ	اصولاً: از پایه، از بن
اطاله: دراز کردن، به درازا کشاندن	اصول گرا: بنیادگرا
اطاله کلام: درازگویی، پرگویی	اصولگرایان: بنیادگرایان
اطباء: پزشکان	اصولی: ریشه‌ای، پایه‌ای، بنیادین، بنیادی
اطراف: گوشه‌ها، گوشه و کنار، کناره‌ها، کناره، کرانه‌ها، سوی‌ها، پیرامون	اصیل: به‌گوهر (پ) (patgōhr)، خوش‌زاد (پ) (hūzāt)،
اطرافیان: نزدیکی، نزدیکان، خویشان، پیرامونیان	والاگوهر: نژاده، گوهری، ریشه دار، تبارمند، پشت دار، بندار، با نژاد
اطراق: لنگراندختن، فرود آمدن، جا گیری، برآسودن	اضا: بی‌دستان
اطریش: اتریش	اضافات: افزوده‌ها، افزودگان
اطعام: روزی دادن، خورش دادن، خوراندن، خوراندن، خوراک‌دهی، خوراک، توشه دهی	
اطفاء حریق: خاموش کردن آتش	



اعتدال لیل و نهار: برابری شب و روز	اطفال: نویافته، نوزادان، کودکان، بچه‌ها، بچگان
اعتراض: واخواهی، واخواست، واخواهی، خروش، خرده گیری، پرخاش	اطلاع: گزارش، پیام، آگاهی، آگاهبود
اعتراض قابل: خرده پذیر	اطلاع ثانوی: آگاهی پس از این
اعتراض کردن: واخواستن	اطلاع دادن: دادن، آگاهی
اعتراف: خستوش، خستو شدن، پذیرش، پذیرا، بزبان آوری، بروز دادن	اطلاع رسانی: آگاهی رسانی، آگاهی رسانی
اعتراف به کردن: گفتن این که، به گردن گرفتن این که	اطلاعات: درونداد، دانستنی‌ها، داده‌ها، آگاهی‌ها، آگاهی‌ها
اعتراف کردن: استوانیدن (astovānītan)، خستویدن، خستو شدن	اطلاع رسانی: آگاهی رسانی
اعتراف کننده: هستو	اطلاعه: آگاهی
اعتصاب: دست از کارکشی، ایست کاری	اطلس: پرنیان، پرند، ابریشم
اعتصاب غذا: کام پرهیزی	اطمینان خاطر: آسوده‌دلی
اعتصاب غذا: کام پرهیزی، کام پرهیزی	اطمینان: زینهار، دل آسودگی، دل استواری، پشت گرمی، بی گمانی، آسوده‌دلی، آسودگی، آرمیدن، آرامش، آرام دلی، استواری، استوار دلی
اعتصاب کاری: کار پرهیزی	اطمینان خاطر: رامش، آرامش
اعتصاب کردن: شکیب گزیدن، دست از کار کشیدن	اطهار: پاکدامنان
اعتقاد: گروش (giravišn)، گرایش، پای بندی، باور کردن، باور داشتن، باور	اطوار: ریخت‌ها، اداها
اعتقادات: باورهای، باورها	اظرفیت: شکیب، خویشتن دار
اعتلا: بهبود، به بلندی بردن، بلند کردن، بر بلندی کشیدن، بالندگی، بالا بردن	اظهار: نمایاندن، گفتن، پدیدار کردن، بازگو، آگاهاندن، آشکار
اعتماد: وا گذاشتن، واگذاری، سپردن، پشتگرمی، پشت داشتن، پشت دادن، باور، استواری	اظهار داشتن: گفتن، بازگو کردن
اعتماد به نفس: خودباوری، خود باوری، به خود ایستایی	اظهار کردن: گفتن، بازگو کردن
اعتماد متقابل: همباوری، هم باوری	اظهار نظر: بازگویی دیدگاه
اعتنا: نیک نگری، نگرش، روی آوری، پروا، پرداختن	اظهار داشتن: گفتن، روشن کردن، بازگو کردن، آگاهی دادن، آگاه کردن
اعتیاد: خوگیری، خو گرفتن، پای بندی، بَنگِش	اظهر: آشکارتر
اعجاب: شگفتی، شگفت زدگی، به شگفتی واداشتن	اعانه: یاری، کمک
اعجاب انگیز: شگفت انگیز	اعتبار: ورسنگ، پشتوانه، ارزش
اعجاب آور: شگفت انگیز	اعتبار بانکی: ورسنگ
اعجاز: ورجاوری، کار بزرگ، فرجود	اعتبار نامه: استوار نامه
	اعتدال: میانه‌ها، میانه‌روی می‌نهاد، میانه روی، میان گرایی، ترازینه، بسندگی
	اعتدال بهاری: ترازینه بهاری
	اعتدال در سخن: میانه روی در سخن

61



افلاطون: پلاتون	افاغنه: افغان‌ها
افلاک: گردون‌ها، سپهر، چرخ‌ها	افاقه: کارساز، به‌بودی، به خود آمدن، بخود آمدن، بازهوشی،
افلیج: زمین گیر	بازخرَدی، بازآرزانی
افول: ناپیدیدی، فرونشست، فرو رفتن	افتتاح: گشایش، راه اندازی، باز گشایی
افیون: خشخاش، آپیون	افتتاح حساب: باز کرد
اقارب: نزدیکان، خویشان، بستگان	افتتاح کردن: گشودن
اقامت: مانِش (𐭣𐭥𐭩𐭥𐭥𐭥), ماندن، ماندگاری، ماندگار	افتخار: ناپیدن، نازش، شکوه، سربلندی، سرافرازی، بالیدن،
شدن، زیستن	بالندگی
اقامه: برپاداشتن، بجا آوردن	افتخار کردن: برازیدن، بالیدن
اقبال: نیک بختی، بخت	افترا: دروغ بستن
اقبال عمومی: رویکرد همگانی	افتراء: دروغ بستن
اقتباس: برگیری، برگرفته، برگرفتن از، برداشت	افتضاح: رسوایی، تباهی، بسیار بد
اقتباس از: برگرفته از	افراد: همگان، مردم، کسان
اقتدا: همگام شدن، به کسی پیوستن	افرادی: کسانی
اقتدار: یارایی، نیرومندی، دست‌واری، توانمندی، توانش،	افرادی که: کسانی که
توانایی، توانا شدن	افرادیکه: کسانی که
اقتصاد: میانه، تراز داری، بازرگانی، اندازه داری	افراط: فزونی، فزونه روی، فزون روی، فراخروی، زیاده روی
اقتصادی: میانه روی، تراز داری، بازرگانی	کردن، زیاده روی، تندروی، پی فراخی، پر بود
اقدام: کنش، کار، دست زدن، دست بکار شدن، انجام دادن	افراطی: گزاف گرا، گزاف اندیش، زیاده رو، تند رو، پی فراخ،
اقدام کردن: دست زدن	پربودمنش
اقدام نمودن: دست زدن	افزار: ابزار
اقدامات: کارها	افسرده خاطر: دلشکسته، تنگدل، پژمرده دل
اقداماتی: کارهایی	افسوس: دریغا، دریغ، ای دریغ
اقدس: پاک	افشا: نمایان کردن، لو دادن، رو کردن، آشکار کردن
اقرار: خستوش، بزبان آوری، آشکارگویی	افشاء: لو دادن، آشکار کردن
اقرار کردن: خستویدن	افشاگری: برون افکنی
اقرار نامه: خُستونامه	افضل: برتر، افزونتر
اقساط: بهره‌ها، بهره‌گانی، بدهی‌ها	افطار: چاشت شامگاهی
اقسام: گونه‌ها، سوگند خوردن، جورها	افعی: اژدها، اژدر
اقشار: لایه‌ها، گروه‌ها، پوسته‌ها	افق: کرانه، کران، فراس، دوردست
اقصی: دورترین، دورتر، جای دور	افقی: ستانی، ترازوی
اقصی نقاط: سرتاسر	افکار: اندیشه‌ها



اَقصی نقاط جهان: سرتاسر جهان	اَکباء: دور کردن، خاک‌روبه‌ها، آخال‌ها
اَقصی نقاط دنیا: سرتاسر جهان	اَکباب: نگون ساری، نگون فِتادن، افکندن
اَقصی نقاط کشور: سرتاسر کشور	اَکباح: لگام‌کشی، افسارکشی
اقل: کمتر، اندک	اَکباد: جگرها
اَقلا: کمینه (فح)، کمترین، دست کم	اَکبار: پلیدشدن، بزرگ‌پنداری
اَقلاً: کمینه (فح)، کمترین، دست کم	اَکبان: زبان‌داری
اَقلام: ننگ داشتن، نمونه‌ها، کالاها، رده‌ها	اَکبر: بزرگ‌تر
اَقلامی از: نمونه‌هایی از	اَکبیر: زشت، بی‌ریخت
اقلیت: کمینه (فح)، کمترین، کمتری، بخش کم‌تر	اَکبیری: زشت، چرکین، پلید، بی‌ریخت
اَقلیم: مرزوبوم، کشور، سرزمین، آب‌وهوا	اَکتاب: نویساندن
اَقناع: خشنود گردانیدن، خرسندشدن	اَکتاف: شانه‌ها، دوش‌ها
اَقوام: مردمان، تیره‌ها	اَکتان: برجسبانی
اَقیانوس: ژرف دریا، دریابار، پهناب، آبردریا	اَکتام: پوشیدگی، پنهان شدن
اَکابر: سال‌مندان، بزرگسالان، بزرگان، بزرگان	اَکتحال: گیاه‌ناکی، سُرْمه‌کشی
اَکاحه: زبردستی، دادن، چیره‌گری	اَکتراث: پروا، باک‌داری
اَکاذیب: ژاژه‌ها، ژاژه‌ها، دروغ‌ها	اَکتسا: پوشیدن
اَکار: کشاورز، شیاردادن، شُخم‌زدن	اَکتساب: اندوزش (پَ handōzišn)، به‌دست‌آوری، بدست آوردن، الفنجیدن
اَکارس: سَماروغ	اَکتسابی: به‌دست‌آمده، اندوخته، الفنجیده
اَکارع: پاچه‌ها	اَکتسار: شکستن
اَکارم: گرامی‌تران	اَکتشاف: یافته، یافتن، نویابی، دریابی، پیدایش، پی‌برد، بازیابی
اَکاره: روی آوردن، دست‌کم‌گیری	اَکتشافی: یابشی، بازیابانه
اَکاسره: خسروان	اَکتف: فراخ‌شانه
اَکاسیا: وریز زرد، وریز	اَکتفا: سرنگونی، چیره‌گردی، بسنده کردن، بسنده، بسندگی، بس
اَکاف: خوی‌گیر، پالان‌دوز، پالان	اَکتفا کردن: بسیدن، بسنده کردن
اَکال: شکم‌باره، پُرخور	اَکتفاء: بسیدن، بسنده کردن، بسندگی، بس
اَکالیب: سگان	اَکتفاء کردن: بسنده کردن
اَکالیتوس: پشه‌رم، بیدبویه	اَکتفان: گایش
اَکالیفا: لیفه‌دار	اَکتفوا: بس کنید
اَکالیل: بساک‌ها، افسرها	اَکتلا: پرهیز، پاس‌داشت، بیدارمانی
اَکاول: پُشته‌ها	
اَکبا: دور کردن، خاک‌روبه‌ها، آخال‌ها	



اکتلاء: پرهیز، پاس‌داشت، بیدارمانی	اکرومایسین: پادریم
اکتمان: پوشیده‌گرایی، پنهان شدن	اکزهکواتور: روانامه
اکتناف: پناهِیدن، پناه‌گیری	اکزوز: دودبر
اکتناه: به‌بن‌رسی، بن‌جویی	اکساد: بازارسردی
اکتیال: پیمودن، پیمایش	اکسپرت: برفرست
اکتیو: کارآمد، کارا	اکسپرس: تند
اکثار: پُرگویی، بسیار کردن، افزودن	اکسپرسیونیسم: درون‌آزمایی
اکثر: فزون‌تر، بیشتر	اکسپریانس: آزمایش
اکثر اوقات: بیشتر روزها	اکسپریمانتاتور: آزماینده
اکثر قریب اتفاق: بیشترین، بیشتر	اکسپریمانته: آزموده
اکثر قریب به اتفاق: بیشتر	اکسپلراسیون: پی‌گردی
اکثراً: بیشینه، بیشین، بیش‌ترین، بیشتر	اکسپوزان: نماینده، نماگر
اکثراً: بیشینه، بیشین، بیش‌ترین، بیشتر	اکسپوزیسیون: نمایش‌گاه، نمایش، نشان‌دادن
اکثریت: مهیستی، شمار بیشتر، بیشینه، بیشترین، بیشتری، بیشتر	اکستازی: شور‌گرفتگی، شورانگیز
اکثریت آرا: بیشترین رای‌ها	اکسترن: نوکار
اکحل: سیاهچشم	اکسد: ناروانتر، نارواتر
اکدا: گدامنشی، زُفتی	اکسولایانون: تَرشه‌ی آبی
اکدء: گدامنشی، زُفتی	اکسوم: پُرگیاه، پُرپُشت
اکدر: تیره‌تر	اکسون: آسه (مُح)،
اکذاب: دروغ‌نمایی، دروغ‌انگیزی	اکسید: زنگار
اکراد: کردها، کردان، گردان	اکسید آلومینیوم: سیمک‌زنگ
اکرام: نواخت، گرمی‌داشت، بزرگ‌داشت، ارج نهادن	اکسید دو کوئیر: زنگارِ مس
اکراما: بزرگمنشانه	اکسیداسیون: اکسایش (مُح شیمی)، زنگارش
اکراماً: بزرگمنشانه	اکسیدفریک: زنگ‌آهن
اکران: نمایش، نمابار، پرده‌ی نمایش	اکسیر: کناد، زیست‌آب، خوش‌کام‌ساز
اکراه: واداشت، ناخوش‌داشت، دل‌نخواهی، بی‌زاری	اکسیژن: هوازا
اکراها: ناگزیری، ناگزیر، ناچاری، به‌ناخواست، به‌ناخواست، بناخواست	اکسیژناسیون: هوازدگی
اکراهاً: ناگزیر، به‌ناخواست	اکسیژنه: هوازی
اکرم: گرمی‌تر، بخشنده‌تر	اکسیژن‌تراپی: هوادرمانی (مُح)،
اکرن: استبرک	اکسیهموگلوبین: سُرخانه
	اکش: بسیار



اکوکار دیوگراف: پژواک‌نگاره (ف)،	اکشم: نارسا، دماغ‌بریده، بی‌سپر
اکوکار دیوگرافی: پژواک‌نگاری (ف)،	اکفا: بازدارندگان
اکوکاریوگرافی: پژوانگاری، پژواک‌نگاری	اکفس: کژپای
اکوکاریوگرام: پژوانگاره، پژواک‌نگاره	اکفی: بسنده‌تر
اکولوژی: بوم‌شناسی (ف)،	اکل: خورش، خوردن، بار
اکولوژیک: بوم‌شناختی	اکلرمان: روشنایی
اکونومی: مان‌بدی، آبری	اکلیل: سربرند گوهرنشان، زراب، دیهیم، جام گل
اکونومیست: آبری‌دان	اکلیل الجبل: نانوک بویا
اکیاس: زیرکان	اکلیل الجلیل: تاج‌ریزی
اکپ: هم‌گروه، هم‌دستگان، گروه، دسته	اکلیل الملک: شاه‌افسر، شاخگ، خاکشی
اکیدا: بی‌چون و چرا، بی‌برو برگرد	اکلیله: گروه، پرهون
اکیداً: همراه با پافشاری، بی‌چون و چرا، بی‌برو برگرد، به هیچ	اکلیلیه: سرخه‌تاج
گونه‌ای، به هیچ گونه، با پافشاری	اکلیمتر: شیب‌سنج
اکیزه‌تینه: دُم‌اسبیان	اکلیون: دیبای هفت‌رنگ، پرند
اکیس: زیرک‌تر	اکمال: رساندن، رسا کردن، به‌فرجام‌رسانی
اکینودرم: خارپوستان	اکمد: رنگ‌به‌رنگ، تیره‌رنگ
اکینید: خارداران	اکمش: نیمه‌کور، پاکوتاه
اکیوالان: هم‌ارز	اکمل: رساتر
اکیوالانس: هم‌ارزی	اکمه: کورِ مادرزاد
اگا: هُشیار	اکمه‌بزان: کستک
اگالیتِر: برابر خواه	اکناع: نرمی، فروتنی، دریوزگی
اگزوتاکسین: برون زه‌راه	اکناف: کنارها، پناه‌ها، پناهندن
اگزوز: دودگیر	اکنان: پوشش‌ها، پرده‌ها
اگزوسمز: برون‌تراوی	اکنع: لنگ‌دست، کارِ تباه
اگزوفتالمی: برون‌چشمی	اکها: هنروران، کارآمدان، رنجورشدن
اگزیت: دَرُرو، برون‌رفت	اکهاء: هنروران، کارآمدان، رنجورشدن
اگزستانسیالیسم: خودگوهرگری	اکهام: کاهشِ دید، خیرگی
اگو: گندابرو	اکهم: گندزبان، خیره‌چشم
الا: وانگهی، مگر، جز	اکهی: گنده‌دهن، بددل
الاستیک: کشسان، کشدار، کشایند	اکو: پژواک (ف)،
الاصل: تبار	اکوسیستم: بوم‌سازگان



الاغ: خر	الفبایی: نویسه‌ای
الان: همین‌گاه، همین دم، هم اینک، هم اکنون، اینگاه، اینک، این هنگام، ایدر، اکنون	الفت: همدمی، هم خویی، دوستی
الباقی: همیشه‌هست، مانده، دیگر، پس مانده، بجامانده، بازمانده	الفت داشتن: دوست شدن
البتّه: همانا، هرآینه، چرا که نه، بی‌گمان، به راستی که، با این همه، اگرچه	القاب: فرمان‌ها، پاژنام‌ها، برنامه‌ها
البسه: پوشاک	الکترو کاردیو گراف: دل نگار
الت: ابزار	الکترو کاردیو گرافی: دل نگاری
التفات: پروا (پ)، مهرورزی	الکتريسته: کهرب
التماس: لابه، درخواست، خواهش	الکتريسته: کهربا، کهرب
التماس کردن: لابیدن، لابه کردن	الكلام متفق: یکدل
التهاب: جوش و خروش، تب و تاب، برافروختگی	الکلیست: می‌باره
التیام: درمان، بهبودی یافتن	الکلیسم: می‌بارگی
التیام پذیر: به شدنی	الله: خدا، پروردگار
التیام یافتن: بهبودی یافتن	الله اعلم: خدا می‌داند، ایزد بهتر داند
الحاح: پژوژ (و)،	الم: غم، دردمندی، اندوه، افسردگی
الحاد: بدگرای (دشمن) (duš virravišnīh)، بدگروشی	المثنی: رونوشت
الحاق: پیوست	اله: خدا
الذين اتبعوا: پی‌بران	الهام: یان، فرتابی، در دل افکندن
الرای متفق: هم‌داستان	الهی: خدایی، خدایا، ای خدا
الزام: ناگزیری، ناچاری	الوان: رنگ وارنگ
الزما: ناگزیر، ناچار، از روی ناچاری	الی: تا
الساعة: همین دم، همین اینک، هم اکنون، بی‌درنگ	الیاف: نخ‌ها، رشته‌ها
السلطنه نایب: شاهیار	الیم: رنج آور، دردناک، دردآور
الشرق الاوسط: خاور میانه	امی: نادبیر (و)،
الصاق: چسبانیدن، چسباندن	اما: ویرایش، ولی، وانگهی، گرچه، به هر روی، آنگاه
العبور صعب: سخت، دشوار، بد	امارات: فرمانروایی‌ها، پادشاهی‌ها
الغاء: برهم زدن، برهم خوردن	امارت: فرمانروایی، سری، پادشاهی
الغاء: برهم زدن، برهم خوردن	امام: رهبر، پیشوا
الفبا: نویسه	امام جماعت: پیشنماز، پیش نماز
	امان: سرپناه، زنهاری، زنهاری، درپناه، جان پناه، پناه دادن، پناه، بی‌ترسی، بی‌بیم شدن
	امان دادن: پناهندگی دادن، پناه دادن



امانت: سپرده، سپردگانی	امراض ساریه: بیماری‌های واگیر
امانت نگهدار: سپرده نگهدار	امراض عصبی: بیماری‌های پی
امانی: گرویی	امراض گوش و حلق و بینی: بیماری‌های گوش و گلو و بینی
امپراتور: شاهنشاه	امراض مجاری: بیماری‌های میزه راه
امپراطور: شاهنشاه	امراض مناطق حاره: بیماری‌های گرمسیر
امت: مردم	امراض نسوان: بیماری‌های زنان
امتناع کردن: خودداری کردن، بازایستادن	امریه: فرمان نامه
امتحان: آروین (پ)، آزمون، آزمایش	امساک: خویشتن داری، خود داری
امتحان کردن: ویزایش (پ)، آزمون، آزمایش کردن	امضا: دستیینه، دستنوشته، پاینام
امتداد: راستای، راستا	امضا کردن: دستیینه نهادن، دستیینه کردن
امتزاج: یکدش، آمیزه، آمیزش، آمیختن	امضاء: دستیینه
امتلاء: شکم پری، پرشدن	امضاء کردن: دستیینه نهادن
امتلاء: شکم پری، پرشدن	امکان: شاید بودن (پ)، شدنی، شایش، دست یافتن، توانایی
امتناع: سر باز زدن، خودداری، خود داری، پرهیز	امکان این می رود که: گمان این می‌رود که، شاید، این می‌شاید که
امتناع کردن: خودداری کردن، خود داری کردن، باز ایستادن	امکان پذیر: شدنی، شایستنی
امتنان: سپاسگزاری، سپاس داشتن	امکان دارد: شایسته‌است، شاید، جادارد
امتیاز: فرداد، جداسازی، برجستگی، برتری شمار، برتری	امکان داشتن: گمان رفتن، شدن، شایستن
امتیازات: برتری‌ها	امکانات: دستمایه، داشته‌ها، توانایی‌ها داشته‌ها، توانایی‌ها،
امثال: همانند	آساینده‌ها، افزارها، افزارگان، ابزارها، ابزارگان
امثالهم: به مانند آنها	امکان پذیر: شدنی
امداد: یآوری، یاری رسانی، یاری	املا: نوشتن، نوشتار
امدادگر: یاری رسان	املاء: درست نویسی
امر: فرمایش، فرمان دادن، دستور دادن، دستور	املاح: نمک‌ها، نمک
امر کردن: فرمودن	املاک: زمین و خانه‌ها، دارایی، خانه‌ها
امرار معاش: گذران زندگی	املت: نیمرو گوجه‌ای، نیمرو، گوجه نیمرو، خاگینه
امراض: بیماری‌ها	امن: بی‌ترس، بی‌بیم، آرامش
امراض اطفال: بیماری‌های کودکان	امنیت: زنده‌داری، زنده‌ای، بی‌هراسی، بی‌بیمی، آسودگی،
امراض خارجی: بیماری‌های بیرونی	آسایش، آرامش، آبیمنی، ایمنی
امراض داخلی: بیماری‌های درونی	امنیتی: نهراسیدن، بیمناک نبودن، آسودگی، آرامشی
امراض دماغی: بیماری‌های مغزی، بیماری‌های مغز	اموات: مردگان، درگذشتگان
امراض روحی: بیماری‌های روانی	امواج: خیزاب‌ها



اموال: داشته‌ها، دارایی‌ها، دارایی، داراک	انتصابی: گماشتگی
اموال غیرمنقول: دارایی‌های	انتظار: چشم‌داشتن، چشم‌داشت، چشم داشت، چشم براه
اموال منقول: دارایی‌های جابجا شونده	بودن، امید
امور: کارها، رویدادها	انتظار بردن: بیوسیدن
امورخیریه: نیکوکاری	انتظار داشت: بیوسید
امیال: گرایش‌ها، خواست‌ها	انتظار داشتن: چشم‌داشتن، بیوسیدن
امیر: فرمانروا، فرمانده، سرکرده، سردار، سالار	انتظار رفتن: پیش‌بینی شدن
امین: گرودار، راستین، راستکار، رازدار، درستکار، استوان	انتظار می‌رود: پیش‌بینی می‌شود
ان شاء الله: به امید خدا، امیدوارم	انتظار می‌رود: پیش‌بینی می‌شود
انبساط: گشاده رویی، گسترشی، گسترش، گسترده شدن،	انتظام: سر و سامان دادن، سامان دهی
گستردن، گسترده‌گی، افزایش	انتظامی: سرکوبگر، ساماندهی
انبساط خاطر: خوشی، خرمی	انتفاع: سودبری، سود جویی، بهره‌وری
انبیا: پیغمبران، پیامبران	انتفاعی: سودبر
انبیاء: پیغمبران، پیامبران	انتقاد: نکوهیدن، نکوهش، سنجیدن، سنجش، سره کردن،
انتحار: خودکشی	سخن‌سنجی، خرده‌گیری، خرده‌گیری، بررسی، باریک بینی
انتحاری: خودکشانه	انتقاد کردن: خرده‌گیری، خرده‌گرفتن، بررسی کردن
انتخاب: گزینه، گزینش، برگزیدن	انتقال: جابجایی، جا بجایی، ترابرد
انتخاب شونده: گزین	انتقال بانکی: برگردان
انتخاب کردن: گزیدن، برگزیدن	انتقام: کینه جویی، کینه توزی، کینخواهی، ریمنی،
انتخاب کننده: گزیننده، گزینش کننده	خونخواهی، تلافی، توان‌گیری، پی‌ورزی
انتخابات: همه‌پرسی، گزینمان، گزیدمان	انتقام گرفتن: کین آختن
انتخاب شده: گزینش، گزین	انتقامجو: کین‌منش (kēn mēnišn پ)،
انتخابی: گزینشی	انتقام جویی: کین‌منشی (kēn mēniših پ)،
انترن: کارورز	انتها: فرجام، سرانجام، ته، پایان، به پایان رسیدن، به پایان
انتزاع: پنداشت، پندار، آهنجش	انتها: فرجام، سرانجام، ته، پایان، به پایان رسیدن، به پایان
انتزاعی: پنداشتی، آهنجیده	انجام وظیفه: خویشکاری
انتساب: وابستگی، پیوستگی، بستگی	انجامد: یخ زدن، یخ بستن، ماسیدن، فسردن، بستناکی،
انتشار: گسترش، گستردن، چاپ، پراکندن، پراکنش،	بستناکی
پراکندگی، پراکنش، پخش کردن، افشاندن	انجمن: هم‌بود
انتشار دادن: پراکندن، پخشودن	انحا: روش‌ها
انتصاب: گمایش، واداشتن، گماشتن، گماشتگی، گمارش، به	انحاء: روش‌ها
کارگماری، بکارگماری	



انحراف: لغزش، کژی، کژروی، کژرفت، کژدیسگی، کجروی، کجراهی، کج راهی	انستیتو: سازمان
انحراف فکر: کج اندیشی	انسجام: یک پارچگی، همبستگی، هماهنگی، پیوستگی
انحراف معیار: کیش	انسداد: بندش، بند آمدن، بسته شدن، بسته بودن
انحرافات: لغزش‌ها، کژی‌های، کژی‌ها، کژدیسگی‌ها، کجروی‌ها، کج راهی‌ها، کج اندیشی‌ها	انشا: سخن نگاری، روخوانی، خود نوشت
انحصار: ویژه سازی، ویژه بودن، ویژه، ویژگی، در دست گرفتن، بدست آوردن	انشاء الله: به امید خدا
انحصاری: ویژه سازی	انشاء: سخن نگاری
انحطاط: فروشدن (پ)، نشیب، نابودشدن، فروشدن، فروپاشی، فرو بودگی، پست شدن، به پستی گراییدن	انشاء الله: به امید خدا
انحلال: برچیدگی، از میان رفتن	انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم
انحنا: کمانش، کژی، خمیدگی، خمیدگی	انشاء اله: به امید خدا، امیدوارم
انحناء: کژی، خمیدگی	انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم
انحنادار: گنگ	انشعاب: شاخه شاخه شدن، چند شاخگی
اندوتو کسین: درون زهرا به	انشعاب کردن: جدا شدن، پراکندن
اندوسکوپ: درون بین	انصار: یاریگران، یاری دهندگان، بخشندگان
اندوسکوپ: درون بینی	انصاف: راستی، دادمندی، دادگری، داد
اندیس: نمایه	انصافا: بهدادمندی، به درستی، براستی، از سر دادگری، از روی داد
اندیکاتور: نشانه	انصراف: رها کردن، دل برگرفتن، دل، چشم پوشی، چشم پوشی، برگشت
انرژی: نیرو، کارمایه، کاربری، پرکاری	انصراف دادن: کناره گیری کردن، چشم پوشی کردن
انزجار: وازدگی، دلزدگی، بیزاری	انضباط: سامان گرفتن، سامان پذیری، بسامانی، آراستگی
انزوا: گوشه گیری، گوشه نشینی، گوشه گیری	انضمام: همراه، پیوستن، پیوستگی
انزوا کشیدن: گوشه نشاندن	انطباق: یکسانی، همسانی، همتایی، همانندی، سازش، برابری
انس: خو گیری	انظار: نگرها، دیدها، دیدگان، چشمان
انسان: آدمی (ایودامن به چم نخستین آفریده‌است. بر اساس آنچه در اوستا آمده‌است، ایودامن، نخستین کسی است که آفریده شده‌است)، مردمان، مردم، گیومرت، کس، آدم	انضباط: سامان
انسان مصنوعی: آدمواره	انعام: مژدگانی، شاگردانه، دهش، دست خوش، پاداش
انسانگرایی: آدمی گرایی	انعطاف: نرمش ناپذیر، نرمش، لادو، کشسانی، خمیدگی
انسانی: مردمی، آدمی	انعطاف پذیر: کشسان
انسانیت: مردمی (و)، مردمی، آدمیگری، آدمی گری	انعقاد: پیمان بندی، بسته شدن، بستن
	انعقاد خون: لختگی خون
	انعقاد قرارداد: پیمان بستن
	انعکاس: پژواک، بازخورد، بازتاب، باز تاب
	انعکاس صوت: پژواک



اهالی: مردمان، مردم، باشندگان	انعکاس نور: بازتاب، باز تابش
اهالی بوشهر: مردمان بوشهر	انعکاس یافتن: بازتابیدن
اهالی شهر: شهروندان	انفجار: ترکیدن، ترکش، تراکش، پکیدن، پکش، پُکش، پُکش
اهانت: سبک کردن، خوارداشت، خوار، خارسازی، بد زبانی، بد دهانی	انفراد: یگانه شدن، تنهایی، تک شدن
اهت سف: نادانی، بیخردی	انفرادی: تنهایی، تکی
اهتزاز: برافراشته، افراشته	انفصال: گسستن (و)، ناپیوستگی، گسستن، گسستگی، جدایی، جدا شدن
اهتمام: کوشش، دلبندی، پشتکار	انفورماتیک: داده‌ورزی (ف)،
اهدا: پیشکش، ارمغان	انقباض: کاهش، فشردگی
اهدا شود: داده شود، پیشکش شود	انقراض: نابودی، سرنگونی، برچیدگی، برافتادن
اهدا کرد: داد	انقضا: پایان
اهدا کردن: پیشکش کردن	انقضاء: پایان
اهدا کند: بدهد	انقطاع: گسستن (و)، واپردگی، گسیختگی، گسست
اهداء: پیشکش، ارمغان	انقلاب: واگشت، فراخیز، شورش، زیروروئی، دگرگونی، دگرگشت، دگردیسی، جنبش، آشوب
اهداف: آماج‌ها، آماج	انقیاد: گردن نهادن، پیروی
اهرام ثلاثه: هرم‌های سه‌گانه	انکادر: چهارچوب بندی، چارچوب بندی
اهل: مردم، کسان، خانواده، خاندان، بومی	انکار: ورسوریدن، رد کردن، باور نکردن
اهل مطالعه: خوانندگان	انکار کردن: ورسوریدن (گویش هرات)، پستاهه شدن
اهلی: رام، خوگیر، خانگی، آرام	انکسار: شکسته شدن، شکست، پراشیدن
اهلیت: شایستگی، سزاواری	انگشت حسرت: انگشت آرزومندی
اهم: مَه‌ندترین، برجسته ترین، برجسته تر	انگشت سبابه: انگشت نشانه، انگشت گواهی
اهمال: سهل انگاری، سستی، تنبلی	انگشت ندامت: انگشت پشیمانی
اهمال نمودن: فرو گذاشتن (ب)،	انهار: رودها
اهمیت: مهندی، شایستگی، ارزشمندی، ارزش، ارج	انهدام: ویرانی، ویرانگری، ویران کردن، نیستی، نابی، نابودی، نابودسازی، نابود کردن
اواخر: فرجام‌ها، پایانه‌ها، پایان‌ها، پایان	انواع: گونه‌های، گونه‌ها، جورواجور
اواسط: میانین، میانه‌های، میانه‌ها، میان	انیس: همدم، اخت
اوامر: فرموده‌ها، فرمایش‌ها، دستورها	انیماتور: پویانما (ف)،
اوایل: نخست‌ها، سرآغاز، در آغاز، پیش‌ها، آغازها، آغاز	انیمیشن: پویانمایی (ف)
اوباش: ولگردان، ناگذرنده، ناکس، فرومایگان، رندان	
اوج: فراز، بلندی، بالا، اوگ	
اوراق: برگ‌ها، برگ‌ها	
اورانوس: آهوره	



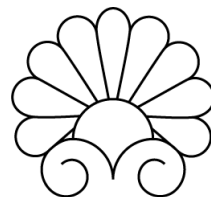
اورت: دست باز، دست آزاد، باز	ایجاد شده: برپاشده، برپا شده
اورژانس: زودهنگامی، زودگاهی‌های پزشکی، زودگاهی	ایجاد شود: پدید آید
اوريجينال: آغازین	ایجاد کرد: پدید آورد
اوريون: گوشک	ایجاد کردن: پدید آوردن
اوصاف: چونی‌ها، چند وچونی‌ها، چند، چگونگی‌ها	ایجاز: کوتاه سخنی
اوضاع: رویدادها، رخدادها، چگونگی‌ها	ایده: مونه، رای، آرمان، اندیشه
اوقات: وخت‌ها، هنگام‌ها، گاه‌ها	ایده ال: آرمانی
اوقات تلخی: تندی، ترشروی	ایده آل: دلخواه، بهین آرزو
اوقار: گرانسنگ، برازنده، ارجمند	ایده آلیست: آرمان گرا، انگارگرا
اول: یکم، یک، نخستین، نخست، سرآغاز، آغازین، آغاز	ایده آلیستی: پندارآمیز، آرمان گرا
اولا: نخستین، نخست	ایده آلیسم: میهمانان، خواست اندیشی، آرمان گرایی، ایده
اولاً: یکم، نخست	باوری
اولا آنکه: نخست آنکه	ایده نظر: انگاره
اولاد: فرزندان، زاده‌ها	ایدیولوژی: انگارگان، انگارگان
اولویت: نخش، نخستینگی، برتری	ایدیولوژیک: انگاره‌شناسیک، انگارگانی
اولیت: نخستی (و)،	ایدئولوژی: آرمانمندی
اولیا: سرپرستان	ایدئولوژی: انگارگان، انگارگان
اولیاء: سرپرستان	ایدئولوژیک: انگارگانی، اندیشه‌ای
اولین: نخستینگی، نخستین، آغازین	ایر پالیسینگ: هواپانی
اولیه: نخستین	ایراد: ناکارایی، دست آویز، خرده گیری، خرده، بهانه جویی،
ایاب و ذهاب: رفت و آمد، آمد و شد	بهانه
ایادی: مزدوران، دست نشانندگان	ایراد داشتن: ناکارایی داشتن، کمبود داشتن
ایالات: فرمان‌روایی، استان‌ها، استان	ایراد کردن: سخنرانی کردن
ایالت: فرمانروایی، ساتراپ، استان	ایراد گرفتن: دست آویختن، خرده گرفتن، بهانه گرفتن
ایام: زمانها، روزها، روزگاران	ایراد گیری: خرده گیری
ایام شباب: روزگار جوانی	ایراد گیر: خرده گیر
ایتام: مادرمردگان، پدرمردگان، بی‌مادران، بی‌پدران	ایرانی الاصل: ایرانی تبار
ایثار: فداکاری، جان بازی، از خودگذشتگی	ایرانیت: ایرانی گری
ایجاب: پذیرفتن	ایرمان: وحشی
ایجاد: گشایش، ساخته، ساختن، درست، برپایی، برپاداشتن،	ایزد منان: یزدان پیروزگر
آفرینش	ایزو توپ: همجابه
ایجاد اشتغال: کارآفرینی	ایزو مر: همپار



ایضاً: هاس	اینتقدر: آنچنان
ایفا: بجای آوردن، انجام دادن، انجام	ایهام: بگمان افکندن
ایفاء: بجای آوردن، انجام دادن	ائکال: خشمیدن، تابناکی، برانگیختن
ایل: دودمان، خاندان، تیره	ائتلاف: همایه
ایلچی: فرستاده، پیک، پیام بر	ائتمام: پیروی، آهنگیدن
ایما و اشاره: نمار	ائمه: رهنمودان، پیشوایان
ایماژ: انگاره	ائمه ُ جماعت: پیش‌نمازان
ایمان: گرایش، پای بندی، باورمندی، باورداشت، باور داشتن، باور	ائمه ُ لغت: واژه‌شناسان، واژه‌دانان
ایمان آوردن: گرویدن	ائمه الاسما: ابرنام‌ها
ایمن: آسوده	ائمه الاسماء: هفت نام خدا، آبرنام‌ها
ایمه: رهنمودان، پیشوایان	ائمه‌الاسماء: ابرنام‌ها
ایمه جماعت: پیش‌نمازان	ائاث: دخترزایی
ایمه لغت: واژه‌شناسان، واژه‌دانان	ائوزین: سُرخ‌گر
ایمه‌الاسما: ابرنام‌ها	ائوزئیک: نُخست‌زیوی
ایمیل: رایانامه	ائوسین: که‌پدید
این حالت: همین‌گونه	ائیاس: نومید



این دفعه: این بار
این طور: نه اینگو، اینگونه، اینگو نه، اینجور، ایدون
این قدر: این اندازه
این مدت: در این
این مرتبه: این بار
این موقع از شب: این پاس شب
این وقت: این زمان
اینتراکشن: اندرکنش
اینترنت: رایاتار، تارکده
اینترنتی: رایاتاری
اینجانب: من
ایندکس: نمایه (فهرست)
اینستال: گذاشتن، کار گذاشتن
اینطرف: این سو
اینطور: اینگونه، اینجور اینگونه



با دقت: هوشدارانه، نیک بینانه
 با دوام: همیشگی، پایدار، استوار
 با رعایت احترام: پاسدارانه
 با سابقه: پیشینه دار
 با سعادت: خرسند
 با سونیت: دشمنانه
 با سوء نیت: دشمنانه
 با سواد: دانش آموخته
 با شرف: والا، ارجمند
 با شعور: هوشیوار
 با صرفه: سود بخش، با بهره
 با صفا: دلگشا، دل انگیز
 با طراوت: شاداب، سرزنده
 با عزت: گرانمایه، با ارزش، با ارج
 با عزم: سستی نا پذیر، پایدار، استوار
 با عقاید مختلف: با باورهای گوناگون
 با عنوان: با نام
 با فاصله: دوراز هم، ازهم جدا
 با قابلیت: توانا، با توانایی
 با قدر: ارجمند
 با قدمت: دیرینه، دیرین
 با لایحه: سرانجام
 با لیاقت: شایسته
 با لیاقتی: شایستگی
 با مروت: نیک‌منش، دادگر، باگذشت، با گذشت
 با همه وجود: با جان و دل
 با وجود این: با اینهمه، با این همه، با این رو
 با وجود این که: با این که
 با وجود اینکه: با اینکه، با این که
 با وجود آنکه: با آنکه
 با احساس: پر شور
 باب: روی، رو، دروازه، درب، در

بعد: فرامون، فرامون، سویگان، سوی، سو، راستا
 با اجازه: با پروانه، با روایت
 با احتساب: درنگر آوردن، در نگرستن، به یاد داشتن، به
 شمار آوری، به شمار آوردن، به دیده داشتن، بدیده گرفتن
 با اراده: سستی نا پذیر، پا برجا، برجا پا
 با اسم و رسم: نامدار، سرشناس، با خانواده
 با اشاره به: در نگر به، با نگرش به
 با اصل و نسب: تبارمند، با نژاد، با ریشه
 با اقبال: نیکروز، نیکبخت، بهروز
 با اهمیت: ارجمند
 با این وجود: با اینهمه
 با تجربه: کار آزموده، آزموده
 با تربیت: پروریده، پرورش یافته، پرهیخته، با فرهنگ
 با تشکر: با سپاس
 با تفصیل: بسیار گسترده، با آب و تاب
 با تقوی: پرهیزگار، پارسا
 با تمام: با همه
 با تمام این احوال: با این همه
 با توجه به: با نگرش به
 با جرات: یارا
 با حالت: گیرا، دلپسند، خوب
 با حرارت: مهربان، گرم، خونگرم، پرشور
 با حسن نیت: دوستانه
 با خبر: آگاه



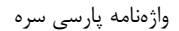
باریکلا: آفرین	باب طبع: پسندیده، به دلخواه
بازگویی: واگوش	باب میل: بکامه (patkāmak پ)، بکام
باسمه کاری: کارسرسی	بابت: درباره، برای، از برای
باسن: نشیمنگاه، لگنچه، سرین	بابرکت: فراوان، پر بار، بارور
باشخصیت: منش مند (mēnišnōmand م)، منش مند	باتجربه: آزموده
باصره: نگرنده (و)، بینایی (و)، نگریدن	باتریت: پروریده، پرورش یافته، پرهیخته، بافرهنگ
باطل: یاهو، هنجام، نادرست، تباه، پوچ، بی‌هوده	باتری: انبار
باطل کردن: تباه کردن، برانداختن، برافکندن، از بین بردن	باتلاق: مرداب، تالاب
باطله: بی‌هده	باتمکین: گردون سرشت، گران سنگ، گران سرشت
باطن: نهان، نهاد، سرشت، درون، اندرون	باتوجه به این که: با نگرش به این که
باطنا: نهانی، درپنهانی	باتوم: چوبدست، چوب، چماق
باطنی: نهان، درونی، اندرونین	باتون: چوبدست
باطرفیت: شکیبیا، خویشتن دار	باج: باژ
باعث: مایه، شوند، دست آویز، برانگیزنده، انگیزه، انگیزاننده	باجناق: هم‌ریش، هم ریش
باعث شدن: انگیزیدن، انگیختن	باجی: خواهر
باعث عبرت: مایه پند	باحث: پژوهنده (و)
باغ وحش: جانورگاه، باغ جانوران	باحیا: آزرمین
باغات: باغ‌ها، باغستان، باغ	باد صبا: باد باختری
باغیرت: بی‌پروا، بی‌باک، بارگ	باد مبارک: شادباد
بافر: میانگیر، انبارک	بادصرصر: سخت باد، تند باد
بافرینگ: میانگیری	بادنجان: بادنگان
باقلا: کالوسک، باسمر	بادوام: دیرنده
باقی: ناگذرنده (و)، ناگزیر، ناگذرنده، مانده، ماندنی، دیگر،	بادیه: هامون، دشت، بیابان
پس مانده، بجامانده، بازمانده	بارحم: مهربان، دلسوز، باگذشت
باقی ماندن: سرجا ماندن، برجا ماندن، باز ماندن	بارز: هویدا، نمایان، پدیدار، آشکار
باقی مانده: پسماند، بازمانده	بارعام: بار همگانی
باقیمانده: مانده، پس مانده، بجای مانده	بارقه: کورسو، درخشش، پرتو
باکره: بالست (پ)، دوشیزه، پوپک	بارک الله: آفرین
باکفایت: کاردان، کارآمد، شایسته	بارکه الله: آفرین
باکمال میل: با خوشرویی، با جان و دل	باروت: گوگرد، آتش زا
	بارونق: شاداب، دلچسب، ترو تازه



بحاری: دریایی	بالاجار: به ناچار
بحبچه: هنگامه، میانگاه، میان، گرماگرم، درگیر و دار	بالاخره: سرانجام، باری
بحبوحه: هنگامه، میانگاه، میان، گرماگرم، درگیر و دار	بالاخص: به ویژه
بحث: گفتمان، گفتگو، گفت و شنود، کاوش، جویش، جستار، جستار	بالاراده: به خواست (و)،
بحث کردن: گفتمان کردن، گفتگو کردن، گفت و شنود کردن، سخن زدن	بالانس: تراز
بحث و تبادل نظر: گفتمان، گفتگو	بالجمله: سخن کوتاه، به کوتاه سخن
بحث و مجادله: گفتاورد	بالخصوص: به ویژه
بحث‌های مختلف: گفتگوهای گوناگون، گفتگوهای	بالعکس: واژگونه، وارون
بحر: دریا	بالغ: رسیده، پخته، برنا
بحر المیت: دریای آرام	بالغ شدن: پزاویدن
بحر خزر: دریای مازندران	بالفطره: به نهاد
بحران: ناآرامی، سراسیمگی، چالش، آشفتگی	بالقوه: نهند، نهفته، خفته
بحرانهایی: چالش‌هایی	بالکن: ایوانگاه (ف)، ایوانک (ف)، مهتابی، پالگانه،
بحری: دریایی	بهار خواب، بالکانه، ایوان
بخار: وشم، مهتاب، مه، دمه، دم، بخار	بالن: وال
بخاطر: بهر، به پاس، برای، از روی، از بهر، از برای	باله: وشتن، نرم، پروشت
بخش: بی‌ارزش	بامبو: خیزران
بخش خصوصی: بخش مردمی	باند: نوار، گروه
بخش دولتی: بخش فرمانروایی	بانداز: زخم بندی، زخم بند
بخصوص: بویژه، به ویژه	بانظام: سازمند (ب)،
بخل: رشک، تنگ چشمی	بانک: انباره
بخیل: ژکور، زُفت، رشکوند، رشکبر، چشم تنگ، چشم، آزمند	باهیت: شکونده (ب)، بشکوه (ب)،
بد اخلاق: دژ خو، تندخو، بد خو	باواسطه: بامیانجی
بد اصل: فرومایه، بدگوهر، بد بنیاد	باوفا: دلبسته، پای بند
بد ترکیب: زشت، بی‌ریخت	باوقار: گرانسنگ، گران سرشت، برازنده، ارجمند
بد جنس: بد نهاد، بد سرشت	بایر: ناکشته، زمین کشت نشده
بد حالت: بد ریخت	بایسکل: دوچرخه
بد حساب: نادرست، بد شمار	بایوپسی: نمونه بافت، بافت برداری
بد خصال: بد کردار	بجز: مگر، جدا از
	بحار: دریاها



بد خط: بد نویس	بدین معنی: به چم
بد خلق: کثر رفتار، بد خوی	بدین مناسبت: براین پایه
بد خیال: بد گمان، بد پندار	بدین وسیله: بدین گونه
بد ذات: دژخیم، بد سرشت، بد زاد	بدیهه: نااندیش
بد طینت: بد نهاد، بد منش، بد سرشت	بدیهی: هویدا، روشن، آشکار
بد منظر: زشت، بد نما، بد ریخت	بذر: دانه، تخم
بد هیئت: بی‌ریخت، بد ریخت	بذر افشانی: دانه افشانی
بداخلاق: دژخو	بذر پاشیدن: تخم پاشیدن
بداهت: ناگاه، زودگویی، خودآی	بذل: دهش، بخشش
بداهه: ناگاه، زودگویی، خودآی	بذله: نغز، شوخی، سخن نغز، سخن شیرین
بدایع: نوها، نوآورها، تازه‌ها	بذله گو: شوخ
بدباطن: بداندرون (بِه)، بد درون	بر اساس: بر پایه
بدذات: دژخیم	بر بنا: زیرا
بدر: ماه شب چهارده	بر حسب: بهوارون، به گونه
بدرقه: پسواز، پدرود، بدرود	بر خلاف: واروی، رویاروی، در برابر، به‌وارون، به وارون، بر پاد
بدعت: نوینباد، نوآوری	بر خلاف انتظار: نابیوسان
بدل: یوفه، جایگزین، جانشین	بر سیل: از راه
بدلیل: به انگیزه، از روی	بر ضد: واروی، رویاروی، در دشمنی با، در برابر
بدلیل اینکه: چونکه	بر طبق: برابر
بدن: کالبد، تنه، تن، پیکر، اندام	بر عکس: بوارونه
بدو: آغاز	بر علیه: واروی، رویاروی، در برابر، بر
بدون تامل: بیدرنگ	بر عهده: بردوش، بر دوش
بدون شک: بی‌گمان، بی‌چون و چرا	بر عهده ی: بر دوش
بدون فوت وقت: بی‌درنگ	بر مبنای: بر پایه، بر اساس
بدوی: چادرنشین، بیابانی	بر وفق مراد: به دلخواه، به خواسته دل
بدید صوا: سگالش	برازنده: ورجاوند
بدیع: نوآفرید، نو، نغز، تازه، بدین نوآفرید	بر اساس: بر پایه
بدیل: همتا، جانشین	براق: درخشنده، درخشان، پرفروغ
بدین ترتیب: بدین سان	برانکار: تخت روان
بدین سبب: بدین روی، ازاین رو	برانگیختن احساسات: سُهانیدن
بدین طریق: بدین روش	براو: زهی، آفرین
	براوو: آفرین

YY



بشارت: نوید، مژده	بعدی: سپسین، پیرفت، پسین، پس از آن
بشارت دادن: نوید دادن، مژده دادن	بعضا: گاهی
بشاش: گشاده رو، خوشرو، خنده رو، خندان	بعضاً: گاهی
بشر: مردمان، مردم، آدمیان، آدمی، آدم، انسان	بعضی: گروهی، پاره‌ای، برخی
بشقاب: دوری، پیشدستی	بعضی اوقات: هر از چند گاهی، گاه‌گاه
بشکه: چوب خُم	بعضی مواقع: گاهی
بشورش داشتن: آغالانیدن	بعضی وقتها: گاهی
بصر: دید، چشم، بینش، بینایی	بعلاوه: افزون بر آن، افزوده
بصری: دیداری	بعلت: به انگیزه، از روی
بصورت: به گونه، به روش	بعلت اینکه: چونکه
بصیر: روشن بین، دانا، بینشمند، بینا، آگاه	بعنوان: همچون
بصیرت: بینشمندی، بینش	بعهده: بر دوش
بضاعت: سرمایه، دستمایه، دارایی، داراک، توانایی	بعید: دور
بطالت: تن پروری، تن آسایی، بیهودگی، بیکاری	بغایت: بی پایان، بی اندازه
بطلان: ناچیزگی، زدایش، تباهی، از میان رفتن	بغچه: جامه بند، پتیر
بطن: نهان، شکمه، درون	بغرنج: سخت، درهم، پیچیده، پیچ در پیچ، بسیار سخت
بطور: به گونه	بسیار درهم، برهم
بطور جدی: کوشمندانه	بغض: گلوگیر، کینه، دشمنی، خشم
بطور کلی: روی هم رفته، در کنار همه اینها	بغیر: بجز
بطوریکه: به گونه‌ای که	بغیر از: مگر، بجز
بطی: کند، کند، درنگین، آهسته	بفاصله: هستی، ماندن، ماندگاری، پابندگی، پابستگی
بطیء: کند، آهسته	پایداری، پایدارماندن
بطیءالحرکت: گران‌رو	بقا: ماندن، ماندگاری، مانایی، پابستگی، پایداری
بظاهر: به نما، آشکارا	بقاعده: به سامان، بسزا
بعثت: انگیزش	بقال: خواربار فروش، بنکدار
بعد: فرامون، سویگان، سپس، دیگر، دوری، دورا، پس از آن	بقدر: به اندازه
پس از این، پس، آینده، آنگاه	بقدری: به اندازه‌ای
بعد از: پس از	بقول معروف: آشنا سخن آنکه
بعد از ظهر: پس از نیمروز	بقیاس: به گمان
بعدا: سپس، زمانی دیگر، دیرتر، در آینده	بقیه: مانده، دیگر، پس مانده، بجامانده، بازمانده، آن دیگرها
بعداً: سپس، زمانی دیگر، دیرتر	بک گراند: پس زمینه
بعدها: در آینده	بکارت: دوشیزگی، دست نخوردگی



بکر: دست نخورده	بلایای طبیعی: گزندهای گیتی سرشت، گزندهای گیتی
بکس: مشتزنی	بلد: شهر، آبادی
بکلی: یکسره، همه، همگی، سراسر، بیکبار، از بیخ و بن	بلد بودن: یاد داشتن، دانستن
بکمال: پایان شدن، انجام یافتن	بلدرچین: کرک، بدبده
بل: ولی، والاتر که، بهتر از آن که، به جای آن، بدتر از آن،	بلدیه: شهرداری، راهداری
اینکه، بالاتر از آن	بلع: فروبردن، خوردن
بلا: گزند، زیان، رنج، پتیاره، آفت، آسیب، آزار	بلعیدن: فرودادن، فروبردن، فرو بردن، خوردن، اوباریدن
بلا تردید: بی‌گمان	بلکه: ونکه، ولی، وانگه، والاتر که، چه‌بسا، چه، بهتر از آن که،
بلا تشابه: ناهمسان، ناهمانند	به جای آن، بدتر از آن، اینکه، بالاتر از آن
بلا درنگ: بی‌درنگ	بلند اقبال: بلند بخت
بلا دیدن: گزند یافتن، ستمدیدن، رنج دیدن، آسیب دیدن	بلند آوازه: نامی، نامور، سرشناس
بلا فاصله: بی‌درنگ	بلند طبع: بالامنش
بلا منازع: بی‌همتا، بی‌مانند	بلند قامت: بلندبالا
بلا واسطه: بی‌درنگ	بلند مرتبه: فرازمند، بلند پایه
بلاء: گزند، زیان، آفت، آسیب	بلند نظر: بلند نگر
بلاء دیدن: گزند یافتن، ستمدیدن، رنج دیدن، آسیب دیدن	بلند همت: بزرگمنش
بلاراده: به‌ناخواست (وه)،	بلندمدت: دیرزمان
بلا تردید: بی‌گمان	بلوا: هنگامه، غوغا، شورش، آشوب
بلا تشابه: ناهمسان، ناهمانند	بلوار: چارباغ (ف)، دوسویی، دوسویه
بلا تکلیف: دل اندروای، بی‌برنامه	بلور: مها، مها، زمج، آبگونه
بلا تکلیفی: بی‌برنامگی	بلور کبود: بهرور، بهروج
بلاد: شهرها، آبادی‌ها	بلوز: کرتی
بلادرنگ: همان گاه، بی‌درنگ	بلوط: مازو، بلوت، برو، برو
بلاغ: پیام، آگهی	بلوغ: پزآوش (پ)، رسیدگی، رسایی، پزآوش، برنایی، بالش
بلاغت: شیوایی، زبان آوری، رسایی سخن، رسایی	بلیت: پروانک
بلافاصله: هم‌دمان (hamdamān پ)، دردم، بی‌درنگ، اندر	بلیط: گذرانه، پروانک، پته
زمان	بلیغ: گشاده‌زبان (پ)، رسا
بلاکش: ستمکش، رنجیده، آزرده	بمب: بمب
بلا مقدمه: ناگهانی	بمثل: مانند، به مثل، به داستان
بلا منازع: بی‌همتا، بی‌مانند	بمجرد: در همان دم، در همان دم، به همان دم
بلا هت: کم خردی، بی‌خردی	بمحض: همین که



بمروور: کم کم، آرام آرام	به اتفاق آرا: به هم‌زبانی، به همراهی
بمقتضی: فرا خور	به اتفاق آراء: به هم‌زبانی، به همراهی
بموجب: به انگیزه، برابر	به احترام: به پاس
بموقع: بهنگام، به هنگام	به احتمال زیاد: به گمان بسیار
بنا: والدگر، گلیگر	به استثنا: جز این، بیرون از، به جز
بن ماضی: ریشه گذشته، بن گذشته	به استثناء: جز این، بیرون از، به جز
بن مضارع: ریشه کنونی، ریشه آینده، بن کنونی، بن آینده	به استحضار می‌رساند: به آگاهی می‌رساند
بنا: گلکار، سرا، سازه ساز، سازه، سازنده، ساخته، ساختمان	به استاد: به دلیل، برپایه
ساز، ساختمان، دایگر، خانه	به اشتراک گذاشتن: همخوان کردن، همبهر کردن
بنا نهادن: بنیان نهادن، بنیادنهادن	به اصطلاح معروف: به زبانزد همگان
بناء: سرا، ساختمان، خانه	به اضافه: همراه با، به همراه، افزون بر
بناء کردن: ساختن، برافراشتن	به اضافه ی: افزون بر
بنادر: بندرها، بندرگاه‌ها، بندرها	به اکراه: به ناگزیری، به نا خوشدلی
بنا کردن: ساختن، برافراشتن	به انضمام: همراه با، به همراه، به پیوست
بنایی: گلکاری	به این ترتیب: بدینگونه، بدینسان، بدین گونه، بدین سان، بدین روی
بنر: برنما	به این دلیل: به این فرمود، به این
بنزین: نفتک	به این دلیل است که: از آن روست که
بنسبت: به اندازه	به این صورت: به این سان
بنقد: دستی	به تجاهل زدن: به نادانی زدن
بنوبت: به پستا	به تدریج: گام به گام، کم کم، خرده خرده، خرد خرد، به
بنی آدم: فرزندان آدم، آدمیزادگان، آدمیزاد	آهستگی، اندک اندک
بنی بشر: فرزند آدم	به ترتیب: دهنادین
بنی نوع: همگونه	به تعداد: به شماره
بنی نوع بشر: آدمیان	به تفصیل: به گونه گسترده، به گستردگی
بنیان: بنیاد	به تناسب: به فراخور
بنیه: نهاد، شالوده، سرشت، آفرینش	به جهت: به شوند، برای
بنیه دارایی: داراکی، توان	به چه صورت: چسان، به چه سان
بنیه نداشتن: ناتوانی	به حد وفور: به فراوانی
به اعتنا کردن: به روی کردن	به حدی: به اندازه‌ای
به عمل کردن: را انجام دادن	به حق: به سزا، بسزا
به فکر کردن: به اندیشیدن، اندیشه کردن	به حکم: به فرمان
به اتفاق: همراه	



به خاطر: بهر، به پاس، برای، از روی، از بهر، از برای	به غلط پنداشت که: به نادرست پنداشت که
به خاطر این که: زیرا، چون، از روی این که، از این رو که	به غیر از اینکه: جدا از اینکه، جدا از این که
به خاطر آورد: به یاد آورد	به فکر بودن: در اندیشه بودن، به اندیشیدن، به اندیشه کردن
به خاطر آوردن: به یاد آوردن	به قول: به گفته
به خاطر داشتن: یاد داشتن، به یاد داشتن	به قول معروف: به گفته کسی، به گفته آشنا، آشنا سخن آنکه
به خصوص: به ویژه	به کرات: بارها
به خلاف: به واژگونه، به وارونه	به کلی: همه، همگی، سراسر
به دلیل: به فرود، به آوند، به انگیزه، از روی، از برای	به لحاظ: از دید
به دلیل اینکه: چونکه	به مثابه: همسان با، همسان، همچون با، همچون، به مانند
به راحتی: به سادگی	به مجرد اینکه: هر زمانی که، سر زمانی که
به روال عادی: به روال همیشگی	به محض اینکه: هر زمانی که، سر زمانی که
به زعم: به باور	به مدت: برای زمانی برابر
به سرعت: به شتاب، به تندی، با شتاب	به مرور زمان: با گذشت زمان
به شدت: به سختی	به منزله: همسان با، همسان، همچون با، همچون، چونان، به مانند، بسان
به شرح زیر: به گستره زیر، به فهرست زیر	به منظور: برای
به شرط: به شیوه، به سامه	به موازات: همراستا
به صوت: به گونه	به موجب: در چارچوب، بر پایه، از روی
به صورت: به گونه، به شیوه، به روی، به روش	به موقع: بهنگام، به هنگام، بگاه
به طور: به شیوه	به ناحق: با ناروایی
به طور جدی: کوشمندانه	به نحو: به گونه
به طور حتم: بی گمان	به نحو احسن: به بهترین گونه، به بهترین روش
به طور قطع: بی گمان	به نحوی: به گونه‌ای
به طور متوسط: میان بینانه، در میانه، در میانگین، از دید میانه	به ندرت: جسته گریخته
به ظن من: به گمان من	به نسبت: در سنجش
به عبارتی: به گفته‌ای	به نسخه: در سنجش
به علاوه: همراه با، فزون، به همراه، افزون بر آن، افزون بر	به نظر: درنگر، در نگر، به نگر، از دیدگاه، از دید
به علت: به انگیزه، از روی، از برای	به نظر می‌آید: گمان می‌رود
به علت اینکه: چونکه	به هر حال: به هر روی
به عنوان: همچون، از روی	به هر صورت: به هر روی
به عنوان مثال: برای نمونه	
به عنوان نمونه: برای نمونه	



به همین خاطر: از این رو	بورو کراسی: کاغذبازی
به همین دلیل: به همین فرنود، از همین روی، از این روی	بوریا: زیغ، دوخ، بلاج، بلاج
به هیچ عنوان: به هیچ روی	بوستر: توان افزا
به واسطه: از روی	بوسيله: به دست
به واقع: به راستی	بوق: کرنا
به وجه: به روش، به راه، بگونه	بوقت: هنگامی
به وجهی: به گونه‌ای، به راهی	بوکس: مشتزنی، مشت زنی
به وجود آمدن: پدید شدن، پدید آمدن	بول: گمیز، پیشاب
به وجود آوردن: ساختن، پدید آوردن	بولتن: گزارشنامه، گزارش نامه
به وجود آورنده: پدیدآورنده	بولوار: دوسویی، دوسویه، خیابان پهن
به وسیله: به دست، بدست	بوی رطوبت: ناه، نا
به وضوح: به روشنی	بی اثر: ناپیدا
به وفور: فراوان، به فراوانی، بسیار	بی احتیاط: بی پروا
به وقوع پیوست: رخ داد	بی احساس: سنگدل
به وقوع پیوستن: رخ دادن	بی ادب: بیفرهنگ
به یک متوال: یک‌نورد	بی ادبی: بیفرهنگی
بهادر: یل، گرد، دلیر، دلاور	بی ادراک: کودن
بهانه: دستاویز	بی اساس: بی پایه
بهبودی: بهبود	بی استعداد: بی هوش
بهت: گیجی، شگفت، خیره	بی استعدادی: آناطوی، آنات
بهتان: ناروا، دروغ بستن، چفته	بی اشتباه: درست
بواسطه: از روی	بی اصل: بی ریشه
بوبک: پوپک	بی اصل و نسب: بی ریشه
بوبین: پیچک	بی اعتبار: خوار، بی ارزش، بی ارج
بوتیک: دکان، بابکد	بی اعتدال: تندرو
بوجود آمدن: پدایش	بی اعتقاد: ناباوری، ناباور
بوجود آوردن: پدید آوردن	بی اعتقادی: نابخرد، ناباوری
بودجه: هزینه، درآمد، تن خواه، ترازینه، پیشریز	بی اعتنا: رویگردان
بودرجمهر: بزرگمهر	بی اعتنایی: رویگردانی
بوران: توفان برف، برفیاد	بی انتها: بیکران، بی پایان
بورژوازی: دارامندی	بی انصاف: بیدادمند
بورس: بها بازار	بی انضباط: نابسامان



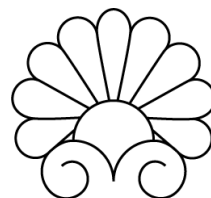
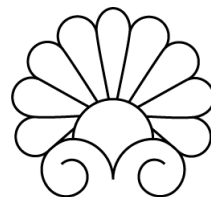
بی انضباطی: نا به سامانی	بی حیا: گستاخ، دریده، پرو، بی شرم
بی اهمیت: بی ارزش	بی خبر: ناگه، ناگاه، سرزده
بی بدیل: بی همتا	بی خبری: ناآمیخته، ناآگاهی
بی بضاعت: تهیدست	بی خطر: بی ترس، بی بیم
بی تامل: بی درنگ، بی اندیشه	بی خیال: مپندار
بی تجربه: خام کاری، خام دست	بی دقت: ناهشیار
بی تدبیر: نابخردی، نابخرده، کوتاه اندیش	بی دوام: نمادگی، فراساوند، زودگذر، زود گذر
بی تدبیری: نابخشودنی، نابخردی، کوتاه اندیشی	بی ربط: بی سر و ته، بی پیوند
بی تربیت: نازپرورده، بی ادب	بی رحم: سنگدل
بی ترتیب: نابسامان، درهم	بی رقیب: بی مانند
بی تردید: بی گمان، بی چون و چرا	بی رمق: سست
بی تصمیم: بی خواسته، بی آهنگ	بی روح: خشک، بی جان
بی تفاوت: یکسان انگار	بی ریا: یک رنگ، یکدل، بی کلک
بی تکلف: بی پیرایه، بی آرایش	بی زحمت: بی رنج
بی توجه: نابهوش، بی پروا	بی سابقه: بی پیشینه
بی جرات: ترسو، بزدل، بزدل	بی سبب: بیهوده، بلاژ
بی جهت: ناروا، بیهوده، بیخودی	بی سلیقه: کژپسندی، بدپسندی
بی جواب: بی پاسخ	بی سلیقه: کژپسند، بدپسند، بد پسند
بی جوهر: بی گوهر	بی سواد: نانویسا، ناخوانده، ناخوانا، کم مایه، بی مایه، بی دانش
بی حال: سست	بی سیرت: دریده، بی آرم
بی حد: بی کران، بی پایان	بی شباهت: ناهمسان، ناهمانی، ناهمانند، ناجور
بی حد و حصر: بی اندازه	بی شبهه: بیگمان، بی پرو برگرد
بی حد و حصر: بیکران، بی پایان، بی اندازه	بی شعور: نادان، بی خرد
بی حد و حصر: بیکران، بی پایان، بی اندازه	بی شک: بی گمان، بی چون و چرا، به گمان
بی حرکت: بی جنبش، آرام	بی صبر: ناشکیبایی، ناشکیبا، ستان، بی تاب
بی حرکت بودن: آرمیدن	بی صبری: ناشناس، ناشکیبی، ناشکیبایی، بی تابی
بی حس: لمس، کرخت، سست	بی طاقت: ناتوان، ناشکیب، تاب بی، بی تاب
بی حساب: بیشمار، بی اندازه	بی طالع: کور ستاره، تیره بخت
بی حمیت: نامرد، بی رگ	بی طراوت: خشک، پژمرده
بی حواس: پریشان، بی هوش	بی طرف: میانجی، کرانجی، بی سویه
بی حوصلگی: بی تابی	بی طرفی: بی سوییگی
بی حوصله: شتابزده، بی تاب	بی طعم: بی مزه



بی موقع: بیگاه (apēgās)،	بی طلاع: ناآگاه
بی میل: کژتاب	بی طمع: بی‌آز
بی میلی: کژتابی	بی ظرفیت: نابردبار، بی‌گنجایه
بی نتیجه: بیهوده، بی‌بهره، بی‌برآیند	بی عار: بی‌ننگ، بیشرم
بی نصیب: تهی، بی‌بهره	بی عاطفه: نامهربان، سنگدل
بی نظم: نابسامانی، نابسامان	بی عدالتی: بی‌دادگری، بیداد
بی نظمی: نابسامانی، نا به سامانی، بی‌سامانی	بی عرضه: چلمن، پخمه
بی نظیر: بی‌همتا، بی‌مانند	بی عصمت: ناپاک، بی‌آزم
بی نفع: سود، بی‌بهره، بی‌بر	بی عقل: نابخرد، خل
بی نقص: درست، بی‌کاستگی	بی علاقه: بی‌شور
بی نهایت: بی‌کران، بی‌پایان، اکران	بی علت: بی‌بهبانه، بی‌انگیزه
بی همت: ناکوشا	بی عنایت: نامهربان، بی‌مهر
بی هوی: سر در گم، پریشان	بی غذایی: بی‌خوراکی
بی واسطه: بی‌میانجی	بی غم: بی‌رنج، بی‌اندوه
بی وجود: ناکس، فرومایه، پست	بی غیرت: سست نهاد، بی‌رگ
بی وسیله: بی‌دستاویز، بی‌بهبانه، بی‌ابزار	بی فایده: بیهوده، بی‌سود، بی‌بهره
بی وفا: ناپایدار	بی فکر: ناسگالیده، ناندیش
بی وقار: سبکسر، سبکسار	بی قاعده: ناهنجار، بی‌هنجار
بی وقت: نابهنگام، بی‌هنگام	بی قانونی: بیداد، بی‌دات
بیات: کهنه، شبینه، شب مانده	بی قدر: خرد، بی‌ارزش
بیات شدن: شبینه شدن	بی قرار: ناآرام، سراسیمه، خسته دل، پریشان، بی‌تاب
بی‌اعتنایی: روی گردانی	بی قراری: بی‌تابی
بیان: گزاردن (و)، گفتن، گفتار، گزاردن، سخن، زبان آوری،	بی قید: سبکبال، آسانگیر، آزاده
آشکاراندن	بی قید و شرط: بی‌چون و چرا
بیان کردن: برشمردن، بازگو کردن، باز نمودن، باز گفتن	بی کفایتی: ناشایستگی
بی‌انتها: دورکرانه (dūr karānak)، دورکرانه، بی‌کران	بی لیاقتی: ناشتایی، ناشایستگی
بیانگر: روشنگر	بی مثل: یگانه
بی‌ت: کد، کاشانه، سرا، خانه	بی محابا: بی‌پروا، بی‌باک
بی‌توته: شب زنده داری	بی مروت: نامرد، ستمگر
بی‌حد و حساب: گزافه، گزاف	بی معنی: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌آرش
بی حرکت بودن: آرمیدن	بی مورد: نابجا، بیهوده



بین النهرین: میان‌رودان	بیرحم: سنگدل
بی‌نفاق: یک‌رنگ، یک‌دله، یکدل	بیرق: درفش، پرچم
بینهایت: بی‌کران	بی‌ریا: یک‌رنگ، یک‌دله، یکدل
بی‌واسطه: بی‌میانجی	بی‌سابقه: بی‌پیشینه
بیوکراسی: زی‌سالاری	بیسکویت: دوپختک
بیوگرافی: زندگینامه (ف)، سرگذشت‌نامه، سرگذشت، زیست‌نامه	بیش از حد: بیش از اندازه
بیولوژی: زیست‌شناسی	بیضی: تخمی، تخم مرغی
بینال: دوسالانه (ف)،	بیطار: دام‌پزشک
	بیطرف: بی‌یکسو
	بیطرفانه: بی‌یکسویانه
	بیطرفی: بی‌یکسویی
	بیع: فروش، خرید
	بیعانه: پیش‌پرداخت، پیش‌بها
	بیعت: فرمانبرداری، پیمان
	بیعرضه: پخمه، بیکاره، بی‌دست و پا
	بی‌قرار شدن: شک‌هیدن (ب)،
	بیقراری: ناآرامی
	بی‌یقین: بیگمان
	بیگودی: موبیج
	بیلان: ترازنامه (ف)، سیاهه، ترازنامه، تراز
	بیلبرد: آگهی‌نما
	بیل‌برد: آگهی‌نما
	بی‌موقع: بیگاه (apēgās پ)،
	بین: میانه، میان، جدایی
	بین‌التعطیلین: میان‌فروشی، میان‌فرویش‌ها، میان‌فرویش
	بین‌الملل: فرامرزی، جهانی، جهان
	بین‌المللی: میان‌کشوری، میان‌کشوری، کیهانی، فرامرزی،
	فرابومی، جهانی، جهانگستر، جهان‌کشوری
	بین‌النهرین: میان‌سده‌ای، میان‌رودان
	بین‌ما: میانه، میان
	بین‌المللی: میان‌کشوری، فرامرزی، جهانی



پارک: بوستان، باغچه، باغ
 پارکت: چوبیانہ
 پارکینگ: خودروگاه
 پارلمان: مهستان
 پازل: جورچین
 پاساژ: گذرگاه، تیمچه، بازارچه
 پاسپورت: گذرنامه، روادید
 پاستوریزه: پالشته
 پاسیو: مهتابی، درگاهی، باغک
 پاشا: شاه
 پاکت: بسته
 پاکون: سردوشی
 پالتو: چوخابافت
 پان عربیسم: تازی‌گرایی
 پاندول: آونگ
 پانسمان: زخم‌بندی، زخم‌بندی، داروگذاری
 پانسیون: مانسرا
 پانل: دیوارچه، درگاه
 پانوراما: گراندیس
 پاورقی: زیرنویس، پانوش، پانوش، پانوش
 پایلوت: هوانورد، خلبان
 پتاسیم: شخارک
 پتانسیل: نهانی، کاراک، توانش، توانایی
 پدال: پایی
 پر ادعا: خودخواه
 پر استفاده: پر کاربرد
 پر تعداد: پر شمار
 پر طمع: آزنده
 پر همت: دلیر، جوانمرد، پایمرد
 پر و پا قرص: پانوش
 پرافاده: فیسو، خودپسند، پرباد
 پراگماتیسم: کارکردگرایی

پا از حد بیرون گذاشتن: پا را از گلیم دراز کردن
 پا بر سر حرف نهادن: پیمان شکستن
 پاپ: پدر، بابا
 پایولیشن: تنش‌مرد، تنش‌مار
 پایون: گره پروانه‌ای، شاپرک، پروانه
 پاتروم: سرپیچ
 پاتوق: نیشمک، گردگاه، پادرفش، پادرفش
 پاتولوژی: آسیب‌شناسی
 پاتولوژیست: آسیب‌شناس
 پاتیناژ: یخ‌گردی، سرش
 پارادوکس: ناسازواری، ناساز، ناسازنما
 پارادوکسیک: ناسازوار
 پارادوکسیکال: ناسازوارانه
 پارافین: مومک
 پاراکلینیکال: پیرابالینی
 پاراگراف: بند (ف)، وجکبار، وجک، فراز
 پارالل: همسویه، همسوی، همراستا، هم سو، هم رو
 پاراوان: دیواره، تجیر
 پارتی: میهمانی، مهمانی، جشن، بزم
 پارتیزان: هواخواه، گوند
 پارتیشن: دیوارک (ف)، دیواره



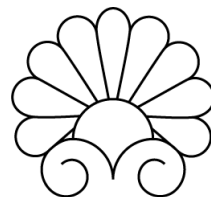
پروپلاست: پیش‌دیسه (ف)،	پراگماتیک: ورزگروی
پروژکتور: فراتاب (ف)، نورتاب، نورافکن، پرتو افکن	پرانتر: ماهک، کمانک
پروژه: کلان برنامه، زمینه، پیشنهاد، پیرنگ، برنامه، انگاره	پراو: تن آزمایی، پوش آزمایی
پروسه: فرآیند، زیرفرآیند، روند	پربرکت: فراوان، پربر
پروفیسور: دانشمند، استاد	پرتابل: دستی (ف)،
پریشان حواس: گیج، شوریده	پرتحمل: پرتاب
پریشان فکر: سرگشته، آشفته	پرتره: چهرسان
پرینتر: چاپگر (ف)،	پرتعداد: پرشمار
پریود: گردش، دوره	پرتقال: پرتغال
پز: ریخت، رفتار	پرتوقع: بسیار خواه
پز دادن: خودنمایی	پرثمر: پر بار
پزشکی قانونی: دادپزشکی	پر حادثه: گیرا
پس ورد: گذرواژه	پر حرف: روده دراز، پر گفتار، پرچانه
پست: جایگاه، پیک، پایگاه، پاسگاه	پر حوصله: شکیباء، بردبار
پست الکترونیک: رایانامه	پر حيله: نیرنگ‌باز، ترفندکار
پست امدادی: گاه یاری، تیمارگاه	پر خاصیت: پرسود، بدرد خور
پست فطرت: ناکس، مایه فرو	پرژکتور: نورافکن
پست مدرن: پسانوین (ف)، پسانوگرا (ف)،	پرس: خورا
پست مدرنیست: پسانوگرا (ف)،	پرستل: کارکنان (ف)،
پست مدرنیسم: پسانوگرایی (ف)،	پر عایله: پورمند، پرفرزند
پستچی: ناموری، نامه رسان، نامه بر، چاپار، پیک	پر عائله: پورمند، پرفرزند
پسورد: گذرواژه (ف)،	پرفراتور: آژه (ف)،
پل معلق: پل آویزان	پرفراز: آژدار (ف)،
پلاتین: سپید زر، اسپین زر	پر قدرت: نیرومند، توانا
پلاریزه: قطبیده	پر قدمت: دیرینه، دیرین
پلاژ: شناگاه	پر مشقت: توان فرسا
پلاستیک: ریخت پذیر، تینگه	پر منگنات: بنفشک
پلاسما: خونابه	پر نس: شاهزاده
پلاک: شماره، پلمک	پر نسس: شاهدخت، شاه دخت
	پرو: تن آزمایی، پوش آزمایی



پیش قسط: پیشا دست
پیش کرایه: پیش پرداخت
پیش کسوت: پیشایل، پیشاپوش
پیشنهادات: پیشنهادها
پیک نیک: دانگی، دانگانه، توشی
پیگمنت: رنگیزه، رنگدانه
پیل: تساز کهرب
پیل: چپک
پیوت: گشتگاه، چرخشگاه



پلی گامی: چندگانی
پلیتیک: رامیاری (ک)، وینارتاری، کشورآرایی، کشور آرایی،
جهان آرایی
پلیس: شهربانی، شهربان، پاسبان، پاس ور
پلیس مخفی: کارآگاه
پماد: زفتک
پمپ: مکنده، فشاری، تلمبه
پملا: مکنده، بادکش
پنس: گیره، گیرک
پنکه: باد بزن
پنل: دیوارچه، درگاه
پنسیلین: پاد ریش
پوان: برتری شمار، برتری
پوتین: جمشاک، پاژنگ
پودر: گرده، گرد، گرد
پورت ار: گزارش
پورسان: در سد
پورسانتاژ: در سدی، چند سدی
پورنوگرافی: هرزه نگاری
پولی مر: بسپار
پوئن: برتری شمار، برتری
پی: پی‌تارواره
پیام بر: وخشور
پیجر: پیجو
پیژاما: شب جامه، پی جامه، پای جامه، پاجامه
پیژامه: شب جامه، پی جامه، پاجامه
پیش شرط: پیش نیاز
پیش طلبیدن: خواستن پیش به
پیش فاکتور: پیش رسید، پیش پرداخت نامه
پیش فرض: انگاره
پیش قدم: پیشگام
پیش قراول: دیده بان



تاثیر کردن: هناییدن، کارگر شدن

تاجر: سوداگر، داد و ستدگر، بازرگان، بازاری

تاخر: سپسی

تاخیر: واپس ماندن، دیرکرد، درنگ

تاخیر در پرداخت: پس آفت

تاخیر در کار: فرغول، دیر کرد در کار

تاخیر کردن: دیرکردن، به پس

تادیب: گوشمالی دادن، ادب آموختن

تادیبه: پرداخت، باز پرداخت

تار صوتی: تار آوا

تارک: شم پوشیده چ، رهاییده، رسته، ده رهایی، چشم

پوشیده

تارک دنیا: جهانرها

تاریخ: ماه‌روزه (ب)، ماه‌روز (ب)، مهروزه (ب)،

هنگامه، گذشته دور، گذشته، کهن نگاری، کارنامه

گذشتگان، سرگذشت، باستان

تاریخ انقضا: هنگامه سرآمدن، هنگامه پایان

تاریخ تولد: زادروز

تاریخ صدور: هنگامه برونده

تاریخچه: کارنامک

تاریخی: باستانی

تازه: نوین

تاسف: شوربختی، دریغ، اندوه، افسوس

تاسف انگیز: دریغ‌انگیز

تاسف بار: اندوه بار

تاسف خوردن: فسوسیدن

تاسف خوردن: دریغ خوردن، اندوه خوردن، افسوس خوردن

تاسفناک: دریغ‌ناک

تاسیس: راه اندازی، پایه‌گذاری، بنیانگذاری،

بنیان‌گذاری، بنیادگذاری

تاسیس کردن: پایه‌گذاری کردن، بنیان‌گزاردن، بنیان

گذاری کردن

تا انتها از اول: از آغاز تا پایان

تا به حال: تاکنون، تا کنون

تا حالا: تاکنون، تا کنون

تا حدودی: تا اندازه‌ای

تا حدی: تا اندازه‌ای

تابع: پرداز (برای تابع ریاضی)، فرمانبردار، سرسپرده، سپس

رو، دنبال‌رو، دنبال‌کننده، پیرو، پی‌رو، پروازه

تابعیت: شهروندی، بوم‌پذیر

تابعیت ایران: شهروندی ایران

تابعین: سرسپردگان

تابلو: نمودار، نگاره، فرما، سرنما

تابوت: مرده‌کش، گاهوک

تاپیک: جستار

تاتو: خالکوبی، خالزنی

تاثر: دلتنگی، اندوهگینی، افسردگی

تاثر آور: دلخراش

تاثیر: هنایش، هنایش، نشان‌زدن، نشان‌انداختن، کارسازی،

کارایی، درآیش، خدشه‌زدن، خدشه‌انداختن، آسیب‌زدن

تاثیر داشتن: کارساز بودن، کارایی داشتن، کارا بودن، خدشه

زدن، خدشه‌انداختن

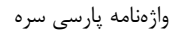
تاثیر کردن: هناییدن، هناییدن

تاثیر گذار: هنایا، کارساز

تاثیر گذاشتن: کارساز بودن، کارایی داشتن، کارا بودن،

خدشه‌زدن، خدشه‌انداختن

تاثیر متقابل: برهمکنش



9.



تبعید: دور کردن، دور کردن، بیرون کردن	تجدد: نومنشی، نوخواهی، نوجویی، نوآوری، نو اندیشی، تازه گرای
تبعیض: فراگری، برتری دادن، برتری بیجا	تجدید: نوسازی، نو کردن، دوباره، تازه کردن، ازسرگیری
تبلور: شکوفایی، درخشندگی، درخشانی، آبگونگی	تجدید حیات: باززیستی
تبلیغ: نمایاندن آگهی، گسترش، پیام رسانی، آوازه‌گری، آگهی	تجدید نظر: بازنگری
تبلیغ کردن: فرنافتن (𐭥𐭣𐭥𐭥), آگهی دادن	تجدیدی: بازخوانی
تبلیغ کننده: آوازه‌گر	تجربه: آروین (𐭥𐭣), ورزیدگی، کارآزمایی، کارآزمودگی،
تبلیغات: آوازه‌گری	آزمون، آزمودن، ارون
تبلیغاتی: آوازه‌گرانه	تجربه کردن: آزمودن، از سر گذراندن
تبلیغی: آوازه‌گرانه	تجربه گر: کارآزما، کارآموز، کارآزما
تبیین: بازگفت	تجربی: کارآزمایی، آزمونی
تبیین کرد: باز نمود	تجد: تنهایی، بی‌همسری
تبیین کردن: باز نمودن	تجرید: آهنگش
تپش قلب: سکسکی، تپش دل	تجزیه: موشکافی، جدا کردن، پاره پاره کردن، پاره پاره شدن،
تمه: مانده بجا، مانده، پس مانده، بسنده، بجامانده، بازمانده	پاره پارگی، پاره، پارگی، بند بند کردن
تتو: خالکوبی، خالزنی	تجزیه طلب: جدایی خواه
تثیت: پایدار کردن، پابرجاشدن، پابرجا کردن، پا گرفتن،	تجزیه و تحلیل: واکاوی، موشکافی
استوار کردن، استوار شدن	تجزیه و تشریح: واگشودن
تشیه: دوگانگی	تجسس: کاوش کردن، جستجو، جست و جو، پی جویی
تجار: سوداگران، بازرگانان	کردن، پی جویی
تجارب: آموزه‌ها، آموزه‌ها، آموخته‌ها	تجسم: در اندیشه آوردن، بدیده آوردن، انگارش
تجارت: سوداگری، داد و ستد، داد و ستد، خرید و فروش،	تجلی: نمود، نمایان، رخنمایی، درخشان، آشکار
بازرگانی	تجلیل: بُرزش (𐭥𐭣𐭥𐭥), گرمای داشتن، بزرگداشتن، ارج نهادن
تجارتی: سوداگرانه، بازرگانی	تجمع: گردهمایی، انجمنی
تجاری: سودایی، سوداگرانه، بازرگانی	تجمع کنندگان: گردآمدگان
تجانس: همگینی، همگنی، هم‌رنگی	تجمع کننده: گردآمده
تجاهل: به نادانی زدن	تجمل: فرنمایی، زیوری، آراستن
تجاوز: دست درازی، چنگ اندازی، تازش، بیرون از اندازه	تجهیز: سازوبرگ دادن، ساز و برگ، بسیج کردن، آمادگی
تجاوز کردن: گافیدن، دست درازی کردن، چنگ انداختن،	تجهیزات: سازوبرگ، ساز و برگ‌ها، ساز و برگ، آمادگی‌ها،
تازیدن	آگاهی‌ها
تجاوزات: دست‌اندازی‌ها، دست درازی‌ها، چنگ‌اندازی‌ها،	تجویز: روادیدن، روادانستن، رواداشتن، رواداری
تازش‌ها	



تحسین: نکوداشت، شاباش، ستودن، ستایش کردن، ستایش، آفرین گفتن، آفرین باد	تحت: فروسو، فرود، زیر، پایین
تحسین برانگیز: آفرین انگیز	تحت الارض: زیرزمین
تحسین کردن: نکوداشتن، بنیک داشتن	تحت الحفظ: زیر پاس
تحصن: پناهنده شدن، پناهش، پناه بردن، بست نشینی، بست	تحت الحمايه: درپناه
تحصن کردن: بست نشستن	تحت الشعاع: زیر پرتو دیگری
تحصنگاه: بستگاه	تحت اللفظی: واژه نامه، واژه به واژه
تحصیل: یادگیری، یاد گیری، فراگیری، درس خواندن، دانش یابی، دانش آموزی، به دست آوردن، آموزش، اندوختن	تحت تاثیر قرار گرفتن: نشان دیدن، گزند یافتن، خدشه پذیر بودن، آسیب پذیری
تحصیل کرده: فرهیخته، دانش اندوخته	تحت عنوان: زیر نام
تحصیلات: دانش آموختگی، آموزش	تحت فشار: زیر فشار
تحصیلکرده: دانش یافته، دانش آموخته	تحت کنترل: مهارشده
تحصیلی: یادگیری، آموزشی	تحت لوای: زیر درفش
تحفه: ره آورد، پیشکش، ارمغان	تحت نظر گرفتن: زیر نگر گرفتن
تحقق: رویدادن، انجام شدنی، انجام شدن	تحتانی: زیرین (و)، زیرین
تحقیر: کوچک شماری، کوچک بینی، زبونی، خواری، خوارسازی، خوارداشت، پستی	تحجر: واپسگرایی
تحقیق: واری، رسیدگی، جستجو، پژوهیدن، پژوهش، بررسییدن، بررسی، بازجویی	تحرك: جنبیدن، جنبش، جنب و جوش کردن، پویندگی، پویش، پویایی
تحقیق کردن: پژوهیدن	تحریر: نوشتن، نگاشتن، نگارش
تحقیقا: بیگمان، بدرستی	تحریر کردن: نوشتن، نگاشتن
تحقیقات: پژوهش‌ها، بررسی‌ها، بررسیه ا	تحریرص: انگیزش (و)،
تحقیقاتی: پژوهشی	تحریف: کبییدن، کبیش، کژروی، دگرگون کردن، دستکاری، دستبری
تحکم: زورگفتن، دستور دادن	تحریف شده: دگرگون، اربانده
تحکیم: فرمانروا کردن، استوار کردن	تحریک: انگیزش (و)، شوراندن، برانگیختن
تحلیل: واکنش، واکاوی، موشکافی، گوارش، گشودن، کندوکاو، کاوش، کاهش یافتن، فراکاو، ریشه یابی، ازدست رفتن	تحریک شدن: برانگیختن، برانگیخته شدن
تحلیل رفتن: کوچک شدن	تحریک کردن: برانگیختن، برانگیختن، بر آغالانیدن، آغالانیدن
تحلیل نهایی: واپسین نگارش	تحریک کننده: برانگیزاننده
تحلیلی: واکاویک	تحریم: ناروا کردن، ناروا داشتن، ناروا، جلوگیری، بازداشتن
	تحسر: دریغ، پشیمانی، افسوس



تحمّل: شکیب (بھ)،	تخفیف: کاهش (کاهش)، کم کردن، کاستن
تحمل کردن: شکیبیدن (بھ)،	تخلص: نامسار، رهایی یافتن، رستن
تحمل: مدارا سازش، شکیبایی، شکیب، تاب آوری، تاب، بردباری، برتافتن، برتابیدن	تخلف: نافرمانی، سرپیچی، رویگردانی
تحمل پذیر: شکبیا، رنج پذیر، تابا	تخلیه: تهی کردن، تهی سازی، بیرون ریختن
تحمل کرد: تاب آورد	تخمیر: ور آوردن، مایه زنی، کشا کردن، سرشتن، دگرزایی
تحمل کردن: شکیبیدن، تاب آوردن، برتافتن، برتابیدن	تخمین: گمانه زدن، گمانه دیدزدن، برآورد کردن، برآورد
تحمل ناپذیر: توانفرسا	تخمین زدن: گمانه زدن، برآورد کردن، انگاردن
تحمل نمی‌کند: برنمی‌تابد	تخمینی: کمابیشی، برآوردی
تحمیل: واداشتن، واداری، سربار کردن، بیش، بار کردن	تخنیث: امردی
تحمیل کردن: واداشتن، وادار کردن، زور آور شدن، بپذیراندن	تخیل: گمان کردن، سمردیدن، پنداشتن، پنداشت، پندار، انگارش
تحول: فراگشت، دیگرگون شدن، دگرگونی، دگرگون نمودن، دگرگون شدن، دگرگشت، دگردیسی	تخیلی: پنداری
تحولات: دگرگونی‌های، دگرگونی‌ها	تدارک: فراهم سازی، فراهم، بسیج، آماده کردن، آماده سازی
تحولاتی: دگرگونی‌هایی	تدارک دیدن: پیش فراهم کردن، پیش بینی کردن، بسیجیدن
تحویل: واگذاری، واسپردن، واسپاری، بهره برداری	تدارک دیده شده: بسیجیده
تحویل دادن: واگذار کردن، واسپردن، واسپاری، دادن	تداعی: یادآوری، یادآور، همخوانی، دریافت، بیاد آوردن
تحویل سال: سال گشت	تداعی کردن: یاد آوردن
تحیر: شگفت زدگی، سرگشتگی	تداعی کننده: یادآور
تخت سلیمان نبی: پاسارگاد	تداعی گر: یادآور
تخریب: ویرانی، ویران کردن، ویران، نابود، زیر و رو کردن، زیر و رو، درهم کوبیدن	تدافع: پدافند، پایداری
تخصص: خوش‌شناسی (hī hūšnās)، ویژه کاری، ویژگی، گرایش، کارشناسی، کاردانی، سر رشته داری، سر رشته	تداول: همه‌گیر، همگانی
تخصص داشتن: کارشناس بودن، کاردانی، کاردان بودن، سر رشته داشتن، سر رشته داری	تداوم: ماندگاری، راستا، ادامه داشتن
تخصصی: کاری، کارشناسی، کاردانی	تداوم بخشیدن: پی گرفتن، ادامه دادن
تخصصی: ویژه کردن، کنارگزاری، بخش کردن	تداوم دادن: پی گرفتن، ادامه دادن
تخطی: لغزش، سرپیچی، سرپیچی، رویگردانی	تدبّر: دراندیشیدن
تخطئه: هرزوارش	تدبّر: دراندیشیدن (دھ)، چاره اندیشی
	تدبیر: کاردانی، رایزنی، راهکار، چاره اندیشی، چاره، تاره
	تدبیر کردن: چاره کردن
	تدراک کننده: بسیجنده



ترجمه کردن: ترجمانیدن (ترجمان از ترگمان پارسی به عربی رفته است)، ترگوئیده کردن، ترگوئیدن، ترگوئه کردن، ترگمانیدن	تدریج: رفته رفته، اندک اندک
ترجیح: والایی، بهشماری، به شماری، برتری دادن، برتری	تدریجاً: کم کم، خرده خرده، پله پله، پایه پایه
ترجیح دادن: برتری دادن، برتر نهادن، برتر دانستن	تدریجاً: کم کم، آهسته آهسته
ترحم: دلسوزی (دیل سۆچاک dil sōčak)، مهرورزی، مهربانی، مهر ورزی، دلسوزی	تدریس: آموزش دادن، آموختن
ترخیص: رهایش، رهاسازی، پروانه	تدفین: خاکسپاری
ترخیص کردن: رهاسازی، پروانه دادن، پرواد دادن	تدوین: نگارش، گردآوری، فراهم کردن، فراهم آوری
تردد: رو و آی، رفت و آمد، رفت و آمد، آمد و آمد و شد	تذکر: یادآوری، یادآوردن، یاد آوری، گوشزد
تردید: گمان، دودلی، دودل بودن	تذکرات: یادآوری‌ها
تردید کردن: پهلیدن	تذکیر: نرینگی
ترسیم: نگاشتن، نشان نهادن، پنگاشتن	تراژدی: سوگواره، سوگنامه، اندوه آور
ترسیم کردن: پنگاشتن	تراس: بهارخواب (ف)، مهتابی، پالگانه، پادگانه، ایوان
ترشح: تراویدن، تراوش	ترافیک: شدامد، شدآمد، رفت و آمد، آمد و شد، آمد و رفت
ترغیب: برانگیختن، انگیزش	تراکتور: کشتاما
ترغیب کردن: واداشتن، وادار کردن، وا داشتن، برانگیختن	تراکم: چگالی، توده، انبوهی، انباشتگی، انباشت
ترغیب کند: وا دارد	ترانسپورت: ترابری
ترفع: فرازش، پایه دادن، برکشیدن، بالا بری، بالا بردن	ترانسفورماتور: تادیس
ترقه: تراکه	تراول چک: گذرچک
ترقوه: چنبر	تربت: مغاک، گور، خاک، آرامگاه
ترقی: خیزش، پیشرفت، بالا رفتن	تریت: پرورش (د)، فرهیزش، فرهیختن، پرورش
ترک: واهشتن، وا گذاشتن، رهاکردن	تریت بدنی: ورزش، پرورش اندام
ترک اعتیاد: خواباختن	تریت شده: پرورده
ترکه: وامانده، وا گذاشته	تریت کردن: فرهیختن (ف)، فراهمختن (ف)، فرهیختن، پرورش دادن، پروردن، پروراندن، پرهیختن
ترکیب: هم کرد، هم آمیزی، ریخت، درهمی، پیکر، بهم پیوستن، آمیغ، آمیزه، آمیزش، آمیختن، آمیختگی، آمیختار	ترتیب: سامان (ب)، سامان، ردیف، راست و درست کردن، چینش، چیدمان، پی آیی
ترکیب کردن: سرشتن، آمیختن	ترتیب دادن: سرپرستی کردن، سر و سامان دادن، روبراه کردن، رستک، به انجام رساندن
ترکیبی: سرشته، آمیختیک، آمیخته	ترجمان: ترگمان، ترزبان
ترم: دوره، دورک	ترجمه: ویچاردن، نوزند، ترگوئه، ترزبانی، برگردانی، برگرداندن، برگردان
ترما مح: با، ارجمندانه	
ترمز: برمان	



ترموس: دماوند	تسامح: کوتاهی، کم گرفتن، رواداری، چشم پوشی، آسان گیری، آسان گرفتن
ترمومتر: گرما سنج	تساهل: سست گیری، ساده گیرانه، رواداری، آسان گیری
ترمیم: نوسازی، بازسازی	تساوی: همسانی، همچندی، همانندی، برابری
ترمینال: پایانه (ف)، پایانه	تسبیح: شمارافزار، دستگرد
ترن: بارکش	تست: آزمونه (ف)، آزمون (ف)، گزینه، آزمونه، آزمون، آزمایش
ترنادو: پیچند	تست کردن: آزمودن (ف)،
ترنج: تُرنگ	تسخیر: گرفتن، شکست، پیروزمندی، بدست آوردن
ترنسکرپشن: رونویسی	تسریع: شتاب دهی، شتاب، زود، تندی، تند، پرشتابی
ترنم: هم آوازی، سرودن، سراییدن، خوش خوانی، ترانه خوانی، آوازخوانی، آواز	تسطیح: هموارسازی
ترور: هراس، مردم کشی، کشتن، آدم کشی	تسکین: دلداری، دل آسایی، آسایش، آرامش دادن، آرامش، آرام کردن
تروریست: مردم کش، دهشت افکن، آدم کش	تسلل: زنجیری، زنجیرواری، زنجیروار، زنجیره‌ای، پیوسته، پیایی
تروریسم: مردم کشی، دهشت افکنی، آدم کشی	تسلط: دستیابی، چیره شدن، چیره دستی، چیرگی، پیروزی
ترومپت: فرنای	تسلی: همدردی، دلداری، دل آرامی
ترویج: گسترش دادن، گسترش، روامندساختن، رواگی، رواگ، روادهی، رواج دادن، روا کردن، رَوامندسازی، بازارگرمی	تسلی دادن: دلداری دادن
تریاق: تریاک، پاد زهر	تسلیت: دلداری، دلخوشی، دل آرامی
تریاک: اپیون	تسلیج: زینه دادن، زینش
تریون: میز سخنرانی، سکوی سخنرانی	تسلیحاتی: جنگ افزاری
تریکو: کشفاف	تسلیم: واگذاری، گردن نهادن، تن در داده، پذیرفتن
تز: نهفته، گذاره، پایان نامه، برنهاد	تسلیم شدن: تن در دادن
تزریق: سوزن زدن	تسهیل: آسانیدن، آسانکرد، آسان کردن
تزکیه: خودسازی، پالیدن، پالودن، پاکسازی، پاک کردن	تسهیل کردن: آسانیدن
تزکیه نفس: روان پالایی، درون پالایی	تسهیلات: یاری‌ها، آساننده‌ها
تزلزل: لرزه، سست شدن، جنبیدن	تسویه: کردن یکسان، سر بسر کردن، برابری، برابر سازی
تزویر: ترفند (پ)، نیرنگ، فریب دادن، فریب، دورویی، چشم دید، چشم بینی، ترفند	تسویه حساب: برابر کردن
تزئین: فرآویز کردن، زیور دادن، آرایش، آذین	تشابه: همگونی، همسانی، همانندی، همانندسازی، هم سازی، ماندگی، مانستگی
تزئین: زیور دادن، آرایش، آذین	تشابهت: مانست (و)،



تشویش: نگرانی، دلوپسی، دلشوره
تشویش و بیقارای: کند و کوب، دلشوره و نا آرامی
تشویق: نیرودادن، فروزش، رخشدن، دلگرمی، توان بخشی، بشور آوردن، آفرین گفتن، آرزومند کردن، انگیزش
تشویق کرد: انگیزاند
تشویق کردن: نیرودادن، دلگرمی دادن، بشور آوردن، آفرین گفتن، آرزومند کردن، انگیزاند
تشیع: همراهی، پسواری
تصاحب: دست اندازی، به چنگ آوری
تصادف: رویداد، رخداد، پیشامد، بهم خوردن، برخورد
تصادفا: ناگهانی، پیشامدی
تصادفی: ناگهانی
تصادم: بهم کوفتن، برخورد
تصاعد: فرایازی
تصاویر: نگاره‌ها، نشانه‌ها، پیکره‌ها
تصحیح: ویرایش، ویراستاری، درست کردن، درست
تصحیح کردن: ویراستن، درست کردن
تصدق: پیشمرگی، بلاگردان
تصدیق: گواهینامه (رانندگی)، گواهی، پروانه
تصدیق رانندگی: گواهینامه رانندگی
تصدیق کردن: راست شمردن، براست داشتن
تصرف: دست برد زدن، بچنگ آوردن
تصریح: روشن، رک و راست، بی پرده، آشکار ساختن
تصریح کرد: روشن ساخت
تصریح کردن: روشن ساختن، آشکار ساختن
تصعید: تفسید
تصعید شدن: تفسیده، تفسیدن
تصعید کردن: تفسیدن
تصغیر: کوچک کردن، کوچک شماری، کوچک بینی، خوار کردن، پست شماردن
تصفیه: پالایش
تصفیه حساب: همار پالایی

تشبیه: ماندگی (پ)، همانگری، ماندسازی، مانند کردن
تشبیه کردن: مانانیدن
تشخص: والایی، بزرگ منشی
تشخص: بزرگ منشی
تشخیص: شناسایی، پی بردن، بازشناسی، بازشناخت، باز شناختن
تشخیص دهیم: ازهم کردن
تشخیص مصلحت: به‌گزینی، به‌پسندی
تشخیص هویت: شناسایی
تشدد: سختگیری، سخت گیری، تندی، پرخاش
تشدید: سخت گیری، سخت کردن، سخت شدن، دشوار شدن، استوار کردن
تشریح: کالبدشناسی، کالبد شناسی، کالبد شکافی، روشن گری، روشن کردن، روشن سازی، بازشکافی
تشریح کردن: نگیزش، نگیختن، زندیدن
تشریف: پذیره، بزرگداشت، آمدن
تشریفات: آیین‌ها
تشریک مساعی: همیاری، همکاری
تشعشع: فروزه، تابش، پرتو افکنی، پرتو افشانی
تشعشعات: پرتوها
تشقیق: شکافتن (پ)،
تشکر: سپاسمندی، سپاسگزاری، سپاس
تشکل: دیسه‌مندی (پ) (dēsakōmandīh)، نهاد
تشکیل: سازمان دادن، ساختن، پدیدآوری، پایه ریزی، برپایی، برپاساختن، برپا
تشکیل دادن: گشایش، سازمان دادن، ساختن، پدیدآوردن، پایه ریختن، برپا کردن، برپاساختن، باز کردن
تشکیلات: سازوبرگ، سازمان
تشنج: ناآرامی، لرزه، لرزش، تنش، تکان
تشهد: گواهی، گواه بودن
تشهد: گواهی



تصفیه خانه: پالایشگاه



تعمد: دیده و دانسته، آگاهانه، ازروی آگاهی	تعرض: دست درازی کردن، دست درازی، درازدستی، تکش،
تعمد: دیده و دانسته، آگاهانه، ازروی آگاهی	تاخت و تاز، پرخاش، آفند
تعمد: دیده و دانسته، آگاهانه، ازروی آگاهی	تعرفه: میزان نامه
تعقی: ژرف نگری، ژرف اندیشی، باریک بینی	تعریف: ویمند، نیک گوئی، کران نمود، شناسه، شناسش،
تعمیر: نوز، درست کردن، بازسازی، بازآختن، با	شناسایی، شناسانش، شناسانده، شناساندن، ستودن،
تعمیرکننده: آبادانی کن (و)،	ستایش، آگاهیدن
تعمیق: ژرفایش، ژرفایش	تعریف کردن: نیک گفتن، شناساندن، ستودن، بازگوکردن،
تعهد: پیمان بستن، پیمان، پذیرش، پایبندی، به گردن	بازگفتن
گرفتن	تعزیر: نکوهش، گوشمالی، کیفر
تعهد نامه: پیمان نامه	تعزیه: شیون، سوگیاد، سوگواری
تعهدنامه: پیمان نامه	تعصب: کورباوری، ستیهندگی، رگ مرداری، خشک اندیشی،
تعویض: ججایی، جایگزینی، جابه جایی، جابجایی	پی‌ورزی، پی‌ورزی، پافشاری بیخردانه
تعویض کردن: یوفانبدن	تعطیل: فرویش (ب)، فرویش، بیکاری، بیکار، بسته، بستر
تعویق: دیر کردن، پس افکندن	تعطیلات: کاربستگی، کارآزادی، فرویش‌ها، روزهای آسودگی،
تعیین: گزینش، برگماشتن، برگزیدن، آشکار کردن، آشکار	آسودگی
ساختن	تعطیلات تابستانی: فرویش‌های تابستانی
تعیین شده: هکانیده	تعطیلی: فرویش، بیکاری، بستر
تعیین کردن: هکانیدن، گماشتن، گماردن، برگزیدن	تعظیم: کرنش کردن، سر فرود آوردن
تغذیه: خوردن، خوراندن، خوراک دادن، خوراک	تعظیم کردن: نمیدن (نماز از این واژه گرفته شده)،
تغیر: تندى، پرخاش، بداخمی	تعفن: بدبویی
تغییر: دگرگونی، دگرگون کردن، دگرگونی، دگرش،	تعقل: خرد، بینشوری، اندیشیدن
دگرسانی، دگردیسی، دگرگونی، دگر کردن، دگر شدن، دگر	تعقیب: دنبال کردن، دنبال، پیگیری، پیگرد، پی‌گیری، پی
سانی	جویی
تغییر دادن: واگرداندن، گردانیدن، فرو گرداندن، فراگرداندن،	تعلق: بستگی (و)،
دیگر کردن، دگرگون کردن، دگراندن، دگر کردن	تعلق: دلبستگی، دارد، خویشی، از آنی
تغییر شکل: دگردیسی	تعلق خاطر: وابستگی، دلبستگی
تغییر کرد: دگرگون شد	تعلم: دانشوری، آموزش
تغییر کردن: دگریده، دگرگون شدن، دگر شدن	تعلیق: برکنار کردن، آویختن
تغییر یافتن: دیگر شدن	تعلیل: شَوَندآوری
تغییرات: دگرگونی‌های، دگرگونی‌ها، دگرگونی، دگرشدگی‌ها	تعلیم: یاد دادن، آموزه، آموزش، آموزاندن، آموختن
تغییراتی: دگرگونی‌هایی	تعلیم و تعلم: آموزش و پرورش
تفاخر: نازیدن بالیدن، نازیدن، خودستایی، بالیدن	تعلیمات: آموزه‌ها، آموزاک



تقاضا کردن: وژولیدن (ب)، فژولیدن (ب)، اَوژولیدن

(ب)

تقاضا نمودن: اَفژولیدن (ب)،

تقاضا کننده: وژولنده (ب)،

تقاضاهای: درخواست‌های

تقاضای: درخواست

تقاضای تجدید نظر: فرجام خواهی

تقاطع: چهار راه، برشگاه، برخورد

تقاعد: گوشه نشینی، بازنشستگی

تقبل: گرفتن به گردن، پذیرفتن

تقبل کردن: پذیرفتن، پذیرا شدن

تقییح: زشت انگاری

تقدس: ورجاوندی، اشیوی

تقدم: پیشینگی، پیشگامی، پیشتازی، پیش افتادن

تقدم و تاخیر: پیشی و پسی

تقدم و تأخر: پیشی و پسی

تقدیر: سرنوشت، ستودن، سپاس، ارج گذاری، ارج نهی

تقدیر زمانه: سرنوشت

تقدیر یا قسمت: سرنوشت

تقدیر نامه: سپاسنامه، سپاس نامه

تقدیس: فرنامیشی، ستودن، ستایش

تقدیم: شادایانه، ره آورد، پیشکش، بخشش

تقدیم کردن: پیش کش کردن

تقرب: نزدیکی‌ها، نزدیکی، فرامندی، آشنایی

تقریب: نزدیکی، نزدیک‌سازی، نزدیک کردن

تقریباً: نزدیکی، نزدیکان، نزدیک به، کمابیش، کما بیش، کم

و بیش، پیرامون

تقریباً: نزدیک به، نزدیک، کمابیش، کم و بیش

تقریبی: کمابیشی، کمابیش، کم و بیش

تقسیط: پرداخت بندی

تفاهم: همدلی، هم اندیشی

تفاوت: نایکسانی، ناوابستگی، ناهمی، ناهمگونی، ناهمسویی،

ناهمسانی، ناهمتمایی، ناسپاسی، ناسانی، ناسازی، ناسازواری،

ناسازگاری، ناجور بودن، گونه‌گونی، گوناگونی، دوگانگی،

دوری، دوتیرگی، دگرمانی، جدایی، برفرودی

تفتیش: کاویدن، جستجو، بازرسی، بازجویی

تفحص: کندوکاو، جستجو، پیکالوی

تفرج: گردش

تفرجگاه: گردشگاه

تفرقه: دوگانگی، دودستگی، دو به هم زنی، جدایی انداختن،

پراکندن، پراکندگی

تفریح: لشتن، گردش، شادمانی کردن، شادمانی، سرگرمی،

خوشی، خوش گذرانی

تفریط: کوتاهی، کمی، کاستی

تفریق: کم کردن، کاهش، کاستن، پراکنش

تفسیر: گزاردن (و)، گزاره، گزارش، گزاردن، زند، زند،

دیدگاه

تفصیل: گسترده، گسترده‌گی، فزونی

تفقد: نوازش، مهرورزی، دلجویی

تفکر: شناختاری، پنداشت، اندیشیدن، اندیشه، اندیشگری

تفکر کردن: اندیشیدن

تفکیک: جداسازی، جدا کردن، از هم گشایی

تفنگچی: تفنگدار

تفنن: سرگرمی، خوش گذرانی

تفهیم: یاد دادن، آگاه کردن

تفوق: مهتری، برتری، بالاتری

تفویض: واگذاری، واگذار کردن، سپردن

تق: آوازاها

تقابل: برهمکنش

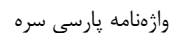
تقارب: همگرایی، نزدیکی

تقاص: کیفر، سزا، تاوان

تقاضا: درخواست، خواهش



تلویزیون: سیما، دورنما، جامِ جَم	تلافی: توزش (𐭮𐭲 𐭠𐭥𐭲𐭭𐭩)، واکنش، سزا دادن، تاوان، باز نهش
تم: مایه، زمینه، جستار	تلالو: درخشندگی، درخشش
تماس: سُهش (𐭮𐭲 𐭠𐭥𐭲𐭭𐭩)، مالیدن، مالش، سودن، ساییدن، سالش، دست زدن، پیوند، پساویدن، پساو، پرماس، برماسیدن، برخورد	تلاوت: خواندن
تماس گرفتن: زنگ زدن، پرماسیدن	تلخیص: کوتاه کردن، ژاوش
تماشا: نگریستن، نگاه کردن، دیدن	تلسکوپ: سپهربین
تمام: هام (𐭮𐭲 𐭠𐭥𐭲𐭭𐭩)، همه، هماد، فرجام، پایان، بسنده، آزرگار	تلسکوپ: فرابین
تماماً: یکسره	تلف: نیست، نفله، تباه
تمام امور: همه کارها	تلف کردن: هدر دادن، تباه کردن، از دست دادن
تمام شدن: پایان یافتن	تلفظ: واگویی، واگویش، واگفت، گویش، بزبان آوردن، بازگویی
تمام شده: پایانیده، پایان یافته	تلفظ کردن: واگفتن
تمام کردن: به انجام رساندن	تلفن: دورگو، دورآو
تماماً: یکسره، همه، همگی، سراسر	تلفن زدن: زنگ زدن
تماماً: به همه‌ای، به همه	تلفیق: همبندی، بهم پیوند دادن، آمیزه
تمامی: همه، همگی	تلفیقی: همبندی، آمیزه‌ای
تمامیت ارضی: یک پارچگی کشوری	تلقى: دریافتن، برداشت، برخورد، انگاشته
تمایز: دگردیسی	تلقیح کردن: گُشن کردن (𐭮𐭲 𐭠𐭥𐭲𐭭𐭩)،
تمایل: گرایستگی (𐭮𐭲 𐭠𐭥𐭲𐭭𐭩)، گرایش، دلبستگی، خواهانی	تلقین: وادار نمودن، دردهان نهادن
تمایل مشترک: هم کامکی	تلکس: دورنویس
تمایلات: گرایش‌ها	تلگراف: دور نگار
تمبر: پیکه	تلمبه: بادکار
تمبره‌ندی: خرمای هندی	تلمذ: شاگردی کردن، دانشجویی، دانش آموزی، دانش آموختن
تمتع: بهره بردن، برخورداری	تلمذ کردن: دانش آموزی کردن، دانش آموختن
تمثال: نگاره، فرتور، تندیس، پیکر	تله پاتی: دورباممی
تمجید: نکوداشت، ستایش، بزرگداشت، ارج گذاری	تلون: رنگارنگی
تمجید کردن: نکوداشتن	تلون مزاج: دمدمی بودن
تمخ: فرجام، سوگواری، سرانجام	تلویح: سربسته گفتن
تمد: کشیدگی، دراز کشیدن، دراز شدن	تلویحا: نهانی، سربسته، درپرده
	تلویحاً: سربسته



تنافر: ناسازگاری

تناقض: ناسازی، دوگانگی، دوجوری

تناوب: گاہ بہ گاہ

تنبيه: گوشمالی، کیفر، سزا، توشش، یادافره، یادافره، آگاه

کم دن

تندرا: سرددشت

تنزل: فرودی (frōtīh 𐬯𐬁𐬀), کاهش، فرودی، فرودآیی، فرود

آمدن، یسرفت، یابین آمدن

تنزل دادن: کم کردن، کاهش دادن، کاستن، فرو کاستن،

پایین آوردن

تنزیل : سود

تنظنبور: تنبور

تنظیم: ساماندھی

تنظيف: ياك کردن

تنظیم: هماهنگی، ساماندهی، سامان دادن، چیدمان، به رشته

کشیدن، آراستن

تنفر: کینه، دزدگی، بیزاری، بد آمدن

کردن

تنفس: دم زدن (وه)، هو، دمیدن، دمش، دم و بازدم، دم و

آرزو کردن

تنفيذ: انجام دادن، استوار کردن

خواهش کردن

تمنا می کنم: خواهش می کنم

تمنی: درخواست، خواهش، آرزومندی، آرزو کردن

تمول: دارا شدن، توانگری

تمیز: پاکیزه بودن، پاکیزه، پاک

تمیز دادن: یا شناختن

تمیز: نماد، شناختن

تنازع: کشمکش، ستیزه گردن

تناسب: هماهنگی، فراخو، راز زندگی.

تناسل: زایش، زادن، زادآوری

تناسلہ : زادآور

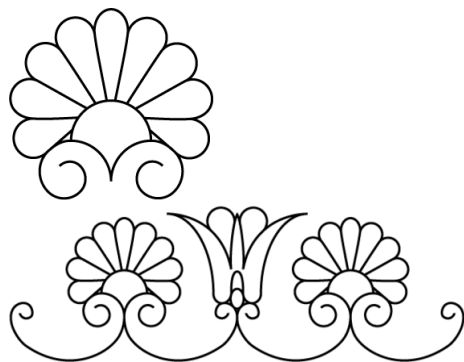
تهدید کردن: یدست بستن



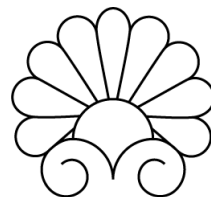
توجه نمودن: نگرستن، پروا داشتن	تهمت: دروغ بستن، برچسب، بدنامی، بد نام کردن، انگ
توجهات: نگرش‌ها	تهنیت: فرخنده باد، شادباش
توجیه: روشن‌گری، روایش، درست‌انگاری	تهور: نترسی، بی‌پروایی، بیباکی
توحش: ددواری، ددمنشی، ددگری، جانورگونگی، جانورخویی، جانورانه	تهوع: بالا آوردن
توحید: یگانه پرستی، یگانگی، یکتاپرستی	تهویه: هوایش، هوارسانی
تو خالی: کاواک	تهیه: فراوری، فراهم، ساخته، ساختن، بسیجیدن، بسیج، آمایش، آماده کردن، آماده
تودیع: پدرود، بدرود	تهیه کرد: آماده کرد
تور: گشت، گردش، دوره گردی	تهیه کردن: فراهمیدن، فراهم کردن، آماده کردن
تورم: آماهیدن، آماسیدن، آماس	تهیه کننده: پستی‌بان، آمانده
تورم کردن: آماسیدن	تهیه و تدارک: فراهم‌آوری
تورنادو: پیچند	تهییج: به شور‌آوری، برانگیختن
توریست: گردشگر	تواب: بازپذیر
توریسم: گشتگری، گردشگری، جهانگردی	تواب: بازپذیر (۵۰۰)
توزیع: وابخشیدن، پراکنده ساختن، پخشایش، پخش کردن، پخش	توابع: فرمانبران، پیروان، بخش‌ها
توست: برشتوک، برشته	تواتر: پیایی، پی در پی، پشت سرهم، بسامد
توسط: میانگی، میانجیگری، میان‌جی، به‌دست، به وسیله، به دست، بدست، از پهلوی	توارث: هم‌ریگی
توسعه: گسترش، فراخی، پیشرفت، پهناوری، افزایش	تواریخ: کارنامه‌ها، روزمehan
توسل: دست بدامن شدن	توازن: هم وزنی، هم سنگی
توشیح: دستینه نهادن	تواضع: فروتنی
توصیف: ستودن، ستایش	توافق: هم‌داستانی، هماوایی، سازگاری، سازش، پسند
توصیه: سفارش، سپارش، رهنمود، پیشنهاد، پند، اندرز	توالت: دستشویی، دست به آب، آب‌خانه
توضیح: نگیزش، فرامون، فرامود، روشن‌گری، روشن‌نمایی، روشن‌سازی، بازگویی، بازگفت، آشکارنمایی، آشکارسازی	توام: هم‌زاد، همراه، هم‌پا، باهم
توضیح المسایل: روشنگرنامه	توأم با شک و تردید: گمان‌آمیز
توضیح المسائل: روشنگرنامه، روشن‌گر نامه	توبه: پشیمانی، بازگشت
توضیح این که: روشن آن که، روشن این که	توییخ: نکوهش، سرکوفت، سرزنش
توضیح آن که: روشن آن که، روشن این که	توجه: پروا (۵۰۰)، نگرستن، نگرورزی، نگرش، نگر، نگاه، منید، رویکرد، روی‌آوری، روی‌آوری، دید، دریافت، پرداختن، آگاهی
توضیح داد: بازنمود	توجه کردن: نگرستن، درنگرستن، تیمار، پروا داشتن، پرداختن به



توهین: ناسزا، دشنام دادن، دشنام، خوار داشتن، بد زبانی، بد دهانی
تیاتر: تماشاخانه
تیپ: چهارمان
تیولوژی: گونه شناسی
تیترا: نهنده، سرواژه، سرنامه، سرگفتار
تیراژ: شمار (ف)، شمارگان
تیروئید: سپردیس (ف)،
تیلا: نمونه، گونه
تیم: گروه، دسته
تین کلاینت: رایانک
تیوری: نگره، دیدمان
تیوریک: دیدمانیک
تئاتر: تماشاخانه
تئوری: نگره، دیدمان، دیدگاه دانشورانه، دیدگاه
تئوریک: دیدمانیک
تئولوژی: دین شناسی



توضیح دادن: نگیختن، زندیدن، روشننگری کردن، روشن گردانیدن، برنگیختن، بازنمودن
توطئه: نیرنگ، ساخت و پاخت، زمینه سازی، زد و بند
توفیر: ناهمسانی، ناجوری
توفیق: کامیابی، پیشرفت، پیروزی، بهروزی
توقع: خواهش، خواسته، چشمداشت، چشم داشت، امید و خواهش، امید
توقف: مانش (پ mānišn)، درنگ، پاییدن، بازایستادن، ایستادن، ایست
توقع: دستینه (ب)،
توقیف: دستگیری، بازداشت
توکل: پشستی داشتن (و)،
توکل: پشستی داشتن (و)، پشستی داشتن (و)، خداسپاری، خداپاوری، پشتگرمی، به خدا سپاری، امیدواری، امید
توکل به خدا: چشم به ایزد داریم، به امید خدا
تولد: زایش، زاده شدن، زادمان، زادروز
تولدت مبارک: زادروزت خجسته باد
تولیت: سرپرستی، سامانگری
تولید: زایش (و)، فرآوری، فراورده، ساخته، ساختن، ساخت، زایوری، زایش، زایاندن، زاستن، پدید آوردن، بارآوری، ایجاد گری
تولید کردن: زاستن
تولید مثل: زادوری، زادآوری
تولیدگر: سازنده، زایور
تومان: دریک
تومور: توده
توموگرافی: برش نگاری
تونل: شکافه، دالانه، دالان
توهم: گمان، پنداشت، پندار



ثبت شده: آگاشته

ثبت کردن: دفترینه کردن، آگاشتن

ثبت کن: بیاگار

ثبت نام: نام نویسی کردن، نام نویسی

ثبت نام کردم: نام نویسی کردم

ثبت نام کردن: نامبرده، نام نویسی کردن

ثبتي: شناخته شده

ثبوت: پا برجا ماندن، ایستایی

ثروت: سرمایه، داشته، دارایی، توانایی، پول

ثروتمند: غنی، دارا، توانگر

ثریا: چهل چراغ، چلچراغ، پروین

ثغور: مرزها

ثقل: گرانی (و)، گرانی، سنگینی، سنگین شدن، رودل، دل

درد

ثقیل: گران (پ)، گرانبار، گران، سنگین

ثقیل‌الحرکت: گران‌رو (و)، گران‌رو

ثلاث: سه گانه

ثلاثه: سه گانه

ثلث: سه‌یکی (پ)، سه‌یک (پ)، یک سوم، سه‌یک

ثلث بودن: سه‌یکی

ثمر: هوده، میوه، سود، ره آورد، دستاورد، درخت، بهره،

بازدهی، بار

ثمر بخش: سودمند، سودآور

ثمره: هوده، میوه، فرجام، سود، ره آورد، دستاورد، درخت،

پی آمد، پسماند، بهره، بازدهی، بار

ثمن: میوه، سود، بهره، ارزش

ثمن بخش: پشیزک، پشیز

ثنا: ستایش، ستایش، سپاس

ثناء: ستایش، درود

ثنویت: دویی

ثابت: سخت، پایدار، پایا، پابرجا، پا برجا، با دوام،

ایستا، استوار

ثابت رای: ایستا رای

ثابت ستاره: اختری

ثابت عزم: پا برجا، ایستاهنگ

ثابت قدم: پا برجا، استوان

ثابت کردن: درواخ کردن (و)،

ثابت‌قدم: آهنگ‌مند (پ hangōmand)، استوان (پ

astovān)،

ثالث: سوم

ثالثا: سوم آنکه، سوم

ثالثاً: سوم این که، سوم

ثانوی: دومی، دو دیگر

ثانویه: دومینه، دومین

ثانیا: دیگر بار، دوم آنکه، دوم

ثانیاً: دوم این که، دوم

ثانیه: دمک، دم، دُومک، دَمک

ثانیه شمار: دُومک شمار، دَم شمار

ثبات: پایداری، پایداری، آرامش، استواری

ثبات ندارد: پایدار نیست

ثبات نفس: خویشتن داری

ثبت: نوشتن، نگاشت، نگارش، رونویس، پایداری

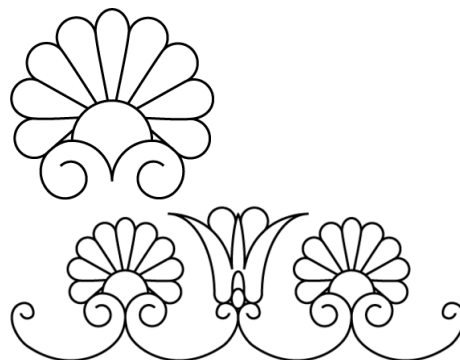
ثبت احوال: زاد نگاری

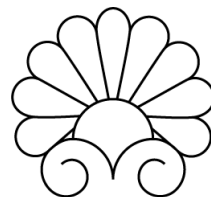


ثواب: نیکو کاری، مزد، کرفه، پاداش، بخشش

ثوابکار: کرفه‌گر

ثوابکاران: کرفه‌گران



**جالیز: پالیز****جامد:** سنگ شده، سفت و سخت، دج، خشک، پرسته**جامع:** گردآور، فرآراسته، فراگیر، فراخ**جامع الاطراف:** فراگیر، رسا**جامع الشرایط:** فرآراسته**جامع العلوم:** همه دان**جامعه:** همزیستگاه، همبودگاه، همبود، هازه، مردم، چپیره،

چبیره، توداک، انجمن

جامعیت: فراگیری**جان بر کف:** جان در پنجه، جان بر دست**جانب:** پهلوی (پ)، ور، کنار، کنار، سوی، سو، پهلوی**جانبداری:** هواخواهی، پشتیبانی**جانبه:** گونه، گوشه**جانبی:** کناری، پهلویی**جانی:** گناهکار، خونی، تبهکار، آدمکش، آدم کش**جاه طلب:** فزون خواه، جاه پرست**جاهد:** واکوش (و)، واگذار کردن، واکوش، کوشنده**جاهل:** نادانی، نادان، ناآگاه، گول، کوراندیش، بی‌خرد**جایز:** روا (rawāk ر)، شایسته، سزاوار، سزا، درخور،

پسندیده

جایز دانستن: رواشمردن، روادانستن**جایزه:** پاداش**جائز:** سزاوار، روا، درخور**جائز دانستن:** رواشمردن، روادانستن**جبار:** ستمگر، ستمکار، بیدادگر**جبال:** کوه‌ها**جبر:** ناگزیر کردن، فشار، زور**جبرا:** به ناچاری، به فشار، به زور**جبرا:** به ناچاری، به فشار، به زور**جبران:** شیان، تاوان، برگرداندن، بازپشت، بازپرداخت**جبران کردن:** توختن**جرم:** گناه، بزه**جابر:** ستمکار، زورگو، بیدادگر**جاجرود:** چاچرود، چاچ رود**جاده:** گذرگاه، شاهراه، سرک، راه، خیابان، بزرگراه**جاده خاکی:** راه خاکی، خاکراه**جاده فرعی:** راه برسو، برسوراه**جاده مواصلاتی:** راه دسترسی**جاذب:** اندرکشنده (و)، گیرا، کشنده، کشش، ربایش،

کشاننده، رباینده

جاذب الرطوبه: نمگیر**جاذبه:** هنجش، گرانش، کشش، ربایش**جار:** روان**جار و جنجال:** داد و فریاد**جارچی:** دادزن**جاری:** روا (rōwāk ر)، کنونی، رونده، روان، روا، رایج**جاری شدن:** رُشیدن**جاری کردن:** روانیدن (و)،**جاسوس:** سخن چین، دم دزد، انیشه، آئیشه، آبیشه**جاعل:** برساز**جاعلین:** برساها**جالب:** نفریدن، نغز، گیرا، دلنشین، دلکش، دلچسب،

چشمگیر

جالب توجه: نگهبان، نگرستنی



جذب: اندر کشیدن (۱۵)، گیرش، گیرایی، کشش، ربایش، پذیرش	جبری: بایسته (۱۶) (apāyastak)،
جذب دانشجو: پذیرش دانشجو	جبل: پَژم (۱۷)،
جذب کردن: کشیدن، در کشیدن، پذیرفتن	جبل: نهادی، سرشتی
جذب مایع: آشام	جبن: هراس، ترس و هراس، ترس، بزدلی
جذبه: گیرایی، کشش	جبه: گُبه
جذر: مَکند، ریشه، بیخ	جبهه: میدان جنگ، رزمگاه، آوردگاه
جَر: کشیدگی (۱۸)،	جبین: روی، رخ، پیشانی
جر و بحث: گفتگو، چرند و چار، بگو مگو	جثه: تنه، تن، پیکر، اندام
جرات: یارا، نترسی، ناهراسی، گستاخی، دلیری، دلیر شدن، بی‌باکی	جد: نیارستنی، نیا، کوشش، پا فشاری
جرات داشتن: یارستن، نه‌راسیدن، نترسیدن	جدا: بی‌شوخی، به راستی، به درستی
جراثقال: گرانکش، سنگین‌بر، باربر	جدا: همانا، بی‌شوخی، به راستی، به درستی، برآستی
جراح: کاردپزشک (این واژه بسیار کهن است و پورسینا هم آن را در دانشنامه علایی بکار برده)، کرننگر	جدار: لایه، دیواره، دیوار، پوسته
جراحت: ناسور، زخم، ریش	جدال: نبرد، ناسازگاری، کشمکش، کارزار، زد و خورد، رزم، چون و چرا
جراحی: کاردپزشکی (این واژه بسیار کهن است و پورسینا هم آن را در دانشنامه علایی بکار برده)، نیش‌گری، کَرنَت	جداول: زیگ‌ها، چهار خانه‌ها
جراید: روزنامه‌ها	جدل: گفتاورد، ستیزه، درگیری، پیکار
جرایم: لغزها، گناه‌ها، بزه‌ها	جدل کردن: گفتمان کردن، گفتگو کردن، سخن زدن
جرائد: روزنامه‌ها	جده: نیا، پدر
جرائم: لغزها، گناه‌ها، بزه‌ها	جدول: زیگ، چهار گوش، چهار خانه، چهار خانه
جربزه: گُربزه، شایسته، زیرک، توانا	جدی: کوششگر، پشتکاردار، پر کوشش، پرکار
جرثقیل: گرانکش، سنگین‌بر	جدید: نوین، نوباوه، نو، تازه
جرثومه: مایه، ریشه، بن مایه، بن	جدید التاسیس: نوساز، نوبنیاد
جرجانی: گرگانی	جدید الورود: تازه وارد
جرح: زخم	جدیدا: تازگی‌ها، به تازگی
جرد ت: تنهایی	جدیدا: تازگی‌ها، به تازگی
جرس: زنگ، درای، برنگ	جدیدالانتشار: تازه چاپ
جرعه: پیمانه	جدیدالتاسیس: نوشت افزار، نوساز، نوبنیاد، تازه ساز
جرقه: درخش، اخگر	جدیدترین: تازه ترین
	جذاب: گیرا، فریبنده، فریبا، دلربا
	جذابیت: گیرایی، گیرایش
	جذام: خوره



جرم: لغزش، لرد، گناه، غند، چگالی، تنومند، بزهکاری، بزه	جزییات: ریزگان
جریان: گردش، گذران، سیلان، روند، روش، روایی، روانی، روان بودن	جزئیات: ریزگان
جریحه: زخم، ریش، آسیب	جسارت: گستاخی، بی‌پروایی
جریحه دار: زخم‌دار	جسد: تن (و)، مردار، لاشه، کالبد، تن مرده، تن، پیکر
جریده: روزنامه	جسم: کرپ، تنومند، تن
جریمه: گوشمالی، گوشزد، کیفر، تاول، پادافره	جسمانی: تنکرد
جرئت: نترسی، دلیری، پردلی	جسمانیت: تنومندی (پ)، تنومندی
جز: مگر، لخت، جدا از، پاره، بند، بخش	جسور: نترس، گستاخ، دلیر، دلاور، بی‌باک
جز به جز: یک به یک، مو به مو، دانه به دانه، بند به بند، بخش به بخش	جعبه: کیوت، شگا، تیردان، توبک، تبنگو، بسته
جزء: پاره (پ)، بهره (پ)، لخت، تکه، پاره، بهره، بند، بخش	جغرافیایی: گیتایی
جزء به جزء: مو به مو، بند به بند	جعفری: گل گلاب، شومخ
جزا: کیفر، سزا، پادافره، بادافره	جعل: ساختگی، روسازی، دروغ، بر ساخت
جزاء: کیفر، سزا، پادافره	جعلی: ساختگی، دروغین، دروغی، دروغ، بر ساخته
جزام: خوره	جغرافیا: گیتی‌شناسی، گیتی، گیتانگاری، گیتاشناسی
جزاندن: چزاندن	جغه: تاج، افسر
جزایر: گزیرک، آبخوست‌ها	جفا: ستم، بیداد، آزار
جزایی: کیفری	جفا دیدن: آزرده، آزار دیدن
جزائر: آبخوست‌ها	جفا کردن: آزاراندن
جزر: فرونشینی، خسب، آبخسب، آب بریدن، اوکار	جفاء: ستم، بیداد، آزار
جزر و مد: کشند ماه، کشند	جفایپشه: آزارنده
جزع: ناشکیبی، زاری، بیتابی	جفاجوی: خود آزار، آزارخواه
جزم: پابرجا، بی‌باز گرد	جک: خرک، خرک، بالابر
جزوه: نوشته، دفترچه	جکوزی: آبن (ف)،
جزیره: آبخوست (پ)، آداک، آبخو، آبخت، آبخواست	جل: کبک، پلاس، پلاس
جزیه: گزیت (جزیه تازی شده گزیت است که از پارسی به تازی راه یافته)، گزیه، باژ	جلا: زنگارزدایی، درخشندگی، تابش، پرداخت
جزیی از: گوشه‌ای از، پاره‌ای از	جلا دادن: پرداخت کردن
جزیی از آن: پاره‌ای از آن	جلاء: زنگارزدایی، درخشندگی، تابش، پرداخت
	جلاد: شکنجه گر، دژخیم، آدمکش
	جلال: خوش‌شکوهی (hūškōhīh)، والایی، فر، شکوه، شکوه، بزرگی، بزرگ

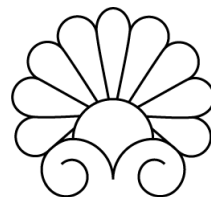


جمع بستن: گرد آوردن	جلال و جبروت: فر و شکوه
جمع شدن: گرد آمدن، فراهم شدن	جلای وطن: دور شدن از میهن
جمع کثیر عده بسیار: انبوه	جلب: واکش، گرفتن، کشیدن، فراخوانی، دغل کار، ترفندگر، بد کاره، بد سرشت، بازداشت
جمع کردن: فلنجیدن (پ)، گرد آوردن، گرد آوردن، فلنجیدن، اندوختن، انباشته کردن، انباشتن، الفنجیدن، افزودن، افزایش یافتن	جلب توجه: نگر کشی، شیفتگی، در کشی
جمعا: رویهمرفته	جلب کردن: واکشیدن
جمعاً: رویهمرفته	جلب کرده: کشیده
جمعه: آدینه	جلد: لایه، فرز، رویه، پوشینه، پوشش، پوشانه، پوست
جمعی: گروهی	جلد کتاب: پوشینه
جمعیت: مردمگان، مردم، گروه، گرد آمدن، شمار، توده، تنشمرد، تنشمار، پیوستگی، باهماد، آمار، انبوهی، انبوه	جلسات: نشست‌ها، نشستن
چمکران: چمکران	جلسه: نشست کارمندان، نشست، گردهمایی، دیدار، انجمن نشست
جملات: گفتارها، گزاره‌ها، فرازها، رسته‌ها	جلسه کارمندان: نشست‌ها، نشست کارمندان
جملگی: به همه‌ای (و)، یکباره، همگی	جلف: هرزه، سبکسر
جمله: سَهمان (سَ، sahmān)، همه، همگی، گفته، گفتار، گزاره، فراز، سَهمان، رسته، دسته‌ای، دسته واژه، دسته، دستگی، دست واژه	جلوس: نشستن، بر تخت نشستن
جمهور: مردم، توده مردم، توده	جلوس کردن: نغز، نشستن
جمهوری: مردمی، مردمسالاری	جلوه: نمود، درخشش، تابش
جمیعا: همگی با هم	جلیقه: نیم تنه
جمیعاً: همگی، همگنان به هم، همگان	جلیل: بزرگوار، بزرگ، برین
جمیله: زن خوبروی، خوبروی	جماد: سنگ، بی جان
جن: دیو، دب، پری، پتیان	جماع: همخوابگی (پ)، همبستری، همبستر شدن، هم آغوشی، آمیزش کردن، آمیزش
جن: آتش‌پیکر (پ)،	جماع کردن: همبستر شدن، هم آغوشی کردن، پاسیدن، آمیزش کردن
جنت: مینو (پ)،	جماعت: مردم، گروه، دسته، توده، انبوه
جناب: مهتر، مهتر، سرور، سرکار، پیش کش به آستان، آستان	جمال: غشنگی، زیبایی، خوشگلی
جناب عالی: شما، والاگهر، شما، بزرگوار	جماهیر: مردم سالاری، گروه، توده
جنابعالی: شما، والاگهر، شما، بزرگوار	جمعجه: کاسه سر، استخوان سر
	جمع: همباریش، گروه، گردآورده، فلنج، روی هم، رمن، رایشگری، چندگانه، الفنج، افزوده شده، افزوده
	جمع آوری: گردآوری، برداشت
	جمع آوری کردن: گرد آوردن



جناح: ور، گناه، کنار، سو، پُژیر، بال	جواز: گذرنامه، روادید، پروانه
جنایت: گناه، تبه‌کاری، بزه‌کاری، آدم‌کشی	جوامع: همبودها
جنایت‌کار: تبه‌کار	جوامع بشری: همبودهای مردمان
جنب: کنار، سو، پهلوی	جوانب: کناره‌ها، سوی‌ها، پهلوها
جنبه: سویه، توانایی	جواهر: گوهرها، گوهران، گوهر، سیم، زر
جنت: مینو، فردوس، پردیس، بهشت	جواهرات: گوهرها، گوهران، گوهر افزار
جَنحه: گناه، بزه	جواهری: گوهری، گوهر فروش، زرگری، زرگر، زر فروش
جنس: سَرده (ساردک sardak)، نهاد، مایه، گینه، گهر، کالا، سرشت، ژاد، خو	جوایز: پاداش‌ها
جنسی: ژادین، ژادمند	جوائز: پاداش‌ها
جنسیت: نرولاسی	جود: فراخ دستی، دهش، بخشش
جنوب: نیمروز، نسا، پایین دست، اواختر، اختر	جور: شکنجه، ستم، جفا، بیداد، آزار
جنون: دیوانه سری، دیوانگی، خلی، پریشان مغزی	جوع: گرسنگی
جنین: رویان	جولان: گردش، جنب و جوش، تکاپو، تازیدن، تازش
جنینی: رویانی	جوهر: گوهر (و)، گوهر، سیاهی، دوده، دوداب، دوات
جهات: سوی‌ها، راستاها، پیرامون	جوهرالجواهر: گوهر گوهران (و)،
جهاد: نبرد، ستیز کردن، جنگیدن	جوهری: گوهری
جهاز: کابین، دستگاه	جیب: یخه، گریبان، کیسه، بریک، انبان
جهازهاضمه: دستگاه گوارش	جیحون: آموزریا
جهت: سوی، سو، سمت، ری، روی، رو، راستا، بدین رو، ازاین رو	
جهت بی: ناروا، بیهوده، بیخودی	
جهت علوی: بر سو (و)،	
جهل: نادرست، نادانی، نادانستگی	
جهنم: دوزخ	
جهیزیه: وردک	
جو: هوا، نیوا، پیرامون	
جوا: پاسخگو	
جواب: پاسخ	
جوابگو: پاسخگو	
جوار: همسایگی، گرداگرد، پیرامون	





چطوری: چگونه‌ای، چگونه

چقدر: چه اندازه

چقر: میخانه

چک: چک

چک کردن: وارسی کردن، بررسی کردن، بازرسی کردن،

بازبینی کردن، آزمودن

چک لیست: سیاهه، برسیاهه، برسانه، بازبینانه

چلاق: لنگ، شل

چماق: گرز، چوبدستی

چماقدار: لات بی سروپا

چمباتمه: دوزانو نشینی، چنک، چمبک

چمچه: ملاغه، کفگیر، کفگیر

چه طوری: چه جوری، چگونه‌ای، چگونه

چهار رکن: چهار ستون

چهار سوق: چهارسوی، چهار سوک

چهار ضرب: چهارزنش

چهار ضلعی: چهار بر

چهار طاق: چهارستون

چهارنعل: چهار گامه، چار گامه

چی: گر، کار

چیپ: تراشه (ف)،

چاپار: نامه رسان، پیک

چاخان: نیرنگ‌باز، لاف زن

چار مضراب: چار زخمه

چارت: نمودار

چارق: کفش

چارقده: روسری

چارنعل: چهار گامه، چار گامه

چاق: فربه

چاقو: جاکو

چاوش: پیشروکاروان

چپ کلیک: چپ تلنگر، تلنگر چپ

چپاول: ربودن، چاپیدن

چپاولگر: چاپنده، چاپش

چپر: چپره، پرچین

چپق: چپک

چت: گپ (ف)،

چت روم: گپسرا

چخماغ: سنگ آتش زنه

چخماق: آتش زنه، افروزه

چراغ قوه: چراغ دستی

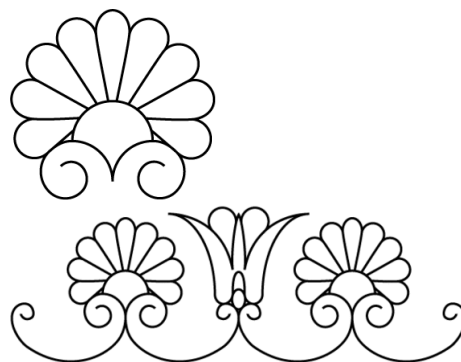
چرتکه: آشمار

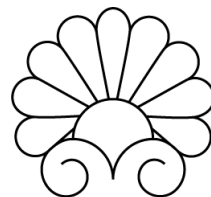
چرخ فلک: سپهر گردون، چرخ سپهر

چشم مصنوعی: چشم‌واره

چطور: چگونه، چسان







حاضر: همراهی، همراه بودن، هست، فراهم، پیدا، پدیدار،
 بوده، باشند، باشا، آماده، اکنون
حاضر یراق: آماده
حاضران: باشندگان
حاضر جواب: آماده پاسخ
حافظ: نگهدار، نگهبان، نگاه دارنده، نستن از بردا، پاسبان، به
 یاد دارن، از بردانستن
حافظه: یادآوری، یادانبار، یاد، ویر، برم
حاکم: آرنک (په)، فرمانروا، فرماندار، پادشاه، استاندار
حاکمیت: فرمانروایی
حاکمی: نمایان گر، نشانگر، گویا، بازگوینده
حال: کنون، سرخوشی، خوشی، جای گیر، تندرستی، تاب،
 اینگاه، اینک، ایدون، امروزه، امروز، اکنون
حال آن که: شگفت آن که، از سویی
حال آنکه: شگفت آن که، اینک آنکه، از سویی
حال که: کنون که، اینک که، اکنون که، اکنون
حالا: هم اینک، هم اکنون، کنون، اینگاه، اینک، ایدون،
 اکنون
حالا حالاها: به این زودی‌ها
حالت: آستیش (په astišn)، کنونه، فتن، سان، چونی، چند و
 چونی، چگونگی
حالی: هنگامی که، هنگامی
حامل: بردار، بارآور، بردار
حامله: باردار، آبستن
حامی: هوادار، پشتیبان، پشتوان
حامیان: هواداران، دلبستگان، پیروان، پشتیبانان
حاوی: فراگیر، دربرگیرنده، در بر گیرنده
حایر: سرگشته، سرگردان
حایز: دارای
حایز اهمیت: شایسته، درخور
حایز اهمیت: مَهَنَدین، شایسته، درخور

حاجات: نیازها، نیازمندی‌ها
حاجب: پرده دار
حاجت: نیازمندی، نیاز نیست، نیاز، در خواست، خواهش،
 خواسته، آیف
حاد: گذرنده، خشن، تند وتیز، بران
حادث: نوشته
حادث شدن: روی دادن، پدید آمدن
حادثه: رویدد، رویداد، رخداد، پیشامد، پدیده
حادثه جویی: بی‌باک
حاذق: کاردان، زبردست، چیره دست
حارب: رزمجو
حارث: کشاورز، روستایی، برزگر
حاره: گرم، سوزان، تفتان
حاسد: رشکین، بدخواه، بد اندیش
حاش الله: پَرَعَسْت
حاشا: هیچگاه، هرگز، مبدا
حاشا کردن: زیرش زدن
حاشیه: کرانه (په)، کناره، دامنه، پیرامون، پهلو
حاصل: فرآورده، سازه، ساخته، ره آورد، راهبرد، دستیافت،
 دستاورد، دستاور، دستامد، بهره، برداشت
حاصل از: برآمده از
حاصل خیز: پر بار، بارور
حاصل شده: برآمده
حاصلخیز: پر بار، بارور، بارده



حائز: سرگشته، سرگردان	حجله: خانه آراسته، پرده
حائز: دارای، دارا	حجم: گنجایش، اندازه
حائز اهمیت: شایسته، درخور	حجم اطلاعات: گنجایش آگهی‌ها
حائز اهمیت: مَه‌ندین، شایسته، درخور	حجم مطالب: گنجایش گفتارها
حب: مهرورزی، مهربانی، دوستی	حجیم: گنجا، گنجا
حب الذات: خود خواهی	حد: مرز، کناره، کنار، کرانه، کران، سر، رأس، پایان، پا، اندازه
حباب: گنبده، گنبدک، غوزاب، غنچاب	حدّت: تندى (پ)،
حبس: زندانی شدن، زندان کردن، زندان، بند، بازداشتگاه	حدّت نظر: تیزدیداری (ه)،
حبس ابد: زندان ابد	حد اعلی: والاترین جایگاه، والاترین جا، فرینه، جایگاه والا،
حبه: دانه، دان، تخم، برز	بالاترین جا
حبه تخم: دانه	
حبوب: دانه‌ها، بنشن	حد اقل: کمینه (ف)، دست کم
حبوبات: دانه‌ها، دانه، دانگی‌ها، بنشن	حد اکثر: بیشینه
حبیب: یار، دوست داشتنی، دوست	حد سفلی: زیرینه
حنا: هتا، تا جایی که، تا آنجا که، تا اینجا که، تا، با این که،	حد وسط: میانه، مرز
اگرچه	حد وفور: به فراوانی
حتما: هر آینه، ناگزیر، بی‌گمان، بی‌برو برگرد	حد اقل: کمینه (ف)، کمترین، دست کم
حتماً: هر آینه، مرز، کران، بی‌گمان	حد اکثر: دست بالا، ترین بیش، بیشینه، بیشترین
حتمی: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی	حدت: خشم، تیزی، تندى
صد نوشته شده؛ نگا سده)، رخ دادنی، چاره ناپذیر، بی‌چون	حدس: گمانه، گمان بردن، گمان، گاس، پندار، انگار
و چرا، بایسته، بایست	حدس زدن: گمانه زنی، گمان کردن
حتی: هتا، تا جایی که، تا آنجا که، تا اینجا که، تا، با این که،	حدس می‌زنم: می‌گاسم، گمان می‌کنم، گمان می‌زنم
اگرچه	حدسی: گمانیک
حتی الامکان: تاجاییکه بشود، تابتوان	حدفاصل: میانه، میانک
	حدقه: کاسه چشم
حیث‌الحرکت: زودرو (ه)،	حدود: نزدیک به، نزدیک، کم و بیش، پیرامون، اندازه
حجاب: پوشیدگی، پوشش، پرده‌داری، پرده، پردک	حدودی: اندازه‌ای
حجار: سنگ تراش	حدیث: گفتار، گفت، سروا، سخن، داستان
حجامت: بادکش کردن	
حجب: کمرویی، شرم	حذر: پرهیز (پ)، دوری، پروا
حجت: گواه، فرنود، برهان	حذر داشتن: پروایدن
حجر: سنگ	
حجره: کلبه، دکه، خانه	



حذف: نیست، نابود، ستردن، زدودن، زدایش، راندن، دور کردن، پاک کردن، انداختن، از میان رفته	حرفه‌ای: کارورانه، کارشناس، کاردان، چیره‌دست، چیره دست، پیشه‌ورانه، پیشه‌کاری
حذف کردن: نیست کردن، نابود کردن، ستردن، زدودن، زدایش، راندن، پاک کردن، از میان بردن، آستردن	حرکت: جنبش (پ)، جنبه، تکان، پویش
حراج: فروش ویژه، ارزان فروشی	حرکت ارادی: جنبش به‌خواست (و)،
حرارت: تبش (و)، گرمای، گرما، سوز	حرکت دادن: نوانیدن، جنبیدن
حرارتی: گرمایشی	حرکت سماویه: جنبش آسمانی (پ)،
حراست: نگهداری، نگهداری، پاسداشت، پاسداری، پاسبانی	حرکت کردن: جنبیدن، تکان خوردن
حراف: سخنور، پرگو، پرسخن، پرچانه، پر گفتار، پر چونه	حرکت کن: بجنب
حرام: نشایست، ناشایستگی، ناشایست، ناسازگار، ناروا، ناپسند، نابایسته، ناپایست	حرکت وضعی: جنبش بخود
حرب: نبرد، کارزار، رزم، جنگ، پیکار، آورد	حرم سرا: پرده سرا، اندرونی
حربه: نیزه، کارد، شمشیر، ترفند	حرمان: نومیدی، ناکامی، ناامیدی
حرص: آزکامگی (āzkāmākīh، آز	حرم: آزرْمِش (āzarmišn، گرامش، آزرْم، آبرو، ارزش،
حرص زدن: آزونَد بودن	ارجمندی، ارج
حرص و جوش: خود خوری	حرمسرا: شبستان، پرده سرا، اندرونی
حرف: وات (حرف الفبا)، بندواژه (حرف الفبا)، واج، همنشینی، گفته، گفتگو، سخن	حروف: واج‌ها، وا‌ها، سخن‌ها، بندواژه‌ها
حرف اضافه: فزون‌واژه	حروف اضافه: افزون‌واژگان
حرف الفبا: بندواژه	حروف ربط: پیوندواژگان
حرف آخر: سخن پایانی	حروم: پامال
حرف آوادر: واکه	حریر: دیبا، پرنیان، پرند، ابریشم
حرف بی ربط: یاه، سخن نادرست، چرند	حریص: آزکامه (āzkāmak، پُرکامگی، آزونَد، آزور،
حرف ربط: واژه پیوندی، پیوندواژه	آزْمَد
حرف زدن: گفتن، سخن گفتن، سخن راندن	حریف: همزور، همچشم، همباز، همآورد، هم نیرد، هم آورد
حرف سین: بندواژه سین	حریق: سوختن، آتش سوزی
حرف صدادر: واکه	حریم: گرداگرد، سرا، پیرامون، بارگاه، ارجگاه
حرف مفت: سخن نابجا	حریم خصوصی: پوشیدگی
حرفه: کار، شگرد، پیشه	حزانت: سرپرستی
حرفه‌ای: کاری، کارشناسانه، کارشناس، کاردان، کارآموده، زبردست، چیره‌دست، چیره دست	حزب: گروه، دسته، جرگه، توده، باهماد
	حزب سیاسی: باهماد
	حزن: دلتنگی، اندوه، افسردگی



حزن انگیز: اندوهبار	حسود: رشکوند، رشکوند، رشکبر، رشکبر، رشک بر، چشم
حزین: غمگین، غمزده، پژمان، اندوهگین، افسرده	تنگ، بد اندیش
حس: سُهش (𐭥𐭥sohišn)، دریافت، دریابش، اندریافت	حسی: سُهشی، سُهشی، دریافتی، دریابشی، پرماسه‌ای
حس گر: دریافتگر، دریابنده، دریابشگر	حشرات: تارپایان
حساب: مارِش (𐭥𐭥mārišn)، مارِش، شمارشگری، شمارش، شمار، رایشگری، دانش شمارگان، برآورد	حشره: تارپایک، تارپای، تارپا
حساب بردن: ترسیدن	حشم: گله و رمه
حساب شده: سنجیده	حشمت: شکوه، بزرگی، بزرگواری
حساب کردن: همان‌نیدن، شمردن، راییدن، بر شمردن	حشیش: منگ، شاهدانه، بنگ
حسابدار: شمارگر، شماردار	حصار: مرزبندی، کلات، دیوار، دژ، پرچین، برج، بارو
حسابداری: شمارگری، شمارداری	حصول: بدست آوردن
حسابگر: دوراندیش	حصیر: بوریا
حسابی: والا، درست، ارزشمند	حصیر بوریا: بلاج
حسادت: رشک، چشم تنگی، تنگ چشمی	حضر: هم نشینان، باشندگان
حساس: نیک دریابنده، نازوک، نازک، شکننده، زودکنش، زودرنج، زودرنج، زود رنج، دلنازک، دل نازک، دریابنده	حضرت: فرمند، سرور، سرکار
حساسیت: سُهندگی، سترسایی، سُهندگی، انگیزش	حضر تعالی: فرمند، سرور، سرکار
حساسیت بر انگیز: سُهنده	حضور: هست، نزدیک، نزد، رودرویی، درگاه، پیشگاه، پدید، پدید، بودن، بود، آمادگی
حسب: شَوَند، برابر، انگیزه، اندازه	حضور به هم رساندن: گرد هم آمدن
حسب الامر: به فرموده، به فرمایش، به فرمان، به دستور، برابر فرموده، برابر فرمایش، برابر دستور	حضورا: نزدباش، روبرو
حسب الامکان: تا جایی که شود	حضوراً: نزدباش، روبرو
حسب الفرمایش: برابر فرموده، برابر فرمایش	حظ: شادمانی، خرسندی، بهره
حسد: رشکورزی، رشک، چشم تنگی	حفاری: کندن، کاویدن، کاوش
حسرت: دژمان (𐭥𐭥)، دریغا، دریغ، آرزو بدل، افسوس	حفاظت: نم، نگهداری، نگاهبانی، پاس‌بانی
حسرت خوردن: آندَمیدن	حفر کردن: کندن، فروکندن
حسگر: دریافتگر، دریابنده، دریابشگر، پرواسنده	حفره: مفاک، گودال، سوراخ، چاله
حسن: نیکی، نیکویی، زیبایی، درستی، خوبی	حفظ: یادسپاری، نگهداری، نگهبانی، پسنهاد، پاسداری، پاسبانی، پاس، اندوختن، از بر
حسن نیت: دوستی، دوستانگی	حفظ اسرار: رازداری، رازبانی
حسنة: نیکودان، نیکو، نیک اندیشی، نیک	حفظ الصحه: بهداشت
	حفظ بودن: یاد داشتن (𐭥𐭥)،
	حفظ کردن: نگهداشتن، نگهداری کردن، از بر کردن



حق: هوده، هده، هُده، هَستو، سزا، روا، راست و درست،	حقیقت طلبی: راستی خواهی، آمیغ پژوهی
راست، درست، داد	حقیقتا: راستی‌را، براستی
حق التحقیق: پژوهانه	حقیقی: راستین
حق التدريس: آموزانه	حک: نگاشته، نگاشتن، کندن، تراشیدن
حق الثبت: نگارخانه	حکاک: نگاشت کننده، نگارنده، نگارگر، مهرساز، کنده گر،
حق الزحمه: دستمزد	تراشگر
حق السکوت: خموشانه	حکایت: سرگذشت، داستان، افسانه
حق العمل: کارمزد	حکم: میانجی، گزاره، فرمایش، فرمان، فرداد، روش،
حق توحش: جانورانه، جانورانگی	دستورنامه، دستور، داور، دادور، امر
حق شناس: سپاس دار	حکما: فرزنانگان
حق ماموریت: کارانه	حکمت: فرزنانگی (وه)، فرزنان (به)، فرزانش
حقارت: زیبونی، خواری، پستی	حکمران: فرمانروا، فرمانده
حقانیت: سزاواری	حکمرانی: فرمانروایی، فرماندهی
حقایق نهفته: پنهانها	حکمیت: میانجیگری، ریش سپیدی، داوری
حقجو: راستجوی، جوینده راستی	حکومت: کشورمداری، فرمان‌روایی، فرماندهی، سرپرستی،
حقدار: هوده‌مند	سالاری
حق شناس: سپاس‌دار (spāsdār 𐭥𐭥𐭥𐭥)	حکومتش: فرمانروایی اش
حقه: نیرنگ، نارو، گول، کلک، فریب، دغل، ترفند	حکومتی: درباری
حقه باز: نیرو، ترفندگر، پشت هم انداز	حکیم: نیکی‌پذیر، نیکودان، فرزانه، دانای راست‌دان، دانا،
حقوق: کارانه (به ماناک دستمزد)، هوده‌ها، دستمزد،	خردمند، آگاه
دادیک، جیره، پاداش	حل: گمیزش، گشوده، گشود، گداخت، چاره‌گری، چاره،
حقوق بشر: درست دانسته‌های مردمان، درست دانسته‌های	بازکردن، باز گشود، آمیختن
مردم	حل شدن: گشوده شدن، چاره جویی شدن، پاسخ یافتن،
حقوق بگیر: مزدور، مزد بگیر	پاسخ داده شدن، آب شدن
حقوق دریافتی: دستمزد	حل کردن: گشودن، چاره جویی، چاره جستن، چاره
حقوق‌دان: هوده‌شناس، دادیکدان	اندیشیدن، چاره اندیشی، پاسخ دادن، آب کردن
حقوقی: هوده‌ای، دادیکی	حلال: گمی‌زنده، گشاینده، گشایشگر، کارگشای، روا،
حقیر: کوچک، کُهر، فرومایه، خوار، خرد، پست، بیمایه	خوردنی پاک، پاکیزه، پاک
حقیر شد: کوچک شد	حلاوت: گوارایی، شیرینی، شیرین
حقیر شدن: کوچک شدن، خوار شدن، پست شدن	حلق: گلوگاه، گلو
حقیقت: فرهود، راستینه، راستینگی، راستی، درستی و	حلقه: زرفین، زُرفین، چنبره، چنبر، انگشتی
راستی، درستی، آمیغ	حلقه بگوش: فرمانبردار، بنده



حلقه زدن: گرد نشینی، پره زدن، پره بستن	حناء: یرنا، سرخینه، برناک
حلقوم: نای، خشک نای، خرخره	حنجره: خشکنای، خشک نای، چاکنای
حلقوی: گرد، زرفینی	حوا: مَشیانه
حلم: نرمش، شکیبایی، بردباری، آرامی	حوادث: رویدادها، پیشامدهای
حله: کوی، جایگاه، جامه	حوادثی: پیشامدهایی
حلوا: نرم شیرینی، شیرینی	حواس: یادها، ویر، گیرایی‌ها، سُهش
حلیم: گندم‌با (بِه)	حواس پرت: گیج، کم یاد، کم ویر، پریشان یاد
حمّام: گرمابه (بِه)	حواشی: کناره‌ها، پیرامون
حمار: خر، الاغ، استر	حواله: واگذاری، سپرده، چک، برات
حماسه: رزمی، دلیری، دلاوری، پهلوانی	حوالی: نژادشناسی، نزدیکی‌های، نزدیکی‌ها، گرداگرد، دور
حماسی: پهلوانی	ویر، پیرامون
حماقت: نادانی، کودنی، کم خردی، سبک مغزی، بی خردی	حوایج: نیازها، نیازمندی‌ها
حمال: ترابر، بارکش، باربر	حوائج: نیازها، نیازمندی‌ها
حمام: گرمابه	حوزه: گستره، گرداگرد، کوی، زمینه، دامنه، پیرامون، پهنه،
حمایت: هواداری، همیاری، همدلی، جانبداری، پشتیبانی	برزن، برخ، بخش
حمایت کردن: آندَخسیدن (بِه)	حوزه علمیه: هیبردستان
حمد: ستایش، سپاس	حوصله: شکیبایی، دل ورس، توان، تاب، بردباری
حمل: ترابری، ترابردن، بردن، باربری	حوض: تالاب، آبگیر
حمل کردن: ترابردن	حول: در مورد، پیرامون
حمل و نقل: جابجایی، ترابری	حول و حوش: دور و بر، پیرامون
حمل و نقل: ترابری	حومه: گرداگرد شهر، برون شهر
حملات: آینده	حی: زنده
حمله: یورش، تکش، تک، تازش، تاختن، تاخت و تاز، تاخت، آفند	حیا: شرم، آزر، آذر
حمله کردن: آفندیدن (بِه)، رزمیدن، تازیدن، تاختن، آفند کردن	حیات: هستی، زیست، زندگی، زندگانی، جان
حمله متقابل: پادرم	حیاط: میان سرا، سرا، دیواربست، بیرونی
حمیت: مردانگی، جوانمردی	حیاانا: گاهگاه، گاه‌گاهی، شاید، اگر
حمیرا: سرخ فام	حیث: هر کجا، جا، آنجا که
حنا: یرنا، سرخینه، برناک	حیثیت: آبرو، ارزش
	حیران: مدهوش (بِه)
	حیران: گیجیده (بِه)



حیران: شولیده (پ)، هاج و واج، گوشوان، سرگشته،

سرگردان

حیران شدن: شولیدن (پ)، هاژویددن

حیران‌شده: شولیده (پ)،

حیرانی: شیفتگی (پ)،

حیرت: شگفتی

حیرت انگیز: شگفت آور، شگفت انگیز

حیرت آور: شگفت آور، شگفت انگیز

حیرت زده: شگفت زده

حیز: هیز، نامرد، چشم چران

حیص و بیص: کشاکش

حیض: دَشتان

حیطه: گستره

حیف: دریغ، آخ، افسوس

حیف شد: تباه شد

حیف شدن: تباه شدن

حیف که: افسوس که

حیلت: نیرنگ، فریب، شيله، دغل

حيله: کیدآوری (و)، ترفند (پ)، نیرنگ‌باز، نیرنگ، مکر،

فسون، فریب، شيله، دغل، تزویر

حيله گر: فریبکار، فریبا

حین: هنگام، میان، زمان

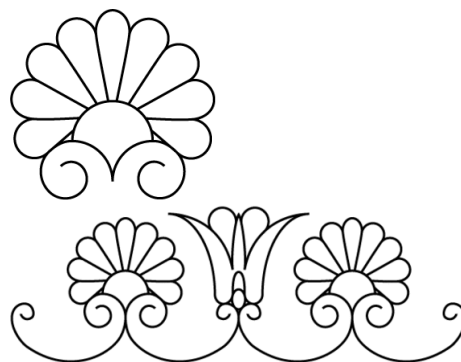
حیوان: زیستار، دَد، جانور، جاندار

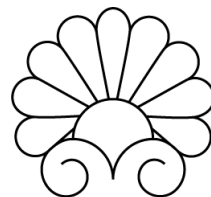
حیوان وحشی: دد، جانور درنده

حیوانی: دَد وَش، جانوری

حیوانیت: جانوری







خاضع: نرم رفتار، فروتن، افتاده

خاطر: یاد، ویر، هوش، دل

خاطر جمع: آسوده دل

خاطر خواه: شیفته، خواهان

خاطر نشان: یادآوری، یادآوردن، یادآور شدن

خاطر نشان کرد: یادآوری کرد

خاطرات: یادمان‌ها، یادبودها

خاطر خواه: دلباخته

خاطر نشان: یادآوری، یادآور، گوشزد

خاطره: یادنامه، یادمان، یادگار، یادبود، یاد بود

خاطی: لغزشکار، گناهمند، گناهکار، بزه کار

خاقان: شاه

خال: فند

خال کوبی: فند کوبی

خالداری: فندین، پرش

خالص: آویژه (آپاک)، ناباور، ناب، سره، زدوده، پالیده، پاک، بی آلایش

خالصانه: بی آلایش

خالصی: سارایی، سارا

خالق: دادار، پدیدارنده، پدید آورنده، باشاننده، آفریننده، آفرینشگر، آفریدگار

خاله: مادر تایی، مَرخا، دایزه

خالو: کاکو، دایی

خالی: ونگ، تهی، تَهی، پوچ

خالی و عریان: تهی و تهک

خام طبع: ناپخته سرشت، خام سر

خان: کیا، سالار، بزرگ

خانقاه: خانگاه

خانم: کدبانو، دوشیزه، بانو

خانه بیلاقی: خانه تابستانی

خاویار: تخم ماهی

خاین: نابکار، دشمنیار، دشمن یار

خاتم: نگین، پایانی، انگشتی

خاتمه: فرجام، سرانجام، ته، پایان

خاتمه دادن: پایان دادن، بفرجام رساندن، بپایان بردن

خاتمه ی کلمه: پی چسب

خاتمه یافتن: پایان یافتن، انجامیدن

خاتون: کدبانو، بانو

خادم: پیشیار (ب)، نوکر، کارگزار، فرمانبر، چاکر، پیشکار

خارج: بیرون، برون

خارج از: بیرون از، بیرون

خارج از توان: ناتاوست

خارج از کشور: بیرون از کشور

خارج شدن: فابیرون شدن (و)، فراجستن، فابیرون شدن، در شدن، بیرون شدن

خارج قسمت: بهر

خارج ج: بیگانه، برونمرزی، برونمرز

خارجی: فرنگی، بیگانه، بیرونی، برونی، انیرانی

خارق العاده: نوهنجار، فراپندار، شگفت آور، شگفت انگیز، چشمگیر

خازن: انبار

خاص: ویژه، برگزیده، برجسته

خاصه: تهیگاه

خاصه: ویژه

خاصی: ویژه‌ای

خاصیت: ویژگی، سودبخشی



خجول: کمرو، شرمگین، شرمسار، آرمگین	خائن: کژپیمان (پ)، نامرد، ناراست، نابکار، دشمنیار، دشمن
خدا حافظ: درود، خدا نگهدار، بدرود	یار
خدا رحمتش کند: خدا بیمارزدش	خباثت: ناپدید، ناپاکی، پلیدی، بدنهادی، بدسرشتی
خدا حافظ: درود، خدانگهدار یا بدرود، خدانگهدار، خدا نگهدار، بدرود	خباز: نانوا
خدا حافظی کردن: بدرود گرفتن، بار بستن	خبازی: نانوایی
خدای واحد: خدای یکتا	خبث: پلیدی، بدنهادی، بدسرشت
خدشه: خراش، آسیب	خبر: نوداد، گزارش، رسیده، تازه، پیام، آگهی، آگاهی
خدعه: نیرنگ، فریب، ترفند	خبر چین: سخن چین، انیشه
خدمات: کارها، دستیاری	خبر داشتن: آگاه بودن
خدمت: نیروورسانی، فرمانبرداری، زاور، دستیاری، تیمار، پیشگاه، پیشکاری، پرستش، به کار رفتن، بندگی	خبر دادن: پیام دادن، آگاه کردن
خدمت سابقه: دیرینگی	خبرگان: کارشناس‌ها، کارآموده‌ها، زبردست‌ها، آگاهان
خدمت شما: بفرمایید	خبرگزاری: نوگزاری، پیام گزار، پیام رسان، بنگاه پیام رسانی
خدمت کار: نوکر، کارگزار، زاور، پیشیار، پیشکار، پاکار	خبرنگار: نودادنویس، گزارشگر، روزنامه نویس
خدمت کردن: کارگزاری، پیشکاری، پرستیدن	خبره: ورزیده، کارشناس، کارآموده، زبردست، آگاه
خدمتکار: پیشیار (پ)، پیشکار (پ)، پاکار (پ)	خبرها: تازه‌ها، پیام‌ها، آگاهی‌ها، آگاهی
خدمت کار: زاور	خبری: آگاهی
خدمتکار: پرستار	خبط: لغزش، کژروی، کجروی
خذلان: ویران، ناآباد	خیبث: ناپاک، گجستک، پلید، بدنهاد، بدسرشت
خراب: ویرانگر، ویران، نابود، نابسامان، رمبیدن، رمبش	خییر: کاردان، کارآموده، آگاه
خراب شدن: گزند دیدن، آسیب دیدن	ختم: واپسین، پایانی، پایان دادن، پایان
خراب کردن: فرو شکاندن، از کار انداختن	ختم شدن: پایان یافتن، انجام شدن
خرابات: نیایشگاه، مهرابه، خورآباد	ختم کردن: پایان دادن
خرابکار: ویرانگر	خجالت: شرمندگی، شرمساری، شرم، سرافکندگی، آرم
خرابکاری: ویرانگری	خجالت آور: شرم آور
خرابه: ویرانی، ویرانه، کنده	خجالت کشیدن: چکسیدن (پ)، شرمیدن، شرمنده شدن، شرم کردن، شرم داشتن، شرمیدن
خرابی: ویژگان، ویرانی	خجالت می کشم: شرم دارم
خراج: دهشمند، دهشگر، باژ، باج	خجالت می کشم: شرم دارم
خراط: خراشگر، چوب تراش	خجالتی: کمرو، آرمگین
خرافات: یاهوها	خجل: شرمسار
خرج: هزینه	خجل شدن: شرمیدن



خرج سفر: هزینه راه	خصوصاً: بویژه، به ویژه
خرجین: نبان، توشه دان، باردان	خصوصاً: به ویژه
خرطوم: شنگ، بینی پیل	خصوصی: ویژه‌نام‌ها، ویژگیانی، مردمی
خرقه: شولا	خصوصیات: ویژه
خرقه افکندن: بیخودگشتن	خصوصیت: ویژگی
خرقه پوش: سوفی، جولخی	خصومت: ستیز، دشمنی
خروج: بیرونی، بیرون رفتن، بیرون آمدن، بیرون، برونشد، برونش، برونروی، برونرفت	خصیصه: ویژگی
خروجی: واشدگاه	خضوع: فروتنی، افتادگی
خزانه: گنجینه، گنج	خط: سَمیره (برهان قاطع) (خط هندسی)، دبیره (آن خطی که برای نوشتار بکار می‌رود)، نوشت، راسته، راستا، دست نوشته، دست نوشت، بند
خزانه دار: گنجور	خط آهن: راه آهن
خزانه‌دار: گنجور	خط فاصله: جداگر
خزانه‌داری: گنج‌وری	خط کش: پگمال، پگمال
خزف: سفال	خط مشی: روش، راه و روش، راه
خزینه: گزینه، گرمابه، پالاب	خطا: نادرستی، نادرست، سهو، چینه، بزه، ایراد، اشتباه
خسارات: آسیب‌ها	خطا کار: بزه‌کار، بزه‌گر
خسارت: زیانکاری، زیان بردن، زیان	خطاب: سخن
خسارت دیدن: آسیب دیدن، آزار دیدن	خطاط: خوشنویس
خست: کنسی، چشم تنگی	خطاطی: خوشنویسی
خسوف: گرفت (پ)، ماه گرفتگی، گرفتن ماه، گرفتگی ماه	خطا کار: گناه‌مند
خسیس: گِیس، کنس، زُفت، تنگ چشم	خطر: ناگواری، مرگ آور، گزند، سیج، زیان، ترس، بیم، آسیب
خشن: سخت‌رو، درشت‌رو، خشمگین، تند خو	خطرناک: هراس انگیز، گزندبار، زیانبار، زیان آور، دشوار، ترسناک، بیمناک، آسیب زننده
خشوع: نرم رفتاری، فروتنی کردن، فروتنی، افتادگی	خطه: مرز و بوم، کشور، سرزمین
خشونت: درشتی (پ)، سخت رویی، درشتخویی، درشت رویی، خشمگینی، تندخویی، پرخاشگری، بدرفتاری	خطی: دستنویس، دست نویس
خشیت: فروتنی	خطیب: سخنور، سخنگو، سخنران
خصلت: نهاد، منش، سرشت، خیم، خوی، خو	خطیر: والا، کلان، بزرگ
خصم: ستیزه جو، دشمن، پیکار جو	خفاش: کورشاپرک
خصمانه: دشمنگونه، دشمنانه	خفت: سبکی (و)،
خصوص: ویژه، باره	



خفا: پنهانی (𐭮𐭲𐭮)، نهفته، نهان، پنهان	خلق: نو آوری، منش، مردمان، مردم، فرخوی، سرشت، رفتار،
خفاء: نهفته، نهان، پنهان	خیم، خوی، خو، توده، آورش، آفرینش، آفریده
خفاش: کورشاپرک، شبکور، شب پره، بیواز	خلق الساعه: نوپدید
خفت: سبک ساری (𐭮𐭲𐭮)، کوتاه‌مایگی، سبکی، زبونی، خواری	خلق الساعه: هنگامی
خفه: خپه	خلق شده: آفریده
خفیف: کوچک، کم، سبک	خلق کردن: ساختن، آفرینش، آفریدن
خلا: ونگی، تهیگی، پوچی	خلقت: نهاد، سرشت، آفرینش
خلاء: تهیگی، پوچی	خلل: گشادگی، رخنه
خلاص: رهایش (𐭮𐭲𐭮)، رهایی، رها، آزاد	خلل ناپذیر: تباهی ناپذیری، آسیب ناپذیری
خلاصه: گزیده، کوتاه‌شده، فشرده، چکیده	خلوت: نهانی، نهانگاه، تنهایی، پنهانی
خلاصه اینکه: بدین سان	خلوت سرا: شبستان، اندرونی
خلاصه کلام: سخن کوتاه	خلوت نشین: مردم گریز، پرده نشین
خلاصی: رهایی	خلوص: نابیوسان، نابی، سره گی، سرگی، سارا، سادگی
خلاصی یافتن: رستن	خلوص نیت: پاکدلی
خلاف: واروی، وارونه، نایکسان، ناهمگون، ناسازگار، نارو،	خلیج: شاخابه (𐭮𐭲𐭮)، کنداب، شاخاوه، شاخاب، آبگیر،
سریچی، زشتی، رویاروی، در برابر، تبه، بزه، بدی	آبکند
خلافکار: کژکار، تبهکار، بزهکار	خلیج فارس: کنداب پارس، شاخاب پارس، شاخاب ایرانی،
خلافکاری: تبهکاری	آبکند پارس
خلاق: آفریننده، آفرینشگر، آفرینا	خلیفه: جانشین، پادشاه تازی
خلاقانه: نوآورانه، آفرینشگرانه	خلیق: خوش خوی
خلاقیت: نوآوری، نوآفرینی، آفرینش‌گری	خلیل: یاور، یار، دوست
خلال: هنگام، کمبود، کاستی، درمیان	خمار: ناوان، می‌زده
خلاق: مردم، توده‌ها، آفریدگان	خمر: مستی آور، باده
خلسه: ربودگی	خمس: یک پنجم، پنجک، پنج یک
خلط: درهم آمیخته، خل، چرک، آمیزه، آمیختگی	خمود: دلتنگ، پژمرده، افسردگی
خلع: برکنندن، برکناری	خمیر: ورا، کشا
خلع سلاح: زدافزاری	خمیره: سرشت
خلع کردن: برکنار کردن	خشی: نر ماده، کماسه، گُماسه، خنزک، خَنزک، بی‌سو، امرد
خلعت: دادشاد، پیشیاره، پیشکش	خشی کردن: بی‌کنش کردن
خلف: فرزند، جانشین، بازمانه	خنجر: سرنیزه، دشنه، خونبر
خلف وعده: ناسازگاری، پیمان شکنی	خندق: گودال، گندک، کنده، کندک
	خنده قهر آلود: زهر خند

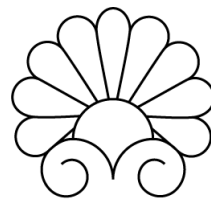


خواب غفلت: خواب گمراهی، خواب فراموشی	خوش طبع: نیک‌نهاد
خواری: زبونی، پستی	خوش طینت: نیکومنش، نیکو نهاد، نیکو سرشت، خوب سرشت
خواست باطنی: خواست درونی	خوش فکر: نیک اندیش
خواص: ویژگی‌ها (ب)، یاران، ویژگی‌ها، ویژگی	خوش قامت: خوش اندام
خوانین: خانها	خوش قول: خوش پیمان
خوب بودن حال: خوشی، خوش بودن، چاق بودن دماغ، تندرست بودن	خوش قیافه: خوبچهر
خوب سیرت: پاکدل، پاک نهاد	خوش کلام: سخنور، خوش گفتار
خوب صورت: زیبا، خوش چهره، خوبروی	خوش لحن: خوشنوا، خوش آوا
خود رای: خویشکار، خود رای، برمخیده	خوش لقا: زیباروی
خود رائ: خود رای، برمخیده	خوش لهجه: خوشگوی
خود مختار: خودگردان، خود توان	خوش مشرب: نیک رفتار
خودرو کروکی: خودرو روباز	خوش معامله: خوش داد و ستد
خودکفا: خودپسنده	خوش منظر: خوش چشم انداز
خودمختار: خودگردان	خوش نظر: خوش نگر
خورش قورمه سبزی: سبزه خورش	خوش نغمه: خوش آواز
خورش قیمه: ریزه خورش	خوش نقش: خوش نگار
خوش اخلاق: نیک خوی	خوش یمن: فرخنده
خوش اقبال: نیکبخت	خوش اخلاق: ساویز (ب)،
خوش بیان: شیرین سخن	خوشحال: شادمان، شادکام، شاد، سرخوش، دلشاد، خورسند، خرسند
خوش ترکیب: خوش ریخت	خوش خلق: ساویز (ب)،
خوش تیپ: منوچهر، خوش چهارمان	خوش قامت: خوش رُست
خوش حساب: خوش پرداخت	خوش نیت: خوش سیگال
خوش خدمتی: چابلوسی	خوش وقت: شاد
خوش خط: خوشنویس، خوانا	خوف: هراس، ترسیدن، ترس، بیم، باک
خوش خط و خال: دلفریب	خوف برداشتن: هراسیدن، ترسیدن، بیم داشتن
خوش خلق: خوشخوی، خوش رفتار، خوش خوی	خوفناک: هراسناک، سهمناک، ترسناک، بیمناک
خوش سلوک: مهربان، خوش رفتار	خوک وحشی: گراز
خوش سلیقه: خوش پسند	خوی گرفتن: آمخته شدن
خوش سیما: خوشرو، خوبروی	خیاط: دوزنده، درزی، جامه دوز
خوش صحبت: خوش سخن	
خوش صدا: خوش آواز، خوش آوا	



خیاط خانه: دوزندگی
خیال: گمان، پندار، انگارش
خیال انگیز: پنداشت آور، پنداشت انگیز، پندار آور، پندارانگیز
خیال کرد: پنداشت
خیال کردم: گمان کردم، پنداشتم
خیال کردن: گمان کردن، سمر دیدن، پنداشتن، انگاشتن
خیالی: پنداری، پندارآمیز
خیام: چادر دوز، تاژ دوز
خیانت: نامردی، ناسپاسی، ناراستی، دشمنیاری
خیانت در امانت: پیمان شکنی
خیانت کردن: دغا کردن
خیر: نیکوکارانه، نیکوکار، نیکو، نیک، شایسته، خوش، خوب،
جوانمرد، پاک، بزرگواری، بخشش
خیر اندیش: نیک خواه
خیر خواه: نیک خواه
خیر رساندن: سود رساندن، دستگیری
خیر مقدم: خوش آمد
خیرات دادن: بخشش در راه خدا
خیر خواهانه: نیکخواهانه
خیر مقدم: خوشامد، خوش آمد
خیریه: نیکویی، نیکوکاری، نیکوکارانه، رستگاری
خیل: گروه، سپاه، تیره
خیلی: فراوان، بسیار، انبوه
خیمه: چادر، تاژ
خیمه بزرگ: خرگاه، اسپک
خیمه شب بازی: تاژ بازی





دانلود: بارگزاری

داوطلب: نامزد، درخواستگر، داوخواه، داو خواه، خواستار

داوطلبین: داوخواهان

دایر: پایدار، پا برجا، برپا، آباد

دایرة المعارف: دانشنامه

دایره: فروند (په fravand)، پرهون (په)، گردی، گرد،

دوردار، دف، داریه، چنبره، چنبر، برهون یا

دایره المعارف: دانشنامه

دایره زن: دریه زن

دایره زنگی: دریه

دایره کش: پرگار

دایره نصف النهار: پرهون نیمروز

دایم: همیشه، همیشگی، همواره، همش، جاویدان، پاینده، پایا

دایم الخمر: می‌خواره

دایما: همیشه، همواره، پیوسته

دایمر: دوپار

دایمی: همیشگی

دایی: کاکو

دائرة المعارف: دانشنامه

دائرة المعارف: دانشنامه

دائم: پدرام (په)، همیشه، همیشگی، همواره، همش،

جاویدان، پاینده، پایا

دائم الخمر: میدان‌ها، می‌خواره

دائما: همیشه، همواره، پیوسته

دائماً: همیشه

دائمی: پایسته (په)، همیشگی

دب: خرس

دب اصغر: خرس کوچک

دب اکبر: خرس بزرگ

دباغ: چرمگر، تیماجگر، پوست پیرا

دپورت: بازگرداندن

درم: درهم، درم

دماغ: مغزینه

دابل کلیک: دو تلنگر

داخل: میان، درون، تو یا درون، تو، اندرونی، اندرون، اندر

داخل کشور: درون کشور

داخلی: اندرونی (په)، درونی، خانگی

داد و قال: داد و فریاد، داد و بیداد

داداش: برادر

دادن صیقل: زدایش

داده‌های اصلی: فراداده‌ها

دارالتادیب: زندان، آموزندان، ادبگاه

دارالتجاره: سوداکده

دارالتعلیم: آموزشگاه

دارالفنون: هنرکده، هنرستان

دارالمجانین: دیوانه خانه، تیمارستان

داربی: شهرآورد

داروغه: کلانتر، پاسبان

داروی مسکن: آرامبخش

داشبرد: تبوکه

داعی: نیایشگر، فراخوان، خواهنده

داغ: نشان، سوزان، اندوه

داکیومنت: گواهی، دبیزه

دانس: پایکوبی



دبدبه: شکوه، بانگ، آوازه	در حقیقت: راستی‌را، به راستی، براستی، بدرستی
دبه: کیسه، آوند	در حین: در هنگام، در روند
دپورت: بازگرداندن	در خدمت: در پیشگاه
دت م: هنگام، گه، گاه، زمان، پاس	در خصوص: درباره
دجله: تیگرا، ارون‌درو، ارون	در دست احداث: در دست ساخت
دخالت: میانجیگری، دست درازی، دست اندازی، پادرمیانی	در دست اقدام: در دست انجام
دخانی: دودزاینده، دودزا	در دست تهیه: در دست ساخت، در دست انجام
دخانیات: دودگان، دودزاینده‌گان، دودزاه‌ها، دودآورها	در رابطه با: درباره، در پیوند با
دخل: درآمد، در آمد	در راس: در بالای
دخول: گام نهادن، درون‌شدن، درون شدن، پانهادن، پانهادگی	در رأس: در بالا
در: مروارید	در صورتی: چنانچه، اگر
درّاج: پروازکن (وچه)	در صورتی که: هنگامی که، چنانچه، با آنکه، اگر چنانچه، اگر
در ارتباط با: درباره	در ضمن: وایست، وانگهی، همراه با، همچنین، هم هنگام با،
در اسرع وقت: هرچه زودتر، هر چه زودتر، بسیار زود، بسیار تند	در هنگام، افزون برین
	در طول: در هنگام، در راستای، در درازنای، در درازنا، در درازا
	در عوض: در برابر
در انظار عمومی: پیش دیده همگان	در عین حال: همسان با آن، همسان آن، در همان سان، به همان سان
در این ارتباط: در این باره	در غیر این صورت: وگرنه
در این خصوص: در این باره	در غیر اینصورت: وگرنه
در این مورد: در این راستا، در این باره	در غیر اینصورت: وگرنه
در آخر: در پایان	در قبال: در برابر، در ازای
در آن مورد: در آن باره	در قدیم: پیشترها
در باب: درباره، در این باره	در کل: سرتاسر، رویهمرفته
در ثانی: دوم این که، از سویی	در مجموع: رویهمرفته
در جمع: در کنار	در محذور: در تنگنا
در حال: رو به	در مشبک: اژکن
در حال انجام کاری بودن: درگیر انجام کاری بودن	در معیت: همنشین، همراه، به همراه
در حال توسعه: رو به پیشرفت	در مقابل: فراروی، در برابر آن، در برابر
در حال حاضر: هم اینک، هم اکنون	در مقایسه با: در سنجش با
در حال رشد: رو به پیشرفت	در مورد: درباره
در حالی که: در هنگامی که، با این که، اینک آنکه	در نتیجه: بنابر این، برآیند اینکه، برآیند این که، از این روی
در حالیکه: زمانیکه، در همان هنگام، اینک آنکه	
در حد چیزی نبودن: درخور چیزی نبودن	



درس خواندن: فراگرفتن، دانش آموختن، آموختن	در نظر: فردید، درنگر، درنگ
درس دادن: آموزش دادن، آموختن	در نظر آوردن: درنگریستن، درنگر آوردن
در ساز: خرامش	در نظر داشتن: درنگر آوردن، به دیده داشتن
در ساعت: در زمان، در دم	در نظر گرفتن: درنگریستن، درنگر آورده، در نگریستن، در
در شک: گردونه	نگر داشتن، به یاد داشتن، به دیده داشتن، بدیده گرفتن
در شک: چی: گردونه دار	در نهایت: سرانجام، در پایان
در صدد: در تلاش	در هر حال: به هر روی
در صورتی: چنانچه، اگر	در هر صورت: در هر گونه
در صورتی که: چنانچه	در واقع: به راستی، براستی، بدرستی
در عین حال: بهمان سان	در وجه شما: برای شما
در قفا: در پشت، در پس	در اسرع وقت: در کمترین، با شتاب
در ک: یادگیری، گیرایی، دریافت	در اصل: از پایه، از بنیاد، از بن
در ک کردن: دریافتن، در یافتن، پی بردن	درام: اندوهبار، اندوه
درم: درهم، درم	درایت: هوش، خرد، بینش، آگاهی
در معرض: دستخوش	در این صورت: بدینگونه
در مورد: درباره	در این مورد: در این پیرامون
درنا: پرنده	در آوردن دبه: پیمان
در نتیجه: سرانجام، برآیند اینکه	در بی: شهرآورد
در نظر داشتن: در یاد داشتن	درج: نوشتن، گنجانیدن، جای دادن
در نظر گرفتن: بشمار آوردن	درجات: زینه‌ها، پایگان
دریاچه ارومیه: اسپوتا	درجه: میزان، زینه، رده، دسته، جایگاه، پایه
دریای احمر: دریای سرخ	درجه حرارت: دما
دریای عمان: دریای مکران	درجه دار: پایه ور، پایه دار
دز: دژ، چنده	در جهت مخالف: درسوی وارونه
دزفول: دژپُل، دزپول	در حال حاضر: همین دم، هم اکنون
دزیج: چنده گذاری	در حقیقت: به راستی
دزیمتری: چنده سنجی	در خصوص: درباره، پیرامون
دست آخر: سرانجام، در پایان	در دانه: فرمروارید
دست بر قضا: ناگهان، ناگاه	در رابطه: درباره
دست به عصا: با هشیاری	درس: آموزه، آموزش
دست به یقه شدن: گلاویز شدن، دست به گریبان شدن	درس اول: آموزه نخست
دست حمایل کردن: دست در گردن انداختن	درس خوان: شاگرد



دست نخست: نورس، نوبر	دفتر حساب: دفتر رسیدگی
دستجرد: دستگرد	دفتر خاطرات: دفتر یادمان‌ها، دفتر یادبود
دستخط: دستنوشته	دفرمه: دگرریخت
دستشویی: تواله	دفع: واژدن، رانش، راندن، دور کردن، پس زدن، پداند، پایداری
دسته جمعی: گروهی	دفع الوقت: زمان گذرانی
دستور: فرمان	دفعنا: یکپه، یکباره، ناگهان، ناگاه
دستور جلسه: دستور نشست	دفعه: بار
دستور قتل: دستور کشتن	دفن: گوراندن، در خاک کردن، خاکسپاری
دستور العمل: شیوه نامه، دستور کار، دستور	دفن کردن: گوراندن، خاکسپاری، به خاک سپردن
دسر: پیشیاره، پیشاره	دفن و کفن: خاکسپاری
دسکتاپ: میز کار	دق: رنج، اندوه
دسیسه: ترفند نهانی	دقت: موشکافی، موشکافی، موشکافتن، ژرف بینی، ژرف، ریزبینی، ریز بینی، تیزنگری، تیزبینی، تیز بینی، باریک بینی
دعا: نیایش، ستایش	دقت کامل: یاد نگرش
دعا خواندن: باژ داشتن	دقت کردن: هوش گماردن
دعا کردن: نیاییدن، نیایش کردن	دقیق: باریک (پ)، موشکافانه، موشکاف، موشکاف، مو به مو، ژرف نگر، ژرف بین، ریزبینانه، ریزبین، درست تیزنگر، درست، تیزنگر، تیزبینانه، تیز بین، باریک بینانه، باریک بین
دعا می‌کنم: نیایش می‌کنم	دقیقا: هوشدارانه، موشکافانه، درست، به درستی، با ژرف نگری، با ریز بینی
دعوا: کشمکش، ستیز، زد و خورد، درگیری، جنگ	دقیق الفکر: باریک اندیش (و)، دقیقه: شمار، دم، دم
دعوا کردن: کتک کاری کردن	دقیقه شمار: دم شمار، دم شمار
دعوت: فراخوانی، فراخوانی، فراخواندن، فراخوان	دکان: کرپه، فروشگاه، دوکان
دعوت کرد: فراخوان	دکاندار: دوکاندار
دعوت کردن: فراخواندن	دکتر: پزشک
دعوت نامه: نامه فراخوان، فراخوان نامه	دکترین: افراهی، افرا
دعوت نامه: فراخوانی، فراخوانه، فراخوان نامه	دکلمه: رو خوانی، به خوانی
دعوی: کشمکش	دکه: کرپه
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دغدغه: نگرانی، دلواپس، پریشانی	دکور: آرایه (ف)، آرایه، آراستن، آذین
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دفاتر: دفاترها	
دعوت نامه: نامه فراخوان، فراخوان نامه	
دعوت نامه: فراخوانی، فراخوانه، فراخوان نامه	
دعوی: کشمکش	
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دغدغه: نگرانی، دلواپس، پریشانی	
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دفاتر: دفاترها	
دعوت نامه: نامه فراخوان، فراخوان نامه	
دعوت نامه: فراخوانی، فراخوانه، فراخوان نامه	
دعوی: کشمکش	
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دغدغه: نگرانی، دلواپس، پریشانی	
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دفاتر: دفاترها	
دعوت نامه: نامه فراخوان، فراخوان نامه	
دعوت نامه: فراخوانی، فراخوانه، فراخوان نامه	
دعوی: کشمکش	
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دغدغه: نگرانی، دلواپس، پریشانی	
دعوی کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نیز هست)، دفاتر: دفاترها	

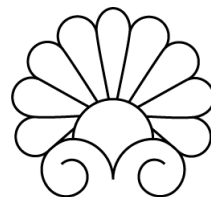


دنیای مادی: گیتایی	دکوراتور: آرایه گر (ف)، آراگر، آذین گر، آذین کار
دنپایی: گیتایی، جهانی	دکوراتیو: آرایشی (ف)،
دنیوی: این جهانی (و)، گیتانه، گیتایی، گیتوی	دکوراسیون: آرایه گری (ف)، آرایش (ف)، چیدمان
دنیوی و اخروی: آن جهانی و این جهانی	دکوراسیون منزل: خانه آرای
دها: هوشمندی، زیرکی	دلاک: کیسه کش
دهاء: هوشمندی، زیرکی	دلال: میانه، میانجی، داد و ستدگر
دهاقین: دهقانها	دلالت: فرمودی، راهنمودی، راهنمایی
دهر: روزگار	دلالی: میانه گری، میانجیگری
دهقان: کشاورز، دهگان	دلایل: نشانه‌ها، نشخه‌ها، فرندها، شوندها، چرای‌ها، آوندها،
دومین: دومین	انگیزه‌ها
دو کا: پیشکش، ارمغان	دلچک: لوده، فسوسگر، شوخ، دلغک
دوا: دارو	دلو: دھوه، آوند آبکشی
دواب: چهارپایان، چارپایان	دلیجان: گردونه، گاری
دوات: سیاهی دان، دوده دان، دوداب دان	دلیل: نشانه، نشخه، فرنود، فرنایش، شوند، شوند، شوند،
دواخانه: دارو کده، دارو خانه	رهنمون، رهبر، راهنما، چرای، برهان، آوند، انگیزه
دوام: ماندگاری، دیرنگی، جاویدان، پابنده، پابرجا	دلیل آوری: فرنایش
دو آلیسم: دوگروی	دم صبح: سپیده دم، پگاه، بامداد
دوبعدی: دودورا	دماغ: مغزینه، مغز سر
دوبل: دولا، دویخش، دو برابر	دمق: دمک، دمغ
دوبله: دگرزبانی	دمکرات: مردمسالار
دوپیس: کت و دامن، دوپاره، دو تکه	دمل: کورک، آماسه، آبسه
دوجداره: دولایه، دودیواره، دویوسته	دمو کرات: مردمسالار
دوجین: دو شش	دمو کراتیک: مردمی، مردم سالاری، مردم سالارانه،
دور: گرد، دورک	مردسالارانه
دور باطل: دور تباه	دمو کراسی: مردمسالاری، مردم سالاری
دور برداشتن: خیز برداشتن	دن ظهور کر: پدید آمدن
دوران: گردیدن، روزگار، چرخیدن	دنات: فرومایگی، پستی، بی‌گوهری
دوره: زمانه، چرخه	دندان قروچه: دندان کړوچه
دوروبر: گرداگرد	دندریت: دارینه (ف)،
دوری گزیدن: پرهیزیدن	دنیا: گیتی، گردون، کیهان، سپهر، زمین، جهان، اینجهان،
دوسیه: گواهی، دبیزه	این جهان



دوش: آبپاش	دینار: دنار
دوقلو: همزاد، همایند، توامان	دینامیت: شکافنده
دول: کشورها، فرماندارها	دینامیک: پویایی‌شناسی (ف)، پویا (ف)
دولت: کابینه	دیه: خون بها
دولتمرد: کارتار	دیو سیرت: دیو سرشت
دولتمردان: کارتاران	دیوار مشترک: دیوار هنباز
دولتمند: توانگر	دیوان جزا: دیوان کیفر
دولتی: فرمانروایی	دیوان عالی کشور: دیوان دادرسی کشور
دولو کس: خوش سر و رو	دیوان محاسبات: همارستان
دوما: دوم اینکه	دیوانه مزاج: هلک، لچ، روان پاک، خل
دوماً: دوم اینکه	دیوث: پژاوند
دون: ناکس، فرومایه، پست	دیوریشن: دیرش
دون صفت: فرومایه، پست	
دیار: کاشانه‌ها، سرای‌ها، سامان، خانه‌ها	
دیاگرام: نمودن، نمودار	
دیالیز: تراکافت	
دیانت: خدا پرستی	
دیتاییس: پایگاه داده‌ها، انبار داده‌ها	
دیر: نیایشگاه، آتشگاه	
دیر مغان: آتشگاه	
دیتوسیا: دشزایی	
دیسک: گرده، گرد، گردک	
دیسکت: گرده لرزان	
دیسکشن: کالبدشکافی	
دیسپیلین: سامان، آراستگی	
دیکتاتور: خودکامه، خودسر	
دیکتاتور مآبانه: خودکامانه، خودسرانه	
دیکته: گونویسی	
دیلماج: ترجمان (ترجمان تازی شده ترگمان است که از پارسی به تازی رفته)، برگرداننده	
دیمی: بش	
دین: کیش، دین، بدهی، آیین	





ذکور: مردها

ذکی: زیرک، تیز هوش، باهوش

ذلت: سرشکستگی، خواری، پستی، بدبختی

ذلیل: زبون، خوار

ذلیل خوار: زبون

ذم: نکوهش، ناسزا، دشنام، بدگویی

ذمه: تاوان، پیمام

ذهن: یاده، یاد، ویر، هوش، اندیشه

ذهنی: ویری

ذهنیت: نگرش، دیدگاه، جهان بینی

ذهنیت گرا: انگارگرا

ذهنیت گرایی: انگارگرایی

ذوات: فرزندان، زادها

ذواسم: نام‌دار

ذوب: گدازش (vitāzišn ۷)، ویتازش

ذوب آهن: آهن گدازی

ذوب شدن: گداختن (vitāxtan ۷)، آب شدن

ذوب کردن: گداختن (vitāxtan ۷)،

ذوحیاتین: دوزیست

ذوزنقه: کجدار، فروهشته

ذوعقل: باخرد (۷)، خردمند

ذوق: هنر، شور، دریافت، خواهش، پسند، پرشور، آرزو

ذوق زدگی: فرخوشی، سرخوشی

ذوق کردن: شادی کردن

ذیصلاح: شایسته، بایسته

ذیقیمت: گران‌بها، باارزش

ذیل: زیر، پایین، پانوش

ذیلا: درزیر، در پایین، پس از این

ذینفع: سودبر

ذات: گوهره (gōharak ۷)، نهاد، گوهره، سرشت، درون،

خیم، جم

ذات الریه: سینه پهلوی

ذاتا: نهادی، گوهری، سرشتی

ذاتی: نفسی، گوهری، درونی، خدادادی

ذاکر: نیایشگر، ستایشگر

ذایقه: چشش، چشایی

ذائقه: چشایی (۷)، چشش

ذبح: گلوبری، کشتن، سربریدن

ذبیح: کرپان، سر بریده

ذت: مزه، گوارایی، خوشی، برخورداری

ذخایر: انباشته‌های

ذخیره: پشتوانه، پس انداز، اندوخته، اندوختن، انبار کردن،

انبار

ذخیره کردن: انباردن

ذخیره نهادن: پس دست نهادن (۷)،

ذرت: بلال

ذره: ریزه، خرده

ذره بین: ریزه بین، ریزبین، ریز بین

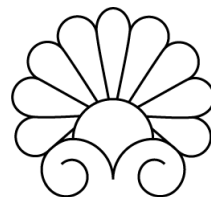
ذکاوت: هوشیاری، شور، زیرکی، تیزهوشی، باهوشی

ذکر: یادکرد، یادآوری، یاد کردن، یاد آوری، یاد، نیایش،

نرینگی، نام بردن، ستایش

ذکر کردن: یادکردن، گفتن، بازگو کردن، آوردن





رادیولوژی: پرتوپزشکی (ف)، پرتوشناسی، پرتو شناسی

رادیولوژیست: پرتوشناس (ف)،

راس: مهتر، سرور، سر، سار، تارک

راست اعتقاد: راست باور

راست قامت: راست بالا

راسخ: پایدار، پای برجا، پابرجا، استوار

راضی: خرسند (ب)، دلخوش، خوشنود، خشنود، بهکام

راغ قوه: چراغ دستی

راغب: گراینده، گرایش، خواهان

رافت: مهربانی

راکب: سوارکار، سوار، راننده

راکد: بی جنب و جوش، ایستاده

راندمان: بهره وری، بازده

راه حل: گره گشایی، گره زدایی، راهکار، راه چاره، راه بیرون

رفت، چاره

راه شوسه: سواره رو

راه عام: شاهراه

راه فرعی: راه روستایی

راه مخفی: راه پنهانی

راهب: هیربد، دیرنشین

راوی: گوینده، گزاره گر، داستان سرا، بازگوینده

رای: رای

رای العین: چشمدید

رای دادن: سافیدن

رایت: درفش، پرچم

رایت کلیک: راست تلنگر، تلنگر راست

رایج: رونده (ه)، گسترده، روان، روامند، رواگ، روا، روایی

رایحه: بوی (ب)،

رأس: مهتر، تارک

رأی: دیدگاه

رابط: وابسته، میانجی

رابطه: وابستگی، همبستگی، پیوند، بستگی

راپرت: گزارش

راجع: در پیوند

راجع به: درباره، پیرامون

راحت: ساده، آسوده، آسایش، آسان، آرام

راحت الحلقوم: نرمینه

راحت طلب: تن آسا، آسوده جو

راحتی: سادگی، آسایش، آسانی

رادار: رسباب، ردیاب

رادیاتور: تابشگر

رادیکال: ریشگی (برای رادیکال در دانش رایشگری)،

ریشه‌ای

رادیو: آواپرا

رادیو اکتیو: پرتوزا (ف)،

رادیو اکتیویته: پرتوزایی (ف)،

رادیو و تلویزیون: سدا و سیما (سدا واژه‌ای پارسی است که

به نادرستی با ص نوشته می‌شود)،

رادیوتراپی: پرتودرمانی (ف)،

رادیوسکوپی: پرتوبینی (ف)،

رادیوگرافی: پرتونگاری (ف)،

رادیولوژی: پرتو شناسی



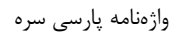
رای اعتماد: رای پذیرش	رجحان: مهتری، مهان، فزونی، برتری
رای العین: به چشم دیدن	رجعت: بازگشت
رای زن: رایزن	رجل: مرد
رای عدم اعتماد: رای ناباوری	رجوع: بازگشت
رای قضایی: رای داوری	رحل: مردن، درگذشتن
رای محکمه: رای دادگاه	رحلت: مرگ، مردن، کوچ
رب: دادار، خداوند، خدا، پروردگار	رحلت کردن: جان فرو بستن
رب العالمین: خداوند دو جهان	رحم: مهرورزی، مهربانی، زهدان، دلسوزی، بخشایش
رب النوع: دادار، خداوند	رحم کردن: بخشودن، بخشاییدن
ربا: سود پول، سود، بهره، افزونه	رحمت: گذشت، بخشش، بخشایش، آمرزش
رباب: رواه	رحمت کردن: بخشودن، آمرزیدن
رباخوار: بهره گیر، بهره خوار، افزونه گیر، افزونه خوار	رحیم: مهربان، بخشنده
رباط: کاروانسرا، زردپی، خانگاه	رخصت: پروانه، بارداد، آزاد کردن
رباعیات: چهارتایی، چهار پاره	رخنه: رهیافت
ربانی: خدایی، ایزدی	رخوت: نرمی، کرخی، سستی
ریج: سود، بهره، بازده	رد: نپذیرفتن، باز گرداندن
ریج قانونی: بهره آسایی	رد شدن: گذشتن، گذر کردن
ریج مرکب: بهره آمیزه	رد کردن: واژدن، نپذیرفتن
ربط: وابستگی، دنباله، پیوند، پیوسته، پیوستگی، بستگی	رد و بدل: دادوستد، بده و بستان
ربط داشتن: دنبال کردن، پیوند داشتن، پیوستن	ردا: بالا پوش
ربط دهنده: پیوندا	رداء: بالا پوش
ربطی: پیوندی، پیوستگی	ردیف: رده، رج، پشت سرهم
ربع: یک چهارم، چهارم، چارک، چارک، چارک	ردالت: ناکسی، فرومایگی، بدگوهری
رپورتاژ: گزاره، گزارش	ردل: ناکس، فرو مایه، بدگوهر
رتبه: رسته، رده، دهنداد، تراز، پایه، پایک	رز: گل سرخ
رتق: بستن	رزانت: گرانمایگی، گرانباری، فرزانیگی
رتق و فتق: سر و سامان دادن، رسیدگی، بازبینی	رزرو: اندوخته
رثا: گریه کردن	رزق: روزی، خوردنی، خوراکی
رثاء: گریه کردن	رژیم: پرهیزانه (رژیم)، هنجار، سازگان، روش، برنامه
رجا: آرمان، آرزو، امیدواری، امید	رژیم غذایی: دستور خوراک، پرهیزانه
رجاء: آرمان، آرزو، امیدواری، امید	رسالات: ماتیکان‌ها
رجال: مردان، رهبران، بزرگان	



رسالت: فرستادگی، پیام‌بری	رضوان: گلستان، بهشت، باغ
رساله: نوشته، نوشتار، نامک، ماتیکان	رطل: پیاله
رستم صولت: پهلوان پنبه	رطوبت: نمناکی، نما، نم، خیس
رسم: نهاد (ه)، هنجار، روش، آیین، آسا	رطوبت دارد: نم دارد
رسم الخط: نویسش، شیوه نگارش، دبیره نویسی، دبیره، خوش نویس، خوش، آیین نگارش	رطیل: چرزخت
رسم کردن: پنگاشتن	رعایت: نگهداشتن، نگهداری، سرپرستی، پیش‌روگیری، پایش، پاس، بازبینی
رسمای: پایه‌ای، بنیادی، آیینی	رعایت کردن: پاییدن، پاس داشتن
رسمی: هنجارین، ناخودمانی، سازمانی، داتی، پیمانی، آیینی، آیین‌نامه‌ای، آیین‌مند، آسای	رعب: هراس، دلهره، ترس، بیم، باک
رسن: ریسمان، ریجه، پال، بند	رعب و وحشت: ترس و هراس
رسوب: لرد، لای، درد، ته نشینی، ته نشین، ته نشست	رعد: تندر، تندر، آذرخش
رسوبی: ته نشسته	رعد و برق: تندر و آذرخش، تندر، آذرخش
رسوخ: رخنه	رعشه: لرزه، لرزه، لرزش
رسوخ کردن: سوراخ کردن، رخنه کردن	رعنا: زیبا، خوش اندام
رسول: فرستاده (پ)، پیغمبر، پیام‌بر، پیام‌آور	رعناء: زیبا، خوش اندام
رسوم: هنجارها، روش‌ها، آیین‌ها، آساها	رعیت: کشاورز، شهروند، دهوند، دهوند، بازیار
رشادت: دلیری، دلاوری، جوانمردی، پهلوانی، پردلی	رغبت: گرایش، خواهش، خواسته، خواستن، خواستاری
رشته حقوق: رشته دادوری	رغبت نمودن: گراییدن (پ)،
رشد: گوالش، رویش، رُست	رغم: وارون، برابر
رشد کردن: گوالیدن (پ)، رویدن، رُستن، بالیدن	رغیب: دوستار، خواهنده، خواهان
رشوه: لاج، پاره خواری، باج	رفاقت: یاری، همدلی، دوستی
رشوه‌گیری: پاره‌ستانی (پārak stānīh)،	رفاه: فراخ زیستی، بهزیستی، آسودگی، آسایش
رشید: یل، دلیر، دلاور	رفراندم: همه‌پرسی، همپرسی
رصد: نگرش، رسد، رَسد، چشم دوختن، پایش	رفراندوم: همه‌پرسی
رصد کردن: پاییدن	رفع: زدایش، برگرفتن، برداشتن
رصدخانه: دیدگاه	رفع ابهام: زدایش، پیچیدگی، از میان بردن
رضا: خوشدل، خشنود، خرسندی، خرسند	رفع اتهام: چفته زدایی
رضایت: خوشنودی، خشنودی	رفع اشتباه: لغز زدایی
رضایت بخش: خوشنودکننده، خشنودبخش	رفع تکلیف: انجام سرسری
	رفع کردن: زدودن، برکشیدن
	رفع مزاحمت: زدایش زبان‌رسانی
	رفع مشکل: گره‌گشایی، چاره‌گشایی، چاره‌جویی



رفع و رجوع کردن: سر و سامان دادن	رکوع: سرفرود آوردن
رفعت: قَر (بج)، والایی، شکوه، بزرگی، بزرگواری، افراشتگی	رکیک: ناپسند، فرومایه، زشت، دشواژه، پست، بد
رفقا: یاران، دوستان	رمال: مهره انداز، کف بین، فال بین
رفلکس: بازتاب (ف)، بازتاب	رمان: داستان، افسانه
رفوزه: وازده، وخورده، رد شده	رمز: نهفته، سریسته، راز
رفوگری: درزگیری، پاره دوزی	رمق: نیرو، رمک، توان و تاب
رفیع: والا، بلند پایه، بلند بالا، بلند، برجسته، بالا بلند، افراشته	رمل: شن، ریگ
رفیق: یار، همراه، همدل، دوست، آشنا	رنجیده خاطر: دلگیری، آزرده دل
رفیقان: دوستان	رنسانس: نوزایی، نواختن
رقابت: همچشمی، همآوردی، هم آوردی، نگهبانی، مبارزه، چشم و همچشمی	ره مناظ: گفتگو، گفت
رقابت ورزشی: پیکار ورزشی	رهن: گروهی، گرو دادن، گرو
رقاص: رامشگر، دست افشان، پایکوب	روا: رواگ
رقاصه: دست افشان، پایکوب	روابط: پیوندها
رقت: نرمی، نازکی، نازک دلی، مهربانی، باریکی	روابط: بستگی‌ها
رقت انگیز: سوز آور، درد آور	روابط‌ها بستگی: پیوندها
رقص: وشت، وشت، قَرخه، رامشگری، رامش، دست افشانی، جنیدن، پایکوبی	رواج: روایی (rōwākīh رپ)، روایی (بج)، همه‌گیری، همه‌گیر، گسترده، روایی، رواگ، روا
رقصیدن: وشتیدن، دست افشانی کردن، دست افشاندن، دست، پایکوبی کردن، پای کوبیدن	رواق: ستاوند (بج)، مهتابی، سایبان
رقم: شماره، شمار	روال: روش
رقیب: هم‌رمز، همچشم، هم‌آورد، همانند، هم آورد، نگهبان، پاسبان	روایت: گفتار، گزاره، رویدادگویی، داستان، بازگفت، باز گفتن
رقیق: کم مایه، شل، آبناک، آبگونه، آبکی	روایت کردن: گزاردن
رقیق القلب: نرم دل، نازک دل، دل نازک	روایتگر: بازگوینده، بازگو
رکن: ستون، ریشه، پایه، بنیاد، بن	روب دشامبر: پوشاک خانه
رکود: درج‌زدن، بازایستایی، ایستا	روح: فروهر، قَروهر، روان، جان
رکورد: نوشتن، نگاشت، نگارش، فرانجام، برترین	روح انگیز: روانبخش
رکورد را شکستن: مرز را شکستن، را مرزشکنی کردن	روحانی: وحشی، مینوی، مُغ‌مرد، کاتوزی، دین‌یار، آیین یار، ایرمان
رکوردشکنی: مرزشکنی	روحانیت: دین‌بران
	روحانیون: مُغ‌مردان، آیین مداران
	روح‌پرور: شادی بخش، جانفزا



14.



واژه vichira در پارسی باستان گرفته شده. وزیر از پارسی به عربی رفته است)،

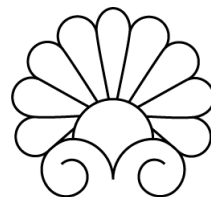
رئیس جمهور: فرمهان

رئیس خانواده: سرپرست خانواده

رئیس شهربانی: شهربان

رئیس یا مسئول: سرپرست





زبون: ناتوان، خوار، بیچاره
زپرتی: بدردندخور، الکی
زجر: شکنجه، رنج، درد، آزارش، آزار
زجر کشیدن: شکنجه کشیدن، سختی کشیدن، سختی دیدن،
 رنج کشیدن، رنج
زحل: کیوان
زحمت: فشار، سختی، رنجه، رنجش، رنج، دشواری، دردسر
زحمت دادن: رنج، آزار دادن، افسردن
زحمت کش: کارگر، رنجکش، رنجبر
زحمت کشیدن: کوشیدن، رنجه کردن، رنجه فرمودن، رنج
 بردن
زخم: زهم، دوشند
زده غارت: تاراجیده
زراعت: کشاورزی، برزگری
زرافه: شترگاوپلنگ
زرع: کشتن، کشتکاری، کشت، کشاورزی، برزگری،
 بذرافشانی
زرق: زرگ، روشن، رخشنده، دو سخنی، تابان
زرق و برق: زر و زیور
زرنیخ: زرنیک
زوروق: زربره، زربگ، زرک
زرین قلم: زرین خامه، خوشنویس
زعامت: رهبری، پیشوایی
زعفران: کرکم، سپران، زفران
زعم: گمان، پندار، باور، انگار
زفاف: شب زناشویی، بی‌شرمی، بی‌آزرمی
زکات: هشت یک
زکام: سرماخوردگی، چاییدن، چایش
زل: نگاه ایستا، خیره
زالال: گواراب، گوارا، خوشگوار، خوش، پاک، آب گوارا
زلت: لغزش، گناه، کاستکاری
زلزله: زمین لرزه، بومهن

زاپاس: ینگه، یدکی
زاج: زاگ، زاغ، رنگ بلور
زارع: کشتکار، کشاورز، کدیور، برزگر
زاهد: پرهیزکار، پارسا
زاویه: گونیا، گوشه، گوش، کنج، سوک
زاویه حاده: گوشه تند
زاویه منفرجه: گوشه باز
زاویه نشین: گوشه نشین
زاید: فزون، بیش از اندازه
زاید الوصف: چشمگیر
زایدات: دورریزه‌ها، پس‌ماندها
زاید الوصف: چشمگیر
زایر: گردشگر
زایل: ستردن، زدودن، زدایش
زائدات: دورریزه‌ها، پس‌ماندها
زائده: برجستگی
زائر: گردشگر
زائل: ستردن، زدودن، زدایش
زباله: خاکروب، خاشاک، خار، چیز پست و
 بی‌ارزش، آشغال
زبان خارجه: زبان بیگانه
زبان خارجی: زبان بیگانه
زبان محاوره‌ای: زبان گفتاری
زبده: پسندیده، برگزیده، برجسته



زینت: زیور، آرایه، آراستن، آذین

زینت دادن: افرندیدن (پ)، زیبیدن، آراستن

زیور: آرایه، آرایش



زمام: لگام، رهبری، دهنه، پیشوایی

زمرد: اوزمبورت

زمزمه: سخن زیرلب، ترنم

زمین بایر: زمین کشت نشده، آکشت

زمین زراعتی: زمین کشاورزی

زئار: کشتی، کستی

زنبق: سوسن، زنبک

زنبور: ویز، ویز، کلّیز، کلّیز، پرمر، پرمر

زنبور عسل: کبت، کبت

زنجان: زنگان

زنجیل: زنجیل، زنجیل

زندیه: زندیان

زهد: پرهیزکاری، پارسایی

زهره: ناهیدا، ناهیتا

زوار: دیدارگران، دیدارگر، پابوسگر

زوال: ویرانی، نیستی، نابودی، فروپاشی

زوال پذیر: ناپایدار، نابودشدنی

زوال ناپذیر: جاویدان، پایدار

زوبین: ژوپین

زوج: همسر، مرد، جفت

زوج و فرد: جفت و تاق

زوجه: همسر، زن، جفت

زودهضم: گواران (پ)،

زیاد: فزایسته (پ)، وشناد، گسترده، فزون، فراوان،

سرشار، بسیار، انبوه، افزون، افزوده

زیاد کردن: افزودن، افزایشیدن

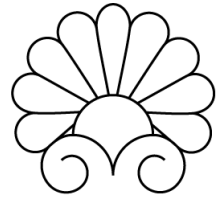
زیاده: فزایسته (پ)،

زیادی: فراوانی، بیشی

زیارت: دیدار

زیب: پرمون، آرایش

زیراکس: روگرفت



ژاندارم: پاسدار، پاتاژ

ژانر: گونه

ژتون: تنوک، پولک

ژست: کرشم، ریخت

ژلاتین: دیرزندک

ژله: یخنی، لرزانک

ژن: گز

ژنراتور: اپوبراک

ژنرال: سردار، تیمسار

ژنی: زیرک، ازدا

ژورنال: روزنامه

ژوری: داور

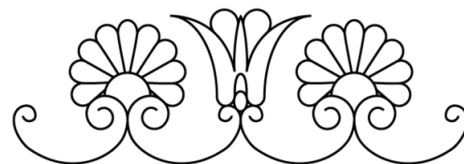
ژیمناستیک: ورزشیک، ورزشی

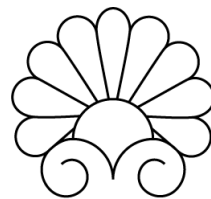
ژئوفیزیک: زام گتیک

ژئولوژی: زمین شناسی

ژئولوگ: زمین شناس

ژئومتری: هندچک





س

ساحلی: کناره‌ای، کرانی

ساده لوح: ساده نگر، ساده دل، ساده اندیش، زودباور، خوش

باور

سادیسیم: دیگرآزاری، آزارگرایی

سادیک: آزارگرا

سارق: راهزن، دزد

سارقان: دزدان

سازمان تربیت بدنی: سازمان ورزش

ساطع: فروغ، رخشا، درخشان، تابان

ساطع کردن: برافشاندن، افشاندن

ساطور: فرتیغ

ساعت: گاهشمار، گاهسنج، گاه نما، سایه، تسوک، تسو

ساعت آفتابی: آفتاب‌نما

ساعت تنفس: دم آسودگی

ساعت خورشیدی: آفتاب‌نما

ساعد: پیشدست، آرش

ساعی: کوشان (پ)، کوشنده، کوشا

ساق: شاخ، ساگ

ساق پا: پتیشان

ساقدوش: همدوش، ساغدوش

ساقط: واژگون، سرنگون

ساقط کردن: سرنگون کردن، برکنار کردن، برکنار کردن

ساقه: شاخه، ساگه

ساقی: ساغرانداز، چمانی، پیاله گردان، آبرسان، آب ده

ساقی نامه: چمانی نامه

ساک: کیسه، کوله پستی، دستکول، توبره

ساکت: خاموش، آرام

ساکت شدن: زبان بستن (پ)،

ساکت کردن: آرام کردن

ساکن: آرمیده (و)، بی جنبش، باشنده، آرمیده، آرام،

ایستاده

سیحر: جادو، افسون

سیحر آمیز: فریبنده

سیر: نهان، راز، پوشیده، پنهان

سیری: زنجیره، رشته

سیقط: انداختن

سیلم: سازش، آشتی

سیمت: رده، جاه، پایه، پایگاه

سایح: آشناکن (و)،

سابق: گذشته، پیشین، پیش

سابق الایام: روزگار گذشته، روزگار پیشین، درگذشته‌ها

سابق الذکر: پیش گفته

سابقا: پیشترها، پیشتر، پیش از این

سابقاً: پیشترها

سابقه: پیشینه

سابقه خدمت: دیرینگی، پیشینه دیوانی

سابقه دار: پیشینه دار

ساپورت: پشتیبانی

ساجمه: گلوله، سربک

ساحت: پیشگاه، آستانه

ساحر: افسونگر (پ)، فسونکار، جادوگر، افسونگره

ساحره: فسونکار، جادوگر، افسونگر

ساحری: جادوگری، افسونگری

ساحل: کناره یا کنار، کناره، کنار، کرانه، کران، دریابار



ساکن بودن: آرمیدن	سبک عقل: کم خرد
ساکنان: باشندگان	سبک هنری: سایاگ هنری
ساکنین: ماهمانان، ماندگاران	سبوعانه: ددمنشانه
سال جاری: امسال	سپور: رفتگر، جاروکش
سال شمسی: سال خورشیدی	ستاره ثابت: اختری
سال قمری: ماهشیدی، سال ماهشیدی	ستاره سحری: روجا
سال کیسه: بهیزکی، بهیزکی	ستاره ناثابت: نااختری
سالاد: سبزیانه	سترون: نازا، سترون
سالم: تندرست	ستلایت: ماهواره
سالن: نمایشگاه، سرسرا، راهرو، تالار	ستتاج: بهره وری، بدست آوردن
سامع: شنونده، شنوا	ستون فقرات: تیره پشت
سامعه: شنوایی (ه)،	سجاده: جانماز
سانتی: سدَم	سجاف: درزجامه
سانحه: رخداد، پیش آمد	سجده: نگوئی، فروتن
ساندویچ: دست پیچ	سجده گاه: مزگت (مسجد عربی شده مزگت است که از
ساوانا: گرمداشت	پارسی به عربی رفته)، نیایشگاه
سایت: ایستگاه (ه)، درگاه، جای گاه، تارنما، آستانه	سجج پردازی: هماهنگ‌آوری
سایت اینترنتی: تارنما	سجل: نام و نشان، زینهارنامه
سایر: رونده، روان، دیگر	سجل احوال: شناسنامه
سایرین: دیگران	سحاب: میغ (ه)، ابر (ه)،
سایل: گدا، دریوزه گر، پرسش کننده	سحر: جادو (ه)، افسون (ه)، سپیده دم، پگاه، بامداد،
سائل: گدا، دریوزه گر، پرسش کننده	افسونگری
سبابه: انگشت میانی	سحر خیز: پگاه خیز
سبب: مایه، شوند، شوند، دست آویز، انگیزه	سحر آفرین: فسون آفرین
سبحان: پاکیزه، پاک	سحر آمیز: فریبنده
سبزیجات: سبزی‌ها	سحر گاه: سپیده دم
سع: دد	سحری: ناشتایی، ناشتا، چاشت بامدادی، چاشت
سبقت: گذشتن، پیشیگرفتن، پیشی گرفتن، پیشی	سखाوت: رادی، دست و دل بازی، بخشش
سبقت گرفت: پیشی گرفت	سखाوتمند: رادمند، دست و دل باز، بخشنده
سبک: سایاگ (سیاق تازی شده سایاگ است که از پارسی	سخره: کار بیمزد، فسوسگر، بیگار
به تازی رفته)، شیوه، روند، روش، روال	سخره گیر: بیگارگیر



سرخ: متعادل: سخن وارسته	سروصورت دادن: سامان دادن، پیراستن، آراستن
سرخ: جوانمرد (پ)، فراخ دست، رادمرد، راد، دست و دل	سروقت: به هنگام
باز، جوانمرد، بخشنده	سرویس: یاری، دستیاری
سرخیف: سبک، بی‌ارزش	سرویس دهی: یاری، دستیاری، توانبخشی
سد: بند، آگیر، آب بند، آب بست	سری: نهانی، سرپوشیده، سر بسته، زنجیره، رشته، رازآلود
سد جوع: گرسنگی زدایی، سیرشدن	سریال: زنجیره، دنباله
سدر: درخت کنار	سریر: اورنگ
سر: نهان، رمز، راز، پوشیده، پنهان	سریر: فرز، شتابنده، شتابدار، شتابان، چالاک، چاپک، تند، پرشتاب
سر و وضع: سر و ریخت	سریر الانتقال: زودگیر، تیزهوش
سراجی: چرمسازی	سریر السیر: کم ایستگاه، تیزرو، تیزک، تندرو، بدون ایستگاه، بادپا
سراق: پیش	سریر العمل: چالاک، تند کار
سرای عقبی: سرای سپند، سرای پاداش، بهشت برین	سریر الهضم: زودگوارش، تندگوارش
سرایت: واگیری، همه‌گیری	سریر حرکت: زودرو (پ)،
سرپ: منگنه، فشار	سریر السیر: تندرو
سرجوخه: سرگروه	سریرت: تیزتر، تندتر، پرشتابتر
سرج: جستجو، جست و جو	سزارین: رستم زایی
سرحد: مرز، کرانه	سس: مزایه
سرحدات: مرزها	سطبر: هنگفت
سرزمین آبا و اجدادی: نیاپوم، سرزمین نیاکانی	سطح: نما، رویه پایه، رویه، روی، روبنا، رو، تراز، بیرون، بالای
سرشت: نهاد	سطح محدب: کوژ
سرطان: خرچنگ، چنگار، چنگار	سطح مستوی: هامن، هامن
سرعت: هنگار، شتاب، چالاک، بادپایی	سطح مقعر: رویه گرد، رویه کاو
سرعت اولیه: شتاب آغازین، شتاب آغازین	سطحی: سرسری، رویه‌ای، رویه نگر، روبنایی، پوسته‌ای
سرفصل: جستار	سطحی بودن: بیمایه بودن
سرق: ربودن، ربایش، دستبرد، دزدی	سطر: رده (پ)، رسته، رده، رج، رَج
سرقفلی: سر بست، پیش بها	سطل: ستل، دولک، دلو
سرماي شدید: سجام، زمهریر	سعادت: ارمگان (پ)، نیک بخت شدن، کامیابی، خوشبختی، خرسندی، بهروزی
سرمد: همیشگی، جاوید	سعادت مند: خوشبخت
سرمشق: نمونه	
سرمقاله: سرنوشتار	
سرمنزل مقصود: خواستگاه، آرمان	
سرور: میزبان، شادی، شادمانی، سرخوشی	



سعی: سخن چینی، بدگویی کردن	سقف: پوشش روی بام، پوشش، بام، آسمانه
سعد: ارمگان (په)، خجسته	سقله: مش
سعی: کوشش، دویدن، پویدن، پوش، پشتکار	سقم: نادرستی، بیماری
سعی کردن: کوشیدن	سقوط: فروشدن (پ)، زیریدن (وه)، واژگونی، سرنگونی، به زمین خوردن، به زمین خورد، افتادن، افتاد، افت
سفارت: نمایندگی، فرستادگی	سگه: استیر (stēr)
سفارش: سپارش	سکان: فرمان
سفارشات: سفارشات	سکته: دم ایستاد، درنگ، بازمان
سفاک: سنگدل، ددمنش، خونریز	سکته قلبی: گشمان گش
سفر: نورد، گشت و گذار، گشت، گردشگری، گردش، گذر، گذار، رهنوردی، رهسپاری	سکته مغزی: مغزمان
سفر کردن: رهسپارشدن، راهی شدن	سکس: آمیزش
سفسطه: نارواپردازی، سخن گردانی	سکنجین: سکنجین
سفلی: زیرین (پ)، زیرین	سکنه: باشندگان
سفلیس: آتشک	سکنی: خانه
سفید: سپید	سکه: ماره
سفیدرود: سپیدرود	سکو: ستاوند
سفیر: نماینده، فرستاده	سکوت: دم فروبندی، خاموشی، خاموش، آرام
سفیر کبیر: سرنماینده	سکوت کردن: زبان بستن (په)
سفینه: ناو، کشتی	سکولار: گیتی‌گرا
سفینه فضایی: کشتی هوایی، سپهر پیما، آسمان نورد، آسمان پیما	سکولاریسم: بی‌دین‌گرایی
سفیه: سبک‌خرد (وه)، نادان، کم‌دان، کم‌خرد، سبک‌مغز، سبکسر، خل، بیخرد	سکون: بی‌جنبشی، آرامیدن، آرامش
سقا: آبکش، آب دهنده	سکونت: خانه گرفتن، جای گرفتن
سقا خانه: آبدارخانه	سل ریوی: ششمار
سقاء: آبکش، آب دهنده	سلاح: زینافزار، رزم افزار، جنگافزار، جنگ افزار
سقاء خانه: آبدارخانه	سلاح جنگی: رزم افزار، جنگ ابزار
سقر: ژد، ژد	سلاحهای: جنگ افزارهای
سقط: بنیم، انداختن	سلاخ: پوست کن
سقط جنین: بچه اندازی، بنیم	سلاخ خانه: کشتارگاه
سقط فروش: خرده فروش	سلاطین: پادشاهان
	سلام: نیک فرجام، نیک روز، درود، با درود
	سلام علیکم: درود بر شما



سلام کردن: درود گفتن	سم: شرنگ، زهر
سلامت: شاداب، درستی، تندرستی، تندرست، بهبودی	سماجت: یکدندگی، پافشاری
سلامت باشید: زنده باشید، پابنده باشید	سماع: شنیدن، شنودن، سرود
سلامتی: تندرستی، بهزیستی	سماق: سماک، سماغ
سلامت: آسوده، آهسته، آرام آرام	سماوات: آسمان‌ها
سلب: کندن، ربوده، از میان بردن	سماور: خودجوش (ناظم الاطبا)، جوش آور
سلب مسئولیت: شانه خالی کردن	سماوی: سپهری (و)،
سلاحشور: گرد، دلاور، جنگجو	سمبل: نماد
سلسبیل: گوارا، خوشگوار، آب روان	سمبلیک: نمادین، نمادی
سلسله: زنجیره، رشته، دودمان، خاندان	سمبول: نماد
سلسله اشکانی: دودمان اشکانی	سمبولیک: نمادین، نمادی
سلسله جبال: رشته کوه‌ها	سمپاتی: همدردی، هماهنگی، گیرا
سلسله مراتب: رده بندی، پایگانی	سمپوزیوم: هم‌نشست (ف)،
سلسه: دودمان	سمت: ور، گاس، سوی، سو، رده، راسته، راستا، جاه، پایه،
سلسه مراتب: پایگان	پایگاه
سلطان: شهریار، پادشاه	سمت چپ: سوی چپ
سلطنت: شهریاری، پادشاهی	سمت راست: سوی راست
سلطه: فرمانروایی، چیرگی، پادشاهی	سمت فوقانی: برسو
سلف: نیاک، نیا، پیشینیان	سمج: گرانجان
سلم: سازش، آشتی	سمع: گوش، شنیدن، شنوایی، شنوای
سلمان: روزبه	سمعک: گوشینه، گوشک، گوشانه، گوش افزار
سلمانی: پیرایشگر، آرایشگر	سمعی: شنیداری
سلوک: کردار، شیوه، روش، رفتار	سمعی بصری: دیداری شنیداری
سلول: یاخته (ف) زیست شناسی)، اتاقک	سمعی و بصری: شنیداری و دیداری، دیداری شنیداری
سلیس: شیوا، روان، رسا، خوب	سمی: زهری، زهرآلود، زهرآگین، زهرآبه
سلیطه: زن بد زبان، زبان دراز	سمیع: شنوا (و)،
سلیقه: پسندیده، پسند	سمینار: همایش (ف)، هم‌اندیشی (ف)، هم‌کاوی
سلیم: سرسپرده، درست	سمیوتیکس: نشانه شناسی
سلیم القلب: پاکدل	سمیولوژی: نشانه شناسی
سلیم النفس: نیک سرشت، پاک نهاد	سن: کهن روزی، سال، زیشمار، زاد، دیرزندگی
سلیمان: کورش	



سن بلوغ: برنایی	سو تفاهم: بد شناسی
سن داشتن: سال داشتن، زیستن، زندگی کردن	سو خلق: بد خویی
سنان: نیزه، سرنیزه	سو رفتار: بد رفتاری
سنت: نهاد، شیوه، روش، آیین، ایستار	سو شهرت: بدنامی
سنجاغ: گیره، سگک، چفت	سو ظن: بدگمانی، بد گمانی، بد دلی
سنخیت: همنمایی	سو نیت: کج اندیشی، بدسگالی، بد دلی، بد خواهی، بد اندیشی
سند: گواهی، گواه، دستک، دبیزه، تزد، بنچک، بنچاک	سو: نادرست، زشتی، زشت، بدی، اندوه
سنگ چخماق: سنگ آتش زنه	سو استفاده: نارواگری، نادرستکاری، کژکاربرد، کژ سود
سنگ مثانه: سنگ آبدان	سو استفاده کردن: کژسود بردن
سنگ محک: زرسنجه	سو تعبیر: بد گیری، بد دریایی
سنه: سال	سو خلق: بد خویی
سنوات: سال‌ها	سو رفتار: بد رفتاری
سه ضربدر چهار: سه در چهار	سو شهرت: بدنامی
سهام: دانگ‌ها، دانگ، بهره، بهر، بخش‌ها، انبازها	سو ظن: کژ اندیشی، بدگمانی، بد گمانی، بد دلی
سهام گذار: دانگذار، دانگ گذار	سو نیت: کج اندیشی، دشمنی، دشمنانگی، بدسگالی، بد دلی، بد خواهی، بد اندیشی
سهل: ساده، آسان، اسوده	سو استفاده: بد بکارگیری
سهل العبور: خوب، آسان رو، آسان	سو ظن: بدگمانی
سهل العلاج: درمان پذیر، چاره پذیر	سو هاضمه: بدگواری، بدگوارش
سهل الوصول: آسانیاب، آسان یاب، آسان رس	سوا: جدا
سهل کردن: آسانیدن	سوابق: پیشینه‌ها، پیشینه
سهل و ممتنع: ساده و دشوار	سواحل دریای خزر: کناره‌های دریای مازندران
سهم: دانگ، بهره، بهر، بخش	سواد: نوشتن، دانش مایه، خواندن و نوشتن، خواندن
سهمیه: بهره	سوال: پرسش
سهو: فراموش کردن	سوال کرد: پرسید
سهوا: ندانسته	سوال کردن: پرسیدن
سهواً: ندانسته، ناخواسته	سوانح: رویدادهای بد
سهواً: نر	سوبسید: یارانه
سهولت: سادگی، آسانی	سوپ: با، آش
سهیم: هم سود، انباز	سویر استار: ابرستاره (ف)
سو: زشتی، بدی، اندوه	
سو استفاده: نارواگری، نادرستکاری، کژ بهرگی، بد بکارگیری	
سو تعبیر: بد گیری، بد دریایی	



سیاره: هَرباسپ، گویین، گویال، گردونه، گردنده، گردان، جنبنده	سوپر استار: ابرستاره (ف)،
سیاره مشتری: گردونه برجیس، برجیس	سوتین: پستان بند
سیاس: کشوردار	سود خالص: سود ویژه
سیاست: رامیاری (ک)، وینارداری (پ)، کشورداری، ساستاری، روش، دانش کشورداری، جهان داری، جهان آرای سیاست کردن: کیفر دادن، کشورداری کردن، فرمان راندن، زیرکی	سودازده: درهم، آشفته
سیاستمدار: رامیار (ک)، ویناردار (پ)، کشوردار	سورتمه: گردونه برف
سیاسی: رامیاری (ک)، وینارداریک (پ)، کشورداری، جهان داری، جهان آرای	سورچی: میزبان، مهمانپذیر، گردونه ران، سورگردان
سیاسیون: رامیاران (ک)، وینارداران (پ)، کشورداران، سیاستمداران، سران کشور، جهان داران	سورسات: خواربار، بار و بُنه
سیاق: شیوه، سیاق، سبک، سایاگ، روند، روش	سوره: بخش
سیال: آبگونه، آبگون	سوطن: بدگمانی
سیحون: بهرود	سوغات: ره آورد
سیر: گشت، گردش	سوق: سوک، بازار
سیر قهقرایی: واپسگرایی، پس روی	سوق الجیشی: سپاه آرای، راهبردی
سیرت: نهاد، سرشت، خو	سوق الجیشی: سپاه آرای، راهبردی
سیرجان: سیرگان	سوقات: رهاورد، ره آورد، پیشکش، ارمغان
سیستم: سامانه، دستگاه، پیکره	سوهاضمه: بدگواری، بدگوارش
سیفون: آب شویه (ف)،	سوهان: انگبینه
سیکل: چرخه	سویت: سراچه
سیل: تندآبه، تنداب	سویت: سراچه
سیلاب: لاخلیز، آواج، آوا	سوئیت: سراچه
سیلابل: آواج، آوا	سؤال: پرسش
سیلندر: استوانک (ف)،	سؤال کرد: پرسید
سیلو: انبار دانه‌ها	سؤال کردن: پرسیدن
سیما: نما، نشانه، رخسار، چهره	سؤالی: پرسشی
سیناپس: همایه	سیاره: گردنده (ه)، هَرباسپ، رونده
	سی دی: گرده فشرده
	سیاح: گردشگر، جهانگرد
	سیاحت: گشت و گذار، گشت، گردشگری، گردش، گذار، جهانگردی
	سیاحت نامه: جهانگرد نامه
	سیار: گردنده، چرخنده، چرخان، جنبنده
	سیارات سبعة: هفتان (پ haftān)،



سینراما: فر رخشار

سینک: همسان سازی، بهنگام رسانی

سینک ظرفشویی: جاویه

سینما: نماخانه، رخشارگاه

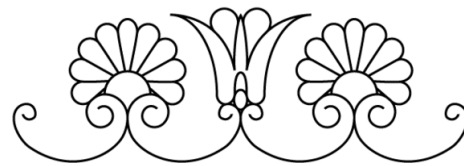
سیورسات: خواربار

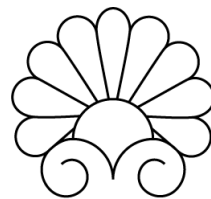
سیون پان: ماهمان، مانسرا

سئوال: درخواست، پرسیدن، پرسش

سئوال کردن: پرسیدن

سئوالی: پرسشی





ش

شامل: همه گیر، دربرگیرنده، دربرداشتن، دربر گرفتن، در

برگیرنده، در بر گیرنده، دارای

شان: بزرگی

شانس: بخت

شاهد: گواهی دهنده، گواه، انجمن

شایان ذکر: گفتنی

شایان ذکر است: گفتنی است

شایع: روا (𐭮𐭲𐭮𐭲), همه گیر، فاش، رومند، پراکنده

شایع کردن: پراکندن

شایعه: سخن پراکنی، رواگه، دهانزد، چو اندازی، چو

شایق: خواهان، خواستار، آرزومند

شائق: خواهان، خواستار، آرزومند

شأن: هنجار، فره، فَر، جایگاه، پایگاه، آیین

شب بخیر: شب خوش

شب به خیر: شب خوش، شام شاد

شب یلدا: شب چله، شب چل

شباب: جوان، برنایی، برنا

شبهات: مانندگی (𐭮𐭲), همگونی، همسانی، همتایی،

همانندی، همانندگی، مانستگی

شیخ: سایه، تن نما، تارگون

شبکه: تار

شبه: مانا (𐭮𐭲), همسان، همانند، مانند

شبه جزیره: آبخوستی، آبخوست مانند

شبه قاره: خشکسارواره

شبهه: گمان، دودلی، پوشیدگی، پندار

شبیبه: همگون، همسان، همدیس، همچو، همانند، مانند، سان،

چون، به سان

شبیبه بودن: مانیدن، مانستن

شبیبه شدن: مانستن (𐭮𐭲),

شتم: ناسزاگویی

شاپو: کلاه لبه دار

شاخص: نمودار، شناسه، روشن نمودار، برجسته

شارح: گزارنده (𐭮𐭲),

شارع: رهنمون، راهنمای راه، راهنما

شارع عام: گذرهمگانی، راه همگانی

شارلاتان: فریبکار، زبانباز، دغلباز

شاسی: بدنه

شاطر: نانوا، نان گیر، چالاک، چابک

شاعر: سراینده، سخن سرا، چکامه سرا، چامه گو، چامه

سرا

شاعرانه: سروادیک

شاغل: کارمند، کارگماشته، کاردار، پیشه ور

شاغلین: کارگماشتگان

شافع: خواهش کننده

شاق: سخت، دشوار، توان فرسا

شاکر: سپاس دار (𐭮𐭲𐭮𐭲), ستایشگر، سپاسگزار،

سپاس دار، چاکر، بجا آورنده

شاکله: ساختار

شاکلی: گله مند، دادخواه، دادجو، خواهان

شامّه: بوییده (𐭮𐭲), بویایی (𐭮𐭲),

شامپو: موشویه

شامخ: والا، فرمند، فرازمند، برگزیده



شرافتمند: والا، نژاده، بزرگوار، بزرگمنش	شجاع: شیرمرد (بَ)، شیردل (بَ)، بی‌باک (بَ)،
شرافتمندانه: سرافرازانه	نترس، گرد، دلیر، دلاور، جسور، پردل، بیپروا، بی‌باک
شراکت: همکاری، همسویی، انبازی	شجاعانه: دلیرانه، دلاورانه، پردلی
شرایط: سامه‌ها، چگونگی، پیمان	شجاعت: مردمنشی (martmēnišnīh مَ)، نترسی، دلیری،
شرائط: چگونگی	دلاوری، بی‌باکی
شرب: نوشیدن، آشامیدن	شجره: نیاکان، دودمان، درخت، خاندان، تبار
شربت: نوشابه، نوشاب، شهدآبه، شکرآبه، دوشابه، دوشاب	شجره نامه: تبارنامه
شرح: گزاردن (وِ)، نگیزش، گزاره، گزارش، گزاردن،	شحنه: شبگرد، پاسدار، پاسبان
فرانمون، زند، ریز، روشن گری، روشن کردن، روشن سازی،	شخص: کس، خود، تن
بازگویی، آشکاری	شخصا: خویشتن، خود، به تنهایی
شرح حال: سرگذشت	شخصاً: خودم
شرح دادن: نگیختن، گزاردن، زندیدن، برنگیختن، بازنمودن	شخصی: مردمی، کسانه، خودی، خود ویژه
شرح کشف: درازگویی	شخصیت: والایی، منش، کردار، سرشت، رفتار، بزرگواری
شرح واقعه: داستان	شخصیتهای: بزرگان
شرح وظایف: دستورکار، برنامه کار	شدت: سختی، درشتی، تندى
شرح وقایع: رویدادنکاری، رویدادنامه، رویداد نگاری، رویداد	شدید: نیرومند، سهمگین، سخت، دشوار، تند، پرزور
نامه	شدیدا: سخت، به سختی
شر: زبانه آتش، آتشپاره، اخگر	شدیدا: سخت، به سختی
شرربار: آتش بار	شدیدالحن: زننده، درشتگوی
شرط: سامه (قول تو خط توست، مَرخَرَد را سامه کن (ناصر	شر: گرفتاری، دردسر، بدی، بدنهادی، بد، آزاررسانی
خسرو (،) گروکان، گرو، پیمان، بایسته	شر و ور: یاهو، چرند
شرط اصلی: پیمان بنیادین	شراب: نوشابه، مل، رز، باده
شرط اول: پیمان نخستین	شراب زده: می‌زده
شرط بستن: گرو بستن، پیمان بستن	شراب طهور: می‌پاک، می‌بهشتی
شرط نامه: پیمان نامه	شرابخانه: میکده، خمکده، خمخانه، خُمکده، خُمخانه
شرطه: پاسبان	شرابخوار: می‌خواره، باده گسار
شرطی: گرویی، پیمانی	شرابخواری: می‌خوارگی
شرع: روش، راه، آیین	شرابه: منگوله، آویزه
شرعی: کیشی، آیینی	شرارت: زشتی، پلیدی، پلیدکاری، بدی، بد نهادی
شرف: والایی، نزدیک به، فرائر، سربلندی، سرافراز، پیره‌ها،	شراره: ایژک (بَ)، زبانه آتش، آتش پاره، اخگر
بزرگمنشی، برفراز، آزر، آبرو	شرافت: والایی، بزرگمنشی
شرقیاب: باریاب	



شط: رود بزرگ، بزرگ رود	شرقیاب شدن: باریافتن، بار یافتن
شط العرب: رود اروند، اروندرود	شرقیابی: فریابی، باریابی، ارج یابی
شطحیات: گمراهی‌ها، ژاژها	شرق: خورآیان، خورآی، خاور
شطرنج: شترنگ، شترنج، سترنگ، چترنگ	شرق شناس: خاور شناس
شعار: بانگ، آرنگ	شرکا: هنبازان، همیاران، همدستان
شعاع: ترازه (این واژه را خیام برای شعاع دایره بکار می‌برده و پیداست که از دیرباز در پارسی بکار می‌رفته)، فروغ، درخشش، تابش، پرتو	شرکاء: هنبازان، همیاران، همدستان
شعائر مذهبی: آیین‌های دینی	شرکت: انبازی (و)، هنبازی، هنباز، همکاری، همستان، همراهی، همبازی، باهمان، باهمان
شعائر مذهبی: کیش آیین‌ها، آیین‌های دینی	شرکت تجاری: باهمان بازرگانی
شعب: نمایندگی‌ها، نمایندگان، شاخه‌ها	شرکت تضامنی: انباز پابندانی
شعبده: نیرنگ، چشم بندی، تردستی	شرکت تعاونی: همیارکده، همیار سرا، سازمان همیاری، باهمان همیاری
شعبده باز: چشم بند، ترفندباز	شرکت سهامی: انباز بخشی
شعبده بازی: چشم بندی، تردستی	شرکت کرد: هنبازید
شعبه: نماینده، نمایندگی، شاخه	شرکت کردن: انبازی (و)، هم‌انبازی کردن
شعر: سروده، سرود، چکامه، چامه، ترانه	شرکت کننده: هنباز
شعرا: چکامه سرایان، چامه سرایان	شرم: آزر
شعف: شادمانی، سرشادی، خشنودی	شرمسار: سرشکسته، پکر
شعله: فروزینه، زبانه، تابش، آتش پاره، افزاره، اخگر	شرور: بدنهاد، بدکار، بد نهاد
شعله زدن: فروزاندن، زبانه کشیدن	شروع: سرآغاز، آغاز
شعله ور: فروزان	شروع شدن: آغازیدن
شعله ور کردن: فروزاندن، افروختن	شروع کار: کاررفتاری، آغازکار
شعور: هوش، دریافتن، دانستگی، دانایی، خرد	شروع کردن: آغازیدن، آغاز کردن، آغاز کردن
شغل: کار، پیشه	شروع کننده: آغازگر
شفا: درمان، خوب شدن، تندرستی، بهبودی، بهبود	شریان: شاه‌رگ، سرخرگ
شفا بخش: درمان بخش	شریعت: کیش، روش، دینکرد، دین آیین، دین، آیین
شفاء: تندرستی، بهبودی	شریف: گهری، پاک نژاد، بزرگوار، بزرگمنش
شفاء بخش: درمان بخش	شریک: بهره‌ور (ب)، انباز (ب)، هنباز، همکار، همدست، همباز، هم سود
شفاء خانه: بیمارستان	شریک بودن: دست داشتن، انبازیدن
شفابخانه: بیمارستان	شریک در غم: همدرد
شفاعت: خواهشگری (و)، میانجیگری، پادرمیانی	
شفاعت کننده: رواخواه، رواجو	

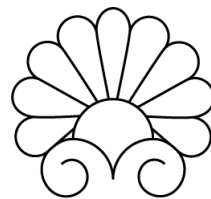


شکاف: زلال، روشن، درخشان	شکل ظاهر: چهرک
شفافی: زلالی، درخشندگی	شکل گرفتن: ریخت گرفتن، پاگرفتن
شفاها: نانوشته، سخنی، زبانی	شکل دهنده: دیسا (dēsāk پ)،
شفاهت: میانجیگری	شکور: سپاس گزارنده، سپاس گزار، بسیار سپاس گزارنده
شفاهی: گفتاری، زبانی، زبانیکی	شکوه: اندایه (په)،
شفقت: نرم دلی، مهربانی، دلسوزی	شکوه و شکایت: ناله و دادخواهی
شفیع: میانجی، خواهشگر، بخشش خواه	شکیل: زیبا، دلپسند، خوش ریخت
شفیق: مهرورز، مهربان، دلسوز	شگرد: فند
شق: شکافتن، شکاف، راست	شلاق: تازیانه
شق القمر: ماه شکافی، ماه شکافتن، کار ناشدنی، شکافتن ماه	شلوغ: درهم، آشفته، انبوه
شق و رق: راست و خشک	شلوغی: انبوهی
شقاوت: سنگدلی، ستمگری، دژخویی	شم: دریایی، بوی
شقایق: لویس، لاله دختری، لاله، آلاله	شماتت: نکوهش، سرکوفت، سرزنش
شقیقه: گیجگاه	شماطت: سرزنش
شک: گمان، دودلی، پنداشت، پندار	شمال: بالادست، بالا، آبا، اپاختر
شک داشتن: گمان بردن	شمال شرقی: اباختر خورآبی
شک کردن: پهلیدن	شمال غربی: اباختر خوربری
شک و ظن: گمان	شمالی: اپاختری، اباختریک
شکاک: دودل، دو دل، پرگمان، بدبین، بد گمان	شمایل: نمود، نگاره‌ها، فرتورها، فتن، ریخت، چهره‌ها، پیکرها
شکایت: گله مندی، گلایه مندی، گلایه، گرزش، شاولش،	شمائل: نگاره‌ها، فرتورها، چهره‌ها، پیکرها
دادخواهی، دادخواست	شمس: خورشید
شکایت قضایی: دادخواست	شمسی: خورشیدی
شکایت کردن: شلویدن	شمع: کندیل (واژه «کندل» انگلیسی [شمع] و یا «شان‌دولیه»
شکایت کننده: دادخواه	فرانسوی [شمعدان] و یا "چاندرا ی سانسکریت [روشنی
شکر: شکر، سپاس	ماه] با آن از یک ریشه اند)، سپندار (په)، اسپندار
شکرانه: پاس	(په)، شماله
شکر گذاری: سپاسگزاری	شمعدان: کندیل (کندیل به عربی رفته و قندیل شده‌است)،
شکر گزاری: نیایش، سپاسگزاری	شماله دان، آتشدان
شکل: دیسه (dēsak پ)، نمود، نگاره، گونه، فتن، ریخت،	شمعدانی: سپنداره
رخساره، چهره، آرایه	شمه: لخته، کوتاه، پاره، اندک
شکل دادن: دیسیدن (dēsītan پ)، پی ریزی	



شوق: خواستاری (شوق)، شور، شادی، دلبستگی، آرزومندی	شمیم: بویدنی، بوی خوش
شوق انگیز: شورانگیز، شادی بخش	شهاب: کمانه ستاره، ستاره، اختردونده
شوڪ: تكانه	شهادت: گواهی دادن، گواهی، جانبازی، جانباختگی، جان باختن
شوكت: قَر (بِه)، والایی، فرهی، فره، قَر، شکوه	شهادت دادن: گواهی دادن، گواه دادن
شوکه شدن: تکان خوردن	شهادت طلبانه: جانسپارانه، جانبازانه
شوکه کننده: تکان دهنده	شهادت نامه: گواهینامه، سوگند نامه
شوم: ناخجسته، بد شگون	شهامت: شیردلی، دلیری، دلاوری، بی‌باکی
شومینه: هیمه‌سوز (شوم)، اجاقک، اجاق	شهرت: ناموری، نامداری، آوازه
شی: چیز	شهرت بد: ننگ
شیاد: کلاه بردار، فریبکار، سالوس، دورو، دغل باز	شهرت طلب: نامجو، آوازه خواه
شیاف: پرزه	شهرت یافتن: نامور شدن، سرشناس شدن، سرشناس، آوازه دار شدن
شیپورچی: شیپورزن	شهره: نامور، نامدار، سرشناس
شیخ: پیر	شهریه: ماهانه
شیر: همخوانی، همخوان کردن	شهلا: چشم سیاه
شیشلیک: کباب سیخی	شهوت: وایست (شَه)، ورن، واینده، وایست، کامجویی، خواهش دل، بسیار خواهی، بسیار
شیطان: دیو، اهریمن	شهوت پرست: زنباره، بسیار کامجو
شیطان صفتی: دیوکامگی	شهوت کلام: درازگویی، پرچانگی
شیطانی: پلید، اهریمنی	شهوت پرستی: تن کامگی (شَه tankāmagīh)، شهید: کشته راه خدا، کشته، جانباخته، جان باخته
شیطنت: سرکشی، دیوگری، اهریمنی، اهریمن واری	شهیر: نامی، نامور، نامدار
شیفتی: گردشی	شور: هم اندیشی، سکالش، رایزنی، بررسی
شیک: خوش سر و رو، خوش جامه	شورا: انجمن رایزنی
شیمی: کیمیا	شورای داوری: رایزنی، انجمن داوری
شیمیایی: کیمیایی	شورای شهر: انجمن شهر
شیمیدان: کیمیاگر	شورای عالی: فرایزن
شیوع: روایی (شَه rōwākīh)، واگیر، همه گیر، گسترش	شورای عالی اصناف: سررایزنی پیشه وران
شی: چیز	شوسه: راه خاکی، خاکراه
شی: چیز	شوفر: راننده
شئون: هنجارها، آیین‌ها	
شئونات: هنجارها، آیین‌ها	





صادر: نوشته، فرستاده، فرستادن، دربرد، بیرون دادن،

برونبرد

صادرات: کالاهای فرستاده، برونگاه، برون رو

صادرات و واردات: داد و ستد کالا

صادراتی: برونگاهی، برون روی

صادر کردن: فرستادن، برون فرستادن

صادره: فرموده، دستور داده شده

صادق: نیکوکاری، رو راست، راستگو، دستگیر، درستکار،

پاکدل

صادقانه: راستین، براستی

صاروج: ساروگ، سارو، چاروگ

صاعد: بالارونده (ص)،

صاعقه: آذرخش

صاف: یکنواخت، هموار، نرم، بی آرایش

صاف کار: گلگیر کار، پخکار

صاف کردن: پالیدن (ص)، هموار کردن، نرم کردن،

پالایش

صاف و هموار: هموار

صاف کرده: پالیده (ص)،

صافی: پالایه، پاکیزه، پاک و روشن

صالح: نیکوکار، شایسته، درستکار، پرهیزکار، پارسا

صامت: ناگویا (ص)، همخوان، نام، ناگویا، زبان بسته،

خاموش، بی آوا

صانع: سازنده، آفریننده، آفریدگار

صبا: باد پیش بهار، باد پیش، باد بهار، باد برین

صباح: سپیده دم، پگاه، بامداد

صباغ: رنگساز، رنگرز

صبح: سپیده دم، پگاه، بامداد، آفتابدم

صبح بخیر: بامداد نیک، بام شاد

صبح به خیر: بامداد نیک، بام شاد

صبح دم: سپیده دم، بامداد

صابر: شکیبا، خونسرد، بردبار

صابون: کفزا، ساون، برهو

صاحب: خداوند (ص)، کدیور، دارنده

صاحب اختیار: خود سر

صاحب اراده: کاممند (کامکاممند، kāmakōmand)،

صاحب اقتدار: نیرومند، ناتوا، زورمند

صاحب امتیاز: پروانه‌دار

صاحب تهوّر: بی‌باک (ص)،

صاحب شدن: داراشدن، بدست آوردن، از آن خود کردن

صاحب شوکت: فرمند

صاحب عقل: خردمند (ص)،

صاحب قدرت: نیرومند، زورمند

صاحب قران: والا، نامور

صاحب قلم: نویسنده

صاحب کار: کارفرما، کاردار

صاحب مجلس: میزبان، مهماندار

صاحب مقام: پایور

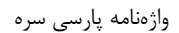
صاحب ملک: زمیندار

صاحب نظر: کاردان، سخnmند، رایمند، آگاه

صاحبان: دارندگان

صاحب‌دل: روشندل، دلداری

صاحب‌نظر: کارشناس، کاردان



صحیحاً: به درستی

صخره: خارہ

صد: سد (سد وازه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته

شده؛ نگا سده)،

صدا: صدا (سدا) واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا

(نوشتہ شدہ)، نوا، بانگ، آواز، آوا، آہنگ

صدارت: نخست وزیری (وزیر پارسی است و از پارسی به

عربی رفته است)، وزیر، فرنشینی، فرمانداری

صداقت: رو راستی، راستی، راستگویی، درستی، درستکاری،

بی آلاشی

صدا کردن: فراخواندن، بانگ زدن، آواز دادن

صد: پی، برآن، آهنگ، اندیشه

صدر: والا، پیشوا، پیشگاه، بلند پایہ، بالاترین جایگاہ

صدر اعظم: نخست وزیر (وزیر پارسی است و از پارسی به

عربی رفته است)، فرمدار

صدر مجلس: برترگاه، بالای انجمن، بالاگاه

صدر نشین: بالانشین

صدر اعظم: سر وزیر

صدف: گوشماهی، گوش ماهی

صدق: راستی و درستی، درستی

صدق کلام: راستی، درست گفتاری

صدق نیت: پاکدلی

صدقہ: نیکوکاری، دستگیری، دردگردان، داد و دہش

صدمه: گزند، زیان، آفت، آسیب

صدمه دیدن: آسیب دیدن

صدمه دیده: آسیب دیده

صدمه رساننده: زیانکار

صدمه داده: آسیب دیده

صداور: گسیل داشتن، فرستادن، روانه کردن

صدقہ: ہاں، ہمدان، دوست

صراحت: روشن گوشتے (rōšn gowišnīh روشن گوشتے)، روشنے، رک

وہی ہے جس نے ان کو



صعب الوصول: دشواریاب (دش)، دشوار رس (پش)، تنگ‌بار

(پش)، دشخواریاب

صعوبت: دژواری (دش)، دشواری

صعود: راه سربالا، خیز، بالا روی، بالا رفتن، اوجگیری،

افزایش

صعود کردن: دامیدن، بالا رفتن

صعود کننده: بالارونده (دش)،

صعودی: فزاینده، فرایاز، افزاینده، افزایشی

صغر سن: خردسالی

صغیر: کوچک، خردسال، خرد، خُرد

صغیر الجثه: خُردتن (دش)،

صف: زاب، رشته، رسته، ردیف، رده، رج، راسته، راستا، جاده

صفا: یک‌رنگی، شاداب، خرمی

صفاء: یک‌رنگی، شاداب، خرمی

صفات: فروزه‌ها، فروزگان، سرشت‌ها، زاب‌ها

صفت: فروزه، ستودن، ستایه، زاب، چونی، چگونگی

صفتی شیطان: دیوکامگی

صفحه: سات، رویه، دیمه، پرده، برگه، برگ

صفحه کلید: برگه کلید

صفر: سفر، زفرین، زفر، زفر، تهی

صفرا: زهرپوشش (زهر پوشش زهر)، زریز، زردآب، تلخه

صفراء: زریز، زردآب، تلخه

صفراوی: زود خشم، زردابی، تند خو

صفه: ستاوند

صفویه: صفویان، صفوی

صفی: نیکدل، نیک، پاکدل، پاک

صفیر: بانگ

صلابت: شکوه، بزرگی، استواری

صلاة: نماز

صراحت لهجه: رک گویی، بی‌پروا، بی‌پرده گویی

صراحتا: بی‌پرده پوشی، بی، به روشنی، به آشکاری

صراحی: ساغر، جام می‌ساغر، باده

صراط: راه، چینوادی

صراط مستقیم: راه راست

صراف: سوداگر پول

صرصر: باد غران، باد سخت، باد تند

صرع: سرگیجه، سردرد، بی‌هوشی

صرف: ویژه، هزینه کردن، ناب، گردانش، ساده، به کارگیری،

به کاربردن، بکار بردن

صرف کردن: هزینه کردن، ناب، ساده، به کارگیری، بکار

بردن

صرف نظر کردن: چشم پوشی کردن

صرفا: ویژگیانه، تنها، به‌نابی، به نابی، به گونه ناب، به سادگی

صرفاً: ویژگیانه، تنها، به‌نابی، به نابی، به گونه ناب، به سادگی

صرفنظر: چشم پوشی، بخشیدن

صرفنظر کردن: دل فرو بستن، چشم پوشی کردن

صرفه: سودبری، سود، بهره، بازدهی

صرفه جو: پس اندازگر

صرفه جو: هیربانی (hēr pānak) (پ)، هیربان (hēr پ)

(pānak)،

صریح: روشن، رک، بی‌پرده، آشکارا

صریح: روشن‌گویی (rōšn gowišnīh) (پ)

صریحا: رک و راست، بی‌پرده پوشی، به روشنی، به آشکاری،

آشکارا

صعب: دشخوار (پ)، ناهموار، دشوار، دشخوار، پرپیچ و خم

صعب العبور: سخت، دشوار، بد

صعب العلاج: سخت درمان، سخت، دشوار درمان، درمان

ناپذیر، بی‌درمان

صعب الوصول: دشوار یاب، دشوار رس



صنعت: فیآوار (پ)، فیار (پ)، هنر، کار، فراوری، ساختاری، پیشه	صلاح: سزاوار، درستی، درخور، بایستگی
صنعتگر: ورزی، دست‌ورز، پیشه‌ور	صلاح اندیش: نیک اندیش
صنعتی: فیآواری (پ)، هنروری، کاری، ساختاری، پیشه‌وری	صلاح‌دید: نیکخواهی، نیکخواهانه، نیک بینی، روادید، رایزنی، بهین دید
صنف: گروه، رشته، رشته، بخش	صلاحیت: شایستگی، سزاواری
صنم: نگار، شمن، دلدار، دلبر، بت	صلاحیت دار: شایسته، سزاور
صنم خانه: بت‌کده	صلح: سازش، دوستی، آشتی، آسودگی
صنوبر: شادروخت، سنابر، سروناز	صلح جویی: سازگاری، آشتی جویی
صواب: نیک، شایسته، سزاوار، راست و درست، خوب، پسندیده	صلح طلب: آشتی خواه
صواب دانستن: درست دانستن	صلح کردن: سازش کردن، باهم کنار آمدن، آشتی کردن، آشتی
صواب دیدن: روادانستن، روا دیدن	صلح و صفا: مهر، سازش، آشتی و مهر
صوابدید: نیک نگری	صله: پارانج، پاداش
صوت: صدا (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، بانگ، آوا، آهنگ	صله ارحام: خویش نوازی
صور: رخ‌ها، رخسارها، چهره‌ها	صلوات: درود فرستادن
صورت: گونه، سیما، روی، رو، رخساره، رخسار، رخ، چهره	صلوات فرستادن: درود فرستادن
صورت برداشتن: سیاهه برداشتن	صلوة: نمازگاه، نماز
صورت پذیر: انجام شدنی، انجام پذیر	صلوه: نماز
صورت پذیرفتن: فرجام پذیرفتن، انجام شدن	صلیب: چلیلا، چلیپا، چلیپ
صورت جلسه: نشست نامه	صمغ: آنگزُد (پ)، آنگزِه (پ)، شیرِه درخت، زنج، انگم، انگم
صورت جلسه کردن: پیسنویس کردن	صمیم: ناب، ژرفا، تک، برگزیده
صورت حساب: سیاهه درآمدها، پرداخت نامه	صمیمانه: یکدلانه، دوستانه، خودمانی، پایمردانه، پاکدلانه، از ته دل
صورت نگار: چهره نگار	صمیمی: یکدل، همدل، دوستانه، خودمانی
صورت و ظاهر: رویه	صمیمیت: یگانگی، یک‌رنگی، یکدلی، همدلی، خودمانی، پاکدلی، بی‌آلایشی، بی
صور تجلسه: نشست نامه	صنایع: هنرها، فراوری‌ها، فرآورده‌ها، ساخته‌ها، پیشه‌ها
صورتحساب: پرداخت نامه	صنایع دستی: هنرهای دستی، فرآورده‌های دستی
	صندل: کفشک، دمپایی، چندن
	صندلی: کرسی، چهارپایه
	صندوق: گنج، کارسان، سندوغ



صور نکش: نگارگر

صور تگر: چهره پرداز

صورتی: سرخابی، سرخ روشن، رخی

صوف: پشمینه، پشم گوسفند

صوفی: پشمینه پوش

صوفی گری: سوفی گری

صومعه: نیایشگاه، ستایشگاه، خانگاه

صیاد: نخجیرگیر، ماهیگیر، شکارگر، شکارچی یا ماهیگیر،

شکارچی، دامیار، دام انداز، تورگیر، تورانداز

صیانت: پاساد (پاس)، نگهداری، نگاهداری، نگاهبانی،

پاسداری

صیحه: فریاد، بانگ

صید: نخجیر، شکار

صیغه عقد: پیمان زناشویی

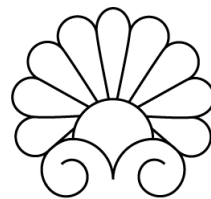
صیف: تابستان

صیفی: تابستانی

صیفی کاری: تموزکاری، پالیزکاری

صیقل گر: پردازگر





ض

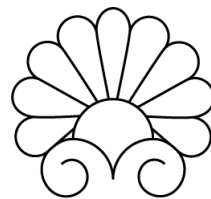
ضخامت: ستبرا (پ)، کلفتی، فربهی، ستبری
ضخیم: کلفت، ستبر، پیکر
ضخیم الجئه: درشت اندام، درشت
ضد: واروی، وارونه، وارو، ناهمسو، ناسازگار، ناساز، رویاروی، دشمن، در دشمنی با، در برابر، پاد، بازگونه، آخشیج
ضد انفجار: پادترکش
ضد حال: ناخوشایند
ضد حال زدن: رنجاندن
ضد حمله: پاتک
ضد زهر: پاد زهر
ضد سم: نوشدارو، پاد زهر
ضد ضربه: آسیب ناپذیر
ضد عفونی: گندزدایی
ضد و نقیض: ناهمتا، ناسازگاری، ناسازگار، ناجور
ضد حال: ناخوشایند
ضد حال زدن: رنجاندن
ضددیت: ناسازگار
ضد عفونی: گندزدوده، گندزدایی
ضد عفونی کردن: گندزدایی
ضد و نقیض: ناسازگار، دوگانه
ضدیت: ناسازگاری، دشمنی
ضراب: نوازنده، زرابگر، رودنواز
ضرابخانه: میخکده، زراب خانه، درم سرای
ضرب: گمیزش، کوفتن، کوبه، کوبش، کوب، زدن، دنبک
ضرب الاجل: زود، بیدرنگ، باشتاب
ضرب المثل: زیانزد
ضرب خوردگی: کوفتگی، آسیب دیدگی
ضرب در: در، بار
ضرب دیدن: گزند دیدن، آسیب دیدن، آسیب
ضرب زن: تنبک زن
ضرب شست: زورمند نمایی، آسیب
ضرب کردن: زدن، بشمردن

ضابط: نگهبان، نگاهدارنده، کاردار
ضابطه: رویه، روش، روال
ضارب: کوبنده، زننده، آسیب رسان
ضاری: زیان کار (پ)،
ضامن: پایندان (پ)،
ضامن دار: دکمه دار
ضامن شدن: پایندیدن
ضایع: ویران، نفله، فرسودگی، تباه، پوساندن، پایمال
ضایع شدن: نابود شدن، کنف شدن، از میان رفتن
ضایع شده: از میان رفته
ضایع کردن: ویران کردن، تباهکاری، تباه کردن، پوساندن
ضایعات: پسمان‌ها، پسمان، پس مانده‌ها
ضایعه: تباهی
ضبط: سدا برداری (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، نگهداری، گرفتن، بایگانی، آواگیری، از آن خود
ضبط صوت: سدا گیر (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، آوا نگهدار، آوا گیر
ضبط کردن: گرفتن، بایگانی کردن، از آن خود کردن
ضجر: رنجوری، درد و آزار، آزرده‌گی
ضجه: ناله، مویه، فغان، شیون، زاری
ضجه کردن: شیون کردن، زاری کردن
ضحاک: آژیدهاک



ضعیفی: ناتوانی	ضرب و شتم: لت و کوب، کوبه و ناسزا
ضلالت: گمراهی، کجراهی	ضربات: کوبه‌ها، کتک، زنش‌ها، آسیب‌ها
ضلع: راسته، راستا، دیواره، دنده، پهلوی، بر، بر	ضربان: تپیدن، تپش
ضم: پیش	ضربت: کوبه، کوبش
ضمان: پذیرفتن	ضربت خوردن: کوفته شدن، کوفته، کوبه خوردن، آسیب دیدن
ضمانت: تاوان داری، پیمانگری، پشتیبانی، پشتوانه، پابندانی، پابندان، پابندانی، برگردن گیری، برگردن	ضربدر: در، بار
ضمانت کردن: پابندیدن	ضربه: کوبه، کوبش، کتک، زنش، تکانه، برخورد، آسیب
ضمانت نامه: پیمان نامه، پابندان نامه، پابند نامه	ضربه خوردن: آسیب دیدن، آزار دیدن
ضمایم: پیوست‌ها	ضربه دیدن: آسیب دیدن، آزار دیدن
ضمائم: پیوست‌ها	ضرر: گزند، زیان، آسیب
ضمن: میانه، میان، درون، درکنار، توی، با، افزون‌بر، افزون بر، افزون	ضرر دیدن: آسیب دیدن
ضمن اینکه: همچنین، پیوست به اینکه، افزون بر آن، افزون	ضرس قاطع: بی‌گفتگو، بی‌برو برگرد، به درستی
بر اینکه	ضرغام: شیراوژن، دلیر، دلاور
ضمن آنکه: افزون بر آنکه	ضرورت: نیاز، ناگزیر، ناچاری، بایستگی
ضمن تایید: افزون بر درست شمردن	ضروری: وایا، نیازین، ناگزیر، ناچار، خواسته شده، خواسته، بایسته، باید، بایا
ضمن صحبت: هنگام، میان سخن	ضروری است: نیازین است
ضمناً: همچنین، هم چنین، نیز، در پیوست، باهمه این‌ها، با آنکه، افزون‌ترین	ضروری بودن: شایسته بودن، درخور
ضمناً: همچنین، در این میان، از سویی، از سوی دیگر	ضریب: نرخ، درسد، درانگارش، توان
ضمه: پیش	ضریح: مغاک، گور، آرامگاه
ضمیر: نهان، نهاد، منش، کس‌واژه، سرشت، دل اندرون، دل، درون، اندرون	ضعف: نزاری، ناچار، ناتوانی، لاغری، سستی، زبون
ضمیر ناخودآگاه: نهان ناخودآگاه	ضعف رفتن: ناتوان شدن، سست شدن
ضمیمه: همراه، پیوست	ضعف مزاج: ناتوانی
ضوابط: بندها	ضعفا: درماندگان، تهیدستان، بینوایان
ضیا: فروغ، شید، روشنایی، تابش	ضعفاء: درماندگان، تهیدستان، بینوایان
ضیاء: فروغ، شید، روشنایی، تابش	ضعیف: نزار، ناتوان نشان دادن، ناتوان، لاغر، کم زور، سست
ضیاع: زمین کشاورزی	ضعیف الجثه: لاغر، رنجور
ضیافت: میهمانی، مهمانی، سور، جشن، بزم	ضعیف النفس: سست نهاد
	ضعیف شدن: نیرو از دست دادن، ناتوان شدن، سست شدن، سست
	ضعیفه: همسر، زن ناتوان، زن





طاووس: تاووس

طایر: مرغ، پرنده

طایفه: ویس، خاندان، تیره، تبار

طائر: مرغ، پرنده

طائفه: خاندان، تیره، تبار

طب: پزشکی، پزشکی

طبّاخ: خوالیگر (په)، آشپز

طبابت: پزشکی، پزشکی

طباخ: خورشگر، خوالیگر، پزنده، آشپز

طباخ خانه: آشپزخانه

طباخی: کله پزی، خوالیگری، آشپزی

طبخ: پختن، پخت

طبع: نهاد (وه)، منش، گوهر، سرشت، چاپ

طبع برگشتگی: واسرشتگی

طبع برگشتن: واسرشتن

طبعاً: همانا، به دلخواه، به خودی خود، برآستی

طبق: سبد، ترینان، تبک، تال، برپایه، برابر، بر پایه

طبق معمول: مانند همیشه

طبقات زمین: چینه

طبقه: لایه، رسته، رده، اشکوب

طبقه بندی: رده بندی، دسته بندی

طبل: کوس، دهل، تبیره

طبی: درمانی، پزشکی

طیب: پزشک

طبیعت: نیاد، نهاد، گیتی سرشت، کیاناد، سرشت، سپهر،

زیستگاه، خیم، خوی، جهان سرشت

طبیعت انسان: نهاد آدمی، سرشت آدمی

طبیعتاً: به خودی خود

طبیعی: نیادی، سرشتین، سرشتی، سرشتین، بهنجار

طپانچه: هفت تیر، تپانچه

طپاندن: تپاندن

طارمی: نرده، تارمی

طاس: گردانک، تاس

طاعت: گردن نهادن، فرمانبرداری، پیروی، بندگی

طاعون: سیاه مرگ

طاغی: گردنکش، گراف کار، سرکش

طاق: لنگه، تنها، تک، ثاق، بام، ایوان

طاقباز: تاغباز

طاق: نانجام، نا، شکیبایی، توانایی، توان، تاو، تاب، بردباری

طاق آوردن: تاوآستن (وه)، تابیدن (په)

طاق تاغ شدن: توان، بی تاب شدن

طاق فرسا: توان فرسا، تاب فرسا

طاق فرسا: توان فرسا، توان فرسا، تاب فرسا

طالب: کاممند (کاماکوماند، kāmākōmand)، دانشجو، جوینده،

پژوهنده

طالب شهرت: نامجو

طالب علم: چرایی جوی (وه)،

طالب علم: دانشجوی (وه)، دانشگر، دانش پژوه

طالبی: خروک، خرچوک، تالبی

طالع: سرنوشت، بخت

طالع بین: فال بین، پیشگو، بخت بین

طالع شوم: وارونه بختی، سرنوشت بد، بد شگونی، بخت بد

طالع همایون: بخت بیدار

طاهر: پاکیزه، پاکدامن، پاک جامه، پاک



طپش: تپش	طرفداری: هوا خواهی، پیروی
طپق: کند زبانی، تیغ	طرفه: نو، شگفت، خوش آیند، تازه
طحال: سپرز (سپرز)، اسبل	طرفین: هر دو سوی، هر دو سو
طرمع: مشگبوی، خوشبوی، بویا	طره: کاکل، شکنج مو، زلف، دسته مو
طراح: نگارگر، نگارافکن، شالوده ریز، برنامه ریز	طریق: شیوه، روند، روش، روال، راه
طراحی: نمودارسازی	طریق معتدل: راه میانه (میان)،
طراز: تراز (همانند ترازو)،	طریققت: شیوه، روال، راه، آیین
طرانجبین: ترانگیبین	طریققه: گونه، شیوه، شگرد، روش، روال، راه
طراوت: شادابی، سرزندگی	طریقعه عمل: شیوه کار، روند، روش
طرح: نمودار، گستره، گستردن، شالوده، پیشنهاد، پیش نویس، پیرنگ، برنامه، افکنه، افکندن	طعام: خوردنی، خوراکی، خوراک
طرح ریزی: شالوده ریزی، شالوده، زمینه سازی، برنامه ریزی	طعم: مزه
طرحواره: نگاره	طعم تند و تیز: مزه تند و تیز
طرد: واپس زنی، راندن، دور کردن	طعم شیرین: مزه شیرین
طرد شده: رانده شده، رانده	طعمه: مزه، دانه دام، خورشک، خورش، خوردنی، خوراک،
طرد کردن: بیرون راندن	چینه
طرد کردن: بیرون راندن	طعنه: سرکوفت، سرزنش، بدگویی
طرز: شیوه (بش)، روش، روال، راه	طعنه آمیز: نیشدار، گوشه دار، سرکوفت آمیز
طرز تفکر: دیدگاه، بینش	طغیان: نافرمانی، گردنکشی، شورش، سرپیچی، خروش
طرز رفتار: روش	طغیان آب: کوهه، خیز آب
طرز عمل: کارکرد، شیوه کار، شگردکار، روش کار، روش	طفل: نوزاد، کودک، بچه
طرز فکر: دیدگاه، بینش	طفولیت: کودکی، خردسالی، بچگی
طرز فکر: منیش، روش اندیشه	طفیلی: انگل
طرز فکر خوب: اندیشه نیک	طلا: زر، زر
طرف: یارو، ور، کناره، کنار، کس، سوی، سو، سمت، روی، رو، پهلوی	طلاب: هاوستان، دین آموزان، خواهندگان
طرف دعوی: همآورد، خوانده	طلا فروش: زرگر
طرف سخن: هم سخن	طلاق: جدایی
طرف شدن: همآورد شدن، درگیر شدن، به ستیز برخاستن	طلاق گرفتن: گسستن، جدا شدن، از هم جدا شدن
طرفدار: هوادار، هواخواه، پیرو، پشتیبان	طلاق نامه: کشادنامه (بش)،
طرفداران: پیروان، هواداران	طلایه: دیده ور، دیده بان، پیشرو
	طلایه دار: پیشاهنگ
	طلایی: زرین، زری، زرگون



طلب: درخواست، خواهه، خواه، خواسته، خواستن، خواست، جویه، جستن، بستان کاری	طهران: تهران
طلب کردن: یوزیدن، خواستن	طهماسب: تهماسب
طلبکار: خواستار (پ)، خواهان، جویان، بستانکار	طواف: گردگشتن
طلب کننده: خواستار (پ)،	طوبی: شادی، خوشی
طلبه: چرای جوی (و)، هاوشت، دین آموز	طور: سان، دام، جور گونه، تور
طلبی: خواهی	طوری: گونه‌ای
طلبیدن: فراخواندن، ستاندن، خواستن، جویا شدن، باز جستن	طوس: توس
طلسم: نیرنگ، جادو، افسون	طوطی: توتی
طلعت: رخسار، چهره	طوعاً: از میان جان
طلق: تلک	طوفان: توفان، تندباد
طلوع: سرزدن، خورشید، تابیدن، پگاه، بردمیدن، برآمدن، برآمد	طوق: چنبر
طلوع آفتاب: بردمیدن آفتاب، برآمدن خورشید، برآمدن آفتاب	طول: درازا (پ)، درازی (و)، درازی، درازه، درازنا
طلوع خورشید: خورشیدپدایی (xvaršēt pētākīh پ)،	طول تاریخ: درازای تاریخ
طلوع صبح: سپیده دم	طول جغرافیایی: درازه گیتایی، درازای گیتایی، پهناک
طماع: آزرورز، آزمند، آزرورز	طول دادن: کش دادن، دراز کردن
طمأنینه: آرامش	طول عمر: دیرزیوی، دیرجانی، درازی زندگی
طمطراق: خودنمایی	طول کشیدن: دیرشدن، به درازا کشیدن
طمع: آزر	طولانی: کشیده، ژرف، دیرپا، دیرباز، دورو دراز، دراز، بلند
طمع داشتن: چشم داشتن، آزرزیدن	طولی نمی کشد: دیری نمی یابد
طمع کردن: آزمندی کردن، آزرزیدن	طومار: بلند نامه
طمعکار: آزرین، آزرور، آزمند	طویل: دیرند (dagrand پ)، دراز، بلند
طناب: کمند، ریسمان، رشتک، رسن	طویل العمر: سالخورده
طناز: نازکننده، دلربا	طویل المدت: دراز زمان
طنبور: تنبور	طویله: ستورگاه
طنز: شوخی، ریشخند، خنده دار، خنده آور	طی: هنگام
طنین: پژواک	طی کردن: سپردن (و)، نوردیدن، گذراندن، سپری کردن، سپردن، رهسپاری، درنوردیدن، پیمودن، پویندن
طهارت: پاکی (پ)، شستن، پاکیزگی	طیاره: هواپیما
	طیب: پاک و پاکیزه
	طیر: مرغ، پرند
	طیف: دیوانگی، خشم، بیناب



طیف نما: بیناب نما، بردنما

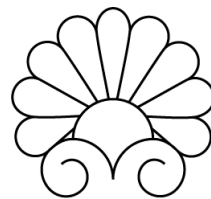
طیف وسیعی از: گستره بزرگی از، گسترده بزرگی از، دامنه

گسترده‌ای از

طینت: والا، منش، سرشت

طیور: ماکیان، پرندگان



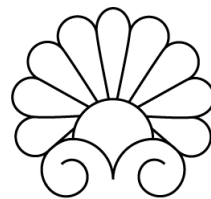


ظ

ظرفیت: گنجایی (و)، گنجایش، گنجانه، گنجا، خورند**ظریف:** نرم، مویین، لاغر، شکننده، زیبا، باریک**ظریفانه:** با کاردانی**ظفر:** فرازمندی، چیرگی، پیروزی**ظفرمند:** پیروزمند**ظفرمندانه:** پیروزمندانه**ظل:** سایه (پ)، پناه، آسودگی**ظلم:** ستیز، ستم، زورگویی، زورگفتن، جور، جفا، بیداد**ظلمات:** گمراهی، تاریکیها، تاریکی**ظلمانی:** تیره، تاریک، تار**ظن:** گمانه، گمان، پندار، اندیشه**ظن بردن:** گمان بردن، دودل شدن، پنداشتن**ظنین:** گمان‌گر (gumāngar)، بد گمان**ظهر:** نیمروزگاه، نیمروز، پشت**ظهرانه:** نهار**ظهر نویسی:** پشت نویسی، پشت نویسی**ظهور:** پیدایی (و)، نمود، نمایان، پیدایش، آشکاری**ظهور و بطون:** پیدایی و نهفتگی**ظهیر:** پشتیبان**ظالم:** ستمگر، زورگو، جفاکار، بیدادگر**ظالمانه:** ستمگرانه، زورگویانه، بیدادگرانه**ظاهر:** هویدا، نمود، نمایان، نماد، نما، رویه، پیدا، پدیدار، آشکار**ظاهر ساختن:** پرده برگرفتن (پ)، نمایاندن، نمایان کردن**ظاهر سازی کردن:** وانمود کردن**ظاهر شدن:** پدیدار شدن**ظاهر و باطن:** آشکار و نهان**ظاهرا:** همانا، گویا، چنین پیداست، به آشکاری، آنسان که پیداست**ظاهراً:** همانا، گویا، چنین پیداست، به آشکاری، آنسان که پیداست، آن سان که پیداست، این گونه که آشکار است**ظاهراین:** بیمایه، برونگرا**ظاهرسازی:** خودنمایی**ظاهری:** رویه‌ای**ظرافت:** نازکی، نازک سخنی، موشکافی، زیرکی، خوشایندی،

خرده سنجی، تیزنگری

ظرف: دیگ، در، تشت، تابه، تابک، باردان، آوند**ظرف اندازه گیری:** پیمانه**ظرف آب:** آبدان**ظرف آبخوری:** جام آبخوری**ظرف آتش:** دوری، دورک**ظرف آشغال:** شلته، شلته، خاکروبه دان، آخالدان**ظرف شرابخواری:** ساغر، جام



ع

عار داشتن: نهاد، ننگ دانستن، ننگ داشتن
عارض: رو، رخسار، رخ، چهره
عارضه: ناهنجاری، ناخوشی، رنجوری، رخداد، پیامد، بیماری
عارف: شناسا (۹۵)، شناسا، ژرف بین، دانا، خداشناس، بینشمند
عاری از: بی
عاریت: وامی، سپنج
عاریت خواستن: به وام خواستن
عاریت دادن: به وام دادن
عاریتی: کسانه
عازم: رهسپار، راهی
عازم شدن: روانه شدن، رهسپار شدن، رهسپار شدن
عاشق: واله، شیفته، شیدا، دوستار، دلشده، دل داده، دلباخته، پاکباز، بیدل
عاشق پیشه: واله، شیفته، شیدا پیشه، شیدا، دلشده، دل داده، دلباخته، پاکباز، بیدل
عاشق شدن: دل سپردن، دل باختن، پاک باختن
عاشقانه: مهرآمیز، شیفتگانه، شیداوار، شوریده وار، شورمندانه، دل سپارانه، دلدارانه
عاشقی: شوریدگی، دلدادگی
عاصی: نافرمان، شورشگر، سرکش، بستوه آمده، بستوه آمدن
عاطفه: مهرورزی، مهربانی، مهر
عاطفی: نرمخو، مهرورز، مهربان
عاطل: پوچ، بیهوده، بیکار، افکار
عافیت: رستگاری، تندرستی، بهروزی
عاقبت: فرجام، سرانجام، پیامد
عاقبت الامر: سر انجام، پایان کار
عاقبت اندیش: دوراندیش، دور اندیش
عاقبت اندیشی: دور اندیشی
عاقبت بخیر: نیک فرجام
عاقبت به خیر: نیک گردانیدن، نیک فرجام، نیک انجام
عاقده: گره زن، پیوندگر، پیمانگذار

عابد: پرستگار (۹۶)، خداپرست، پرستنده
عابر: گذرکننده، رونده، رهگذر
عابر بانک: خودپرداز
عابر پیاده: پیاده
عابر بانک: خودپرداز
عاج: دندان پیل، پیلسته
عاجز: ناتوان، فرومانده، زبون، درمانده، بیچاره
عاجز شدن: به ستوه آمدن، فروماندن، درماندن
عاجزانه: زبوانه، با فروماندگی، با درماندگی، با بیچارگی
عاجز شدن: فروماندن، درمانده شدن، درماندن، بیچاره شدن، به ستوه آمدن
عاجل: شتابنده، زودرس، پیشی جوی
عادت: منش، شیوه، سرشت، روش، خوی، خو گیری، خو گرفتن، خو
عادت کردم: خو گرفتم
عادت کردن: مَروَ سیدن (۹۷)، خوی گرفتن، خو گرفتن، خو کردن
عادت کننده: خوی پذیر
عادت ماهانه: دوره زنانگی
عادل: دادور، دادگستر، دادگر
عادلانه: دادگرانه، داد منشانه
عادی: همیشگی، ساده، خوگرفته، پیش پافتاده، پیش پا افتاده، بهنجار
عار: ننگ، شرم، آزر



عایق: پیشگیر، بازدارنده	عاقل: خردمند (په)، هوشمند، زیرک، دانا، پخته، بخرد،
عایله: خانوار، خانواده	باخرد، اندیشمند
عایله مند: خانوار مند، خانواده دار، پرفرزند	عاقلا نه: هوشمندوار، هوشمندانه، اندیشمندانه
عائله: خانواده	عالم: گیتی، گردون، کیهان، سپهر گردون، دانشمند، جهان
عائله مند: خانوار مند، پرفرزند	عالم افروز: گیتی افروز، جهان افروز
عبا: بالاپوش	عالم بشریت: جهان هستی، جهان مردمی
عبادت: نیاییدن، نیایش، پرستش	عالم غیب: جهان نادیده
عبادت کردن: نیایش کردن، ستودن، ستایش کردن	عالم ملکوت: سپهر گردون، جهان دیگر
عبادتگاه: مزگت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی	عالمگیر: جهانگیر
به عربی رفته)، نیایشگاه، پرستشگاه	عالی: والا جایگاه، والا، شگرف، بلند پایه، بسیار خوب، برسو،
عبارت: گزاره، فراز، سخن، چندواژه	برجسته، برتر، بالنده، ارجمند
عبارت بودن از: بر این پایه‌اند که، بر این پایه‌اند	عالی ترین: والا ترین، بهترین، برترین
عبارت پردازی: سخن پردازی، سخن	عالی جناب: والاگاه، بزرگوار
عبارتند از: بر این پایه‌اند	عالی رتبه: والاگهر، والا جایگاه، گرانیمایه، بلند پایه
عبادت کردن: نیرونگ	عالی قدر: والاجاه، پر بها، پر ارزش
عبث: گزاف، پوچ، بیهوده، بیمایه، بی‌ارزش	عالی مقام: بلند پایه، ارجمند
عبد: زر خرید، بنده، برده	عالی نژاد: والاگهر
عبرت: پندآموزی، پند، آموزه، آموزش، اندرز	عالی نسب: والانژاد، والاتبار
عبرت آموز: پند آموز	عالی همت: والامنش، بزرگوار
عبور: گذارش (په vitārišn)، گذشتن، گذر کردن، گذر،	عالیجناب: وام، والاگهر، گرانیمایه، بزرگوار، ارجمند
گذار، ردشدن	عام: همه، همگانی، همگان، مردم، جهانروا، توده
عبور کردن: گذشتن، گذر کردن، گذر، ردشدن	عامدا: دانسته، به دلخواه، آگاهانه
عبور و مرور: شدآمد، رفت و آمد، آمد و شد	عامدا: دانسته، به دلخواه، آگاهانه
عبور کرده: برگزشته	عامدانه: دیده و دانسته، آگاهانه، ازروی آگاهی
عبورگاه: گذرگاه	عامل: کنشگر (په kunišgar)، گماشته، کننده، کارگزار،
عبوس: ترشرو، اخمو	کارگذار، کارکن، کاردار، پیشکار، انگیزه
عت نص: هنر، کار، ساختاری، پیشه	عامه: همه، همگان، مردم، توده
عتاب: سرزنش، سخن تند، خشم، تشر، پرخاش	عامی: همگانی، مردمی، تودگانی
عتیق: کهنه، دیرینه، باستانی، باستان	عامیانه: همگانی، مردمی، مردمانه، تودگانه
عتیقه: کهن، پارینه، باستانی، باستانه، باارزش	عاید: سود، درآمد، بازدهی
	عایدی: سود، درآمد، بهره



عجب: شگفت (ب)، منی، شگفتی، شگفت آور، شگفت	عَدسی مقعر: مژوک کاو
انگیز، شگرف، خودستایی، خودبینی	عَدسیه: مژوک
عجبا: شگفتا	عدل: نیم خروار، داوری، دادمندی، دادگری، داد
عجز: ناتوانی، فروماندگی، ستوه، درماندگی، بیچارگی	عدل بندی: لنگه بندی، بسته بندی، بار بندی
عجله: شتاب کردن، شتاب، چابکی، تیزی، تندی	عدلیه: دادگستری
عجله کردن: شتافتن، شتاب کردن	عدم: نیستی (و)، نیست شدن (و)، نابودن (و)، نبود، نابودی
عجله کن: شتاب کن	عدم احترام: بی‌ارجی
عجله کننده: شتابگر	عدم اداریک: نایابندگی (و)،
عجله کننده: شتابگر (wōštābgar)،	عدم استعداد: ناتوانی، بیکارگی، بی‌دانشی
عجم: گنگ، کر و لال	عدم اعتماد: ناباوری، بدگمانی
عجوزه: فرتوت، پیر	عدم امکان: ناتوانی، ناشدنی
عجول: شتابگر (wōštābgar)، ناشکیبا، شتابزده، بی‌شکیب	عدم آسایش: نیا سودگی
عجولانه: شتابزده، شتابان، سراسیمه، با شتابزدگی	عدم پیشرفت: ناکامی، شکست
عجیب: شگفت آور، شگفت انگیز، شگفت، شگرف	عدم تحرک: ناروانی
عجیب الخلقه: شگفت آفریده	عدم حضور: نبود
عجین: درهم شده، آمیخته، آغشته	عدم سکون: بی‌آرامی (و)،
عداد: شمار	عدم ضرورت: نایستگی
عداد محدودی: شمار اندکی	عدم ظهور: ناپیدایی (و)،
عدالت: درستی، داوری، دادگستری، دادگری، دادگرانه، داد، برابری	عدم کیفیت: بی‌چگونگی (و)،
عدالت اجتماعی: یکسانگری، همسانی، برابری	عدم موفقیت: ناکسان، ناکامیابی، ناکامی
عدالت پیشه: دادمند، دادپیشه	عدم واقعیت: ناراستی، نادرستی
عدالتخانه: دادگستری	عدم وجود: نیستی، نبود، نابودی
عداوت: کینه توزی، کین، ستیزه جویی، دشمنی	عدن: بهشت
عدد: شمار (پ)، شماره، تا	عده: گروه، دسته، جرگه
عددنویسی: شماره نویسی	عده ای: شماری، چندی، چند تن
عَدس: دانژه (ب)، وینوک، ونوک، دانیزه، دانجه	عدهای: گروهی، شماری، دسته‌ای، تنی چند
عَدسی: مژوک، مژوک، بُلسیک	عدو: کینه‌ور، دشمن، بدخواه
عَدسی دوربین: مژوک، بلسیک، بُلسیک	عدیده: فراوان، پرشمار، بسیار
عَدسی محدب: مژوک کوژ	عذاب: شکنجه، رنج، آزار، آزار



عذاب الیم: شکنجه سخت، رنج جانگاہ، آزار دردناک	عرف: فراگرفته، شناخته شده، شناخته، شناخت، روش
عذاب روح: شکنجه روان، آزار روان	همگانی، روال، پذیرفته
عذر: دست آویز، پوزش، بهانه	عرفان: یزدانشناسی
عذر خواستن: پوزیدن، پوزش خواستن	عرق: رگ، خوی، ترتنی، باده، آبدانه
عذر می خواهم: درگذرید، پوزش می خواهم، ببخشید	عرق ملی: شور میهن پرستی
عذرخواهی: پوزش خواستن، پوزش	عروج: برآمدن، بالایش، بالاروی
عذل: برکناری	عروس: بیوگان، اروس
عرابه: گردونه، گردون، ارابه	عروسک: اروسک
عراق: اراک	عروسی: زناشویی، اروسی
عرب: تازیک، تازی	عروسی کردن: بیوگانی کردن، اروسی کردن
عربده: فغان، فریاد، داد، جیغ	عروق: رگ‌ها
عربده جو: ستیزه جو، آشوبگر	عریان: برهنه
عربی: زبان تازیان، زبان تازی، تازی	عریض: گشاد، گسترده، پهناور، پهن، پهن
عرش: تخت، پهنه، آسمان، اورنگ، اریکه	عریض و طویل: وُلنگ و واز، گسترده، گل و گشاد، پهناور،
عرش اعلی: جایگاه خدا، تخت برین خدا	پت و پهن
عرشه: فراز کشتی	عریضه: دادنامه، دادخواست
عرصه: میدان، میان سرای، پهنه	عریضه نگاری: نوشتن دادخواست‌نامه
عرض: پهن (پ)، درازای، پیشکش، پهنای	عز: والایی، فر، ارزش، ارجمندی، ارج
عرض اندام: جلوه نمایی	عز و جل: گرانبایه، گرمی، ارجمند
عرض جغرافیایی: درازاک، پهنای گیتایی	عزا: سوگواری، سوگ
عرض حال: دادخواست	عزاداری: سوگواری
عرض کردم: گفتم	عزب: یکه، تنها، بی همسر
عرض کردن: گفتن، به آگاهی رسانیدن، آگاهی رسانیدن به	عزت: ارجمند، ارج
عرض کنم: بگویم	عزت نفس: خود بزرگواری
عرضحال: دادنامه، دادخواست	عزل: بیکار کردن، برکناری، برکنار
عرضه: هویدا، نمایش، نشان دادن، کاردانی، شایستگی،	عزل شدن: برکنار شدن
رونمایی، چیرگی، جربزه، جُربزه، پیشنهاد، پیشاورد	عزل کردن: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن
عرضه داشتن: جُربزه داشتن	عزلت: گوشه‌گیری
عرضه کرد: رونمایی کرد	عزم: پایداری، پابرجایی، آهنگ
عرضه کردن: هویدا کردن، نمایاندن، پیشاورد کردن	عزم جزم: استوارآهنگ
عرضه و تقاضا: داد و خواست	عزم کردن: خواستن، آهنگ کردن
عرعر: آرار	عزوجل: بزرگوار



عزیز: نازنین، مهربان، گرانبایه، گران، گرامی، دوست داشتنی، پر ارزش، بزرگ، با ارزش، ارجمند	عصبی: تندخویی، پر خشم، بدخوی
عزیز دردانه: یکی یه دونه، لوس، دردانه، دُرْدانه	عصر: شبانگاه، شامگاه، زمانه، زمان، روزگار، دوره، پسین، پس از نیمروز، ایوار
عزیز کرده: نازنین، ناز کرده، نازدانه	عصر باستان: زمانه باستان، دوره باستان
عزیمت: رهسپاری، راهی گشتن، براه افتادن	عصر فن آوری: زمانه فن آوری
عزیمت کردن: رهسپار شدن	عصرانه: چاشت شامگاهی
عسرت: مستمندی، درماندگی، تهیدستی، تنگنایی، تنگدستی	عصر حجر: زمانه پارینه سنگی، پارینه سنگی
عسکر: لشگر، لشکر، سپاه	عصیان: گردنکشی، سرکشی، سرپیچی
عسگر: لشگر، لشکر	عضله: ماهیچه
عسگری: نازا	عضو: هموند، هموند، هم پیمان، کاربر، اندام
عسل: انگبین، انگبین	عضو بدن: پاره تن
عشا: شامگاه	عضو شدن: هموند شدن، همپیوند شدن
عشاء: شامگاه	عضو خانواده: خودی، خودمانی، از خود
عشاق: دوستانان، دلشدگان، دلدادگان	عضویت: هموندی
عشر: یک دهم، ده یک	عطا: دهش، بخشش، بخشایش
عشرت: کامرانی، خوشگذرانی	عطا فرمودن: بخشودن
عشره: دهه	عطا کردن: بخشودن
عشق: مهر ورزیدن، شیفتگی، شیدایی، دوست داشتن، دل دادگی، دل بردگی، دل باختگی، پاکبازی	عطاء: دهش، بخشش
عشق بازی: شیفتگی، شیدایی، دلدادگی، دل باختگی	عطارد: تیر (♄)، ستاره تیر، دبیرسپهر
عشوه: ناز، کرشمه، بشک	عطا کردن: بخشیدن، بخشایش، ارزانی داشتن
عشوه گر: لوند، باناز، باکرشمه	عطر: خوشبویه، خوشبوی، بوی خوش
عشیره: دودمان، خانوار، تیره، تبار	عطسه: شنوسه (𐭮𐭥𐭥𐭥), شنوسک، اتسه
عصا: دستواره، چوپ، چوبدستی، چوبدست، چوب	عطش: تشنه شدن، تشنگی
عصاره: افشُرَه (♄)، فشرده، شیر، شیرابه، چکیده	عطف: بازگشتن، بازگشت
عصاره گرفتن: شیر گرفتن، افشردن	عطف به ماسبق: برگشت به گذشته، بازگشت به گذشته
عصب: سُهشگر، پی	عطوفت: مهرورزی، مهربانی، دوستی
عصبانی: خشمگین، جوشی، تندخو، برآشفته، برافروخته، آشفته	عطیه: شادمانه، دهش، پاداش، بخشش
عصبانی شدن: برآشفتن	عظمت: شکوه (𐭮𐭥𐭥𐭥), فر، شکوهی، شکوه، شکوه، بزرگی، بزرگواری، بزرگ منشی
عصبانیت: خشم، برآشفستگی	



عقبی: روز واپسین، رستاخیز، جهان دیگر، پاداش کار، پاداش بزرگ	عظمی: کلان، سترگ، زیاد، تنومند، پهن‌آور، پرشکوه، بیکران
عقد: گواه گیران، گره زدن، پیوند زناشویی، پیوند، پیمان، بستن	عظیم: والا، کلان، سترگ، زیاد، تنومند، پهن‌آور، پرشکوه، بیکران، بزرگ
عقد ازدواج: پیمان زناشویی	عظیم الجثه: کلان پیکر، کلان، سترگ، زیاد، تنومند، تناور، پهن‌آور، پرشکوه، بیکران
عقد غصیه: پیمان زناشویی	عظیمی: سترگی
عقد نامه: پیمان نامه	عغه: گره درونی
عقده: گره روانی، گره، کینه، کین، پیچیدگی	عفاف: شرم، تن فروشی، پرهیزکاری، پاک‌دامنی، پاکدامنی، پارسایی
عقده حقارت: خود کوچک بینی، خود کم بینی	عفریت: غول، دیو، اهریمن
عقده روانی: گره روانی، سرکوفتگی، سرخوردگی	عفو: گذشت (ب)، چشم پوشی، بخشیدن، بخشودن، بخشش، بخشایش، آمرزش
عقده‌ای: کینه توز	عفو بین المللی: بخشایش جهانی
عقرب: کژدم، کژدم	عفو کردن: چشم پوشی، بخشیدن، بخشودن، بخشایش، آمرزیدن
عقربه: شاهنگ، شاهنگ، پرک، پرک	عفو کننده: آمرزگار
عقل: هوش، دانش، دانایی، خرد، خرد	عفونت: گندیدن، گندیدگی، گند، چرک کردن، چرک، پلشتی، بدبو شدن
عقل عملی: خرد کارکن (و)، عقل معاش: خرد زیست	عقیف: پرهیز کار، پاکدامن، پارسا
عقل ناطق: خرد سخن‌گوی عقل نظری: خرد دانا (و)، عقلانی: خردمندانه، بخردانه	عقاب: همای، شهباز، شاهین، باز، آگفت
عقلانیت: خردمندی، خردمداری، خردگرایی، خردپسندی	عقاید: دیدگاه‌ها، دید، برداشت‌ها، باورها
عقلی: هوشی، خردوارانه، روانی، ذهنی	عقب: دنبال، پی، پشت، پس
عقوبت: کیفر، سزا، پادافره، پادافره، بادافره	عقب افتادن: دیر کردن، دیر کرد
عقیده: گمان، رای، دیدگاه، خواسته، باور، اندیشه	عقب انداختن: پس انداختن
عقیق: رونوس	عقب بردن: پس کشیدن
عقیم: نازا، سترون	عقب زدن: پس زدن
عقیم کردن: نازا کردن، سترون کردن	عقب گرد: پسگرد
عقیمه: سترون (ب)، عکاس: نگاره گر، فرتورگر، رخسگر، رخسگر	عقب ماندگی: واپس ماندگی
عکاسی: فرتورگری، فرتورخانه	عقب ماندن: واماندن، باز ماندن
عکس: فرتور (ب)، نگاره، نگار، رخس، رخس	عقب مانده: واپس مانده
عکس العمل: واکنش، رویکرد، پاد کار	عقب نشینی: واپس نشینی، پس رفتن



علت: چرایی (و)، چرایی	علفزار: مرغزار، سبزه زار، چراگاه
علاج: چاره‌گری (چāragarīh)، درمان، خوب شدن، چاره‌گری، چاره جویی، چاره	علل: شوندها، دستاویزها، چرایی‌ها، انگیزه‌ها
علاقه‌مند: دوستدار، دلبسته	علم: دانستگی (و)، نشان، رایت، درفش، دانش، دانایی، پرچم
علاقه‌مندی: دلبستگی	علم اعداد: دانش شمارش (و)،
علاقه: گرایش، دوست داشتن، دلبستگی	علم الابدان: تن شناسی، پزشکی
علاقه دارم: دلبستگی دارم	علم الاجتماع: دانش مردم شناسی
علاقه داشتن: دلبستگی داشتن	علم الاحصا: آمارشناسی
علاقه مند: مهرورز، شیفته، دوستدار، دلبسته	علم الاحصاء: آمارشناسی
علاقه مند شدن: دل بستن	علم الاخلاق: دانش رفتاری
علامت: نشانی، نشانه‌ها، نشانه، نشان، آرنک	علم الافکار: فرزانه
علامت اختصاری: کوتاهواره	علم الاقوال: دانش سخن
علامت تشدید: نشانه سخت گویی، نشانه دوباره گویی	علم النفس: روان شناسی
علامت گزاری: نشانه گزاری	علم بدیع: دانش نوآوری
علاوه: فزون، افزون، افزوده	علم تشریح: تن شناسی
علاوه بر: افزون بر آن، افزون بر	علم جغرافیا: گیتاشناسی
علاوه بر این: افزون بر این	علم حقوق: داتشناسی
علاوه بر این: وانگهی، افزون بر این	علم ریاضیات: دانش رایشگری
علاق: گرایش‌ها، دوست داشته‌ها، دلبستگی‌ها	علم شریعت: کیش شناسی
علایم: نشانه‌ها	علم فیزیک: گیتیگ، چهره شناسی
علایم راهنمایی و رانندگی: نشانه‌های راهنمایی و رانندگی	علم نجوم: دانش ستاره شناسی
علائم: نشانی، نشانه‌ها	علم هیأت: ستاره شناسی
علائم راهنمایی و رانندگی: نشانه‌های راهنمایی و رانندگی	علما: دانشمندان
علائمی: نشانه‌هایی	علمی: دانشوارانه
علت: چرایی (و)، مایه، کمبود، شوند، شُوند، دستاویز،	علنا: هویدا، به روشنی، آشکارا
چونی، بیماری، انگیزه	علنی: هویدا، پیدا، آشکارا، آشکار
علت و معلول: بن و بر، انگیزه و انگیزه	علنی شد: آشکار شد
علف: گیاه، سبزه	علو: والایی، فر، بزرگواری، بالندگی، ارج
علف چر: چراگاه	علو طبع: فرنهادی
علف خشک: کاه	علو همت: بزرگ منشی
	علوم: دانش‌ها



عمده فروش : کلان فروش، بنکدار	علوم جدیده : دانش های نوین
عمده ای : فراوانی، بسیاری	علوم ذاتی : دانش زبرین
عمدی: دیده و دانسته، خود خواسته، آگاهانه، ازروی آگاهی	علی الاصول : به روش بایسته، به روال درست، به درستی، به
عمر: کهنه روزی، سال، زیوش، زندگی، زندگانی، دیره	بایستگی
عمر ابد : زندگی جاوید	علی البدل : جایگزین، جانشین
عمر طولانی : دیرزیوی، دیرجانی	علی الحساب : پیش ستان، پیش دریافت، پیش پرداخت
عمر کردن : سال داشتن، زیستن، زندگی کردن	علی الخصوص : بویژه، به ویژه
عمران: سازندگی، آبادی، آبادانی	علی السویه : یکسان
عمق: ژرفی (پ)، گودی، ژرفای، ژرفا، زیربنا، ته، بن	علی ای حال : در هر روی، به هر روی
عمق مطلب : ژرفای سخن	علی رغم : با اینکه، با این که
عمقی: زیربنایی	علی هذا : بنابراین، از این رو
عمقیت: ژرفی (پ)،	علیا: زبرین (پ)، بالابین (پ)، والا، فراسو، زبرین، دست
عمل: کنش، کردار، کار	بالا
عمل بد : کردار بد، کار بد، بدکرد	علی البدل : جانشین
عمل جراحی : کَرنَت	علیه حده : جداگانه، جدا
عمل خوب : کردار نیکو، کردار خوب، کار خوب	علیر غم : به ناخواست، بااین همه، با آنکه، با اینکه، با این که
عمل صالح : کردار نیکو، کردار خوب، کار خوب	علیل: ناخوش، بیمار، ازکارافتاده
عمل ضرب : زدن	علیه: واروی، رویاروی، در برابر، بر
عمل کردن : کَرنَت، بکار بستن	علیه او شورید : بر او شورید
عمل نکردن : به کار نبستن	علیه هذا : بنابراین، از همین رو، از این رو
عمل وعکس العمل : کنش و واکنش	عمّامه: دستار (پ)،
عملکرد: کارکردی، کارکرد	عمارت: ساختمان، بنا
عملکردی: کارکرد	عمال: گماشتگان، کارگزاران
عمله: کارگر	عمد: کامکی، دیده و دانسته، دانسته، خودکرد، آگاهانه،
عملی: نارکوکی، شدنی، دژخوی، خوگرفته، خوگر	ازروی آگاهی
عملیات: کار بزرگ، کار	عمدا: دانسته، خودکرده، خودکامگی، آگاهانه
عمه: کاکای، خواهر پدر، توریا	عمداً: دانسته، خودکرده، خودکامگی، آگاهانه، از دستی
عمو: کاکو، کاکا، برادر پدر، اپدر	عمدتاً: بیشتر
عمود: راستا	عمدتاً: بیشتر
عمود شدن : راست ایستادن (پ)،	عمده: کلان، فراوان، بیشتر، بسیار، بزرگ
عمودی: ستونی	عمده ای : فراوانی، بسیاری



عهد دقیانوس: زمان کهن	عموم: همه، همگان
عهد شکن: پیمان شکن	عموما: فراگیرانه
عهدنامه: پیمان نامه	عمومی: همه گیر، همگانی
عهده: کار، پاسخگویی، پاسخگو بودن، بردوش، بر دوش	عمومیت: همگانی
عوارض: ناهنجاری‌ها، ناخوشی‌ها، رنجوری‌ها، رخدادها، پیامدها، بیماری‌ها	عمیق: گود، ژرف
عوارض گمرکی: باج مرزی	عمیقانه: ژرفانه، از ته دل
عوارض مالیاتی: باج افزونی	عَنَاب: شیلانه (بِه)
عوارض متفرقه: خرده باج	عن قریب: به زودی، به زودی
عواطف: مهربانی‌ها، مهربانی، مهر	عناد: لجبازی، ستیزه، ستیز، دشمنی
عواقب: پیامدها	عناد کردن: ستیزیدن
عوام: مردمان، مردم	عناد ورزیدن: ستیزیدن
عوام فریب: مردم فریب	عناصر: پاره‌ها
عوام فریبانه: مردم فریبانه	عناصر اربعه: چار گوهر
عوامفریبانه: مردم فریبانه	عنان: لگام، لجام، دهنه، افسار
عوامل: کارداران، سازه‌های، دست‌اندرکاران	عناوین: فرنام‌ها، سرنویس‌ها، سربرگ‌ها، پاژنام‌ها
عواید: درآمدها	عنایت: مهرورزی، مهربانی، رویکرد، بزرگواری، آگاهی
عودت: پس فرستادن، برگشت، برگرداندن، بازگشت	عنایت کردن: پرداختن به، پرداختن
عودت دادن: پس فرستادن، پس دادن، برگشت دادن، برگرداندن	عنبر: شاهبوی، زغال اخته، انبر
عور: لخت، تهی، بی جامه، برهنه	عنتر: انتر
عورت: شرمگاه	عند المطالبه: سرخواست، سر خواست
عوض: ورت، گردیده، جایگزین، جانشین، جابه‌جا، جابجاکردن، جابجا، به جای	عندلیب: هزارستان، بلبل
عوض شدن: دیگر شدن، دگرگون شده، جایگزین شده	عنصر: مایه، ماده، مات، بن پاره، آخشج
عوض شدنی: جایگزین شدنی	عنفوان: سرآغاز، آغاز
عوض کردن: یوفانیدن، واگردادن، جابجاکردن، جابجا کردن	عنقا: سیمرغ
عوض و بدل: جایگزین، جابجا، پایاپای	عن قریب: به زودی
عوضی: نادرست، دیوانه	عنقریب: به همین نزدیکی، به زودی، بزودی
عیادت: دیدار، بیمار پرسی، بازدید	عنکبوت: تارَنَک (بِه)، کارتَنک، تارتَن، تارِافک
عیار: سنجه، سنجش، جوانمرد، آزمون، ایبار	عنوان: سرنامه (بِه)، وَرَنامه، فرنامه، فرنام، سرنویس، سرگفتار، سربرگ، سرآغاز، دیباچه، پیش گفتار، پاژنام، برنامه
عیاش: کامجو، خوشگذران	عهد: پیمان (بِه)، نوید، سوگند، زمانه، زمان، روزگار



عیاشی: کامجویی، خوشگذرانی

عیال: همسر، زن و فرزند، زن

عیال‌وار: پورمند (په)،

عیالوار: فرزندمند، خانواده دار، پرفرزند

عیان: هویدا، روشن، پیدا، آشکارا، آشکار

عیب: لغزش، کمبود، بدی، آک

عیب پوش: کاستی پوش، بدی پوش

عیب جویی: نکوهش، خرده گیری

عیب جویی کردن: نکوهیدن، خرده گرفتن

عیب دار: کاستی دار، دارای کمبود، بد، آکمند

عیب گیری: خرده گیری

عیب‌جو: خرده گیر (په)،

عید: روزبه، جشن

عید نوروز: جشن نوروز

عیدتان مبارک: نوروزتان پیروز، جشن تان شاد باد

عیدی: شادیانه، روزبهانه

عیسوی: ترسایی

عیش: شادی، خوشی، خوشگذرانی

عیش و عشرت: سرمستی و شادی، خوشی و خوشگذرانی

عیش و نوش: خوشگذرانی

عیلام: ایلام

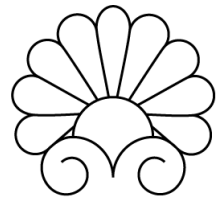
عین: دیده، چشم

عینا: همانند، مانند

عینک: چشمنه، چشمی، چشمک، چشم افزار، آیینک،

آینک





غ

غبطه: دریغ، آرزومند، افسوس
غیغ: زنخک
غبن: گول، گزند، فریب، زیان
غدار: نابکار، ستمکار، بدکار، بد نهاد، بد سرشت، بد
غدر: نابکاری، فریب، دورویی، پیمان شکنی
غده: گره، دژپیه، توده، پیچیدگی
غذا: ناهار، ناشتایی، ناشتا، شام، خورشت، خورش، خوردنی،
 خوراکی، خوراک، چاشت
غذاء: خورش، خوردنی، خوراکی، خوراک
غذای: خورش، خوردنی، خوراکی، خوراک
غذای روزانه: روزی
غذای شب: شام
غذای صبح: ناشتایی، چاشت
غذایی: خوراکی، خوراک
غر و غمزه: ناز و کرشمه
غرامت: تاوان (ب)،
غرب: خوربران، باختر
غربال: نرم بیز، گربال، الک
غربال کردن: بیختن
غربالگری: بیزیدن، بیزش
غربت: ناشناختگی، دور شدن
غرس: نهال کاری، کاشتن
غرض: کینه، دشمنی، چشم داشت، بد اندیشی، آهنگ،
 اندیشه
غرض آلود: کینه توزانه، بد خواهانه
غرض ورز: کینه‌ورز، کامش‌کار
غرض ورزی: بداندیشی
غرفه: کلبه، تیمچه، بالا خانه
غرق: مردن در آب
غرقاب: گرداب، آب ژرف
غره: خودخواه، خودپسند
غروب: فروشدن، فروشد، فرو رفتن، شامگاه، ایوار

غار: کنام، اشکفت
غارت: چپاول، تاراج
غارت زده: تاراجیده
غارت کردن: کردن، تاراج کردن، تاراج
غارتگر: راهزن، چپاولگر، تاراجگر
غاصب: ستمگر، ربایشگر، دست یازنده
غاصبین: ستمگرها، ربایشگرها، دست یازنده‌ها
غافل: ناگاه، نابود، ناآگاه از آنکه، ناآگاه، فراموشکار
غافل از آنکه: ناآگاهی، ناآگاه از آنکه
غافلانه: ناآگاهانه، فراموشکارانه
غافلگیر: ناگه‌گیر
غالب: چیره شونده، چیره، توانا، بیشتر، برتر
غالب مردم: بیشتر مردم
غالباً: چه بسا، بیشتر، بسیار، بسی
غالباً: بیشتر
غامض: سخت، دشوار، پیچیده
غایب: نیست، نهان، نبود، نادیده، ناپیدا، ناپدید
غایت: فرجام، سرانجام، تا، پایان، اوج
غایله: غوغا، شورش، آشوب
غایی: فرجام، سرانجام، پایانی، پایان
غائب: نیست، نهان، نبود، نادیده، ناپیدا، ناپدید، پنهان
غائله: غوغا، شورش، آشوب
غبار: گرد و خاک، گرد، گرت
غبار آلود: گرد آلود، گرتی



غلات: گندم، ذرت، دانه‌های خوراکی، دانه‌ها، جو و گندم، جو، برنج، ارزن	غرور: خودخواهی، خودپسندی، برتنی، بالیدن، باد، ابرخویشی
غلاف: نیام، روکش	غرور انگیز: فرتاب، شورانگیز
غلام: سرسپرده، بنده، برده	غرور جوانی: شور جوانی
غلبه: چیره شدن، چیرگی، پیروزمند	غریب: ناشناخته، ناآشنایی، ناآشنا، دورافتاده، دور از، دور، بیگانه، بی کس
غلبه کردن: چیره شدن	غریبه: ناشناس، ناآشنا، بیگانه
غلط: نارستکی، ناراست، نادرست، غلت	غریبی: ناآگاه، ناآشنایی
غلط انداز: گول زن	غریدن: فریاد زدن، خروشدیدن
غلط غلوت: سراسر نادرست	غریزه: نهاد، سرشت، خوی
غلطی: نادرست، نابجا	غریزه طبیعی: زاد سرشتی
غلطیدن: غلتیدن	غریق: فرورفته
غلظت: سفتی، درشتی، پرمایه، پرمایگی، پررنگی	غزال: آهو، آهوه، آهو
غلو: گزافه‌گویی	غزل: سروده، چکامه، چامه، ترانه
غلیان: جوش	غزلیات: سروده‌ها، چکامه‌ها، چامه‌ها، ترانه‌ها
غلیظ: ستبر، چگال، پرمایه	غسل: شستشو، شست و شو، پاک کردن، آبیبارش
غم: موژه (ب)، موژ (ب)، غم، زاری، اندوهگین، اندوه	غش: مدهوشی، کینه، شيله پيله، سیاه دلی، بیهوشی
غمزه: کرشمه (ب)، ناز، بشک	غشا: روکش، پوشش، پرده
غمگین: اندوهگین	غشاء: روکش، پوشش، پرده
غنا: پرمایگی	غصب: زور ستانی، دستیابی، دست اندازی
غنی: سرمایه دار، توانگری، توانگر، پرمایه، پر بار، بی‌نیاز	غصه: غم، اندوه
غنی سازی: توانگر سازی	غضب: خشم، تند خویی، اندوه
غنیمت: دست برد، چاییده، پروه	غضب آلود: خشم آلود، برآشفته
غواص: گوهرچین، گوهرجوی، شناگر، آب باز	غضبناک: خشمناک، خشمگین
غور: درنگ، پژوهش، بررسی	غضروف: کرتو
غورباقه: وزغ، غوک	غفار: آمرزگار فراخ‌آمرز، آمرزگار
غوز: گوژ، کوژ	غفران: بخشایش، آمرزش
غوط: پاغوش	غفلت: ناآگاهی، فروگذاری، فراموشکاری، از یاد بردن
غوطه ور: پاغوشیده	غفلتا: ناگهان، ناگاه، سرزده
غول: دیو	غفور: بخشاینده، بخشایشگر، آمرزگار
غیاب: نیستی، نهست، نهان، نبودن، نبود، ناپدید، پنهان، پشت سر	غل: زنجیر، بند



غیا‌با: درنبود، درپنهان، درپشت سر	غیر قابل مقایسه: سنجش ناپذیر
غیب: نهان، ناپیدا، ناپدید، پنهان	غیر قانونی: ناروا، بی‌دادی
غیبت: نهست، نبودن، نبود، ناتوان، ناپیدایی، ناپیدا، ناپیدی،	غیر کافی: نابسنده
ناپدید، سخن چینی، دشیاد، پنهان، بدگویی	غیر گوهر: جز گوهر
غیگ‌گو: پیشگو	غیر لازم: ناشایند، نابایسته، نابایست
غیگویی: پیشگویی	غیر متناهی: بی‌پایان
غیر: نا، مگر، دیگری، دیگران، دیگر، جز، جدا از	غیر مجاز: ناروا
غیر ارادی: ناخواسته	غیر معمول: نابهنجار
غیر انتفاعی: ناسودبر	غیر ممکن: نشدنی، ناشدنی
غیر ایرانی: بیگانه، انیرانی	غیر منتظره: ناپاک
غیر ذی‌عقل: بی‌خرد (و)، بی‌خرد	غیر مورد نیاز: ناشایند، نابایسته، نابایست
غیر ضروری: ناشایند، نابایسته، نابایست	غیر ناطق: ناگویا (و)،
غیر عادی: نابهنجار	غیر از: جزاین، به جز
غیر قابل: نشدنی، ناشدنی، ناپذیر	غیر خالص: ناویزه، ناسره، آمیخته
غیر قابل اجرا: انجام ناپذیر	غیر دایم: ناپایدار، ناپایا، گذرا، زودگذر
غیر قابل ارجاع: برگشت ناپذیر	غیر دائم: ناپایدار، ناپایا، گذرا، زودگذر
غیر قابل اشتعال: نشان	غیر رسمی: دوستانه
غیر قابل انطباق: ناهم‌ایند	غیر شهری: روستایی
غیر قابل اعطاف: نرینه، نرمش ناپذیر	غیر صمیمی: دورویی، دورنگی
غیر قابل باور: باور نکردنی	غیر ضروری: ناشایند، نابایسته، نابایست
غیر قابل بخشش: نابخشودنی	غیر طبیعی: ناسرشتی
غیر قابل بیان: ناگهان، ناگفتنی	غیر عادلانه: بی‌دادی، بی‌داد
غیر قابل تحمل: سرنشدنی، برنتافتنی	غیر عادی: ناهنجار، نابهنجار
غیر قابل حل: ناگشودنی، چاره نشدنی	غیر فعال: بی‌کنش
غیر قابل درک: درنیافتنی	غیر فعال کردن: ازکار انداختن
غیر قابل دسترس: دست نیافتنی	غیر قابل اجتناب: ناگزیر
غیر قابل رویت: نادیدنی	غیر قابل اجرا: ناپذیرفتنی، پیش نرفتنی، پیش، انجام ناپذیر
غیر قابل عفو: نابسامان، نابخشودنی	غیر قابل اعتماد: نااستوان، نااستوان
غیر قابل فهم: درنیافتنی	غیر قابل انکار: رد نکردنی
غیر قابل قسمت: بخش ناپذیر	غیر قابل تحمل: جانکاه، توانفرسا
غیر قابل کنترل: مهار گسیخته	غیر قابل تصور: ناپنداشته
غیر قابل معالجه: بی‌درمان	



غیر قابل حصول: دور از دسترس، دست نیافتنی

غیر قابل علاج: درمان ناپذیر، بی‌درمان

غیر قابل فسخ: بی‌برگشت

غیر قابل قبول: نشدنی، نپذیرفتنی، ناپذیرفتنی، باور نکردنی

غیر قابل نفوذ: نشت ناپذیر

غیر قابل وصف: ناگفتنی

غیر قابل وصول: ناگرفتنی

غیر قانونی: ناروا، نارستکی

غیر کامل: نارسا

غیر لازم: ناشایند، ناشاید، نابایسته، نابایست

غیر مادی: مینوی

غیر متجانس: ناهمگون

غیر متحرک: بی‌جنبش، بی‌جنبش، آجنبان

غیر مترقبه: ناگهانی، ناگهان، ناآگاهانه

غیر متصل: ناپیوسته، سوا، جدا از هم

غیر مجاز: ناروا، بی‌پروانه

غیر محسوس: ناسهیدنی، ناسهیدنی

غیر محلول: وانرفتنی

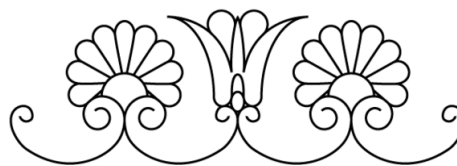
غیر مرعی: نادیدنی

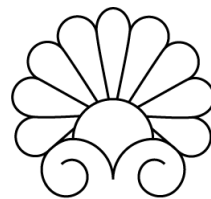
غیر مرفه: بینوا

غیر مستقیم: ناراسته

غیر ممکن: نشدنی، ناشکیبا، ناشدنی

غیظ: خشم





ف

فاصله: مسافت، سوایی، دوری، دور بودن، جدایی، بازه، اندازه
فاصله دادن: دور کردن، جدا کردن، باز گذاشتن
فاصله دار: دور از هم، جدا از هم، از هم جدا
فاصله گرفتن: دور شدن

فاضل: فرهیخته، فرزانه، فرجاد، دانشمند، دانا، بینشور
فاضلاب: گنداب رو، گنداب راهه، گنداب، چرکابه، پساب،
 پارگین
فاضلان: بینشمندان، بخردانه، آگاهانه

فاعل: کنش‌ورز (𐭥𐭥𐭥 kunišn varz)، کنشگر (𐭥𐭥 kunišgar)،
 کننده (𐭥𐭥)، کارکن (𐭥𐭥)، کننده کار، کنا، کارگر، کار کننده،
 پوینده، برکار، باشاننده، انجام دهنده
فاق: فاژ

فاقد: نبود، ندار، گم کننده، بی‌بهره، بی، بدون
فاقد اعتبار: بی‌ارزش

فاکتور: برگ خرید (𐭥𐭥𐭥)، سازه، پرداخت نامه
فاکتور خرید: پرداخت نامه، برگ خرید

فاکس: دورنگار (𐭥𐭥𐭥)

فال: شگون، پیشگویی، پیش بینی، بخت

فال بین: کف بین، پیشگوی

فال بینی کردن: شگون دیدن

فال گیر: کف بین، پیشگوی

فالوده: پالوده

فامیل: دودمان، خویشاوندان، خانواده، بستگان

فامیلی: نام خانوادگی، خانوادگی

فانی: نماندنی، ناپاینده، ناپایدار، میرا، مردنی، زودگذر

فایده: هوده، سودبخش، سود، بهره، بازدهی

فایق آمدن: پیروز شدن

فایق شدن: پیروز شدن

فایل: پرونده

فاتق: پیروز شدن

فابریک: کارخانه‌ای

فاتبعونی: بر پی من بایستید

فاتح: چیره، پیروزمند، پیروز

فاتحان: پیروزمندان

فاتحانه: کامکارانه، فرازمندانه، پیروزمندانه

فاجعه: نگون بختی، ناگوار، رویداد ناگوار، رویداد ناگوار،

دشامد، بسیار ناگوار، بدبختی

فاحش: ناپسند، فراوان، زشت، بی‌اندازه، بسیار، آشکار

فاحشه: روسپی، خودفروش، تن فروش

فاخر: گرنامایه، پربها، ارزشمند

فارس: پارس

فارسی: پارسی

فارغ: رها، دست از کار کشیده، دست، آسوده، آزاد

فارغ البال: سبکبال، آسوده یاد، آسوده دل

فارغ التحصیل: دانش آموخته

فارغ شدن: زاییدن، رها شدن، آسودن

فاز: گام، بخش

فاسد: هرزه، گندیده، تباه، پوسیده، پتیاره

فاسد الاخلاق: زشت خو، تبه خو، بد خو

فاسد شدن: پوسیدن

فاسد کردن: تباه کردن، تباه

فاسق: تردامن (𐭥𐭥𐭥)، گناه‌مند

فاش: هویدا، نمایان، پدیدار، آشکارا، آشکار

فاش کردن: روکردن، رسواکردن، آشکارکردن



فائق آمدن: پیروز شدن	فحشاء: هرزگی، روسپیگری
فائق شدن: پیروز شدن	فخّار: آجرپز
فتان: دلربا، دل انگیز، آشوبگر	فخار: کوره پز، سفالگر، آجرپز
فتح: گشودن (ب)، گشودن، گشایش، فرازمندی، زبر،	فخر: نازیدن، پالیدن، بالیدن، بالندگی
چیرگی، پیروزی	فخر کردن: نازیدن، سرفراز بودن، پالیدن، بالیدن
فتح کردن: گشودن، چیره شدن، پیروز گشتن	فداکار: سینه چاک، جان فشان
فتح و ظفر: گشایش و کامیابی، راهیابی و پیروزی	فداکاری: جانبازی، از خودگذشتگی
فتح یا ظفر: پیروزی	فداکردن: نیست، نابودکردن، ازدست دادن
فتحیه: زبر، زبر	فدایی: جان سپار (آn apaspār)، جانسپار، جانباز،
فترت: ناتوانی، گسستگی، کندی، فروهشتگی، سستی	پیشمرگ، از خود گذشته
فتق: گشاده، فراخ، شکافتن	فدراسیون: سازمان، ارمان
فتنه: هنگامه، غوغا، شورش، آشوب	فرات: فرات
فتنه انگیز: شورشگر، آشوبگر	فرار: ناپا، گریزا، گریز، گریختن، جستن، جست
فتو: نگاره، نگار	فرار از: گریز از
فتوا: فرمان دینی، دادستان	فرار دادن: گریزاندن
فتوا دادن: فتودن	فرار کردن: گریختن، جستن
فتوت: رادی، رادمردی، جوانمردی	فراری: گریزپا، گریزان، گریخته، رمان، در رفته
فتوحات: گشایش‌ها، سرزمین‌گشایی‌ها، پیروزی‌ها	فراست: هوشیاری، هوش، زیرکی
فتوسنتز: نورساخت	فراش: رفتگر، جاروکش
فتو کبی: نورنگار، رونوشت، برگردان، بازرخش	فراغ: رامش، آسودگی، آسایش
فتوی: دادستان	فراغت: آسایش
فتیله: پرزه، پرزه، بشک	فراق: دورشدن، جداشدن
فجایع: ناگواری‌ها، رویدادهای ناگوار، دُشامدها، پیش‌آمدهای	فرامین: فرمان‌ها
ناگوار، بدبختی‌ها	فرانشیز: خودپرداخت (ف)،
فجر: سپیده دم، روشنی پگاه، پگاه، بامداد	فرتوت: سالخورده، پیر
فجور: تباهکاری	فرج: گشایش درکار، گشایش، گشادگی، رخنه
فجیع: ناگوار، دردناک، جانگداز	فرح: شادی، شادمانی، سرشادی، دلشادی، خشنودی،
فجیعانه: ناگوار، جان‌گدازانه، جان‌کاهانه	خرسندی
فحاش: ناسزاگو، دشنام‌گوی، بد زبان	فرح بخش: شورانگیز، شادی بخش، شادی انگیز، شادی افزا
فحاشی: ناسوختنی، ناسزاگویی، دشنام دهی، بدزبانی	فرد: یگانه، یکه، وجود، نفر، کس، تنها، تن، تک، تاق،
فحش: ناسزا، دشواژه، دشنام، بد زبانی، بد دهانی	بی‌همتا، بی‌مانند، بی
فحشا: هرزگی، روسپیگری	



فردوس: پردیس، بوستان	فرهنگ لغت: واژه نامه
فردی: یکایی، کسی، تکینه	فرهیخته: پرهیخته
فردیت: تکینگی	فرید: یگانه، یکتا
فرس: پارسی	فریضه: فریزه، بایسته، بایستگی
فرسغ: فرسنگ	فسا: پسا
فرش: زیرافکن	فساد: ویرانی، نابودی، تباهی، تباه شدن، پوسیدگی، بزه کاری
فرش کردن: گستردن، پوشاندن	فساد اخلاقی: سیه کرداری، سیه روانی، تباه کاری
فرصت: هنگام، گاه، زمان، جایگاه، جای، پیش آمد	فساد کردن: تباهکاری
فرصت داشتن: زمان داشتن	فستیوال: جشنواره
فرصت طلب: نان به نرخ روز خور، سود جو، بهره گیر	فسحت: فراخی (پ)،
فرض: گمان، پنداشت، بپندر، انگاشتن، انگاشت، انگاره، انگار	فسخ: گسیختن
فرض کرد: پنداشت	فسخ کردن: نابود کردن، برافکندن، از میان بردن
فرض کردن: نهادن (پ)، انگاشتن (ه)، نهادن، گمان	فسق: گناهکاری، بدکاری
بردن، پنداشتن، انگاریدن، انگاردن	فسق و فجور: گناهکاری
فرضا: به گمان، به انگار، اگرچه، اگر	فسقلی: کوچولو، ریزه
فرضی: گمانی، پندارین، پنداری، انگاری	فسیل: سنگواره
فرضیه: انگاره	فسیل شناسی: دیرین شناسی
فرضیه: گمانه، دیدگاه، پنداره، انگاره	فصاحت: شیوایی، سخنوری، سخندانی
فرضیه بافی: گزاره پردازی	فصل: ورشیم (برای فصل سال)، موسم (برای فصل سال)،
فرط: فزونی، بسیاری	فرگرد (برای فصل کتاب)، واره، هنگامه، هنگام، هات،
فرع: کناری، کنار، شاخه، سود پول، دومی، دوم، بهره وام،	گسست، دمان، جدایی، جدا ساختن، بازه، آوام
برسویی	فصلی: هنگامی
فرعی: کناری، شاخه‌ای، برسو، بخشی	فصیح: گشاده‌زبان (ه)، گویا، شیوا، زبان آور، خوش
فرق: ناهمگنی، ناهمسویی، ناهمسانی، ناهمتایی، میان سر،	سخن، پخته‌گفتار
میان، دوگانگی، دوری، جدایی، تارک، برافرودی	فضا: سپاش (ه spāš)، هوا، کیهان، فرامون، فراسو،
فرق گذاشتن: جداساختن	فراسپهر، فراخه، سپاش، پیرامون، پهنه آسمان، اسپاش
فرقه: گروه، رسته، دسته، تیره	فضاحت: رسوایی، بی‌آبرویی، بدنامی
فرکانس: بسامد	فضانورد: هوانورد، کیهان‌نورد
فرم: گونه، ریخت، دیسه، پیکر گونه، برگ	فضایل: نیکی‌ها، نیکویی‌ها، خوبی‌ها
فرم دادن: دیسیدن	فضایی: فراسپهری
فرم داشتن: دیسه‌مندی	فضل: فرهیختگی، فرجادی، دانش
فرمول: سانیز، ساختاره، ریختار	



فقی: تنگ دست (په)، نیازمند، نادار، مستمند، گدا،	فضل فروش: استادنما
تهیدست، تنگ‌مایه، بی‌نوا، بی‌چیز	فضله: سرگین، بازمانده
فقیه: دین شناس، خداشناس، آیین شناس	فضول: کنجکاو
فک: چانه، آرواره	فضولات: آخال
فکاهی: شوخی آمیز، خنده‌دار، خنده‌آور، با مزه	فضولی: کنجکاو
فکر: سگالش، باور، اندیشه	فضولی فضول: کنجکاو، کنجکاو
فکر بد: اندیشه بد	فضیلت: فزونی، دانایی، برتری
فکر بکر: اندیشه نو	فطرت: نهاد، منش، سرشت، خوی
فکر کردن: اندیشیدن، اندیشه کردن	فطری: نهادی، منشی
فکر خوب: وهومن، اندیشه نیک	فطیر: برسم
فکری: پنداری، انگاری، اندیشه‌ای	فعال: کوشان، کوشا، کاری، گنشگر، پویا، پرکنش، پرکار
فکس: دورنگار (فخ)،	فعالان: گنشگران، پویندگان
فکسنی: چرند، چرت، بیهوده، بیخود	فعالیت: ناآرامی، کوشندگی، کوشش، کنش‌وری، کار و
فکور: دانشمند، دانا، اندیشمند	جنبش، کار، گنشگری، جنبش، تکاپو، پرکاری
فلات: جای بلند، پهنه	فعل: کنش (فخ)، کارواژه (در دستور زبان)، کنش، کردار،
فلاح: کشاورز، برزگر	کار، فرمان، پویه
فلاحت: کشاورزی، برزیگری، برزگری	فعل کمکی: یارپویه
فلاسفه: فلسفه دادان، فرزندگان	فعل و انفعال: کنش و واکنش، برهمکنش
فلاسک: دمابان	فعلاً: هم اینک، این زمان، این دم، اکنون
فلاکت: خواری، بیچارگی، بدبختی	فعلاً: هم اینک، تا کنون
فلاکس: دمابان	فعله: کارگر، روزمزد
فلان: بهمان	فعلی: کنونی
فلج: ناتوان، زمین گیر، تن بیمار، ازکار افتاده	فقدان: نیستی، نتوانستنی، نبود، کمبود
فلذا: پس، بنابراین، از این روی	فقر: ندانسته، ناداری، مستمندی، تهیدستی، تنگدستی،
فلز: گدازه، توپال	بینوایی
فلس: پولک، پول سیاه، پشیز	فقرا: نیازمندان، ناداران، مستمندان، گدایان، تهیدستان، تهی
فلسفه: خرددوستی (xrat dōšakīh)، فرزنان	دستان، تنگدستان، تنگ دستان، بی‌نویان، بی‌چیزان
فلسفی: فرزانی	فقرات: مهره‌ها
فلش: ناوک، چوبه، تیر، پیکان	فقط: تنها، بس
فلفل: پلپل	فقه: نیرنگ، دین شناسی
فلق: سپیده دم	فقید: شادروان، درگذشته



فوت کردن: مردن، دیده فرو بستن، درگذشتن، جان سپردن، از دست رفتن	فلک: سپهر، آسمان
فوت وقت: درنگ	فلک الافلاک: سپهربرین
فوت تر: پسایند	فمینیس: زن گرای
فوج: گروه، رسته، دسته، جرگه	فن: هنر، ملخ، شگرد، شگرد، ساخت و کار، ساخت آوری، ساخت، روش، پنکه، پره
فور ا: در زمان	فن آوری: ساخت و کار، ساخت آوری
فورا: هماندم، زود، دردم، بی درنگ	فنا: نیستی، نابودی
فوراً: هماندم، زود، دردم، بی درنگ	فنا ناپذیر: جاویدان، پاینده، پایدار
فوران: جوشیدن، جهش	فنا ناپذیری: جاودانی، بی مرگی، اُمردادی
فوران کردن: جهیدن	فناء: نیستی، نابودی، نابود کردن
فوری: بی درنگ	فناپذیر: فرساوند (𐎱𐎠𐎼𐎿), نیست شونده، نیست شو، مردنی
فوق: یادشده، فراز، فرا، زیر، بالا، برتر، بالای سر، بالا	فنا تیک: دین نموداری
فوق الذکر: یادشده، یاد شده، زیر یاد، پیش گفته شده، از پیش گفته شده	فنجان: جام، پنگان
فوق العاده: والا، فرا، شگفت انگیز، شگرف، بی اندازه، بسیار	فندق: فوندیک، فندق، پندک
بالا، بسیار، برجسته	فنون: فندها
فوق برنامه: فرا برنامه	فنی: هنرمندانه
فوق تخصص: فراستاد	فهرست: پهرست
فوق تصور: فرا باور، دور از پندار، بالاتر از باور	فهلوی: پهلوی
فوق الذکر: زبر یاد	فهلویات: پهلوی ها
فوقالذکر: پیش گفته	فهم: هوش، نیوندی، دریافتن، دریافت پی بردن، دریافت، دریافت، دانایی
فوقانی: زبرین (𐎱𐎠𐎼𐎿)، فراسر، بالای	فهماندن: شناساندن، آگاه کردن
فولاد: پولاد	فهمیدم: دریافتم پی بردم، درک کردم
فولدر: پوشه	فهمیدن: سر در آوردن، دریافتن، دانستن، به جای آوردن
فولکور: فرهنگ مردم (𐎱𐎠𐎼𐎿)،	فهمیده: دریافت
فولکوریک: مردمی (𐎱𐎠𐎼𐎿)،	فهیم: دانا، تیزهوش، با هوش
فون: پس زمینه	فواره: جوشا، جهنده، آب فشان
فونت: کلک، رایاوات، دبیره	فوت: نابودی، مرگ، درگذشته، درگذشت، از دست دادن
فویل: برگه	فوت شد: مرد، درگذشت
فی: بها، ارزش	فوت شدن: مردن، دیده فرو بستن، درگذشتن، جان سپردن
فی البدیه: زود، بیدرنگ	



فی الفور: هماندم، فرزندم، دردم، در زمان، در دم، تند،

بیدرنگ، با شتاب

فی المثل: مانند، برای نمونه

فی المجلس: همانجا، در جا

فی الواقع: به راستی

فی امان الله: در پناه خدا

فی بیوگرا: زندگینامه

فی مابین: درمیان

فی نفسه: به خودی خود

فیاض: دهشمند، جوانمرد، بخشنده

فیالمثل: مانند، برای نمونه

فییر: راک

فیروز: پیروز

فیروزه: پیروزه

فیزیک: گیتیک

فیزیوتراپی: جنبش درمانی

فیزیوتراپیست: جنبش درمان گر

فیش: برگه

فیض: سود، بهره

فیض بردن: سود جستن، بهره مند شدن

فیض رساندن: سود رساندن، بهره ورکردن، بهره رساندن

فیکس: ایستا

فیگور: بشک

فیل: پیل

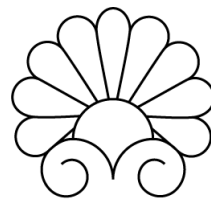
فیلتر: پالایه (ف)، پالایه

فیلتر کردن: پالایه کردن

فیلسوف: فرزانه

فیلم: رخشاره، رُخشاره

فیلم بردار: رُخشارگیر



ق

قابل انتقال: واگذاشتنی

قابل انجام: شدنی

قابل انحلال: بر چیدنی

قابل انحناء: خم پذیر

قابل انحناء: خم پذیر

قابل انطباق: همایند

قابل انعطاف: خم پذیر، خم پذیر

قابل انعقاد: پیوند پذیر، بریستنی

قابل انعکاس: واگشتنی

قابل انقباض: فشردنی، ترنجیدنی

قابل انکسار: شکن پذیر

قابل به عرض: گفتنی

قابل بودن: شایسته بودن، سزاوار بودن

قابل پسند: پسندیدنی

قابل پیرایش: پیراییدنی

قابل پیش بینی: پیش بینی کردنی، پیش بینی شدنی

قابل تادیه: پرداختنی، باز دادنی

قابل تامل: درنگ کردنی

قابل تاویل: نابش پذیر

قابل تبدیل: دگرگونی پذیر

قابل تجربه: آزمودنی، آزمایش پذیر

قابل تجزیه: تکه تکه شدنی

قابل تحسین: ستودنی

قابل تحلیل: وارفتنی

قابل تردید: گمان پذیر

قابل تصعید: دودشدنی، بالا رفتنی

قابل تعلیم: آموزش پذیر

قابل تغییر: دگرگشتنی، دگرشدنی

قابل تفویض: سپردنی

قابل تقدیر: ستایشی (stāyīšnīk، پ)

قابل تقسیم: بخش شدنی

قاب: دورک، چهارچوب، چارچوب، چاربر

قاب عکس: فرآویز

قاب عینک: دورک

قابل: پذیرنده (د)، پذیرا (د)، شدنی، شایسته، سزاوار، روا،

درخور، در خور، دارای، بودن، برابر، بایسته، ارزش دار، ارزش

قابل را نداشتن: سزاوار نبودن

قابل اتساع: گسترش پذیر، گستردنی، کشسان

قابل اجرا: پیش بردنی، انجام پذیر

قابل اجراء: پیش بردنی، انجام پذیر

قابل احتراق: سوزا

قابل ارتجاع: کشسان، کشان

قابل استیناف: پژوهش پذیر

قابل اشتعال: افروختنی

قابل اطمینان: شایان باور، باورپذیر

قابل اعتراض: خرده پذیر

قابل اعتماد: باور پذیر، استوان

قابل اغماض: گذشت پذیر، چشم پوشیدنی، بخشش پذیر

قابل امتداد: کشش پذیر

قابل امتزاج: آمیختنی

قابل انبساط: گسترش پذیر، گسترده پذیر، گستردنی، فراخ

پذیر

قابل انتخاب: برگزیدنی

قابل انتشار: بخش کردنی

قابل انتقاد: نکوهیدنی، بررسی پذیر



قابلمه: کماجدان، دیگ خوراکی‌پزی، دیگ، تابه، تابک، تابک
قابله: ماما، زایمانگر

قابلیت: پذیرایی (و)، شایستگی، سزاواری، توانایی
قابلیت حرکت: جنبش پذیر

قابلیت داشتن: شایستگی داشتن، سزاوار بودن

قابلیت قسمت: بخش پذیری

قاپزدن: کف زنی، ربودن

قاپو: دروازه

قاتق: ماست، خورش

قاتل: کشنده، گُشنده، جان ستان، آدمکش، آدم کش

قاتی: درهم

قاتی پاتی: درهم بر هم

قاتی شدن: درهم شدن

قاجاریه: قاجاریان، قاجار

قاچ: شکاف، ترک، برشه، برش

قاچ خوردن: ترک برداشتن

قاچ دادن: برش دادن

قاچاق: نهانگاه

قاچاق شدن: گریختن، در رفتن

قاچاقچی: گریزگر

قادر: نیرومند، شایسته، توانمند، توانا بودن، توانا، آماده

قادر به بودن: توان آن را داشتن که، توان را داشتن

قادر بودن: توانستن

قادر مطلق: خدای توانا

قادرند: می‌توانند

قادیسیه: کادوسی

قاراشمیش: درهم و برهم

قارچ: کفک

قاره: خشکی‌ها، خشکسار، خُشکاد

قاری: خواننده

قاشق: کنچک، کم‌چه، کفچک، چُمچه

قابل تمسخر: دست انداختنی، خندیدنی

قابل تمیز: فرجام پذیر، بازشناختنی

قابل توجه: دیدنی، در خور نگرش، چشمگیر، تماشایی

قابل حل: برگشودنی

قابل حیات: ماندنی، زی پذیر

قابل خوردن: خوردنی، خوراکی

قابل درک: دریافتنی

قابل دسترس: دست یافتنی

قابل ذکر: گفتنی، شایان یادآوری

قابل ذکر است: گفتنی است

قابل ذوب: گدازش پذیر، گداختنی

قابل رجوع: بازگشت دادنی

قابل رؤیت: بیناک

قابل زرع: کشت پذیر

قابل ستایش: ستودنی

قابل سرزنش: سرزنش کردنی

قابل شرب: آشامیدنی

قابل شما را ندارد: سزاوارتان نیست

قابل عرض: گفتنی

قابل فرجام: فرجام پذیر

قابل فرض: انگاشتی

قابل فسخ: گسستنی، گسست پذیر

قابل فهم: دریافتنی

قابل فیض: بهره پذیر

قابل قبول: پذیرفتنی، باور کردنی

قابل قسمت: بخش پذیر

قابل قیاس: سنجیدنی، سنجش پذیر

قابل کنترل: مهارشدنی

قابل مطالعه: خواندنی

قابل مطالعه نیست: خواندنی نیست

قابل مقایسه: سنجش پذیر

قابل مهار: مهارشدنی



قاصد: نامه بر، چاپارگر، پیک	قانون شکن: آساشکن
قاضی: داور، دادور، دادرس	قانونا: دادگرانه، آیینی
قاطبه: همه، همگی	قانونگذار: آیین گذار
قاطر: استر	قانونی: دادگرانه، آسایی
قاطع: بی چون و چرا، برنده، برا	قایق: ناوچه، کلک، کشتی، کرجی، بلم، بلم
قاطی کردن: درهم کردن، بهم زدن، آمیزه	قایل: دربرگیرنده، دارنده، دارا
قاعدگی: ورتکی، ماهانه، ماهانگی، دشتانی	قایم: نهان، پنهان، ایستاده
قاعده: شیوه (پ)، هنجار، فردید، روند، روش کار، روش،	قایم الزاویه: راست گوشه
دستور، پایه، بنیاد، آیین	قایم به ذات: خود استوار
کاف: کاف	قایم مقام: جانشین
قافله: کاروان، رهنوردان	قائل: دربرگیرنده، دارنده، دارا
قافله زن: راهزن	قائم: ایستاده (پ)، نهان، پنهان
قافله سالار: کاروان سالار، کاروان دار	قائم الزاویه: راست گوشه
قافیه: هماوا، رج، پساوند سروده، پساوند	قائم بالذات: خودپاینده، خودپایا
قافیه را باختن: خود را لو دادن	قائم به ذات: خودپاینده، خودپایا، خود استوار
قال: گفتن	قائم مقام: جانشین
قال گذاشتن: چشم به راه گذاشتن	قبا: کپاه، جامه، توزی
قالب: چارچوب، تن، پیکر	قباء: کپاه، جامه
قالب تهی کردن: مردن، جان سپردن	قباحت: زشتی، بی شرمی، بی آزرمی
قالب ریزی: قالب ریزی	قبال: برابر
قالب زدن: قالب سازی	قباله: پیوندنامه، بنچاک، بنچاغ
قالب کردن: چپاندن، انداختن	قبایل: دودمان‌ها، تیره‌های، تیره‌ها
قالپاق: کلاهک، زیورچرخ، خودک چرخ	قبائل: تیره‌ها
قالتاق: پشت هم انداز	قبح: زشتی، رسوایی، بدی
قالی: فرش، فرش، بوپ، بوب	قبر: مزار، گور، آرامگاه
قالیچه: بوپک، بوپک	قبراق: گوبراک، چابک
قامت: اندام	قبرستان: گورستان
قاموس: واژه نامه، فرهنگ، روش، باور، اندیشه	قبض: رسید، دریافت نامه، پرداخت نامه، برگه فروش، برگ
قانع: سازگار، خشنود، خرسند، اندک خواه	قبض انبار: رسید انبار
قانون: یاسه، کانون، فرسار، فردید، روش، دستور، دادیک،	قبض روح: میراندن
دادستان، داد، دات، آیین، آسا	قبض روح شدن: جان سپردن، جان باختن
قانون دان: داتکدان، آسا دان	



قبل: پیشینه، پیشین، پیش	قداست: پاکی، پاکدامنی، پارسایی
قبل از: فراتر از، پیش تر از، پیش از	قدح: سائگین (پ)، سیو
قبلاً: پیشتر، پیشاپیش، پیش از این، از پیش	قدحی: سبویی
قبلاً: پیشتر	قدر: گونه، توانمند، توانایی، پرزور، اندازه چیزی، اندازه، ارزش، ارج
قبله: نمازسوی، پرستش سو	قدر شناسی: ارجشناسی
قبلی: پیشین، پیشاپیش، پیش پیش	قدر عالی: والا‌جاه
قبور: مزارها، گورها، آرامگاه‌ها	قدر و قیمت: ارزشمندی
قبول: پذیرایی (و)، پذیرفته شده، پذیرفتن، پذیرش، پذیرایی، پذیرا، باور	قدرت: تاوُست (و)، یارایی، نیرو، زور، توانایی، توان، تاب
قبول دار: پذیرا	قدرت استنباط: تیز هوشی
قبول شدن: پذیرفته شدن	قدرت بالقوه: توان نهفته
قبول کرد: پذیرفت	قدرت داشتن: یارستن، برتافتن
قبول کردن: تن در دادن، پذیرفتن، به گردن گرفتن، بگردن گرفتن	قدرت طلب: فزون خواه، جاه پرست
قبول می‌کن: می‌پذیر	قدرتمند: نیرومند، توانمند، توانا، پرتوان
قبول نکردن: نپذیرفتن، سر باز زدن	قدرتی: نیرویی
قبولدار: پذیرا	قدردان: سپاسدار
قبول کننده: پذیرفتار (پ)، پذیرا (پ)، قبیح: نکوهیده، ناپسند، زشت	قدردانی: گرامی داشت، سپاسگزاری، سپاسداری، سپاس داری، ارزش دانی
قبیله: کاروان، دودمان، دسته، تیره، تبار	قدرشناس: سپاسگزار، سپاس گزارنده، ارزشناس
قپان: کپان	قدرشناسی: سپاسگزاری
قتل: کشتن، کشتار، خونریزی	قدرومر تبه: پایه (پ)، قدری: کمی، اندکی، اندازه‌ای
قتل عام: همه کشی، کشتار همگانی، کشتار	قدس: ورجاوندی، پاکی، پارسایی، اشویی
قتل عمد: خواه کشی	قدغن: نبود، نایستی، نایست
قتل غیر عمد: ناخواه کشی	قدم: گام، پای، پا
قتلگاه: کشتارگاه، خونریزگاه	قدم اول: نخستین گام، گام نخست
قحط: نایابی، کمیابی، خشکسالی	قدم برداشتن: گام برداشتن، راه رفتن
قحط سالی: خشک سالی	قدم دوم: گام دوم
قحطی: نایابی، کمیابی، خشکسالی	قدم زدن: گام زدن
قد: یک دنده، لجباز، درازا	قدم مبارک: نیک گام
قد علم کردن: سربرافراشتن، سر برافراشتن	



قربانی کردن: سر بریدن	قدم نهادن: راه زدن (۹۵)،
قربت: نزدیکی، خویشی	قدما: گذشتگان، پیشینیان
قرجک: گرچک	قدمت: پابندگی (۹۵)، کهنگی، دیرینه، دیرینگی، پیشینه
قرشدن: فرورفته، غرشدن، غُرشدن، آماسیده	قدیم: گذشته، کهن، دیرین، دیرباز، پیشین، باستان
قرص: گرده، گردک، گرد، استوار و راست	قدیم الایام: روزگار پیشین، پیشترها، از دیر باز
قرض: وام بی بهره، وام، بدهی، بدهکاری	قدیمی: کهنه، کهن، دیرینه، دیرین، پارینه، باستانی
قرض الحسنه: وام‌خواهی، وام بی بهره	قدیمیان: گذشتگان، پیشینیان
قرض دادن: وام دادن	قرار: هال، نهشت، نهش، شکیبایی، شکیب، دیدار، پیمان، آرامش، آرام
قرض کردن: وام‌گیری، وام‌خواهی	قرار باشد: بر این باشد
قرض و قوله: وام و خرده وام	قرار بودن: آرام بودن
قرعه: پشک، بخت	قرار دادن: نهادن، نهیدن، گذاشتن
قرعه کشی: بخت آزمایی	قرار گرفت: نهاده شد
قرعه کشیدن: پشک انداختن	قرار گرفتن: نهاده شدن، جا گرفتن، آسودن
قرق: بازداري	قرار مجرمیت: دستور بزه رسی
قرقروت: دوغآب خشک	قرار می داد: میان
قرمز: سرخ، سُرخ	قرار می داد: می‌نهاد
قرمساق: هرزه، بدکاره	قرار تعقیب: دستور پیگرد
قرمه سبزی: خورش سبزی	قرارداد: پیمان نامه، پیمان
قرن: سده، سد سال	قرارداد بستن: پیمان بستن
قرنیز: رخبام	قراردادن: نهادن، نشاندن، گذاشتن
قرنيه: تخم چشم	قرارگاه: جایگاه، پایگاه، آسایشگاه
قره قروت: سوچو، ترف	قرار ملاقات: زمان دیدار
قرون: سده‌های، سده‌ها	قراضه: لُتپاره، فرسوده، شکسته
قرون معاصر: سده‌های نزدیک	قراول: نگهبان، دیدبان، پاسدار
قرون وسطا: سده‌های میانی	قراین: همانندها، نمونه‌ها، نشانه‌ها
قرون وسطایی: میانگی، میانسده‌ای، میان سده‌ای	قرائت: خوانش، خواندن
قرون وسطی: سده‌های میانی	قرائن: همانندها، نمونه‌ها، نشانه‌ها
قریب: نزدیک به، نزدیک، خویشاوند، خویش، خارجی، بیگانه، اجنبی	قربان: کرپان (قربان عربی شده کرپان است که از پارسی به عربی رفته)،
قریب الوقوع: زود هنگام	قربانی: کُربان
قریبا: بزودی	
قریحه: ویر، هوش، نهاد، اندریافت	



قصد داشتن: خواستن، برآن شدن، برآن بودن، آهنگ کردن

قصد کردن: دریازیدن (و)، گراییدن (پ)، گرایستن

(پ)، یازیدن، یازش، دریازیدن، آهنگ آن کردن

قصد کننده: یازنده

قصر: کوشک، کاخ

قصر شیرین: کاخ شیرین

قصه: ماجرا، سرگذشت، داستان، افسانه

قصه گو: داستان‌سرا

قصور: کوتاهی، فروگذاری، سستی

قصیده: سروده، چکامه، چامه

قضا: داوری کردن، بجای آوردن

قضا و قدر: سرنوشت، پیشامد، بخت

قضاء: داوری کردن، بجای آوردن

قضات: داوران، دادگران

قضات: داوری، دادوری، دادستانی کردن

قضات کردن: داوری کردن، داورزیدن

قضات کننده: داور

قضا یا: رویدادها، رخدادها، داستان‌ها

قضایی: دادگستری، دادرسی

قضاییه: دادگستری

قضائیه: دادگستری

قضیه: مساله، گزاره، دستور، داستان، پیامد، پرونده، برآمد

قطار: کتار، ردیف، رده، تَرَن، پشت سر هم، آهن نورد

قطاع: بریدن، برش

قطاع الطريق: راهزنان، راهزن

قطب: نشین، نشیمن، میخ، پیر

قطب نما: سونما، راستا نما

قطر: کلفتی، کرانه، ستبری، ستبر

قطره: چکیده، چکه، چکه

قطره چکان: چکه چکان، چکانه، چکاننده

قطع: گسستن، جداکردن، بریدن، برش

قرین: یکسان، همانند، برابر

قرینه: همانندی، همال

قریه: روستا، دهکده

قراق: سپاهی

قرل: سرخ

قرل آلا: سرخ ماهی

قرن قفلی: دکمه چفتی

قروین: گاسپین، گاسپیان، کاسپین

قساوت: سیاه دلی، سنگدلی

قسط: مانده، راست کاری، داددهی، داد، بازپرداخت

قسط بندی: پرداخت بندی

قسطی: ماهانه، گاهانه، پسادست

قسم: مانند، گونه، سوگند، جور، جز، پاره، بخش

قسمت: بهر (پ)، سرنوشت، پاره، برخ، بخشش، بخش،

بخت

قسمت دوم: بخش دوم

قسی القلب: سنگدل، سخت دل

قشر: لایه، گروه، رویه، پوشش، پوسته

قشری: واپسگرا، نادان، تهی مغز

قشلاق: گرمسیر، گرمسار، زمستانگاه

قشنگ: زیبا، خوشگل

قشون: سپاه، ارتش

قصاب: گوشتگر، گوشت فروش

قصابخانه: کشتارگاه

قصابی: گوشتگری

قصاص: کیفر، سزا، خون به خون، تاوان، پادافره

قصاید: سروده‌ها، چکامه‌ها، چامه‌ها

قصبه: شهرک، دهکده، دهستان

قصد: گرایش (پ)، گرای، خواست، آهنگ، انگیزه، اندیشه

قصد داشتن: برآن بودن که، آهنگ را داشتن

قصد دارند: برآنند



قلدر: گردن کلفت، زورگو، خودسر	قطع درختان: بریدن درختان
قلع: نابودی، سرنگونی، برکندن، ارزی	قطع کردن: گسلاندن، رهاکردن، بریدن
قلع و قمع: کشت و کشتار، ریشه کنی، براندازی	قطعا: بی‌گمان
قلعه: کلات (قلعه تازی شده کلات است که از پارسی به تازی راه‌یافته)، دژ، درپشت، درپشت، دژ، بارو	قطعا: هر آینه، بی‌گمان
قلعه نظامی: دژ ارتشی، پادگان	قطعه‌نامه: پیمان نامه
قلق: شیوه، خوی	قطعه: گزیده، تکه، تکه، پاره، بریده، برش، بخش
قلقل: غلغل	قطعه ساز: تکه ساز
قللاشی: میخوارگی	قطعه قطعه: تکه تکه، پاره پاره
قلم: هخام، کلک، کالا، خودنویس، خودکار، خامه	قطعی: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگا سده)، پایانی، بی‌چون و چرا، بی‌برو
قلماسنگ: کلاسنگ، فلاخن	برگرد
قلمرو: گستره، فرمانرو	قعر: ژرفا، ژرف، ته، بن
قلمه: نهالچه، نهال، شاخچه	قفا: کام، دنبال، پشت سر، پس گردن، پس سر
قلنبه: وراآمده، کلنبه، گلنبه، برجسته	قفس: کابوک، زندان، جای تنگ
قلندر: ولنگار، کلندر	قفسه: گنجه، دولاب
قله: نوک، نک، چیکات، چگات، چکاذ، چکاد، چکات، برشنا	قفسه سینه: جناغ سینه
قلوب: دل‌ها	قفل: کلیدانه (ب)، کلیدان (ب)، گره، کوپله، کلون،
قلوه: کلوه	کلان، کلان، چیلان، بند
قلیان: نارگیله	قفل ساز: چیلانگر
قلیل: ناچیز، کم، اندک شمار، اندک	ققنس: آتش‌افروز (ب)،
قلیه: بریانی	قل خوردن: غلتیدن، غلت خوردن
قم: گومس، گم	قلاّب: کجک، چنگک، چفت
قمار: منگیا، منگ، منگ	قلاّب سنگ: کلماسنگ، فلاخن
قماش: رخت، پارچه، بافت	قلاده: یوغ، گیش، زنجیر، بند
قمر: ماهشید، ماه	قلاع: دژها
قمر مصنوعی: ماهواره	قلب: گیش، دل
قمری: ماهی، ماهشیدی	قلب مصنوعی: دل‌واره
قمقمه: غمغمه	قلبا: از ته دل
قمه: شمشیر کوتاه، دشنه	قلبا: از ته دل
قنات: کهریز، کاریز	قلت: کمی، کمبود، کم شدن، کم بودن، اندکی
قناری: بلبل زرد	قلچماق: گردن کلفت، زورگو
قناعت: بسندگی	

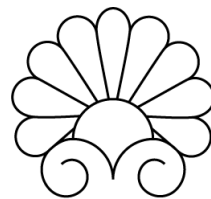


قناعت کردن: بسنده کردن	قوای: نیروهای
قند: کند (قند تازی شده کند است که از پارسی به تازی راه‌یافته)، غند، شیرینی، شکر بسته	قوت: نیرومندی، نیرو، خورش، خوراک، توان
قنداق: دسته تفنگ	قوت بدنی: نیروی تن
قندیل: کندیلَه (قندیل، همان تازی شده «کندیلَه» پارسی است که به چم شمع‌دان است و خود شمع هم در پارسی همان «کندیل» است. و واژه «کندل» انگلیسی (= شمع و) یا «شاندولیه» فرانسوی (=شمعدان و) یا «چاندرا ی سانسکریت (= روشنی ماه (با آن از یک ریشه‌اند)، چراغ واره،	قوت دادن: به برگ داشتن (و)،
قنوات: کاریزها	قوت قلب: پردلی
قه وئی: گروهی، گروگان	قوت گرفتن: نیروگرفتن
قهر: ناآشتی، کین، سختی، رویگردان، درشتی، خشمگینی، خشم، پرخاش	قوچ: وران، غوچ، راک
قهر آمیز: سخت رویانه، درستانه، درشت رویانه، خشونت آمیز، خشمگینانه، پرخاشگرانه	قورباغه: وزغ، غوک
قهر: به زور	قورت دادن: فروبردن
قهر: به زور	قوری: غوری
قهر کردن: روی برگرداندن، دل گران داشتن، برآشفستگی	قوز: گوژ
قهرمان: کهرمان، کُهرمان، پهلوان	قوز غوزک: برآمدگی
قهقرا: واپسگرا، فرود، فروآمدن، پسگردی، پسرو، پایین، افت	قوس: کمانه (ب)، کمان، کژواره
قهقرای: فرودی، اُفت‌کننده، اُفت‌کنان	قوس و غزح: رنگین کمان
قهوه: کِهوه، بَنک	قوس و قزح: تیرازه (ب)، رنگین کمان
قو: غو	قوس وقزح: تیرازه (ب)،
قوت: نیرو (و)،	قوش: باز شکاری
قوا: نیروها، توانایی‌ها	قوطی: توبک، تبنگو
قواء: نیروها، توانایی‌ها	قول: گفته، گفتار، گفت، فرمایش، سخن، زبان، پیمان
قوام: پایداری، استواری	قول دادن: سوگند خوردن، پیمان بستن
قوام آمدن: گرفتن	قول گرفتن: پیمان گرفتن
قوام گرفتن کار: سامان گرفتن	قول نامه: پیمان نامه
قوانین: آساها	قول و قرار: پیمان
	قوم: دودمان، خویش، خاندان، تیره، تبار
	قومی: شهروندی
	قومیت: تبارمندی
	قومیت گرایی: تبارگرایی
	قوه: نیروبخش، نیرو، توان
	قوه اجراییه: نیروی کشورداری، نیروی فرمانروایی، دادکاری
	قوه اجرائیه: نیروی کشورداری، نیروی فرمانروایی، دادکاری



قیم: سرپرست، استور	قوه ادراک: نیروی دریافت
قیمت: نرخ، بها، اهمیت، ارزش، ارج	قوه جاذبه: نیروی کشش، نیروی، گرانش
قیمتی: پربها (ب)، بهاور (ب)، گران‌مایه، گران‌بها، گران	قوه قضاییه: نیروی دادگستری، دیوان دادگستری، دادرسی
سنگ، پر بها، با ارزش، ارزنده	قوه قضائیه: نیروی دادگستری، دیوان دادگستری، دادرسی
قیمه: گوشت ریزه، کوفته ریزه	قوه مخیله: نیروی اندیشه و پندار
قیمه قیمه: ریز	قوه مقننه: نیست شدن، نیروی آیین‌گذاری، دیوان آیین
قیمه قیمه کردن: خورد کردن	گذاری
قیمومت: سرپرستی	قوه ممیزه: نیروی بازشناخت
قیمومت داشتن: سرپرستی کردن	قوی: نیرومند (و)، زورمند (ب)، نیرومند کردن، توانمند،
قیومیت: سرپرستی	توانا، پایدار
	قوی پنجه: زورمند، توانمند
	قوه جاذبه: نیروی آهنگا
	قی: برگرداندن، بالا آوردن
	قیم: استوار (stūr پ)
	قیاس: ورناندازی، هم سنجی، هم سنجی، فرا سنجی، سنجش،
	برآورد، برابریابی
	قیاس به نفس: باخود برابری، باخود
	قیاس کردن: سنجیدن، برآورد کردن، برابر کردن
	قیافه: ریخت، رو، رخساره، رخسار، رخ، چهره، چهر
	قیام: شوریدن، شورش، خیزش، خیرش
	قیام کردن: برخاستن، برخاستن
	قیامت: هنگامه، روز واپسین، روز بازپسین، رستاخیز
	قیامت کردن: هنگامه کردن
	قیچی: کاز، دوکارد، بُرشگر
	قیچی سلمانی: موچینه
	قید: سان‌واژه، بندواژه، بندوری، بند، بست
	قید و بند: بند و زندان
	قیر: گُزف، گجشف، زفت
	قیف: تگاو، بتو
	قیل: گفتگو، گفتار
	قیل و قال: هیاهو، هنگامه، داد و فریاد، جیغ و داد





کارلش: مژه خودرو، مژه، مژخودرو

کاریزماتیک: فرهمند

کاریکاتور: خندک

کاسب: فروشنده، سوداگر، پیشه‌ور

کاشف: یابنده، باز یابنده، آشکارگر

کافر: ناگرویده، ناگرونده، ناخستو، ناباور، خدا شناس،

بی‌دین، بی‌خدا، بجا نیاورنده

کافه: نوشگاه، قهوه خانه، چایخانه

کافی: بسنده، بس، بایسته

کافی است: بس است

کافی و واف: بایسته و شایسته

کاکایو: خرمک

کاکائو: خرمک

کالج: آموزشگاه

کام طلب: کامجو

کامپیوتر: رایانه

کامل: همه گیر، فرگشته، رسا، درست، پایان یافته، بی‌رخنه،

بی‌خرده، بونده، آکنده، آرسنه، انجام یافته، اسپور

کامل کردن: فرجامانیدن

کاملا: سراسر، بی‌گفتگو، بی‌چون و چرا، به درستی

کاملاً: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی

صد نوشته شده؛ نگا سده)، همگی، سرتاسر، سراسر، بی‌کم و

کاست، بی‌خرده، به راستی، به درستی

کامنت: دیدگاه

کامیون: باری

کان لم یکن: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده

کاناپه: نیمکت، دیوان، آسیاه

کانال: آبراهه، آبراه

کاندید: نامزد

کاندید: نامه بر، نامزد

کانون: باشگاه، آتشدان

کاهل: سست، تنبل، تن پرور

کریه المنظر: زشت

کاباره: میکده

کابوس: خفتک، بختک

کابینت: گنجه

کاپیتان: هوانورد، خلبان

کاپیتن: فرمانده، سروان

کاتاراکت: آب‌مرورید (ف)،

کاتالیزور: کنشیار، کنش یار

کاتب: نویسنده، نگارنده، دبیر

کاتوزی: دین یار

کادر: چهارچوب، چهارچوب

کادو: پیشکش، ارمغان

کاذب: کذب، دروغین، دروغگو، دروغپرداز، دروغ

کار و کاسبی: کار و پیشه

کاراکتر: نویسه

کارت: برگه، برگه

کارت پستال: پیک برگ

کارت تبریک: شادباش برگ

کارت دعوت: برگه فراخوانی

کارت عروسی: جشن برگ

کارتابل: نامه دان

کارچاق کن: میانجی

کارخانجات: کارخانه‌ها

کارد جراحی: نیشتر، نیشتر



کاهلی: تنبلی	کتک: کوبه، چوبدستی
کاور: رویه، روکش، روپوش	کتگورایز: رده بندی، دسته بندی
کاینات: سپهر، زمین و زمان، چرخ گردون، چرخ، جهان هستی	کتگوری: رده، دسته
کائنات: سپهر، زمین و زمان، چرخ گردون، چرخ، جهان هستی	کتلت: کباب فرنگی
کبد: جگر	کتمان: نهان کاری، رازپوشی، پنهان کردن
کبد مصنوعی: جگرواره	کتیه: نبشته، سنگنبشته
کبر: خودنمایی، خودخواهی، خود بزرگ بینی، بزرگ	کتافت: ناپاکی، پلیدی، آلودگی
کبر سن: سالخوردگی، پیری	کثرت: فزونی، فراوانی، سرشاری، بسیاری، انبوهی
کبریا: والایی، فر، شکوه، بزرگی	کثیر: گسترده، گزاف، فراوان، بسیار، بزرگ، انبوه
کبریت: گیرانه، گوگرد، آتشنزنه	کثیر الانتشار: پر شمارگان
کبیر: مهان، گرامی، بلند پایه، بزرگ	کثیر الاضلاع: چندین پهلو، چند بر، بسیار بر
کیسه: بهیزک	کثیر الانتشار: پر شمارگان، با چاپ گسترده
کپسول: پوشینه	کثیر الزاویه: چند گوشه
کپی: رونوشت (ف)، روگرفت (ف)، نگاره، روی نوشت، رونگاشت	کثیر الوقوع: پرویداد، پریشامد
کپی پلی: روبردار	کشیف: ناپاکی، ناپاک، چگال، چرک آلود، آلوده
کت: کرته	کشیف کردن: آلودن
کتاب: نوشته، نوشتار، نسک، نامک، ماتیکان	کج: کژ
کتاب اندرز: پندنامک	کج خلق: کژخوی، بد خوی
کتاب جلد: پوشینه	کج سلیقگی: کژپسندی
کتاب جنگ: کارنامک	کج طبع: کژسرشت، کژخوی، کژ نهاد
کتاب حقوق: داستان نامک	کد: شماره، راز، دسترنج
کتاب دعا: نیایش نامه	کدر: لرد، گرفته، تیره، تار، اندوه
کتاب مقدس: نامه اشویک، مانسر	کدورت: تیرگی (ب)، رنجیدگی، رنجوری، دلگیری، دلتنگی، تیره شدن
کتابت: نویسندگی، نوشتن، دبیری	کذاب: دروغگو، دروغپرداز
کتابچه: دفترچه	کذایی: ساختگی، آنچنانی
کتابخانه: نسکخانه	کذائی: آنچنانی
کتب: نسک‌ها، ماتیکان‌ها	کذب: دروغ
کتبی: نوشتاری	کرات: بارها
کتف: کت، شانه	کرامت: رادی، دهش، جوانمردی، بزرگی، بزرگواری، بخشندگی
	کراحت: ناپیدا، ناپسندی، زشتی، بیزاری



کسری: خسرو پرویز، خسرو	کرایه: ماه‌بها، گاه‌بها، سالبها، روزبها، پرداخت، بمزد
کسل: ناتوان، رنجور، دلتنگ	کرایه دادن: بمزد دادن
کسوت: رخت، جامه، پوشش، پوشاک	کرایه کردن: بمزد گرفتن
کسوف: گرفت (ب)، خورشیدگرفتگی، خورشید گرفتگی، آفتاب گرفتگی	کردن ساقط: برکنار کردن
کش و قوس: پیچ و تاب	کردن غریبال: بیختن
کشاف: پرده گشاینده، آشکارکننده	کرستال: بلور (ف)،
کشف: یافته، یافتن، یابش، هویدا کردن، نویافته، نویابی، پیدا کردن، پی برد، پی بردن، آشکار ساختن	کرسی: چارپایه، تخت، اورنگ
کشف کردن: یافتن	کرم: نرم‌اک، سرشیر، رادی، دهش، خامه، جوانمردی، بخشش
کشفیات: یافته‌ها	کرنش: فروتنی، سرفروداوردن
کشورهای حوزه خلیج فارس: کشورهای گرداگرد خلیج فارس	کره: گوین، گویال، گوی، گردنده، گردان
کشیدن زحمت: کوشیدن	کره ی: گوین، گردنده، گردان
کشیک: نگهبانی	کروی: گوییک، گویالی، گرد
کشیک دادن: پاسداری	کریدور: سراسرا، دالان
کعبه: چارتاقي	کریستال: بلوره (ف)،
کف: دست، پنجه	کریم: فراخ‌دست (ب)، راد (ب)، جوانمرد (ب)،
کفاره: کیفر، تاوان، پرداخت، پادافره، بازدهی	مهربان، راد، دهشگر، دلجو، دست و دل باز، بخشنده
کفاش: کفشگر (کفش واژه ای پارسی است)، کفشدوز	کریه: زشت، بدریخت
کفاشی: کفشگری (کفش واژه ای پارسی است)،	کریه المنظر: زشت روی
کفاف: بسنده، بسندگی، بس	کزاز: سوزین، پی فشردگی
کفالت: نمایندگی، سرپرستی، جانشینی	کسالت: ناخوشی، رنجوری، بیماری
کفالت نامه: پایند نامه	کسالت داشتن: ناخوشی داشتن، ناخوش بودن
کفایت: کاردانی، شایستگی، بسنده، بسندگی، برازندگی	کسب: سوداگری، درآمد، پیشه وری، پیشه
کفایت داشتن: شایستگی داشتن، بس بودن	کسب علم: دانش اندوزی
کفایت کردن: کار ساختن، بسیدن، بسنده کردن، بسنده بودن، بسندگی، برآمدن	کسب و حرفه: کار و پیشه
کفایت می کند: بسنده می کند	کسب و کار: سوداگری
کفایت می کند: بسنده می کند	کسبه: سوداگران، پيله وران، پیشه وران
کفر: ناباوری، خدا نشناسی، بی دینی، بی خدایی	کسر: کم، کاهش، زیر، برداشت‌ها، برخه، برخ، بخش
	کسر کردن: کم کردن، کاهیدن، کاستن
	کسر کردن: کم کردن، کاهیدن، کاستن
	کسره: زیرواگ، زیر نشان، زیر



کلمات قصار: گزین گویند، سخنان رسا و شیوا	کفران: ناسپاسی (ف)،
کلمه: واژه	کفران نعمت: ناسپاسی
کلمه تخصصی: دانشواژه	کفر نعمت: نمک نشناسی، ناسپاسی
کلمه عبور: گذرواژه	کفش: پاپوش
کلمه عبور رمز: گذرواژه	کفل: سرینک، ران
کلمه علمی: دانشواژه	کفن: مرگ جامه، مرده پوش، جامه مرده
کلمه ی تخصصی: دانشواژه	کفن و دفن: خاکسپاری
کلمه ی علمی: دانشواژه	کفه: گرده، گرد، چاهک
کلوب: باشگاه	کفیل: پائندان (ب)، سرپرست، جانشین
کلوپ: باشگاه	کک: زغال سنگ
کلی: همه گیر، همادی، فراگیر، سراسری، بسیار	کل: یکسره، همه، همگی، هماد، سراسر
کلیات: مهینگان، دیوان	کل دوستان: همه دوستان
کلیپ: نمایاندن، نماهنگ	کلا: یکسره، یکجا، همه، همگی، سراسر، رویهمرفته، رویهم
کلیپ تصویری: نماهنگ	کلا: یکسره، همه، همگی، سراسر، رویهمرفته
کلیت: همگی، فراگیری، بنیادین، بنیادوری	کلاچ: چنک
کلیچه: گردماه	کلاژ: دوبینی، دوبین
کلید: بندگان	کلاس: رسته، رده، دانشپایه، پایه، آموزگاه
کلیک: تلک	کلاسه: رده (ف)،
کلیمی: یهودی	کلاسه بندی: رده بندی (ف)،
کلینسین: پزشک بالینی	کلاسیک: دیرینه
کلینیک: درمانگاه (ف)،	کلام: گویش، گفته، گفتار، گفت، سخن
کلینیکال: بالینی (ف)، درمانگاهی	کلام الهی: وحش
کلینیکی: درمانگاهی (ف)،	کلام بلیغ: گفتار شیوا، سخن رسا
کلیه: هام (hām ۴)، همه، همگی	کلام خدا: سخن خدا
کم جرات: ترسو، بزدل	کلام صریح: گفتار بی پرده
کم جمعیت: کم بوم	کلام موزون: سروده
کم حرص: کم آرز	کلانیت: رایانه خرد، رایانک، خرد رایانه
کم حوصله: ناشکیبا، ناشکیب	کلب: سگ
کم خرج: کم هزینه	کلروفیل: سبزینه (ف)،
کم سؤال: کم پرس	کلمات: واکافت، واژه‌ها، واژگان



کمک کار: یارکار، آیار	کم طاقت: کم تاب
کمه حم: دادگاه	کم ظرفیت: کم گنجایش، کم شکیب، خود گم کرده
کموزیادی: کمابیشی (و)،	کم عمر: کم سال
کمیت: چندی، اندازه	کم عمق: کم ژرفا
کمیت و کیفیت: چندی و چونی (و)، چند و چونی (و)،	کم فرصت: کم زمان
کمیت: گروه، کارگروه	کم فضا: کم جا
کمسیون: انجمن	کم فهم: کم هوش
کمین: گوش به زنگ، خود نهانیدن، پنهان شدن، پنهان،	کم قدر: کم ارج
بزنگه، بزنگاه	کم محلی: کم مهری
کن فیکون: زیر و زبر، زیر و رو، درهم ریخته	کم نظیر: کم مانند، بی مانند
کن لم یکن: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده	کم و کیف: چونی و چندی، چند و چون، چگونگی
کنایه: گوشه زدن، سخن پهلودار	کما: ژرفخواب
کتناکت: برخورد	کما فی السابق: همچون گذشته، همچون پیش، همچنان،
کترات: پیمان	مانند گذشته
کتترل: وارسی، مهار، سرپرستی، رهبری، راهوری، در شمار	کما فی السابق: همچون گذشته، مانند گذشته
آوردن، بازرسی، بازبینی	کماکان: همچنان، چنانکه بود، چنان که هست
کتترل تلویزیون، ویدئو و: فرمانه	کمال: والایی، کهتری، فرهیختگی، فرگشتگی، فرازمندی،
کتترل کردن: مهار کردن، سرپرستی کردن، رهبری کردن،	شایستگی، پایان یافتن، انجام یافتن
بازرسی کردن، بازبینی کردن	کمال طلب: آرمانخواه
کتتور: شمارگر (و)، شمارنده	کمال طلبانه: آرمانگرایانه
کنس: نخور	کمال طلبی: آرمانگرایی
کنسانتره: افشرده (و)،	کمالات: شایستگی‌ها، شایستگی
کنسرت: همنازی	کماندو: تکاور
کنسرسیوم: گردهمایی	کمپوت: خوشاب (و)،
کنسرو: بایتار	کمپین: پوش
کنسل: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده	کمپین تبلیغاتی: پوش، برنامه آگهی
کنسل کردن: رها کردن، دور ریختن، انداختن، افکندن	کمد: گنج، اشکاف
کنسول: رایزن، پیشانه	کمدی: شوخواره، خنده دار
کنفدراسیون: کشورگان	کم عقلی: تهی ساری
کنفدریشن: کشورگان	کمک: یآوری، یاری، پشتیبانی
	کمک به یکدیگر: همیاری
	کمک دهنده: همیار، دستیار



کنفرانس: همایش (ف)، گردهمایی، سخنرانی

کنکور: آزمون

کنگره: همایش (ف)، همایش، انجمن

کنه: سرشت، جم

کنیز: برده

کنیه: نام خانوادگی

کهولت: فرسودگی، فرتوتی، سالمندی، سالخورده‌گی، پیری

کوارتز: درکوهی، دُرکوهی

کواکب: ستارگان

کوپن: کالابرگ

کودتا: براندازی

کوران: باد

کورس: رویارویی، آورد

کوسن: نازبالش، بالشتک

کوکب: ستاره، اختر

کوکب ثابت: ستارهٔ برجا، ستاره برجا

کوکب سیار: ستارهٔ روان، ستاره روان

کوکبه: شکوه

کولاک: گرد باد، کوهه، کوهاک، توفان

کومولوس: کومه‌ای

کوثری: درخواست، پراسانه

کیاست: هوشیاری، زیرکی، خردمندی

کیبرد: برگه کلید

کید: نیرنگ، فریب، دورویی، ترفند

کیسه صفرا: زهره دان، زهر

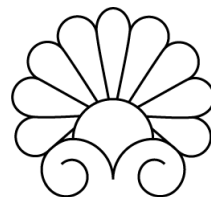
کیف: سرمستی، خوشی

کیفیت: چگونگی (پ)، چونی (و)، چونی

کیک: کاک، شیرینی

کیل: پیمایش، پیمانه

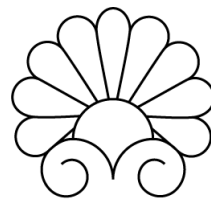
کیلو: هزار



گزمه: شبگرد
گل محمدی: گل سرخ
گلادیاتور: شمشیرباز، جنگجو
گلایول: سنجار
گلبول: گویچه
گلغذار: گلرخ، گلچهره
گمرک: کوستاک، باژگاه، باژ
گواتر: جخش، بادغاره
گوسفند: گوسپند
گونیا: کنجا، کنج
گیر سخره: بیگارگیر
گیشه: باجه
گیلاس: لیوان، جام، آبخوری
گیم نت: بازیکنده
گیومه: روزنه



گاراژ: خودروگاه
گارانتي: پشتیبانی، پشتوانه
گارد: پاسگان (ف)، نگهبان، پاسبان، پاس
گارد سرحدی: مرزداري
گاردن: باغ
گارسون: شاگرد، پیشخدمت
گاری: گردونه، چهارچرخه
گاز: گاز، گارس، تورک
گال: گری
گالری: نمایشگاه، نگارنده، نگارستان، نگارخانه، سرسرا، تالار
گاهی اوقات: هرازگاهی
گرام: گرامی، شایسته، شایان، ارزنده، ارجمند
گرامر: دستور زبان
گرامر زبان: دستور زبان
گران خاطر: دلگیر، دلتنگ، آزرده
گران قیمت: گران بها، پر ارزش، پُر بها
گرانقدر: والا، گرانمایه، گران پایه
گربه رقاصانی: سر دوانی، بهانه جویی، امروز و فردا کردن
گروه اکتشافی: یابندگان، گروه یابش، گروه پی بری، جستجوگران
گریس: روغن، چربی، پیه
گریم: چهره پردازی
گریمر: چهره پرداز
گزارشات: گزارش‌ها



ل

لاکردار: بیدین، بی‌آیین، بدکردار

لاگ اوت: برونشد، برون شد

لاگ این: درونشد

لاگین: درونشد

لامذهب: بی‌کیش، بی‌دین

لامسه: بساواپی

لامع: درخشان، تابان

لامکان: ناجای گیر (و)،

لاملا: چراغ

لانج: لمکده

لایتناهی: بیکران، بی‌پایان

لایحه: نیساک، پیشنهاده نامه

لایحه قانونی: دات نامه

لایزال: جاوید، پاینده، بی‌پایان

لایق: شایسته، شایا، سزاوار، روا، درخور

لایموت: ماندنی، جاویدان، پاینده

لاینحل: ناگفتنی، ناگشودنی، چاره نشدنی، چاره ناپذیر

لاینفک: جدایی ناپذیر، جدانشدنی، پیوسته

لاینقطع: همواره، پیوسته، پی‌درپی، پی‌پی، پی‌در پی

لاییک: دینگریز

لباده: چوخا، بلند جامه

لباس: تن جامه (لباس tan-Āmak)، رخت، جامه، تن پوش،

پوشیدنی، پوشش، پوشاک

لباس پوشیدن: جامه پوشیدن

لباس دوز: درزی، جامه دوز

لباس شوی: گازر، رختشوی

لباس فروش: فروش، پوشاک

لبنی: شیری

لبنیات: فراورده‌های شیری، حیوان

لئه: ژم، پایه، بج

لیج: یکدندگی، سرسختی، ستیزه، پافشاری

لابالی: ولنگار، بی‌سروپا، بی‌بندوبار، بی‌بند و بار

لاقل: دست کم، دست پایین

لابد: هر آینه، ناگزیر، ناچار، بی‌گمان، به ناچار

لابراتوار: کارگاه، آزمایشگاه

لاجرعه: به یک نوش

لاجرم: ناگزیر، ناچار، خواه ناخواه، بناچار

لاجورد: لاژورد

لاجون: نزار

لاریت فی: بیگمان، بی‌چون و چرا

لازم: بایسته (و)، وایا، نیازین، نیاز، دربایست، بایا

لازم است: نیاز است

لازم الاجرا: ناگزیر، پایکرد، بایسته در بکارگیری، بایسته

بکار، بایسته انجام است، بایسته انجام، بایسته

لازم بودن: دربایستن (و)، نیاز داشتن، نیاز بودن، بایستن

لازم داشتن: نیاز داشتن

لازم نیست: نیازها، نیاز نیست

لاستیک: رویی

لاشعور: نادان، بیخرد

لاطایل: یاهو، ژاژ، بیهوده

لاعلاج: بی‌درمان

لاغر: نزار

لاغیر: هیلا، هیچکس، نه دیگر

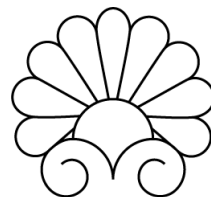
لاقید: ولنگار، بی‌بند و بار



لشکر: لشگر	لجاجت: یکدندگی، ستیزه، پافشاری
لطاافت: نرمینگی، نرمی، نازکی	لجاجت کردن: ستیهیدن (په)،
لطف: نیکویی کردن، نیکویی، نرمی، مهرورزیدن، مهربانی، خوبی	لجام: لگام، افسار
لطفاً: مهرورزیده، خواهشمندم، خواهشمند است، از روی مهر	لجبار: ستیهنده (په)، یکدنده، ستیزه جو، پافشاری کننده
لطفاً: خواهشمندم، خواهشمند است	لجباری: یکدندگی، پافشاری
لطمه: گزند، زیان، آسیب	لجباری کردن: ستیهیدن (په)،
لطمه زدن: آسیب زدن	لجن: لژن
لطیف: تاز (په)، نرمینه، نرم، نازک	لجوج: ستیهنده (په)،
لطیفه: نَغز، لاغ، کپراس، شوخی، سخن نغز، سخن شیرین، بزله	لحاظ: نگرش، نگر، رو، دیدگاه، دید
لعاب: لایه آب، آب لایه	لحاظ کردن: درنگریستن، درنگر آوردن
لعن: نفرین کردن، دشنام دادن	لحاظ کنید: بنگرید
لعنت: نفرین کردن، ناسزا، فتنه، دشنام	لحاف: روانداز، دواج
لعنت کردن: پُشولیدن (په)، نکوهش، نفرین کردن، نفرین، نفریدن	لحد: تنگنای (په)، گور، آرامگاه
لعنت کننده: نفرین گر (په nifrīnkar)	لحظات: زمانها، زمان
لغات: واژه‌ها، واژگان	لحظه: یکدم، لخت، دم، آن
لغایت: تا	لحظه به لحظه: دما دم، دم به دم
لغت: واژه بازی، واژه	لحن: نوا، آواز، آوا، آهنگ
لغت تخصصی: دانشواژه	لحیم کاری: جوشکاری
لغت نامه: واژه نامه، فرهنگ نامه، فرنگ نامه	لذا: زیرا، چونکه، پس، از این روی، از این رو
لغتنامه: واژه‌ها، واژه نامه، فرنگ نامه	لذت: مزه، گوارایی، خوشی، خوش مزگی، برخورداری
لغز: یاهو گویی، لیچارگویی	لذت بردن: شادی کردن، خوشی کردن، خوشی بردن، خوشگذرانی، خوش مزه یافتن، خوش بودن
لغو: یاهو، هرزه، سخن بیهوده، رها کردن، دور ریختن، بهیم زدن، براندازی، انداختن، افکندن	لذیذ: خوش خوار (په)، گوارا، خوشمزه، خوش مزه
لغو کردن: برانداختن، برافکندن، از میان بردن	لزوج: لغزنده، چسبنده، چسبناک
لغو کردن: پیمان شکستن، بهیم زدن	لزوم: بایسته، بایستگی، بایست
لغاضی: واژه به واژه، واژه بازی، سخنپردازی، زبان بازی	لزوما: بایست
لفاف: پوشش	لژ: فرگاه
لفظ: گفته، گفتار، سخن	لسان: زبان
	لسانی: زبانی



لیاق: فراسو، بالا	لق: ناستوار، سست
لیاقت: شایستگی، سزاواری، برازندگی	لقا: روی، چهره
لیسانس: کارشناسی، کارشناس، دانشنامه، پروانه	لقاء: روی، چهره
لیست: فهرست، سیاهه، پهرست	لقاح: باروری، بارور شدن، آبستن
لیف: پرز	لقاح پذیرفتن: بار گرفتن (و)،
لیک: ولی	لقب: پاژنامه (ب)، پازامه (ب)، فرنام، پاژنام، برنام
لیکن: ولی	لقمه: نواله، گُراس
لیل: شب هنگام، شب	لک لک: بلارج، آچوپیل
لیل و نهار: شب و روز	لکن: ولی، مگر، زیرا، چون
لینک: دنبالک، پیوند	لکنت: زبان گرفتگی، تیغ
لیم: فرومایه	لکنت کلام: گیرگفتار
لیم بودن: پست	لمس: مالش، بساوایی
لئیم: فرومایه	لمس کردن: بسودن (و)، بساویدن (و)، پرماسیدن
لئیم بودن: پست	لمس کننده: پاسنده
	لمس کننده: پاسنده
	لهجه: گویش، سرزبان
	لهذا: از این رو
	لهو و لعب: هرزگی
	لهو و لعب: زنبارگی، خوشکامگی، بدکاری، بازی
	لوء لوء: مروارید
	لوا: رایت، درفش، پرچم
	لوازم: افزار، ابزارها، ابزار
	لوازم التحریر: نوشتار، نوشت افزار، نوشت ابزار
	لوپ: چرخه (ف)،
	لوتو: بخته، بخت
	لوح: سلّم، تخته سنگ، تخته
	لوزه: بادامک
	لوستر: چلچراغ
	لول: گام، فراز، رده، رج، خوان، تراز
	لولو: مروارید، گرگه، گرگ، دیو



ماخذ: سرچشمه، ریشه، بنمایه، بن

ماخوذ: گرفته شده، برگرفته

ماخوذه: برگرفته

ماده‌اولی: مایه نخستین (و)،

مادام: خانم، تا هنگامیکه، تا هنگامی که، تا زمانیکه، بانو

مادام‌العمر: همیشگی، تا پایان زندگی

مادامی که: تا هنگامی که

مادت‌المواد: مایه مایه‌ها (و)،

ماده: مایه

ماده معدنی: کانی

مادون: فرو، زیردست، زیر، پایین تر

مادی: گیتایی (gētāhik)، گیتایی، این جهانی

مار عینکی: آینکی

مارس: دوباخت

مارس شدن: باختن

مارش: پهلوانی سرود

مارک: نشان

مار کبری: کفچه مار

مازاد: فزونی، ته مانده، بازمانده، افزونه

مازوت: نفت سیاه

مازوخیسم: خودآزاری

مازوکیسم: خودآزاری

ماژول: پیمانه

ماساژ: ورزشان، مشت و مال، مالش

ماسیق: گذشته، پیشینه

ماسک: روبند

ماشاءالله: زنده باد، خدانگهدار، به نام ویاری ایزد، آفرین

ماشالله: زنده باد، خدانگهدار، به یاری ایزد، به نام ویاری ایزد،

به خواست خداوند، آفرین

ماشالله: به یاری ایزد، به نام خدا، به خواست خداوند، آفرین

ماشالالا: به یاری ایزد، به خواست خداوند، آفرین

مَثَل: وانشان (و)، نمون و سان (و)، نمون (و)، سان (و)،

وانگهی، نمونه

مَفْصَل: بندگاه

مُدْرَک: اندریابنده (و)،

مُعْتَرَف: خُستو

مُفْصَل: پردامنه

مُقِر: خُستو

مِثَل: همسان

ما بعد: سپس، پس از این، پس

ما بقی: ته مانده، باز مانده

ما حصل: فرجام، سرانجام، چکیده، پایانه، بازده

ما شاء الله: به یاری ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ما شعیر: آبجو

ما فوق: فراتر از، فراتر، برتر، بالا دست، بالا تر

ماء الشعیر: آبجو

ماء شعیر: آبجو

ماترک: وامانده

ماتم: غم، سوگواری، سوگ، سوک، داغ، اندوه

ماتم زده: سوگواری، سوگ زده، داغدیده، اندوهگین

ماتم گرفتن: سوگ گرفتن، اندوهگین

ماجرا: سرگذشت، رویداد، رخداد، داستان، پیشامد

ماحصل: دستاورد

ماحصل کلام: چکیده سخن



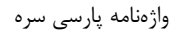
ماشعیر: آبجو	مالیه: داشته، دارایی
ماشه: شستی، زبانک، توته	مامان: مام، مادر
ماشین: دستگاه، خودرو، افزارواره، ابزار	مامن: پناهگاه، پناه گاه، آسوده گاه
ماشین تحریر: نویسنده، نبشت کار	مامور: گماشته، گمارده، کارگزار
ماشینی: افزارواره	مامور پلیس: شهربان
ماضی: گذشته، سپری شده، پارینه	مامور کردن: گماشتن
ما فوق: فراز، فراتر از، فراتر، برتر، بالای سر، بالا دست، بالا تر، بالا	مامور ساختن: گماشتن، گماردن
ما فوق صوت: فراسدا، تیز تر از سدا، تندتر از سدا، بالا تر از سدا	ماموریت: گماشتگی، گمارش، گماردگی، پاکاری
ما قبل: گذشته، پیشین، پیش از آن	ماموریت دادن: گماشتن
ما قبل تاریخ: فراپیشین، دوران کهن	مانع: گیر، راهبند، جلو گیر، بازدارنده
ماکت: گرته	مانع شدن: جلوگیری کردن، جلو گرفتن، پَنامیدن، بازداشتن
ماکرو: برنامه	مانکن: نوپوش، تنک
ماکسیم: بیشینه (ف)،	مانور: رزمایش
ماکسیموم: بیشینه (ف)،	مانوس: دمساز، خوگرفته، آشنا، اخت شده
ماگزیم: بیشینه (ف)،	مانوی: مانیگر
مال: فرجام، داشته، دارایی، داراک، توان، بازگشت، از آن، از مال التجاره: کالا	مانیتور: نمایشگر، نمارویه
مال اندیش: فرجام نگر، دور اندیش، پیش بین، آینده نگر	مانیتورینگ: پایش
مال نگهدار: انباردار	ماهر: خوش شناس (پ hūšnās)، خوش دست (پ hūdast)،
مالا: سرانجام	کارآموده، کارآموز، کار آموخته، کار آزموده، زبردست،
مالاریا: تب لرز	چیره دست، چیره، تردست، پیشه ور، آزموده، استادمرد،
مالک: سرمایه دار، دارنده، توانمند، آزاننده	استاد
مالک بودن: داشتن، دارا بودن	ماهرانه: هنرمندانه، با کارآموزدگی، با زبردستی، با چیرگی،
مالک شدن: آزانیدن	استادانه
مالکیت: داشتن، داشتاری، داشتار، دارندگی، دارابودن،	ماهوت: آکسون
از آنش، آزانش	ماهوت پاک کن: گردبر
مالکین: دارندگان	ماهیت: چیستی (و)، چه چیزی (و)، هستی، نهاد، سرشت،
مالی: دارایی	چبود، چبود، جم، بن
مالیات: ستام، ساو، سا، خراج، پاژ، باژ، باج	ماهیت کار: سرشت کار
	ماوا: سرای، سرا، خانه، جا، پناهگاه، آشیانه
	ماورا: فراسو، فرا، آنسو
	ماورا الطیعه: فراگیتیانه، فراسپهر، فرا سرشت



مباحثه: گفت‌وگو، گفتاورد، گفت و شنید، گفت و شنود	ماورا الطبیعه‌ای: فراگیتیایی
مبادرت: دست بکار شدن، پیشدستی	ماورا النهر: فرارود
مبادرت کردن: پیشدستی کردن	ماوراء: فراسو، آنسو
مبادلات: هم‌گهولی‌ها، گهولش‌ها، دادوستدها، داد و ستدها	ماوراء الطبیعت: فراسرشتی، فراسرشت
مبادله: هم‌گهولی، گهولش، دادوستد، داد و ستد	ماوراء الطبیعه: فراسرشتی، فراسرشت، فراسپهر، فرا سرشت
مبادله کردن: یوفانبیدن	ماوراء النهر: فرارودان
مبادی: درگاه‌ها	ماوراءالنهرین: فرارودان
مبارز: هم‌اورد، ستیزنده، رزمنده، دلاور، چالشگر، جنگاور، پیکارگر	ماورای: فرای
مبارزه: نبرد، ستیز، چالش، پیکار، آورد	ماوس: موشواره، موش
مبارک: فرخنده (ب)، فرخجسته (ب)، خجسته (ب)، همایون، فرخ، شادباش، پسندیده	ماوقع: رویداده، رخ داده، پیش آمده
مبارک باد: همایون باد، شادباد، خجسته باد	مایحتاج: نیاکان، نیازها، نیازمندیها، نیازمندی، نیاز، خواسته
مبارک بودن: فرخنده بودن، خجسته بودن	مایع: نمار، مایه، آبگونه، آبگون، آبکی، آبسان
مبارک قدم: همایون گام	مایل: گراینده، گرای، خواهان، اریب
مباشر: کارگزار، کارپرداز، دستیار، پیشکار	مایل شدن: چفسیدن
مباشرت: سرپرستی، پیشکاری	مایملک: داشته‌ها، دارایی‌ها
مبالغ: هزینه‌ها، اندازه‌ها	مایه: ماده (و)
مبالغه: گزافه‌گویی، فزونه‌گویی، بزرگ‌نمایی، بزرگ‌انگاری	مایوس: واخورده، نومید، ناامید، سرخورده، دلسرد
مبانی: نهاده‌ها، شالوده‌ها، بنیادها، اندام‌ها	مائده: خوان (ب)
مباهات: نازش، شکوه، سربلندی، سرافرازی، بالیدن، بالندگی	مأخذ: بن مایه
مبایل: گوشه همراه	مأکول: خوردنی (و)
مباین: ناساز، ناجور	مأمور: گماشته، گمارده، کارگزار
مبتدی: نوکار (و)، نوگام، نوکار، نوآور، نوآموز، تازه‌کار	مأمور کردن: گماریدن (gumārītan و)
مبتذل: زشت، رکیک، پیش‌پاافتاده، پست	مأمور مالیات: خراج‌گیر
مبتکر: نوآورانه، نوآور	مأموریت: فرستشی
مبتکرانه: نوآوری، نوآورانه	مأخذ: بنمایگان
مبتلا: دچار	مباح: شایسته، شایست، سزاوار، روا، انجام‌پذیر
مبتلا به: دچار	مباحات: شایستگی‌ها، سزاواری‌ها، رواها، انجام‌پذیر
مبتلا به مریضی: دچار بیماری	مباحث: گفتگوها
	مباحثات: گفتگوها



مبتنی: استوار	متارکه: جدایی
مبتنی بر: بر پایه	متارکه کردن: وا گذاشتن، رها کردن، جدا شدن
مبحث: مورد گفتگو، گفتمان، گفتار، سخن، جستار، جُستار	متاسف: دریغ‌مند
مبدأ: خاستگاه، آغاز	متاسفانه: نگو نبختانه، فُسوسانه، شوربختانه، سوگمندانه،
مبداء: خاستگاه، آغاز	دریغا، بدبختانه شوربختانه، بدبختانه، افسوس
مبدع: نوکار (و)،	متاسفم: شوربختم
مبدل: دگرگشته، دگردیس	متاع: کاله، کالا، بار و بنه
مبذول: پذیرفته، بخشیده	متانت: والایی، فرمندی، سنگینی
مبذول فرماید: فرمان دهید	متاهل: همسر دار، پورمند
مبذول کردن: پرداختن، بخشیدن	متأخر: سپسین (پ)،
مبرا: دوراز آلودگی، پاک	متأسفانه: با افسوس
مبرز: سرآمد	متبادر کردن: بیاد آوردن، به پیش چشم آوردن
مبرم: سخت، پابرجا، استوار	متبادل: داد و ستد
مبرهن: روشن، پدیدار، آشکار	متباین: ناهمگون، ناهمسو
مبسوط: گشاده، فراخ، پهن	متبحر: کارشناس، کاردان، زبردست، چیره دست
مبشر: نویددهنده، مژده دهنده، پیام آور	متبسم: خندان لب
مبصر: بیننده هشیار	متبعت: هم‌داستانی
مبغوض: خشم‌دیده	متبلور: روشن، درخشان، بلور شده
مبل: کدایزار، کاچال، رامش	متبّع: پژوهنده (و)،
مبلغ: گراینده، فرارسان، شناساگر، پیام رسان، پول، بها،	متجاسر: گردنکش، سرکش
بزرگی، آوازه‌گر، اندازه، ارزش	متجانس: یک‌مایه، همگن، همسان، همتا، همانند، هم مایه
مبنا: شالوده، ریشه، پایه، بنیان، بنیاد	متجاوز: ستمگر، ستمکار، زورگو، دست درازی کننده، چنگ
مبنی: شالوده، ریشه، پایه، بنیاد	انداز
مبنی بر: برای، بر پایه	متجدد: نوگرا، نوخواه، نوپسند، نوآور، نو اندیشی
مبهم: ناآشکار، گنگ، سر بسته، دو پهلو، پیچیده، پوشیده	متجلی: روشن، درخشان، تابان
مبهوت: گیج، شگفت زده، سرگشته، سرگردان	متحبر: خوش‌شناس (hūšnās ۷)، خوش دست
مبین: گویا، روشن‌گر، پیدا، بازگوکننده، آشکارکننده، آشکارا،	متحجر: واپس‌گرا، واپس‌گرا، سنگواره، سنگشده، سخت سر،
آشکار کننده، آشکار	سخت اندیش
مت سلا: تندرستی، بهبودی	متحجرانه: واپس‌گرایانه
متابعت: فرمانبرداری، دنباله روی، پیروی	متحد: یک‌پارچه، همدست، همبسته، هماهنگ
متاثر: دل‌آزرده	متحد الشکل: یکنواخت، همسان
متاثر گردانیدن: سُهانیدن	



مترقی: پیشرونده، پیشرفته، بالارونده

متروک: رهاشده، پس نهاده، بازمانده

متزایدا: بیش از بیش

مترزل: ناپايدار، ناستوار، لرزنده، لرزان، سست، دودل

متساوی: برابر

متساوی الاضلاع: دوپهلو برابر

متسلسل: زنجیروار

متشابه: همانند، مانند

متشبت: دست به دامن، درآویزنده، چنگ آویز

متشت: پراکنده، آشفته

متشخص: نامدار، بزرگمنش، برگزیده، برجسته

متشخص: نامدار، خانواده دار، بزرگمنش، برگزیده، برجسته،

آبرومند

متشکر: سپاسمند، سپاسگزار

متشکرم: سپاسگزارم

مشکل از: دربرگیرنده، در برگیرنده، در بر گیرنده

متشیج: لرزان، پریشان، برآشفته

متصاعد: فرایاز

متصل‌الح: سازشگر، سازش کننده، سازش پذیر

متصدی: گماشته، گمارده، کار گزار، سرپرست، پیشکار

متصرف: گرفته، دست اندرکار، دردست دارنده، چیره

متصل: همبند (hamband و)، چسبیده، جدانشدنی،

پیوسته، پی در پی

متصل کردن: چسباندن، پیوند دادن

متصنع: هنرمندنما، دلسوزنما، خودآرا

متصور: گمان، پرندہ، شدنی، انگارندہ

متضاد: وارونه، ناسازگار، ناهمگون، ناهمسان، روبرو، در برابر،

یادواژه، یاد، بازگونه

متضرر: زیانکار، زیان‌دیده، آسیب دیده

متضرع: نالان، گریان، فروتن، زاری کننده



متفرق: گوناگون، پراکنده، پخش شده، پاشیده	متضمن: فروند، دربرگیر، دربردارنده
متفرق کردن: تاراندن، پراکنده کردن، پراکندن، پاشاندن	متظاهر: وانمودگر، خود نما
متفرقه: گوناگون، درهم، جور به جور، پراکنده	متظلم: ستمدیده، دادخواه، دادجو
متفق: همسو، همدست، هم اندیشه	متعادل: میانه رو، میانه، ترازمند
متفق الرأی: هم رای، هم داستان، هم پیمان	متعاقب: در پی، به دنبال
متفق الرأی: هم نگر، هم دید، هم اندیشه	متعاقباً: پس از این
متفق القول: یک‌زبان، یک سخن، هم‌زبان، هم سخن	متعاقباً: پس از این
متفق الکلام: یکدل، یک زبان، هم سخن	متعال: والا
متفق شدن: همدست، شدن	متعالی: والا، فرایاز، برین
متفکر: اندیشه‌گر (ه)، اندیشمند	متعجب: شگفت‌زده، شگفت زده
متفکران: اندیشمندان	متعجب شد: شگفت زده شد
متفکرانه: اندیشگرانه	متعجب شدن: شگفت زده شدن
متقابل: رویارویی، رویارو، روبه رو، رو در رو	متعدد: فراوان، بیشمار، بسیار، انبوه
متقابلاً: دوسویه، درپاسخ	متعدی: گذرا، ستمگر، زورگو
متقاضی: وژولنده (ه)، وژولنده، درخواستگر، درخواست کننده، دادخواه، خواهنده، خواهان، خواستار	متعرض: ستیزگر، پرخاشجو
متقاضیان: وژولندگان (ه)، درخواست کنندگان	متعرض شدن: تاخت کردن، تاخت، پرخاش کردن، آزار رساندن
متقاطع: هم گذر از، هم‌بر	متعصب: ستیهنده (ه)، کوردل، ستیهنده، خشکمغز، خشک سر، پی ورز
متقاعد: کناره گیرنده، پاسخ یافته، باز نشسته	متعفن: گندیده، گندا، بویناک، بدبو
متقاعد کردن: باوراندن	متعلق: وابسته به، وابسته، پیوسته، از آن
متقال: متخال	متعلق به: وابسته به، وابسته، از آن
متقبل: پذیرنده، پذیرا	متعلق کردن: خویشیدن (ه) (xvēšēnītan)،
متقدم: گذشته، دیرین، پیشین	متعلم: شاگرد، آموزنده
متقدمه: پیشین	متعهد: پذیرنده، پایبند
متقدمین: پیشینیان	متغیر: دگرگون کننده، دگرگون شونده، دگردیس، دگر
متقلب: فریبکار، دغلکار، دغلباز، دروغگو	کننده، خشمگین، تندخو، برآشفته
متقی: پرهیزیده (ه)، پارسا (ه)، نیکوکار، پرهیزگار، پرهیزکار	متفاوت: ناهمگون، ناهمسان، ناهمتا، ناسازگار، ناساز، ناجور، گونه‌گون، گوناگون، دیگرگون، دور، دگرگون، جدا، برفرود
متکا: پستی	متفرق: شلهیده (ه)،
متکبر: خودنما (ه)، خودپرست (ه)،	متفرعن: خودخواه، خودپسند، خودبین



متنبه ساختن: هشیار ساختن، بیدار ساختن، آگاه ساختن	متکبر: خودپسند، خودبین، خود خواه
متنفذ: نیرومند، فراگیر، رخنه کننده، چیره، توانا	متکلم: سخنگوی، سخنگو، سخن گوی
متنفر: گریزان، رمیده، دلزده، بیزار	متکلم وحده: پرگو
متنفر بودن: بیزار بودن	متکی: استوار
متنوع: ناهمگون، ناهمساز، ناهمتا، ناساز، ناجور، گوناگون، رنگارنگ، دیگرگون، دگرگون، جوراجور	متلاشی: گسیخته، فرو ریخته، فروپاشی، فرو پاشنده، ازهم پاشیده
متهم: بزه ور	متلاطم: خروشان، توفانی، پرموج، برهم خورده
متهور: گستاخ، بی پروا، بیباک	متلون: دورو، دمدمی، دغلکار
متواتر: پی در پی	متلون المزاج: دمدمی سرشت
متواری: گریزان، گریخته، سرگردان، آواره	متمادی: دیرگاه، دیرپا، دیرباز
متوازن: همسنگ، هم اندازه، برابرشونده، بامنش	متمايز: ناهمگون، ناهمساز، ناهمتا، ناساز، ناجور، سوا، دیگرگون، دگرگون، جدا
متوازی: همسویه، همرو	متمايل: گراینده (و)، گرایش، دلبسته، خواستار، خم، چرخش
متوازی الاضلاع: همراستایه	متمايل بودن: گراییدن
متواضع: فروتن، سر به زیر، خاکسار	متمايل شدن: گرایستن (پ)، متمتع: بهره‌مند، برخوردار
متوالی: پیایی، پی در پی، پشت سرهم	متمدن: شهریگر، شهرنشین، شهر آشنا، پیشرفته
متوجه: هوشمند، هشیار، فراگیر، روی آور، آگاه	متمرد: نافرمان، گردنکش، سرکش
متوجه بودن: درنگریستن	متمرکز: هسته گرفته
متوجه شدن: هشیار شدن، روی آوردن، دریافتن، درنگریستن، پی بردن، آگاه شدن	متمکن: توانمند، توانگر، توانا
متوجه کردن: آگاه کردن	متملق: زبان باز، چرب زبان، چاپلوس
متوحش: نگران، ترسان، بیمناک	متمم: رساگر، رساکننده، پیوست، پایانی، پایانه، پایان بخش
متورم: باددار (پ)، متورم: برآمده، باد کرده، آماسیده، آماس کرده	متمنی: واینده (و)، ورجاوند، واینده، خواهشمند، خواستار
متوسط: میانگین (پ)، میانگی (و)، میانه روی، میانه	متمول: سرمایه دار، دارا، توانمند، توانگر
متوسط القامت: میان‌بالا	متن: نویسه، نوشته، نوشتار، زمینه، دست نوشته
متوسل: نزدیک جوینده، دست بدامن، دست آویز	متناسب: هماهنگ، فراخور، درخور، جور، برازنده
متوفی: مرده، درگذشته، جانسپرده	متناظر: همسان
متوقع: خواستار، چشمداشت، چشم به دست، آرزومند، امیدوار	متناقض: وارونه، ناسازگار، ناساز، پاد، بازگونه
متوقف: دریگ جامانده، بی جنبش، ایستاده	متناوب: پی در پی
متوقف شد: بازایستاد	متنبه: هوشیار، بیدار شونده، آگاه شونده



موقوف شدن: ورشکستن، درنگ کردن، پاییدن، بازایستادن، بازایستاد، باز ایستاده شدن، ایستادن، ازکارماندن	مثمر ثمر واقع شدن: کارساز شدن، کار ساز شدن، به کار آمدن، به کار آمد
موقوف کردن: باز ایستاندن، ازکار انداختن	مثنوی: دولختی، دوتایی، دوپاره، دوبندی، جفته
متوققی کردن: ایستاندن	مثنویات: دولختی‌ها، دوتایی‌ها، دوپاره‌ها، دوبندی‌ها، جفته‌ها
متولد: زاییده شده، زایچه، زاده، به جهان آمده	مج: مژ
متولد شدن: زاده شدن	مجاب: پذیرا، پاسخ یافته
متولد شده: زاده شده، زاده	مجادله: هم‌پیکاری (ham patkārišnīh)، کشمکش، ستیزه‌گری، ستیزه، پرخاشگری
متولی: کیشمند، کارگزار، سرپرست، دینکار، دست اندرکار	مجارى: گذرگاه‌ها، گذارها، راه‌ها، آبراه‌ها
متولیان: کارگزاران، سرپرستان، دست‌اندرکاران، دست اندرکاران	مجاز: روا، خوب، پسندیده، پروانه دار، با پروانه
متین: هشیوار، سنگین، بردبار، آراسته	مجاز شمردن: روا داشتن
مئل: همسان	مجاز کردن: روایش
مثال: همانند، نمونه‌ها، نمونه، نشانه، مانند، شبیه، بسان	مجازات: کیفر، فرجام، شکنجه، سزا، پادافره
مثانه: آبدان (په)، شاشدان، پیشاب‌دان	مجازات‌کننده: پادافره‌گر
مثبت: همراه، هماهنگ، سازگار، راست، درست، پایدار، برپا، افزونه، افزوده	مجازی: هست‌نما، ناهست، ناآشکار، انگاری
مثقال: نخود، ده گرم، اندازه کم	مجال: یارا، هنگام، گاه، زمان، جایگاه، جای، توانایی، پروا
مثل: همگون، همسنگ، همسان، همچون، همتا، همانند، نمونه، مانند، زبانزد، داستان، چون، بسان، افسانه	مجالس: نشست‌ها، انجمن‌ها
مثل: همانند، مانند، بسان	مجالست: همنشینی، همدمی
مثل این که: مانا که (وه)،	مجامع: گردهمایی‌ها، انجمن‌ها
مثل اینکه: گویی که، گویا، شاید، انگار که، انگار که	مجامعت: همبستری، جفتگیری
مثل گفتن: داستان زدن	مجامله: چابلوسی
مثلاً: همانند، نمونه، چنانکه، برای نمونه	مجانب: هوادار
مثلاً: برای نمونه	مجانى: مفت، رایگان
مثلت: سه‌سو (پ)، سنبوسه (په)، لچک، سه‌گوشه، سه گوش، سه بر	مجاهد: کوشنده، جنگجو، پیکار‌جو
مثلاث: سگوشگان	مجاهدت: نبرد، کوشش، کوشایی، ستیز، پیکار
مثلی: لچکی	مجاهدین: کوشندگان
مثمر ثمر: کارساز، کارآمد، سودمند	مجاور: هم‌سامان (ham sāmān)، همسایه، نزدیک، دیوار
	به دیوار
	مجاورت: همسایگی، نزدیکی، آمیختن
	مجبور: واداشته، وادار، ناگزیر، ناچار

مجمع: همایش، گردهمایی، گردهم آیی، گردگاه، فرهنگستان، انجمن

مجمع الجزایر: گنگ بار، دسته آبخوست، آبخوستان

مجمع الجزائر: گنگ بار، دسته آبخوست، آبخوستان

مجمع عمومی: انجمن همگانی

مجمل: گزیده، کوتاه، فشرده

مجموع: هم‌فزون، گردایش، روی هم، باهم

مجموعاً: یکسره، همگی، رویهمرفته، روی هم، باهم

مجموعاً: رویهمرفته، روی هم رفته، روی هم

مجموعہ ۴: گزیدہ، گروہ، گردشہ، گردآورد، گردآور، گردآمده،

گردایه، گردایه، کوده، جُنْگ، انبوهه، انباشته

مجنون: شیفته، شیدا، دیوانه، خل

مجھڑ: بسیجیدہ، آمادہ

مجهز ساختن: فراهم کردن، آراستن

مجهول: ناشناس، ناشناخته، نادانسته، ناپیدا، شناخته نشده

مجهول الهوية: نافرجام، ناشناس، ناشاخت، گمنام، بی نام و

نشان

مجوز: روادید، دستور، پروانه

مجوس: مگوگ، مغ

مجوف: میان تھی، کاواک، پوک

مجید: گرامی، بلند پایہ، بزرگ

محاذات: رودرویی

محارب: رزمجو، جنگجو، پیکارجو

محرابہ: نبرد، جنگ، پیکار، آورد

محارم: نزدیکان، خویشان

محاسب: شمارگر، آمارگر، آیارگر

محاسبه: شمردن، شمارش، سنجیده، سنجش، رایانش، برآورد

محاسبه شده: سنجیده

محاسبه کردن: رایانندن

محاسبه نشده: نسوز، نسنجیده

محاسن: نیکے، ہا، نیکے، زیبایے، ہا، ریش، خوبے، ہا، خوبے،

محاضرہ ۵: دور گیری، بشارت



محتکر: گران خواه، سودجو، پنهانگر کالا، بندگان، انبارگر، انباربند

محتمل: گویا، شایمند، شاید

محتوا: درونه، درونمایه، بن مایه

محتوای: درونمایه

محتوی: درونمایه، دربرگیرنده، دربردارنده

محتویات: درونمایه‌ها، درونمایه

محبوب: در پرده، پوشیده، باشرم، باآزم

محبور: دیوانه، خل

محبب: کوژ، کاو، برآمده

محدث: واگو، رویدادگو

محدود: کناره‌مند (kanārakōmand)، ناچیز، مرزین،

مرزبسته، کم، کرانه پذیر، کران‌مند، اندک

محدود کردن: در تنگنا گذاشتن، آگسترش

محدوده: گستره، چارچوب، تنگنا

محدودیت: نگنا، کران‌مندی، چارچوب، تنگنا

محدویت: کران‌مندی

محدور: تنگنا

محدوریت: تنگنا

محراب: نیایشگاه، مهرابه، مهراب

محرر: نویسنده، نگارشگر، دبیر

محرز: روشن، پابرجا، آشکار، استوار

محرق: سوزاننده، سوز آور

محرک: رانه، جنباننده، برانگیزنده، انگیزه، انگیزا

محرّم: همدم، همدل، رازدان، رازدار، خودی، آشنا

محرّم اسرار: همراز، رازنگهدار، رازدار

محرّمات: بازدارندگی

محرمانه: ویژه، نهش، نهانی، سری، پنهانی

محروم: ناکام، بی‌بهره

محرومیت: بی‌بهرگی

محزون: پژمرده، اندوهگین، افسرده

محسنات: نیکی‌ها، خوبی‌ها

محافظ: نگهدارنده، نگهبان، گوشدار، پاسدار، پاسبان

محافظت: نگهداری، نگهبانی، پیره، پاسداری، پیره داری

محافظت‌کننده: پاسبان (په)

محافل: نشستگاه‌ها، انجمن‌ها

محاکم: دادگاه‌ها

محاکمه: دادوری، دادگری، دادرسی

محاکمه کردن: تاهیدن

محال: نشست، نشدنی، ناشدنی، نابودنی، بی‌ریشه

محاوره: گفتار، گفت و گو

محاوره‌ای: گفتاری

محاوره‌ای: گفتاری

محبت: مهرورزی، مهربانی، مهر، دوستی

محبت آمیز: مهرآمیز، دوستانه

محبس: زندان، بند، بازداشتگاه

محبوب: نامدار، دوست داشتنی، دوست، دلکش، دلدار،

دلداد، دلبر

محبوبیت: مردم پسندی، دوستداری، دوستاکی، دوست

داشتنی، پسندیدگی

محبوس: زندانی، درزنجیر، دربند، بازداشتی

محتاج: مستمند (په)، نیازمند، تهیدست

محتاج شدید: مستمند

محتاج: ژرف نگر، دورنگر، دوراندیش

محتاجانه: پرواگرایانه، پرواگرانه، پایش‌مندی، پایش‌مندانه

محترز: پرهیزکار

محترق: سوزان، سوزا، آتشگیر

محترقه: سوزش آور

محترم: والا، گرامی، بزرگوار، ارجمند

محترمانه: پاسدارانه

محاسب: داروغه، پاسبان

محشّم: مهتر، سرور، بزرگوار

محضر: مردنی، جان سپار



محکوم: شکست یافته، دادباخته، باخته	محسنه: نیکی، خویی
محکوم کردن: ایراختن	محبوب: شمرده شده، شمرده، به شمار آورده، برشمرده، انگاشته
محل: گاه، کوی، کوچه، سرزمین، جایگاه، جای، جا، بوم، برزن	محبوب کردن: برشمردن
محل اتصال: پیوندگاه	محسوس: نمودار، سترسا، چشمگیر، پیدا، آشکارا، آشکار
محل اقامت: کاشانه، زیستگاه، زیستگاه، خانه، آشیان	محسوس شده: سترسنده
محل اکتشاف: یافتگاه	محشر: رستاخیز
محل تقاطع: برخوردگاه	محصل: دانشور، دانش آموز
محل تلاقی: پیوندگاه	محصنه: شوهردار (و)، محصور: بشرده
محل توقف: ایستگاه	محصول: فرآورده، دستاورد، دست آورد، خرمن، برون داد، برآیند، بازده
محل تولد: زادگاه، زادبوم	محصولات: فرآورده‌های، فرآورده‌ها
محل صدور: برون‌گاه	محض: تائینکه، تا، به ویژه، برای
محل عبور: گذرگاه	محضر: فرگاه، دفترخانه، درگاه، جایگاه، پیشگاه، بودگاه
محله: کویچه، کوی، کوچه، برزن	محضر اسناد رسمی: نسکخانه، دفترخانه، دفتر اسناد رسمی
محلول: گمیزه، آمیزه، آمیخته، آبگونه	محظور: رودربایستی
محلی: سرزمینی، بومی، برزنی	محظوظ: شاد، خرسند، بهره مند
محمل: هودج، کجاوه، پالکی	محفظه: گنج، دولاب، پوشش، اشکاف
محموله: بار	محفل: دیدارگاه، خانگاه، انجمن
محنت: گرفتاری، سختی، رنج، درد	محفوظ: نگرش، نگاهداشته، نگاه داشته، گوشیده، درزینهار، درپناه، پاس داشته
محور: ناپدید، نابود، سترده، زدوده	محق: هودهمند، شایسته، سزاوار
محو کردن: ستردن، زدودن، اُستردن	محقر: ناچیز، کوچک، خرد، خُرد، اندک
محور: میله، گشتگاه، چرخشگاه، آسه	محقق: کوشان، کوشا، پژوهنده، پژوهشگر
محوس شدن: سترسیدن	محققا: بیگمان، به راستی، به درستی
محوطه: میدانگاه، گردونه، جایگاه، پهنه	محققان: پژوهشگران
محول: وانهاد، واگذار، سپرده	محققانه: پژوهمندانه، پژوهشگرانه
محوله: سپرده شده	محک: سنج، زرکش، زرسنج، آزمونه
محیر العقول: شگفت انگیز، شگرف	محکم: سفت، سخت، چفت، پابر جا، پابر جا، استوان، استوار
محیط: گرداگرد، فراگیرنده، فراگرد، زیستگاه، دربرگیرنده، پیرامون، پیراگیر	محکمتر: استوارتر
محیط زیست: زیستگاه، پیرامون زیست، پیرامون زندگی	محکمه: دادگاه
محیل: فریکار، دغل	
مخّده: نازبالش، پستی	



مخارج: گذرگاه، سوراخ، برونگاه، بخش‌یاب	مخابرات: داد و ستد پیام، پیوند، پیام‌رسانی‌ها، پیام‌رسانی
مخروبه: ویرانه، ویران شده	مخابره: پیام‌رسانی، بی‌سیم‌گویی، بی‌سیم‌گری
مخروط: کله‌غندی، سروگونه، خراشیده	مخارج: هزینه‌ها
مخزن: گنجینه، اندوختگاه، انباشتگاه، انبار	مخازن: گنجینه‌ها، اندوختگاه، انباشتگاه، انبارها
مخصوص: ویژه، خودویژه، برگزیده	مخاصمه: نبرد، کشمکش، رزم، دشمنی کردن، دشمنی،
مخصوصا: بویژه، به‌ویژه، به ویژه	پیکار کردن
مخفف: کوتاه نوشت، کوتاه شده، کوتاه، کهنوش، کاهیده،	مخاطب: هم سخن، شنونده، روی سخن، دوم کس، بیننده
کاسته، سبک	مخاطبین: شنونده بیننده
مخفی: نهفته، نهان، ناپیدا، سرپسته، پوشیده، پنهانی، پنهان	مخاطره: سیجیدن، به آب و آتش زدن
مخفی شدن: ناپدید شده	مخالف: همیستار، نایسکان، ناهمسو، ناهمراه، ناهمدید،
مخفی کردن: نهانیدن	ناهمدل، ناسازگار، دشمن، پاداندیش، پاد
مخفیانه: پنهانی	مخالفان: ناهمسویان، ناهمدلان، ناسازگاران
مخفیگاه: نهانی، نهانگاه	مخالفت: ناهمدلی، دشمنی کردن، دشمنی، پاداندیشی
مخل: تباه‌گر، آشوبگر، آسیب‌رسان	مخالفت کردن: دشمنی کردن کردن
مخلص: یکدل، همدل، نیک‌خواه، نیک، پاک، بی‌آلایش	مخبر: گزارشگر، خبرنگار، خبررسان، پیامگوی، آگهی‌رسان،
مخلصانه: پاکدلانه، با بی‌آلایشی، از ته دل	آگاهیده، آگاهساز
مخلصون: پاک‌راهان	مختار: دل‌آزاد، خود‌رآی، برگزیده، آزادکام
مخلفات: مانداک‌ها	مختار: نوسازنده، نوساز، نوآور، سازنده، پدیدآور، آفریننده
مخلوط: شیوان (پ)، درهم آمیزه، درهم آمیخته، درهم،	مختص: ویژه
آمیزه، آمیخته، آغشته	مختصر: ناخجسته، ناچیز، کوتاه، کم، فشرده
مخلوط کردن: شیوانیدن (پ)، درآمیختن، آمیختن،	مختصرا: گزیده، به کوتاهی
آغشتن	مختصرا: به کوتاهی
مخلوع: برکنده، برکنار، برفتاده	مختل: شوریده، درهم ریخته، درهم برهم، آشفته
مخلوق: پدیده، آفریده	مختلس: کش‌رونده، رباینده، دزد
مخلوقات: آفریده‌ها، آفریدگان	مختلط: درهم، آمیخته
مخمر: وراور، کشار، خمیرمایه، خمیرشده	مختلف: ناهمگون، ناهمسان، گوناگون، درهم، جورواجور
مخمصه: هچل، گرفتاری، کارزار، رنج، دردسر، جنگزار، تنگنا	مختوم: سپری، پایان یافته، انجام
مخمل: پرنیان، پرند، ابریشم	مخدر: سستی‌زا، سست‌کننده، بنگ، آرامبخش، افیونی
مخوف: هراس‌آور، ترسناک، بیمناک	مخده: نازبالش
مخیلات: گمان‌برده، گمان، پندارنده	مخدوش: دست‌کاری شده، دست‌خورده، خراشیده
مخیله: پنداره، پندارگاه	مخدوم: فرمانروا، سرور، خداوندگار
	مخرب: ویرانه، ویرانگر، ویران‌گر، تباهگر



مدد جو: یاری جو	مد: کَشَنَد، فراز آب، خیز آب، خیز، آبخیز
مدد معاش: کمک هزینه زندگی	مد دریا: خیز آب
مدد کار: یاور، همیار، دستیار، پشتیبان	مد نظر: دلخواه
مدرج: شماره گذاری شده، شماره دار، شماره بندی شده	مد نظر داشتن: درنگریستن، درنگر آوردن
مدرج ساختن: زینه بندی	مد نظر قرار دادن: درنگریستن، درنگریست، درنگر آوردن
مدرس: آموزگار، استاد	مداح: ستایشگر، چاپلوس
مدرسان: آموزگاران	مداخله: دست درازی، دست اندازی، پادرمیانی
مدرسه: آموزشگاه، آموزشکده	مداد: کلک، کشیدنی، زغال نویس، زاگاب، خامه
مدرسین: آموزگاران، استادان	مدار: چرخگاه، پرگار
مدرک: گواهی، گواه، دستک، دبیزه، تزد	مدار: نرمی، کنار آمدن، سازگاری، بردباری
مدرن: نیاز، نوین، امروزی	مدارس: دبستان‌ها، آموزشگاه‌ها
مدعا: داویده (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه	مدارک: گواهینامه‌ها، کارنامه‌ها، کارمایه‌ها، دستک‌ها،
داوطلب نیز هست)،	بنچاک‌ها، استوارنامه‌ها
مدعوین: میهن، میهمانان، فراخوانندگان	مدافع: پشتیبان، پدافندی، پدافندگر
مدعی: داومند (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه	مدافعه: نبرد، جنگ، پیکار، آورد
داوطلب نیز هست)، داونده، دادخواه، خواهان، خواستار	مدام: همیشه، همواره، هماره، پیوسته
مدعی شدن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در	مداوا: درمان، چاره
واژه داوطلب نیز هست)،	مداوم: یکسره، همیشگی، همواره، دنباله‌دا، پیایی
مدعی علیه: خوانده	مداومت: دنباله داشتن، دنباله داری، پایداری، پایدار بودن،
مدفن: گور، آرامگاه	ایستادگی
مدفوع: گوه، گُهِ، سرگین، دورشده، چمین، پیخال	مدبر: کاردان، ژرف نگر، دوراندیش، آگاه
مدفوع کردن: دستشویی رفتن، دست به آب رساندن	مدبرانه: خردمندانه، بینشورانه، آگاهانه، اندیشمندانه
مدفون: نهانیده، خاک شده، به خاک سپرده	مدت: هنگام، گه، گاه، زمان
مدفون کردن: خاک کردن، به خاک سپردن	مدت طولانی: دیرزمان، دیرباز
مدل: نمونه، الگو	مدت مدید: دیرگاه
مدنی: شهری، شهرنشینی	مدت مدیدی است: دیرگاهی است
مدهش: سهمناک، بیمناک	مدتی: دیرزمانی، چندی، چندگاهی
مدهوش: منگ، گیج، بیهوش	مدتی است: چندی است
مدور: گرده	مدتی مدید: بروزگار
مدور: گرد، چرخ	مدح: ستایش، آفرین
مدون: نوشته شده، آراسته	مدح کردن: ستودن (ب)،
مدیا: رسانه	مدد: یآوری، یاری، کمک



مدید: کشیده شده، کشیده، دیرباز، دراز	مراجعت دادن: برگشت دادن، برگرداندن
مدیر: گرداننده، فرنشین، سرپرست، راهور، راه‌بر	مراجعت کردن: بازگشتن
مدیر عامل: هماهنگ کننده، گرداننده، سرپرست، سالار	مراجعه: رفته، برگشتن، بازگشتن، بازگشت، بازآمدن، بازآمده
مدیر عامل: گرداننده، سرپرست	
مدیر کل: فرمان، فرسالار، سرمهان	مراجعه کردن: سرزدن، سر زدن، برگشتن، بازگشتن، بازآمدن
مدیره: گرداننده، فرنشین، سرپرست	مراجعه نمودن: سرزدن، برگشتن، بازگشتن، بازآمدن
مدیریت: گرداندگی، گردانش	مراد: خواسته، آرمان، آرزو، امید
مدینه: شهر	مرادف: هم‌رسته، هم‌ردگی، درپی
مدینه فاضله: آرمانشهر، آرمان شهر	مرارت: سختی، رنج، دشواری، تلخکامی
مدیون: وام‌دار، وام دار، بده کار	مراسلات: بسته‌ها
مذاب: گدازه، گداخته، آب شده	مراسم: جشن، آیین‌ها
مذاکرات: گفتگوها	مراسم مذهبی: یشت، یزش، یزش، پرسه
مذاکره: گفتگو، گفت و شنود، گفت و گذار	مراعات: پاس (بِ)،
مذبح: گلو بریده، کشتار، دست و پا زده	مرافعه: کشمکش، ستیز، زد و خورد
مذبح‌خانه: ناکارآمد، نافرجام	مرافقت: همدلی، مهربانی، دوستی
مذکر: نزد، نرینه، نرم کردن، نر، مرد	مراقب: نگهبان، گوشوان، دیده بان، پاسدار
مذکور: یادشده، یاد شده، گفته شده، سرگفت، بالا گفت	مراقبت: نگهداری، نگهبانی، فرابینی، دیده بانی، تیمار
مذلت: زبونی، خواری، پستی، بیچارگی	مراکز: جایگاه‌ها
مذمت: نکوهیدن، نکوهش، سرزنش، بدگویی	مرام: خواست، پسند، آرمان، آرزو
مذمت کردن: نکوهیده، نکوهیدن، نکوهش کردن	مراوده: مراوده، رفت و آمد، دوستی، آمد و شد
مذموم: نکویی، نکوهیده، ناروا	مربا: میوه شکرین، مازیانه، مازیاری، مازیاره، پرورده، پرهیخته
مذهب: کیش، روش، راه، دین، آیین	مربع: چهارگوش، چهار گوش، چارگوش
مذهبی: دینی، آیینی	مربع بودن: چهارسویی
مذوق: چشیده (دِ)،	مربع مستطیل: چهارسو
مذیخ: بهرام	مربوط: وابسته، پیونددار، پیوسته به، پیوسته، بسته
مزابحه: بهره کاری	مربوطه: وابسته
مزابطه: رفت و آمد، پیوند	مربی: پرورنده، پروراننده، آموزنده، آموزگار
مراتب: چگونگی، پله‌ها، پایه‌ها، پایگاه‌ها	مرتاض: تپاسب
مراتع: مرغزارها، چراگاه‌ها	
مراجع: بن‌مایه‌ها، بنمایگان، بازیه‌ها	مرتب: سازمند (بِ)، دهنادین، چیده، پیایی، پی درپی،
مراجعت: برگشتن، بازگشتن، بازگشت، بازگشت	پشت سر هم، بسامان



مرتب کردن: سامانیدن، سامان دادن، پیراستن، آراستن

مرتبا: پی در پی

مرتباً: پی در پی

مرتبت: جایگاه

مرتبط: درپیوسته (برای نمونه رشته‌های مرتبط با پزشکی =

رشته‌های درپیوسته با پزشکی؛ جستارهای مرتبط به این

بخش = جستارهای درپیوسته با این بخش.)، درپیوند،

پیوسته

مرتبه: رده، جایگاه، پایه، پایگاه، بار

مرتجع: واپسگرا، کهنه پسند، کهنه پرست، بازگردنده

مرتد: رانده شده

مرتفع: چمنزار، چراگاه

مرتعل: لرزنده، لرزان، جنبان

مرتفع: گشوده، گشایش شده، گشاده، فراز، سربالا، چاره

شده، چاره جویی شده، بلندی، بلند، بالا، افراشته

مرتفع کردن مشکل: گشودن گره، گشایش کار، چاره جویی

کردن، چاره جستن

مرتکب: گناه کننده، کننده، آغازنده

مرتبه: سوگیاد، سوگنامه

مرجح: برتری داده، افزونی داده

مرجع: سرچشمه، سرآغاز، بن‌مایه، بازیابه، بازگشتار

مرجوع: بازگشت

مرحبا: زهی، خوشا، آفرین

مرحله: گامه، گام، زینه، رده، خوان، جای باش، پله، پل، پرده

گاه، پای

مرحله دوم: گامه دوم، گام دوم

مرحمت: نوازش، مهرورزی، مهربانی، بخشایش

مرحوم: شادروان، زنده‌یاد، زنده‌یاد، روانشاد، درگذشته،

آمرزیده، ازجهان رفته

مرحومات: زنده‌یادان، آمرزیدگان

مرحومه: شادروان، زنده‌یاد، آمرزیده

مرخص: رهاشده، پروانه، آزاد شده

مرخصی: رهایی، آسوده روز، آسودگی، آسایه

مردد: گمان‌گر (gumāngar)، گمان‌مند

مردد: سرگشته، سرگردان، دودل، دو دل، دمدمی

مردد شدن: پهلیدن

مردد مانن: پهلیدن

مردود: ناپذیرفته، رددیده، پذیرفته نشده، افتاده

مرسوله: فرستاده، بسته

مرسوله پستی: بسته پستی

مرسوم: نهادیک، نهاده، گسترش یافته، روش، به آیین، بآیین،

آیین

مرسی: سپاسگزارم، سپاس گزارم، سپاس

مرشد: شاگرد، رهبر، راهنما، پیشوا

مرصع: گوهرنشان، زرنشان

مرض: بیماری

مرضیه: پسندیده

مرطوب: نمون، نمور، نمودار، نمناک، نمک خوراکی، نمدا،

تر

مرعوب کردت: پدست بستن

مرغ سحر: شباهنگ (بح)،

مرغوب: دلپسند، دلپذیر، پسندیده، برگزیده، برازنده

مرفه: درفراوانی، درآسایش، تن آسان، بانوا، باآرامش، آسوده

مرفه الحال: تن آسان، با آسایش، آسوده

مرقوم: نوشته شده

مرکب: هم‌کرد، زکاب، رهوار، دوده، دوات، خودرو، ترابر،

آمیخته شده، آمیخته، اسب

مرکبات: نارنج گونه‌ها، پیوندیان، آمیختگان

مرکز: ونسار (مرکز دایره را گویند)، وندسار (مرکز دایره را

گویند)، هسته، نافه، میانه، میانگاه، میان، گاه، کانون، گیان،

فرنشین، فرماندهی، سرپرستی، ستاد، جایگاه، جای، پایگاه،

پایتخت

مرکز اصلاح: زدایشگاه، پیرایشگاه

مرکز تجاری: سودا کده

مرکز تحقیقات: پژوهشگاه



مرکز ثقل: گرانیگاه	مزخرف: یاوه، لیچار، سخن بیهوده، ژاژ، چرند و پرند، چرند،
مرکز حفظ: پاسگاه	پوچ
مرکز فرماندهی: ستاد فرماندهی	مزرع: کشتزار
مرمت: نوسازی، دوباره سازی، بازسازی	مزرعه: کشتزار، جالیز
مرموز: رازدار، پوشیده	مزقان: شیپور، سرنا، خنیا
مرهم: نوشدارو، ملهم	مزمن: کهنه، دیرینه
مرهون: وامدار، گروی، گرونده، گرورفته، سپاسگزار، درگرو	مزور: نیرنگ‌باز، فریبکار، دغل، دغاکار، دروغگو
مروت: مردانگی، رادمنشی، جوانمردی	مزیت: برتری، امتیاز، افزونی
مروت بی: نامرد، ستمگر	مزید: فراوانی، بیشی، افزونی
مرور: رفت و آمد، دوباره نگرستن، دوباره خواندن، بازنگری،	مزید برعلت: پیش آمدی فروتنتر، افزوده برانگیزه
بازبینی	مزمین: زیور، آراینده، آرایش، آراسته
مری: سرخ نای	مزمین کردن: آراستن
مریخ: وهرام، بهرام	مسابقه: همتازی، هم‌آورد، زورآزمایی، پیکار، پیشی، آورد
مرید: سرسپرده، دنباله رو، پیرو	مساحت: گستره
مریض: ناخوش، رنجور، دردمند، بیمار	مساعد: یاور، یارمند، فریادرس
مریض خانه: درمانگاه، بیمارستان	مساعدۀ: همیاری، همکاری
مریضخانه: بیمارستان	مساعدت: یاری، همدلی، کمک همیاری، کمک، کردن،
مریضی: بیماری	دستگیری
مریی: نمایان، دیدنی، پیدا، آشکار	مساعدۀ: همیاری، همکاری، پیش پرداخت
مرئی: دیداری (پ)، بدیدار (پ pat dītār)، دیداری (پ)	مسافت: دوری، درازراهی
(kīdītār)، دیدنی (و)، نمایان، پیدا، آشکار	مسافر: گشتار، رهنورد، رهسپار، رهرو، راهی
مزاج: نهاد، سرشت، آمیغ، آمیزه	مسافربری: راهپیری
مزاج: مسخرگی، لودگی، شوخی	مسافرت: گشت و گذار، گردش، رهسپاری، راهی گشتن، بوم
مزاحم: سرخر، سربار، دست و پاگیر، دست و پا گیر	نوردی
مزاحم شدن: کاویدن، دردسر دادن	مسافرخانه: مهمانسرا، مهمانخانه، کاروانسرا
مزاحمت: رنج دادن، دست و پاگیری، دردسردادن، دردسر	مساکین: ناداران، تهی دستان، تنگ دستان، بی‌نویان،
مزار: گور، آستانه، آرامگاه	بی‌چیزان
مزایا: فزونی‌ها، سودها، برتری‌ها	مسالمت: خوش رفتاری، آشتی کردن
مزایده: هم‌افزایی، فزون فروش، فرا فزونی، بیش فروش،	مسالمت آمیز: همراه با سازش
بهافزونی، ارزافزایی	مساله: پرسمان
مزبور: یادشده، نامبرده، گفته شده	مسامحه: کوتاهی، سستی ورزیدن، ساده انگاری، آسان گرفتن
	مساوات: یکسانی، همسانی، برابری



مس‌تر: سرور، سرکار	مساوی: یکسان (پ)، یکسان، همسنگ، همتای، هم اندازه، پایاپای، برابر
مستراح: دستشویی، دست به آب، آبریزه، آبخانه	مسایل: گرفتاری‌ها، دشواری‌ها، پرسش‌ها، دشواری‌ها، چیست‌ها، پیش آمده‌ها، پرسش‌ها، پُرس‌مان‌ها
مسترد: پس داده، برگردانده، بازپس داده	مسائل: گرفتاری‌ها، دشواری‌ها، پرسش‌ها، دشواری‌ها، چیست‌ها، پیش آمده‌ها، پرسش‌ها، پُرس‌مان‌ها
مسترد داشتن: فرازدادن، برگشت دادن، برگرداندن	مسأل‌ت: درخواست
مستشار: رایزن	مسبب: پدیدآورنده، برانگیزنده، برانگیزاننده، انگیزه ساز
مستشرق: خاورشناس، خاور شناس	مسبق: گذشته، پیشینه دار، پیش شده، آغاز شده
مستضعف: نادار، ناتوان، فرودست، ستم‌دیده، درمانده، تهیدست، تنگ‌دست، تنگ مایه، بینوا، بی چیز	مسبق به سابقه: دارای پیشینه، پیشینه‌دار
مستضعفین: تاقتگان و کوفتگان (و)،	مستاجر: کرایه نشین
مستطاب: خوش آمده، پاکیزه، پاک	مستاصل: درمانده، پریشان، پا در هوا، بی‌ریشه، آشفته، از ریشه درآمده، از بیخ برکنده
مستطیع: سرمایه دار، توانمند، توانگر	مستبد: ساستار (𐭮𐭲 sās̥tār)، خیره سر، خودکامه، خودسر، خودرای
مستطیل: راست گوشه، چهارگوش، چارگوش دراز، چارگوش بلند، چارگوش	مستبدان: خودکامگان
مستعار: سپنجی	مستبعد: بسیار دور
مستعان: یاری جسته، یاری بخش	مستتر: نهان فروشی، نهان، پنهانی، پنهان
مستعد: دریابنده، آماده	مستثنی: مگر، سوا، جدا، به جز
مستغنی: کناره گیر	مستجاب: پذیرفته شده، پاسخ داده شده، برآورد شده
مستعمل: کهنه، کارکرده، فرسوده، دست دو	مستجاب الدعوه: برآورده کام
مستغرق: فرورفته، غوطه ور، شناور	مستحب: نیکو، شایسته، پسندیده
مستغلات: زمین و خانه‌ها، دارایی‌ها، دارایی، خانه وزمین	مستحضر: دانسته، آگاه، آشنا
مستغنی: توانگر	مستحفظ: نگهبان، زندانبان، پاسبان
مستفاد: دریافت، بهره گرفته، برآمده	مستحق: شایسته، سزاوار، در خور
مستفیض: بهره مند، برخوردار	مستحکم: پایدار، پابرجا، استوار
مستقبل: پیشواز، پیش‌تاز، آینده	مستحیل: یاه، ناشدنی، دگرگون شده، ترفندگر، ازمیان رفته
مستقر: ماندگار، جایگیر، پایدار، برجا، برپا شده، استوار	مستخدم: خدمتگزار
مستقل: ناوابسته، خودسر، خودپا، خود سالار، جداسر، جداسر، بی نیاز، بدون وابستگی، آزادانه، آزاد	مستدام: دنباله‌دا، جاویدان، پاینده، پایدار
مستقل: خودسرانه، جداسرانه، آزادانه	مستدعی: درخواستگر، خواهشمند، خواهشگر، خواستار
مستقل: خودسرانه، جداسرانه	مستدل: فرنوده، بافرنود، با برهان
مستقیم: راست (پ)، یکراست، سهی، سراسر، سر راست، راستای	



مستقیم: یکسره، یکراست، سر راست، آشکارا	مسخره کردن: افسوس گرفتن (و)، زبانک انداختن،
مستقیماً: یکراست، آشکارا	ریشخند کردن، خندیدن، افسوس گرفتن
مستکبر: گردنکش، خودخواه	مسخره‌است: خنده دار است
مستلزم: سزاوار، درخور، بایسته	مسدود: گرفته، بندآمده، بسته
مستمر: همیشه، همیشگی، همواره، همش، جاویدان، پیوسته،	مسدود کردن: فروبستن، بندآوردن، بستن
پی درپی، پاینده، پایا	مستمر: شادی، دلشادی، خوشی
مستمری: ماهانه، کارمزد، دستمزد	مسرف: فراخ‌رو (ب)،
مستمسک: دستاویز	مسرور: شادمان، شاد، دلشاد
مستمع: نیوشنده، شنونده، شنوا	مسری: واگیردار، واگیر، همه‌گیر
مستمعین: شنوندگان	مسطح: یکدست، هموار، تخت، پهن
مستند: گواه‌مند، فرزندین، درست، پشتوانه دار، پابرجا، بایسته	مسطوره: نوشته، نمونه
مستطلق: بازپرس	مسعود: همایون، نیکبخت، فرخنده
مستهجن: ناپسند، نابهنجار، زشت، بد	مسطط الراس: زادگاه
مستهلك: نیست، نابود، فرسوده، ازمیان رفته	مسطط الرأس: بوم
مستوجب: شایسته، سزاوار، زبیده، درخور، برازنده	مسقف: پوشیده
مستور: نهان، دربرده، پوشیده، پنهان	مسكن: آرام بخش
مستوره: نمونه کالا	مسكر: مستی ده، مستی آور، مست کن
مستوفی: سرگن‌جور، دبیر	مسكن: آرامبخش (دارو)، کاشانه، سرپناه، سرای، سرا،
مستولی: دست یافته، چیره، پیروزمند	دردکاه، دارو، خانه
مسجد: مَزْگَت (مسجد عربی شده مَزْگَت است که از پارسی	مسكنت: نیازمندی، مستمندی، تهیدستی، بینوایی، بی چیزی
به عربی رفته)، نیایشگاه، نیایشکده	مسكونی: زیستنی، باشندگی
مسجد سلیمان: پارسوماش	مسكين: نادار، مستمند، تهیدست، تهی دست، تنگ مایه،
مسجد سلیمان: پارسوماش	تنگ دست، بی نوا، بی چیز، بیچاره
مسجع: خوش آهنگ	مسلخ: تفنگدار، تفنگ دار، با سازوبرگ، با جنگ افزار
مسجل: روشن، بی گفتگو، بی چون و چرا، آشکار	مسلخ: کشتارگاه
مسحور: فریفته، دلباخته، جادو شده	مسلل: پیوسته، پیایی، پی در پی
مسخ: ننگسار، زشت	مسلط: چیره دست، چیره، پیروزمند، پیروز
مسخر: گرفته شده، فرمانبردار، رام	مسلک: گونه، شیوه، روش، روال، راه، دین، آیین
مسخره: بازیچه (ب)، لوده، شوخ، ریشخند شده، دلغک،	مسلم: گردن نهاده، روشن، بیگمان، آشکار
خنده دار، بذله گو	مسلم: بی گمان، بی چون و چرا
مسخره است: خنده دار است	مسلماً: هر آینه، بی گمان
مسخره بودن: خنده دار بودن	



مشلون: مسلمانان	مشام: بینی، بویایی
مسلمین: مسلمانان	مشاهدات: دیده‌ها
مسموع: شنودنی (وه)، شنیده شده، شنیده	مشاهده: هم‌بینی، نگرستن، نگرستن، نگرش، نگاه، دیدن، دید، تماشا، برنگری
مسموم: زهر خورده، زهر آلوده، زهر آلود، زهر	مشاهده کردن: دیدن، درنگریستن، تماشا کردن، بازیافتن
مسمومیت: زهرناکی، زهرمندی، زهر آلودگی	مشاهیر: ناموران، نامداران، نام‌آوران، نام‌گذاری، نام‌آوران، بلند آوازگان، بزرگان
مسن: کهنسال، سالخورده، پیر	
مسند: پیشگاه (په)، نشست، جایگاه، تکیه گاه، تخت	مشاور: اندرزبد (handarz pat پ)، هم‌سگال، سگالشگر، رایزن
مسهل: کارکن، شکمروان	مشاوران: هم‌سگالان، رای‌زنان
مسواک: دندان‌شوویه، دندان‌شوئیک، بُرس	مشاورت: همپرسی، سگالیدن، سگالش، رایزنی
مسوده: سیاهه	
مسولان: کارگزاران، دست‌اندرکاران	مشاوره: هم‌پُرسگی (ham pursak پ)، همپرسی، هم‌پُرسه، کنشکاش، سگالیدن، سگالش، رایزنی
مسولیت: پاسخ‌گویی، پاسخ‌دهی	مشایخ: ریش‌سپیدان، پیرسالاران
مسوول: کارگزار، سرپرست	مشایعت: همراهی، درپی کسی رفتن، پسواز، بدرهه
مسؤول: کارگزار، سرپرست، پاسخ‌ده	مشبک: سوراخ سوراخ، چهل پنجره، پنجره دار، پنجره پنجره
مسیحی: ترسایی	مشتاق: شیفته، شورمند، خواهان، خواستار، آرزومند
مسیحیت: ترساگری	مشتاقانه: شورمندانه، آرزومندانه
مسیر: گشتگاه، گذرگاه، گذر، روش، راه	مشتبه: سایه روشن، درهم، پوشیده، پرت
مسیل: خشک‌رود، آبراه	مشرک: هموند، همبهر، میانوند، خریدار، چند هنباز، انباز
مسئله: دشواری، چیستان، چالش، پیش‌آمد، پرسمان	مشرک شدن: همخوان شدن، همبهر شدن
مسئله مهم: کاربزرگ، کارارزشمند	مشرک المنافع: همسود، هم سود
مسئول: کارگزار، سرپرست، پاسخ‌خور، پاسخگو، پاسخ‌ده	مشتری: هرمز، خریدار، برجیس، اورمزد
مسئولان: کارگزاران، سرپرستان، پاسخ‌گویان	مشتعل: فروزان، افروخته
مسئولیت: سرپرستی، پاسخ‌گویی، پاسخ‌دهی	مشتق: فرامده، شیب، جدا شده، به دست آمده، برگرفته، برآمده، آمده از
مسئولین: کارگزاران	مشتق شدن: فراگردآمدن
مشابه: همسان، همتا، همانند، مانند	مشتق کردن: برگرفتن
مشابهت: همگونی، همسانی، همتایی، همانندی	مشتکل: شکل گرفته
مشاجره: کشمکش، ستیز، برخورد	مشممل بر: دربرگیرنده، دربردارنده
مشارالیه: نامدار، نامبرده	مشجر: درختکاری، پردار و درخت، پُردار و درخت
مشارکت: هنبازی، همکاری، همدستی، هم‌انبازی، میانوندی	
مشاطه: چهره آرا، بزک‌کن، آرایشگر	
مشاعره: سروده آوری، چامه خوانی، چامه آوری، چام آورد	



مشکل است: سخت است	مشخصات: ویژگی‌ها
مشکل بودن: سخت بودن، دشوار بودن	مشخص: هویدا، نمایان، شناخته شده، روشن، پیدا،
مشکل پسند: سخت پسند، دیرپسند	بازشناخته، آشکارا، آشکار
مشکل گشا: گره گشا	مشخص کردن: پیدا کردن
مشکلات: کمبودها، دشواری‌ها، خرده‌ها	مشخصات: ویژگی‌ها، شناسه‌ها
مشکور: ستوده، درخور سپاس، پسندیده	مشخصه: ویژگی دادن، ویژگی، شناسه
مشکورک: گمان‌مند (𐭥𐭥 gumānōmand)، گمانی (𐭥𐭥)	مشرَب: نوشیدنی، کیش، روش دینی، آشامیدنی، آشامیدن،
gumānik، گمانیک، گمان‌مند، گمان‌انگیز، گمان، دودلی،	آبخورد
بدگمان	مشرَف: فراتر، جای بلند، برفراز
مشمول: فراگیر، فراگرفته شده، آماده	مشرق: خاور
مشموم: بوییدنی (𐭥𐭥)، بوییدنی	مشرک: باخداانبازگیر (𐭥𐭥)، هنبازگیر، چندخدایی
مشمیز: رمنده، بیزار	مشروب: نوشیدنی، نوشابه، باده، آشامیدنی
مشمئز: رمنده، بیزار	مشروب فروشی: می‌فروشی
مشهود: نمودار، نمایان، روشن، پیدا	مشروط: سامه بر
مشهور: فرازسرود (𐭥𐭥 frāč-srōt)، فرازنام (𐭥𐭥 frāč-nāmīk)،	مشروطه: مردم سالاری
نامی ترین، نامی، نام‌دار دشن، نامدار، نام آور، سرشناس،	مشروع: روا، دینی
پراوازه	مشعل: ناردان، فروزانه، آتشدان
مشورت: همپرسی، کنکاش، سگالیدن، سکالش، رایزنی	مشعوف: شادمان، سرخوش، خرسند
مشورت کردن: سکالیدن	مشغله: گرفتاری، کار و بار، کار، درگیری، پیشه‌مندی، پیشه
مشوش: نگران، پریشان، آشفته	مشغول: گرفتار، سرگرم، دلگوش، دست به کار، دست
مشوق: برانگیزنده، امیدده	اندرکار، درگیر، درکار، بکار
مشی: شیوه، روند، روش، روال، راه	مشغول بودن: سرگرم بودن، سر و کار داشتن، دلگوش بودن،
مشیت: خواسته، خواست، آرزو	درگیر بودن، بکار داشتن
مشیت الهی: خواست خدا	مشغول شدن: سرگرم شدن، درکارشدن، به کار پرداختن
مشثوم: گجسته، بدشگون	مشغولیت: سرگرمی
مصاحب: یار و همدم، همنشین، دوست	مشفق: مهرورز، مهربان، دلسوز
مصاحبت: هم‌دیداری (𐭥𐭥)، یار و همدم شدن، همنشینی،	مشفقانه: دلسوزانه
همدمی، همدلی، هم سخنی	مشق: وینارش، ورزش، نوشتن
مصاحبه: گفتگو	مشقت: سختی، رنج، دشواری
مصاحفه: دست دادن	مشکل: دشخوار (𐭥𐭥)، کمبود، سختی، سخت، دشواری،
مصاحفه کردن: دست دادن	دشواره، دشوار، دشخوار، درد سر، خرده، چالش، پیچیده



مضحکه: خنده آور	مطبوع: گوارا، دلنشین، دلپذیر، خوشایند
مضر: ناخوشی، زیانمند، زیان دار، زیان بخش، زیان آور، رنجوری، بیماری، آسیب رسان	مطبوعات: هفته نامه‌ها، هفته، نگارش‌ها، نسک‌ها، ماهنامه‌ها، روزنامه‌ها، چاپاک‌ها
مضر: زیان کار (ضر زیانکار)، زیاندار	مطرب: شادی آفرین، رامشگری، رامشگر، خنیاگر
مضراب: شکافه، زخمه	مطربی: رامشگری
مضرات: زیان‌ها	مطرح: گفته، زمینه، پیش کشیده، بستر
مضرب: جای زدن، تیزی، بس شمار، بازده، ابزار زدن	مطرح شده: پیشنهاد شده
مضرت: گزند، زیان، آسیب	مطرح کردن: در میان گذاشتن
مضطر: پریشان، بیچاره، آشفته	مطروذ: واپس زده، رانده شده، رانده، دور کرده
مضطرب: نگران، سرآسیمه، دلواپس، پریشان، آسیمه سر، آسیمه	مطل: زبانک
مضطرب شدن: شکیهیدن (بج)، آشفتن (بج)، مضطرب هستم: پریشانم	مطلا: زراندود
مضمحل: نیست، نابود	مطلب: نوشته، نوشتار، گفتار
مضمضه: مزمره	مطلع: دانا، آگاه
مضمون: زمینه، درونمایه، چکیده	مطلع کردن: آگاهانیدن، آگاه کردن
مضيقه: سختی، دشواری، تنگنا	مطلع گردانیدن: آگاهانیدن
مطابق: یکسان، همپوش، همانند، جور، برابر	مطلق: یله، یگانه آزاد، تنها، بی چون و چرا، آویژه
مطابق میل: بکامه، بکام	مطلقا: هیچگاه، هرگز، به هیچ روی
مطابقت: هم خوانی، همپوشی	مطلقه: رها شده، جدا شده، آزاد
مطاع: در	مطلک: زبانک
مطالب: نوشته‌ها، نوشتارها، گفتنی‌ها، گفتارها، سخن‌ها، خواستارها، جستارها	مطلوب: شایسته، دلخواه، دلپسند، دل‌پذیر، خواسته، پسندیده
مطالبات: خواسته‌های، خواسته‌ها	مطمح نظر: دلخواه
مطالبه: هم‌خواهی، درخواست، دادخواست	مطمین: نیک گمان، دلپُر، دل آسوده، آسوده اندیش، آسوده، استیگان
مطالعات: پژوهش‌های، پژوهش‌ها، پژوهش	مطمین بودن: استیگان بودن
مطالعه: نگرش، خوانش، خواندن، پژوهش، بررسی	مطمین شدن: آرامش یافتن
مطالعه کردن: خواندن، بررسی کردن، بازنگریستن	مطمینا: بی گمان
مطب: دفتر پزشک، پزشکخانه	مطمیناً: بی گمان
مطبخ: آشپزخانه	مطمئنا: بیگمان
مطبعه: چاپخانه	مطمئن: نیک گمان، دلپُر، دل آسوده، دل استوار، پشت گرم، آسوده اندیش، آسوده، استیگان
	مطمئن بودن: استیگان بودن



مطمن شدن: آرامش یافتن	معاضدت: یآوری، همراهی، پشتیبانی
مطمئناً: بی گمان	معاذه: پیمان
مطمئناً: بی گمان	معاف: رهاشده، برکنار، بخشوده
مطهر: پاکیزه، پاک شده، پاک	معافیت: رهایی، برکناری، بخشودگی
مطیع: فرمانگر (پ framāngar)، فرمانبردار (و ه)، نیوشا، فرمان‌نیوش، فرمانبر، سرسپرده، رام	معاکس: وارونه، پاد، بازگونه
مطیعان: سرسپردگان	معالج: درمانگر، درمان کن
مظفر: کامیاب، کامروا، پیروز	معالجه: درمان، چاره‌گری، بهبود
مظلوم: ستمکش، ستم‌دیده	معاملات: داد و ستدها
مظنه: نرخ، گمان، بدگمانی، انگاره	معامله: سوداگری، دادوستد، داد و ستد، خرید و فروش
مظنون: گمان برده، انگاشته	معامله کردن: بازار کردن (و ه)،
مظهر: نمودگاه، نمادین، نماد، نشان، جای بالا رفتن، جای آشکارشدن	معاند: ستیزه جو، دشمن، پرخاشگر
مع الوصف: با اینهمه	معاندت: دشمنی
مع ذلک: با اینهمه	معانی: ماناک‌ها، چم‌ها، آرش‌ها، آرش‌ها
مع هذا: با اینهمه	معاهده: سوگند، پیمان نامه، پیمان
معابر: گذرگاه‌ها، گذارها، راه‌ها	معاودت: برگشتن، بازگشتن
معاد: رستاخیز	معاوضه: داد و ستد، جایگزینی
معادل: همسنگ، همچند، هم ارز، جایگزین، برابر، بجای	معاوضه کردن: یوفانیدن
معادل این مبلغ: برابر این پول	معاون: یاور، همیار، کاریار، دستیار
معادله: هم‌چندی، هم سنگی، برابری، برابرسازی	معایب: کاستی‌ها، زشتی‌ها
معادن: کان‌ها	معاینه: واری، نگرش، بیمار بینی، بررسی، باچشم دیدن
معارضه: ستیز، رویارویی، درگیری	معبد: نیایشگاه، زیگورات، پرستشگاه
معارف: فرهنگ، دانش‌ها	معبر: گذرگاه، گذر، گذار، خوابگزار، جای گذر
معاش: زیش (و ه)، گذران، زیست، زندگی، زندگانی، روزی	معبود: یار، نگار، دلدار، دلبر، پرسته
معاش: همنشین، همزی، همدم، هم‌آمیز، دوست	معتاد: نارکوکی، دژخوی، خوگرفته، خوگر، بنگی، اپیونی
معاشرت: همنشینی، همزیستی، نشست و برخاست، رفت و آمد، آمیختن	معتبر: نیکخواه، فرمند، سرشناس، توانگر، به نام، آبرودار، ارزشمند، ارجدار
معاشقه: هم‌مهری، هم‌آغوشی، مهرورزی، دلدادگی	معتدل: نه سرد و نه گرم، میانی، میانه رو، میانه، خوش آب و هوا
معاصر: همزمان، همدوره، هم روزگار، امروزی، امروزی	معترض: نکوهشگر، خرده‌گیر، پرخاشگر
معاصی: لغزش‌ها، گناهان، بزه‌ها	معترف: خستو، خُستو
	معتزل: گوشه نشین، کناره گیر



معرف: شناسه، شناساننده، شناسانده، شناس، شناخته شده، آشناکننده	معتصب: شکیب‌گزین
	معتقد: گرونده، باورمند، باوردار
معرفت: شناختن (𐭥𐭩)، شناخت (𐭥𐭩)، دانش، بینش‌مندی	معتقد بودن: استوانیدن (𐭥𐭩 astovānītan)، بر این باور بودن
معرفه: شناسانده، شناسا، شناس، آشنا	معتقدات: باورها
معرفی: شناسایی، شناساندن، آشناکردن، آشناسازی	معتکف: گوشه‌نشین، پرهیزکار، پارسا
معرفی کردن: شناساندن	معمد: درستکار
معرفی نامه: شناسنامه، برگ شناسایی	معجزه: نیاز، نخستی
معرکه: هنگامه، گیر و دار	معجزه: ورچکردی (𐭥𐭩 varč kartīh)، ورچ، فرجود، شگفتی
معروض: نموده، گفته، پیش کشیده	معجون: رنگینه، آمیخته
معروف: نامی، نامور، نامدار، نام آور، شناخته شده، شناخته، سرشناس، پرآوازه، آشنا	معدل: میانه، میانگین
معروفترین: ناهمانند، نامی ترین، سرشناسترین	معدلت: دادگستری، دادگری، داد
معروفیت: آوازه	معدن: کان
معزز: گرانمایه، گرامی، ارجمند	معدن شناسی: کانی شناسی، کان شناسی
معزول: کنارگذاشته شده، برکنار شده	معدنی: کانی
معشوق: نگار، دلستان، دل‌ربا، دلدار، دلبر	معهده: شکم
معصوم: بیگناه، پرهیزکار، پاک، پارسا	معدود: نیافته (𐭥𐭩)، کم، انگشت شمار، اندک
معصومیت: پرهیزکاری، پاکی، پارسایی	معدودی: شماری
معصیت: گناهکاری، گناه	معدوم: نیست شده، نیافته، نابود، سر به نیست، تباه، از میان رفته
معضل: کاستی، دشواری	معدوم کردن: نابود کردن، کشتن، سر به نیست کردن، از میان بردن
معضلات: کاستی‌ها، سختی‌ها، دشواریها، چالش‌ها	معدالک: با آنکه، با اینهمه، با این روش
معطر: خوشبو، بویا	معذب: رنجیده، درسختی، پریشان
معطل: مانده، سرگردان، درنگ، چشم به راه، بیکاره	معذرت: پوزش‌مندی، پوزش خواستن، پوزش
معطل کردن: سر دواندن، چشم به راه گذاشتن، امروز و فردا کردن	معذرت خواستن: پوزیدن، پوزش خواستن
معطوف: برگشت، بازگشت، بازگردانده	معذرت خواهی: پوزیدن، پوزش خواهی
معظم: بزرگ، ارجمند	معدلک: با اینهمه
معقول: خردمند، بخردانه، باادب	معدور: پوزشگر، پوزش خواه
معکوس: واژگونه، واژگون، وارونه، وارون، سرنگون	معرب: تازی شده
معلق: فروهشته، آویزان، آویخته، آونگان، آونگ	معرض: فرارو، دستخوش، جلو، پیش، برابر
معلق زدن: وارو زدن، پشتک زدن	
معلم: دبیر، آموزنده، آموزگار، استاد	



معین: یاور، یاریگر، یاری دهنده، یارمند، یار، هَکائیده، نشان‌زد، روشن، دیدآمده، آشکارا، آشکار شده، آشکار	معلمی: آموزگاری
معین شده: هَکائیده	معلول: ناتوان، زمین گیر، رنجور، بیمار، انگیخته
معین کردن: هَکائیدن	معلوم: دانسته (م)، نمایان، روشن، پیدا، آشکار
معیوب: آکمند، آسیب دیده	معلومات: دانش‌ها، دانسته‌ها
مغازه: فروشگاه	معمّم: دستاربند (ب)،
مغایر: نایکسان، ناسازگار، ناساز، ناجور، دگرگون	معما: راز، چیستان
مغایرت: نایکسانی، ناهمگنی، ناسازی، ناسازگاری، ناجوری	معمار: والدگر، مهرار، سازنده، آبادگر
مغبون: فریب خورده	معماری: مهرازی، ساختمان، رازی‌گری، آبادگری
مغتنم: بالارزش	معمم: دستاربند، دستار بند
مغذی: دارای ارزش خوراکی، پرنیرو	معمول: همیشه، کار شده، ساخته شده، خو گرفته، پرداخته شده
مغرب: باختر	معمولا: هماره، بیشتر
مغرور: گرانسر، خودشیفته، خودخواه، خودپسند، خودبین، خود	معمولاً: یک‌رونده، همواره، بیشتر، به یک‌روند
مغرور شدن: فُنون (ب)، خودخواه، خودپسند شدن	معمولی: همیشگی، ساده، رواند، پیش پا افتاده، بی‌بها، بی‌ارزش، بهنجار
مغشوش: ناسره، نابسامان، شوریده، درهم، پریشان، آشفتن	معنا: ماناک، چَم، آرش
مغضوب: به زور گرفته	معنوی: مینوی، مینوی، چَم، آنجهانی، آسمانی
مغضوب: رانده شده	معنوی: مینوی (ب)،
مغفرت: پوزش، بخشایش، آمرزش	معنویت: مینویی (ب)،
مغفور: بخشوده، آمرزیده	معنی: ماناک، گن، چَم، چَم، آرش، آرش
مغلق: سخت، پیچیده، بسته	معنی کردن: چمیدن
مغلوب: شکست خورده، درهم شکسته، ازپای درآمده	معهدا: با اینهمه
مغلوبه: درهم شکسته	معوج: کژ، کج، خمیده
مغموم: غمناک، اندوهناک، اندوهگین	معوق: دیرکرده، پس انداخته، پس افتاده
مفاجات: ناگاه، شبیخون، تاخت ناگهانی	معین: هَکائیده
مفاخر: نازنده، سرافراز، خویش بال	معیار: سنجه، زرسنج، ترازو، پیمان، اندازه، استاندارد
مفاد: گفتارها، سودمایه، درونمایه، چَم	معیت: همراهی، همپایی
مفارقت: سوایی، دوری، جدایی	معیشت: گذران، زندگانی، روزی
مفاصل: پیوندگاه‌ها، بندها	معیل: پورمند
مفاهیم: دریافته‌ها، دانسته‌ها، پنداره‌ها، اندریافته‌ها، اندریاب‌ها	
مفتاح: کلید	
مفتخر: سرفراز، سربلند، بالنده	



مفتش: کارآگاه، جوینده، بازرس، بازجو	مقاتله: کشتار، کارزار، زد و خورد
مفتضح: رسوا، بی‌آبرو، بدنام	مقادیر: اندازه‌ها
مفتوح: واز، باز	مقاربت: هم‌آغوشی، هم‌بستری، هم‌آغوشی، نزدیکی، آمیزش
مفتول: تابدار، پیچیده	مقارن: هم‌هنگام، همزمان، هم‌هنگام، نزدیک، پیرامون
مفتون: شیفته، شیدا، دل‌باخته	مقاصد: کام‌ها، آماج‌ها، آرزوها
مفتی: رایگان	مقاطععه: پیمانکاری
مفر: گریزگاه، گریز	مقالات: گفتارها
مفرح: شادی بخش، شادی‌آفرین، دلگشا	مقاله: نوشتمان، نوشتار، نامه، گفتار، سخن
مفرد: یگانه، یکه، یکتا، تنها، تکیه، تکتا، تک	مقام: جایگاه، جا، پایه، پای‌گاه، اورنگ، ارزش
مفرط: فراوان، بیش از اندازه	مقامات: فرنشینان، سروران، سرپرستان، پایوران، بلندپایگان
مفروش: گسترده شده، فرش شده	مقاوم: پایدار، پابرجا، ایستا، استوار
مفسر: گزارنده (و)، گزارنده	مقاومت: پایداری، ایستاده‌گری، ایستادگی
مفسد: هرزه، جلویز، تب‌هکار، بدکاره	مقاومت کردن: تاوستن (و)،
مفسر: گزارنده، گزارشگر	مقایسه: همسنجی، سنجیدن، سنجش، برابری
مفصل: گسترده، فراوان، پیوندگاه، پر دامنه، بندگان، بند اندام، بند، بلند	مقایسه کردن: هم‌سنجیدن، هم‌سنجی کردن، سنجیدن
مفصلا: بی‌شمار، به گستردگی، به درازا	مقبره: مغاک، گور، دخمه، آرامگاه
مفعول: کنشگیر، کرده، شده، پوینده، بکار	مقبول: شایسته، سزاوار، دلپذیر، پسندیده، پذیرفته
مفعولی: پویندگی	مقتدا: رهبر، پیشوا
مفقود: نیست، ناپیدا، ناپسند، ناپدید، گم شده، گم	مقتدر: نیرومند، زورمند، توانمند
مفقود الاثر: ناپیدا، ناپدید شده، ناپدید، گم‌نشان، گم شده	مقتصد: میانه‌رو
مفقود شدن: ناپدیدشدن، گم شدن، ازدست رفتن	مقتضی: شایسته، درخور، درخواست‌شده
مفقود شده: ناپدید شده، گم شده	مقتضی زمان: شایسته زمان، درخور زمان، خواسته روز
مفقود الاثر: ناپدید	مقتول: کشته
مفلس: مستمند، تنگ‌دست	مقتولین: کشتگان، جان‌باختگان
مفلوک: وامانده، درمانده، تهیدست، بیچاره، بدبخت	مقدس: اسپند
مفهوم: دریافته، دانسته، چم، پنداره، اندریافت، اندریاب	مقدار: انداز (ب)، مایه، پیمانه، اندازه
مفید: کارآمد، سودمند، سودبخش، بارور	مقداری: چندی، اندی، اندکی
مقر: خُستو	مقدر: سرنوشت
مقابل: رویاروی، روبه‌رو، روبروی، روبرو، رو در رو، به رو، برابر	مقدس: ورزش دادن، ورجاوند، سپند، سپنتا، سپنت، پاکیزه، پاک دامن، پاک، پارسا، اشو، اسپند
مقابله: ستیز، رویارویی، روبه‌رویی، درگیری	



مقدم: پیشگام، پیشرو، پیشتاز	مقنعه: کُلوته (په)،
مقدماتی: سرآغازین، پیش‌آغازین، آغازین	مقننه: آیین‌گذاری، آیین‌گذاری
مقدمه: سرآغاز، دیباچه، درآمد، پیشگفتار،	مقنی: لایروب، کنادگر، کاریزکن، چاه‌کن
پیش‌گفتار، پیش‌درآمد، پیش‌آغاز، پیش‌گفتار	مقهور: شکست‌یافته، باخته، ازپا درآمده
مقدمه چینی: زمینه‌سازی، زمینه‌چینی، آغازگری	مقوا: نیرو یافته، نیرو گرفته، کاغذ چندلایه
مقدور: شدنی، انجام‌پذیر	مقوله: گویه، گفته، زمینه، جستار
مقر: ماندگاه، ستاد، زیستگاه، خستو، جایگاه، پایگاه	مقوم: ارزیاب
مقر سپاه: ستاد سپاه	مقوی: نیرومند، نیروزا، نیروبخش، نیرو بخش، تواننده،
مقرب: گران‌ارج، گرامیدار، گرامی‌دارنده، فرمند	توانبخش
مقرر: فرموده، فرمان‌داده، دستوری، برنهاد	مقیاس: انداز (په)، سنجه، سنجش، پیمان، اندازه
مقرر کرد: برنهاد	مقید: دربند، پایبند، پای‌بست، پابسته
مقررات: شیوه‌ها، روش‌ها، آیین‌ها، آیین‌نامه‌ها، آیین‌نامه	مقید بودن: پابستگی
مقرری: کارمزد، دستمزد، پاداش	مقیم: ماندگار، شهروند، زیستور، باشنده
مقروض: وامدار، بدهکار	مکاتبه: هم‌نویسی، نوشته‌ها، نوشته، نوشتن، نامه‌نویسی، نامه
مقرون: نزدیک	نگاری، نامه
مقسم: بخشاگر، بخش‌کننده	مکار: نیرنگ‌باز، فریبکار، فریبا
مقسوم: بهره، بخشی، بخش‌شده	مکافات: کیفر، سزا، پادافره
مقصد: کرانه، راهبرد، خواستگاه، آماجگاه	مکالمات: گفتگوها، گفت و شنیده‌ها، گفت و شنودها
مقصر: گناه‌مند (په vināsōmand)، لغزشکار، گناهکار،	مکالمه: هم‌گویی (په hamgōwišnīh)، گفتگو، گفت و
بزه‌کار، بزه‌کار	شنید، گفت و شنود
مقصود: خواسته، خواست، آهنگیده، آهنگ، آرمان، آرزو	مکان: گاه، زیستگاه، جایگاه، جا
مقطر: چکیده	مکانیسم: سازوکار (فه)،
مقطع: سوده، دوره، تکه‌تکه، پایه، پلکان، بریده‌بریده، برش،	مکانیک: بسته‌کار
آواج، آوا	مکانیکی: افزارواره
مقطعات: سوده‌ها، تکه‌تکه‌ها، پایه‌ها، پلکان‌ها، بریده‌بریده‌ها،	مکتب: دبیرستان، دبستان، آموزشگاه، اندیشگاه
برش‌ها	مکتوب: نوشته‌شده، نوشته، نوشتار، نگاشته، نامه
مقطعی: دوره‌ای، چرخه‌ای	مکتوبات: نوشتارها
مقطوع: گسسته، جداشده، بریده	مکت: درنگ، ایست
مقطوع النسل: بی‌فرزند	مکدر: گرفته، غمگین، رنجیده، دلتنگ، دل‌آزرده، دل‌آزرده،
مقعر: گود، کوژ، کاو، تودار	اندوهگین، افسرده دل
مقلد: مانشگر، دلغ، پیرو، بازیگر	



ملاط: نکوهش، سرکوفت، سرزنش	مکر: کیدآوری (و)، ترفند (ب)، نیرنگ، کلک، فسون،
ملاپک: فرشتگان	فریب، شيله، دغلی، دغل
ملايم: نرم، سست، سازگار، آرام	مکرر: همارسته (ه)، از کارواژه همارستن)، دوباره، چندباره،
ملاييمت: نرمی، نرمش، مهربانی، مهر	پیاپی، پی در پی، پشت سرهم، باز
ملبس: پوشیده	مکرم: گرامی
ملبوس: پوشیدنی (و)،	مکرمه: گرامی
ملت: مردمان، مردم، شهروندان، توده	مکروه: ناپسند، زشت
ملتزم: همیار، همراه، همدم، پایبند	مکسر: شکسته
ملتفت: آگاه	مکشوف: یافته، نویافته
ملتهب: فروزان، شوریده، سوزان، پرشور، پرخروش،	مکشوفات: نویافته‌ها
برافروخته، آشفته	مکشوفه: نوید، نویافته
ملجا: پناه، پناگاه	مکعب: شش سویی، چارتاقی، توان سوم
ملجم: لگام گیر	مکفی: بسنده، بس
ملحق: وابسته، پیوسته، پیوست	مکلف: وادار، ناگزیر، ناچاری، ناچار
ملحق شدن: وابسته شدن، پیوسته شدن، پیوستن	مکمل: پایان دهنده
ملحقات: پیوسته‌ها	مکنت: سرمایه، دارایی، توانگری
ملزم: وادار، ناگزیر، ناچار، بایسته	ملاح: کشتی‌بان (ب)،
ملزم کردن: واداشتن، ناگزیرنمودن	ملاح: ناخدا، ملوان، دریانورد، جاشو
ملزومات: پیش نیازها	ملاحضه: نگرش (پ)،
ملعون: نفرین شده، گجسته، گجستک، رانده شده	ملاحظه: نگرستن، نگرش، نگاه کردن
ملغی: دور ریخته، برکنار، برافتاده، افکنده، افتاده، از میان	ملاحظه کردن: درنگریستن، بوشیدن
رفته	ملاطفت: نیک رفتاری، نوازش، مهرورزی، مهربانی، خوش
ملغی کردن: نابود کردن، برافکندن، از میان بردن	خوبی
ملفوظ: سخن گفته شده، آوایی، آواپذیر	ملاقات: هم‌دیداری (و)، دیدار، بهمرسی
ملقب: نامیده شده به، نامیده شده، نام‌گرفته	ملاقات کرد: دیدار کرد
ملک: هیر، فرمانروایی، فرشته، شهریار، دارند، دارایی،	ملاقات کردن: دیده بوسی کردن، دیدار کردن
خواسته، پادشاه	ملاقات کننده: هم‌دیدار
ملک الموت: فرشته مرگ، فرشته آدم کش	ملاک: مایه، پایه، بنیان
ملک وحی: سروش	ملال: ناآرامی، دلگیری، دلتنگی، تنگدلی، به ستوه آمدن،
ملکه: شهربانو، شهبانو	اندوه، افسردگی
ملکوت: شکوه خدایی، سپهر، جهان بالا، پادشاهی	
ملل: مردمان، کشورها	



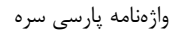
ملل متحده: کشورهای هم پیمان	ممکن بودن: شایستن (پ)،
ملموس: بسودنی (ه)،	مملکت: کشور، سرزمین
ملودی: نوا، آهنگ	مملو: مالامال، لبریز، لبالب، سرشار، سرریز، پر، آکنده
ملوک الطوائفی: هرکه هرکه، تیره فرمانی، تیره شاهی، تیره	مملو کردن: آکندن
ملو کانه: شاهانه، پادشاهان	ممنوع: نشدنی، ناشایا، ناروا، نابجا، بازداشته، بازداری شده
ملول: دلتنگ، پژمرده، آزرده، اندوهگین، افسرده	ممنوع الخروج: از رفتن باز داشتن
ملون: رنگین، رنگارنگ	ممنوع الورود: از آمدن باز داشتن
ملی: میهنی، میهن پرست، مردمی، مردمگرا، مردمانه،	ممنوعیت: بازدارندگی
کشوری، سرزمینی، توده گرا	ممنون: سپاسمند، سپاسگزارم، سپاسگزار، سپاسگر، سپاس
ملیح: بانمک	گزارم، سپاس گزار، سپاس، خانه آبادان
ملیحه: نمکین، نمکدار، گندمگون	ممنونم: سپاسگزارم
ملین: نرمش دهنده، نرم گرداننده، نرم کننده	ممهور: مهر شده
ممارست: پشتکار	ممیزی: واریسی، رسیدگی
مماس: بهم ساییده	من بعد: زین پس، پس ازاین، ازاین پس، از این پس
مماشات: سرزنش	من حیث المجموع: رویهمرفته، روی هم رفته
ممالک: کشورها، سرزمین‌ها	من غیر مستقیم: ناراسته
ممانعت: جلوگیری، پیشگیری، بازداری، بازدارندگی	منابع: سرچشمه‌ها، بن‌مایه‌ها، بنمایگان، بن‌مایه‌ها، آبشخورها
ممانعت کردن: جلوگیری کردن، بازداشتن	مناجات: رازونیز، رازگویی، رازگفت، راز و نیاز
ممتاز: والا، گزیده، فرینه، فرینه، سرآمد، برتر	منادی: پیام آور
ممتحن: آزمونگر، آزمونبان، آزماینده، آزمایش کننده	مناره: گلدسته
ممتد: کشیده، دنباله دار، درازشده، پیوسته	منازعه: نبرد، کارزار، ستیزگری، ستیز، درگیری، جنگ، پیکار
ممتنع: نشدنی، ناشدنی	منازل: سراها، خانه‌ها
ممتنع الوجود: نابایسته‌هستی	مناسب: فراخور، شایسته، روا، درخور، چنانکه شاید و باید،
ممد: یاریگر، یاری دهنده	پسندیده، بجا، بایسته
ممدوح: ستوده	مناسبت: فراخور
ممزوج: درهم شده، درهم سرشته، درآمیخته، آمیخته شده	مناطق: دیدگاه‌ها، خجک‌ها، جایگاه‌ها
ممطنع: سرپیچنده، زاور، بی‌سویگی، ایستنده، آشاینده،	مناطق آزاد: آزادگاه‌ها
آسویگی	مناظره: هم‌نگری، نگرگویی، گفتمان، گفتگو، گفتاورد
ممکن: شایان (سāyēn)، شاینده (سāyandak)،	مناعت: بلند، استواربودن
شدنی، شاید، شایا، روا، آسان	مناعت طبع: بزرگواری، ارجمندی
ممکن است: شاید، تواند بود، انجام پذیر است	منافات: ناسازگاری
	منافع: سودها



منافق: دورو، دوبه‌مزن، دروغگو	منتهی: ته، پرداخته، پایان یافته، پایان رسیده، پایان، انجامیده
مناقشه: نبرد، گفتگو، کارزار، ستیز، درگیری، جنگ، پیکار	منتهی شدن: فرجامیدن، به پایان رسیدن، انجامیدن
مناقصه: کم بهایی، کاهش گری، بهاشکنی، ارزشکنی، ارزان خرید، ارزان خری	منجر: کشیده شونده، کشیده، پایان یافته
منال: یافتن	منجر به: کشیده شونده به
منائزیت: شامه آماس	منجر شدن: فرجامیدن، انجامیدن، انجام شدن
منبر: سخنگاه	منجر شده: انجامیده
منبسط: گشوده، گسترده	منجم: ستاره‌شناس، ستاره‌شمر، ستاره شناس، اخترمار، اخترشناس، اختر شناس
منبع: سرچشمه، خاستگاه، بنمایه، بن مایه، آبشخور، آبخیزگاه	منجمد: فسرده (پ)، یخبسته، بسته شده
منت: نیکی شماری، نیکی، نکویی، مهربانی، شمارش خوبی، ستایش، سپاس، خوبی	منجمد شدن: فسردن (پ)،
منت کش: نازکش، درخواستگر، خواری کش	منجمد کردن: افسرانیدن (تاریخ بیهقی)،
منتخب: گزیده، بهینه، برگزیده	منجنيق: منجنيك (پ)،
منتزع: آهنجیده	منجی: رهاننده
منتسب: وابسته به، پیوسته به، بسته به	منحرف: گمراه، کژیده، کژدیسه، کژ، کجرو، بیراهه، بیراه، به
منتشر: گسترده، فاش، چاپ، پراکنده، پخش	منحرف شدن: گمراه شدن، گمراه، کجرو، چفسیدن، به
منتشر کردن: پراکندن، پخشودن، پخش کردن، افشاندن	منحرف شده: اریبانه، اریباندن
منتشر کردن: چاپ کردن، پراشیدن	منحرف کردن: گمراه کردن، گرداندن، بیراه کردن
منتصب: گماشته	منحصر: یگانه، یکتا، ویژه، درست، تنها، تک
منتظر: نگران، دلمان، چشم‌دار، چشم در راه، چشم به راه، چشم براه، بیوسیده، بیوسان	منحصر بفر: یکتا، ناهمتا، بی‌همتا
منتظر بودن: بیوسیدن	منحصر به فرد: یگانه، یکتا، بی‌همتا
منتظم: بسامان	منحل: نیست، نابود، برچیده، ازمیان رفته
منتفی: یکسوی گردنده، نیست شونده، نابود، دورشونده، ازمیان رفته	منحل شدن: برچیده شدن
منتقد: خرده گیر، خرده گیر	منحل کردن: برچیدن
منتقدان: خرده گیران، خرده گیران	منحنی: کوژ، کمانی، کمان، کج، خم، خم
منتقدین: خرده گیران	منحوص: بدشگون
منتقل: ترابرده	مندرج: نوشته شده
منتقل ساختن: ترا بردن	مندرجات: نوشته‌ها
منتقل ساختن: ترا بردن	منزجر: رویگردان، بیزار
منتقل کردن: ترا بردن	منزل: گامه، کلبه، کاشانه، فرودگاه، سرای، سرا، خانه



منطقه منجمده: سردسیر، سردسار	منزلت: والایی، فرماندی، شکوه، جایگاه، پایگاه، ارج
منطقی: فرنودی، فرزانه، دانشورانه، خردورز، خردمندانه،	منزه: پاکیزه، پاک
بخردانه	منزوی: گوشه‌گیر، گوشه نشین، گوشه گیر، کناره گیر
منظر: نگرگاه، دیدگاه	منزوی ساختن: گوشه نشین کردن، گوشه نشین ساختن
منظره: دیدگاه، دورنما، چشم انداز	منسجم: یک پارچه، همبسته، هماهنگ، پیوسته
منظم: سازمند، پیراسته، پیاپی، پشت سرهم، پرداخته، به	منسوب: وابسته، خویشاوند، خویش، پیوسته
سامان، بسامان، آراسته	منسوب کردن: پیوند دادن
منظم کرد: بسامانید	منسوخ کردن: نابود کردن، برانداختن، برافکنیدن، از میان بردن
منظم کردن: ویراستن، سامان دادن، آراستن	منشا: سرچشمه، سرآغاز، ریشه، پایه، آغاز
منظور: نگرش، فردید، خواسته، آرمان، آرزو	منشاء: سرآغاز، آغاز
منظوم: سازمند (بج)،	منشور: فرمان شاهی، فرمان، شوشه
منظومه: سروده، چکامه، چامه	منشی: نویسنده، نگارنده، دبیر
منظومه شمسی: مهر سامان، مهر سامان، کهکشان خورشیدی،	منشیگری: دفترداری، دبیری
کهکشان خورشیدی، شیدسامان، سامانه خورشیدی	منصب: فرماندی، رده، جا، پایه
منع: دور کردن، پیشگیری، بازداری، باز داشتن	منصرف: روگردانده، چشم پوشی، چشم پوشنده، پشیمان، برگشته، بازگردنده
منع کردن: جلوگیری کردن، پَنامیدن، بازداشتن	منصرف شدن: روگرداندن، چشم پوشیدن، پشیمان شدن
منعدم: نیست و نابود، نیست شونده، نابودگردنده	منصف: نیمه‌گاه، دادور، دادمند، دادگر
منعقد: پیمان بسته شده، بسته، برپاشده، استوار شده	منصفانه: دادورانه، دادمنشانه، دادگرانه
منعقد کردن: بستن	منصوب: نشانیدن، گماشته، گمارده، دست نشانده، دست نشان
منعقد: بسته شده	منصوب کردن: گماشتن، گماردن
منعکس: واگشت، واژگون، پژواکیده، برگشته، بازتابته، بازتابیده، بازتابش، بازتاب	منصور: پرویز (بج)،
منعکس کردن: بازتابیدن	منطبق: یکسان، همسو، همسان، همساز، سازگار، برهم نهاده،
منعم: توانگر، بهره رسان، بخشنده، آساینده	برروی هم نهاده، برابر
منفجر: گشوده، شکافته، ترکیده، ترکنده، پوکیدن، پُکش	منطق: گویا، فرنود، خردورزی، خرد
منفجر کردن: کفتانیدن، ترکاندن	منطقه: کوی، سرزمین، سامان، دور و بر، دامنه، برزن، بخش
منفجر شدن: گشوده، شکافته، ترکیده شدن، ترکیده، ترکنده،	منطقه آزاد: آزادگاه
پوکیدن، پاره شدن	منطقه آزاد تجاری: آزادگاه بازرگانی
منفجره: ترکنده، تراکه، پُکنده	منطقه حاره: گرمسیر، گرمسار، سرزمین گرم
منفذ: گذرگاه، سوراخ، روزنه، روزن، رخنه، راه، پنجره	منطقه معتدله: میانه سار
منفرد: یگانه، تنها، تکین، تکتا، تک، بی‌مانند	
منفصل: ناپیوسته، گسیخته، جداگشته، جداشده	



۲۴۲



مواخذ: سرزنش، بازخواست	موانست: همنشینی، همدمی، همدلی، هم خوبی، دوستی،
مواج: شکن گیر، خیزابه گیر، خیزابه دار، خیزابدار، پرخیزاب	دمسازی، خوگیری، خوگرفتن
مواجب: مزد، ماهانه، کارمزد	موانع: راهبدها، بازدارندگان
مواجه: رویارویی، روبرو، رو در رو، دچار	موبایل: گوشی همراه
مواجهه: رویایی، رویارویی، رودرویی، دچاری	موت: مرگ، مردن، درگذشتن، در خاک غنودن، جان سپردن
مواخذ: سرزنش، بازخواست	موتور: یارنده، نیروگر، نیروده
مواد: مایه‌ها، مایگان، ماده، ماتکان، ماتک	موثر: کارکن (و)، هناینده، هنایا، هُنایا، نشانگذار، کاری،
مواد اولیه: ماده‌های نخستین، ماتکان بنیک	کارگر، کارساز، کارآمد، کارایی
مواد مخدر: مایگان سستی زا، خواب مایه	موثرترین: کارسازترین
موارد: نکته‌ها، گاهی	موثری: کارسازی
موازنه: همسنگی، مساوی کردن، تراز، برابری، برابر کردن	موثق: راست و درست، بنیادین، باوری، استوارداشتن
موازنه قدرت: برابری نیروها	موج: کولاب (ب)، کوهه، خیزآبه، خیزاب، تکانه
موازی: همسویی، همراستایی، همراستا، همپایی، هم راستا	موجد: پدیدآورنده (و)،
مواصلت: پیوند زناشویی، پیوند	موجب: مایه، شوند، شَوند، دستاویز، به انگیزه، برابر، انگیزه
مواظب: نگهبان، نگهبانی، دیدور، دیدبان	موجب نگرانی شد: مایه نگرانی شد
مواظب بودن: هشیار، بیمناک بودن، آگاه بودن	موجبات: مایه‌ها، زمینه‌های، زمینه‌ها، بایسته‌ها
مواظبت: نگهداری، نگهبانی کردن، رسیدگی کردن، تیمار کردن، پاییدن	موجد: هست‌کننده (و)، پدیدآورنده، پدیدآورند، باشاننده،
مواظبت کردن: نگهبانی کردن، تیمار کردن، پاییدن	آفریننده
موافق: هم‌کامه (hamkāmak)، یکدل، همراه، همدید،	موجر: کرایه دهنده، اجاره دهنده
همدوش، همدست، هم‌داستان، هماهنگ، هم‌داستان، هم	موجز: گزینه، کوتاه سخن، فشرده، چکیده
اندیش	موجه: شایسته، روا، درست انگاشته، پسندیده، پذیرفته،
موافقان: هم‌نگران	پذیرفتنی
موافقت: همسازی، هم‌داستانی، هماوایی، هماهنگی، پذیرش	موجود: یافته (و)، یافتمند، هستیدار، هستی یافته، هستی،
موافقت کردن: همراهی کردن	هسته، هستنده، هستار، هست، پدیده، بودن، باشنده، باشا
موافقم: هم‌داستانم	موجود گردیدن: انبوسیدن (و)،
مواقع: هنگام، زمانها	موجودات: باشندگان
مواکد: سخت، پافشاری، پابرجا، استوار	موجودی: دارایی
مواکدا: باپا فشاری، با استواری	موجودیت: هستی، بودن
موالی: نیازادگان (و)،	موحش: هراس انگیز، هراس، سهمناک، ترسناک، بیمناک



موسیقیدان: خنیاگر	موخر: وامانده، واپسین، واپس، فرجامی، پشت، پسین، پس افتاده
موسیو: سرکار	موخرین: پسینیان
موصوف: نهاده شده، ستوده شده، ستایش شده، ستایش انگیز، پسندیده	مودب: فرهیخته، بافرهنگ، بادب
موضع: جایگاه	مودن: نیاخوان، بانگی
موضوع: نهشته، نهاده، سخن، زمینه، جستار، پرسمان، باره	مودی: موتک، گزندرسان
موضوعات: زمینه‌ها، جستارها، پرسمان‌ها، باره‌ها	مورب: کژ، کج، خمیده، اوریب، آریبانه، آریب
موضوعی: دستمایه‌ای	مورخ: هنگامه، گذشته نگار، کهن نگار، تاریخدان، باستان نگار
موعد: هنگام، سررسید، زمان	مورخه: روز، به روز
موعد مقرر: زمان شناخته، به هنگام	مورد: نمونه، نشانه، برای، باره
موعد ملاقات: زمان دیدار	مورد احترام: ارجمند
موعظه: نیک سخنی، چاشش، پنددادن، اندرز	مورد احترام‌ترین: ارجمندترین
موعود: نوید کرده، شناخته، مژده داده شده، سررسید	مورد استفاده: به کاررفته
موفق: کامکار (پ کامکار)، کامروا (پ کامروا)، کامیاب، سربلند، پیروزمندانه، پیروزمند، پیروز	مورد چیزی قرار گرفتن: دچار چیزی شدن
موفق باشید: پیروز باشید	مورد نظر: دلخواه
موفقیت: کامروایی (پ کامروایی)، کامیابی، کامکاری، سربلندی، پیروزی، پیروزگری	مورد نیاز: خواسته شده، بایسته
موفقیت نسبی: کمابیش پیروزی	موزه: نمایشگاه، گنجینه، گنج‌خانه، دیرینکده
موقت: ناپایدار، گذرا، زودگذر، چندگاه، چند گاهه	موزون: سنجیده، آهنگین
موقتا: گذران، گذرا، کوتاه زمان	موزی: آزارا
موقتی: گذرا، چند گاهه	موزیسین: نوازنده
موقر: گرانسنگ، بزرگوار، ارجمند	موزیک: آهنگ
موقع: هنگام، گاه، زمان، بزنگاه	موس: موسواره، موش
موقعیت: جایگاه، ایستار	موسس: پایه گزار آغاز کننده، پایه گذار، بنیانگذار، بنیانگر، بنیانگذار، بنیادگذار، بنیادگذار
موقوف: وانهاد، واداشته، بسته شده، بسته، بازمانده، بازداشته شده، بازداشته	موسسه: نهاد، سازمان، بنیاد، بنگاه
موقوف کردن: بازایستادن، از میان بردن	موسم: هنگامه، هنگام، گاه، زمان
موقوفه: دهش در راه خدا	موسمی: هنگامانه، گاهانه
موکت: فرشینه (ف)	موسوم: نشان یافته، نشان شده، نامیده، نامبرده، شناخته
موکول: نهاده، سپرده، بسته	موسیقی: نوا، دانش آهنگ‌ها، خنیاک، خنیا، خُنیا، آهنگ
	موسیقی دان: نوازنده، خنیاگر، خُنیاگر
	موسیقیایی: آهنگین



مولانا: سرور، راهبر	مؤسس: پایه گذار، بنیانگذار، بنیانگر، بنیانگذار، بنیادگذار، بنیادگذار
مولتی‌مدیا: چندرسانه‌ای	بنیادگذار
مولد: زایش ده، زایا	مؤسسه: نهاد، سازمان، بنیاد، نگاه
مولف: نویسنده، نگارنده، نگارشگر، گردآورنده	مؤلف: نوین، نویسنده، نگارنده، نگارشگر، گردآورنده
مولکول: مایزاد	مؤمن: گرویده، گرونده، پرهیزکار، پارسا، باورمند، باوردار
مولود: فرزند، فرزاد، زاده	مؤنث: مادینه، ماده
مومن: گرونده (م)، گرویده، پرهیزکار، پارسا، باورمند، باوردار	مؤید: یاری شده، نیروبخش، کامیاب، روشنگر، پیروز، پشتیبان، استوارکننده
مومیا: مومی	میادین: مینوگرایی، میدان‌ها
مونث: مادینه، ماده	میت: مرده، مردار، درگذشته
مونس: همنشین، همدم، همدل	میترائیسم: مهرپرستی
موهبت: دهش، داده، بخشش	میثاق: پیمان، پای بندی
موهوم: پوچ، پندارین، پنداری، انگاری	میراث: مُرده‌ریگ (پ)، واهشته، مانداک، بازمانده
موید: یاری شده، نیروبخش، کامیاب، روشنگر، پیروز، پشتیبان، بیانگر، استوارکننده	میرغضب: دژخیم
موید باشید: پیروز باشید	میز: ماز
مؤاخذه: بازخواست	میزان: همار، سنجش، ترازو، تراز، پیمانه
مؤاکد: سخت، پافشاری، پابرجا، استوار	میسر: فراهم، شدنی، پذیرفتنی، آسان، انجام پذیر
مؤاکداً: باپا فشاری، با استواری	میسر است: شدنی است
مؤانست: همنشینی، همدمی، همدلی، هم‌خویی، دوستی، دمسازی، خوگیری، خوگرفتن	میسر بودن: فراهم بودن، شدنی بودن
مؤأخذة: سرزنش	میسر شدن: فراهم شدن
مؤثر: هناینده، نشانگذار، کاری، کارگر، کارساز، کارآمد	میسر کردن: فراهم کردن
مؤثر افتادن: درگرفتن (پ)، مؤثری: کارسازی	میعاد: دیدارگاه
مؤخر: سپسین (پ)، وامانده، واپسین، واپس، فرجامی، سپسین، پشت، پسین، پس افتاده	میل: گرایستگی (grāyastakīh پ)، گرایش (پ)، نامه، گرای، کشش، کامک، کام، دستیابی، خواهش، خواسته، خواستن، خواست
مؤخرین: پسینیان	میل کردن: گرایستن (پ)، کامستن (kāmstan پ)
مؤدب: بافرهنگ، بادب	گراییدن (پ)، گرایستن (پ)، پیسودن، پیسودن
مؤذن: نیاخوان، بانگی	میلاذ: زایش، زادروز
	میمنت: همایونی، فرخی، فرخندگی، شگون، خجستگی



میمون: فرخنده (په)، فرخسته (په)، خجسته (په)،

همایون

میناتور: ریزنگاره

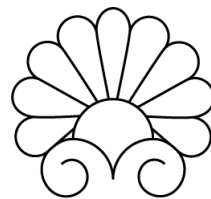
میناتوری: ریزنگاری، ریزنگارگی

میناتوریت: ریزنگارنده

مینیم: کمینه (فه)،

مینوم: کمینه (فه)،





ناتمام: نیمه کاره، نافرجام، نارسا، نادرست، خام، پایان نیافته

ناجنس: واژه، نایاب، ناجور، ناپسند، بی ادب

ناجی: رهایی یابنده، رستگار

ناحرمتی: بی ادبی

ناحساب: زورگو، زورستان

ناحساب گفتن: زور گفتن، چرندگفتن

ناحق: ناسزاگویی، ناسزا، ناروا، نادرست، دروغ، بیهوده، بیداد

ناحق شناس: ناسپاس

ناحیه: کرانه، سوی، بخش

ناخالص: ناک

ناخلف: نادرست، ناپاک، بدسگال

ناخوش احوال: ناتندرست، بیمار

ناخوش مزاج: ناتندرست

نادر: نایاب، کمیاب، کم، شگرف

نادم: شرمسار، پشیمان

نار: آذر، آتش

ناراحت: نگران، نژند، ناسوده، دلگیر، آزرده، اندوهگین،

افسرده

ناراحت شدن: دلگیر شدن، اندوهگین شدن

ناراضی: ناخشنودی، ناخشنود، ناخرسند

نارضایتی: ناخواستنی، ناخشنودی

نارفاقتی: نادوستی، دورنگی

نارنج: نارنگ، نارنگ

نارنجی: نارنگی

ناز و غمزه: ناز و کرشمه

نازک ادا: نازک رفتار

نازک بدن: نازک تن

نازک خلق: نرمخوی، زودرنج

نازک خیال: نازک اندیش

نازک مزاج: جوشی

نازک مشام: نازک دماغ

نازک مشرب: نازپرورده

نسبی: تباری، پروری

نفس: گوهر، سرشت، روان، جان

نفس بریدگی: دمیش، دمبر

نقل: جابجا کردن، ترابری

نسخ: نسک، نسک

نقره: سیم

نقل: گرک

نسبی: همگرایی، فراخور

نا خالص: ناپالوده

نا عدالتی: بی دادگری

نا متناسب: بی قواره

نا محتاج: بی نیاز

نا ممکن: نشدنی

نا منظم: نابسامان

نا موافق: ناهمساز

نا میمون: ناخجسته

نااستحقاق: ناروا، بیجا

نا اصل: فرومایه

نا امن: ناآشنا، ناآرام، ترسناک، بیمناک

نا امنی: آشوبزدگی، آشفتگی

نا اهل: ناکس (ب)، بدنهاد، بدگهر، بدسرشت

نا بالغ: نارس، ناپخته، کم سال

نا بغه: هوشمند، فرهوش، تیزهوش، باهوش

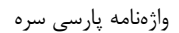
نا بلد: کارندان، بیراه



ناقص: نیمه کاره، نارسا، نآزموده، کم، کاستی‌مند	نازل: فروفرستاده، فرودآمده، فرود، پایین رو
ناقص عقل: دیوانه، خل	نازل کردن: فروفرستادن
ناقص: ناینده	ناس: مردمان، مردم
ناقل: داستان گو	ناسالم: ناسازگار، نابکار، بیمار
ناقلا: ناغلا، زرنک، با هوش	ناسخ: نیستگر
ناقوس: مهزنگ، درای	ناسیونال: میهنی، میهن پرستانه
نالایق: ناشایند، ناشایست، بی‌گُرَبزه	ناشر: چاپ کننده، پخش کننده
نامانوس: ناهمدل، ناآشنا، بیگانه	ناشکر: ناسپاس
نامبارک: نافر خنده، ناخجسته، گجسته، بدشگون	ناشکری: ناسزا، ناسپاسی
نامتجانس: ناهمگن	ناشی: نیازموده، کار نیازموده، تازه کار، برآمده
نامتحرک: ناروان	ناشی از: برآمده از
نامتخصص: ناویژه کار	ناشی شدن: برآمدن
نامتصور: ناپنداشته، پندارناپذیر	ناشی شده است: برآمده است
نامتعادل: ناهمسنگ، نابرابر	ناشی شده است: برآمده است
نامتناسب: ناجور	ناشی می شود: بر می آید
نامتناهی: بیکرانه، بی پایان	ناشی می شود: بر می آید
نامتوازن: ناهماهنگ	ناشیانه: ندانم کارانه
نامتوازی: هم‌رس	ناشی شده: شکافته
نامتواضع: خودخواه، بادسار، آبرتن، آبرتن	ناصبور: ناگزری، ناشکیبا
نامتوقع: بی امید	ناصح: پندگو، پندآموز، اندرزگو
نامتین: نالاستوار، سبکسار	ناصیه: پیشانی
نامثمر: بی بر	ناطق: گویا (و)، سخنگوی (و)، گویا، سخنور، سخنگو، سخنران
نامجرب: نآزموده	ناظر: نگرنده، کارگزار، کارفرمان
نامجموع: پریشان، آشفته	ناظم: یارسالار، آراینده
نامحتشم: نارجمند	ناعدالتی: بی دادگری
نامحتمل: ناشدنی	نافذ: فرورونده، روان، درگذرنده
نامحدود: نامرز، بی کرانه، بی شمار	نافع: سودبخش، سود رسان
نامحرم: بیگانه	نافی: نیسته، نیستگر
نامحرمی: بیگانگی	ناقابل: کم بها، بی ارزش، بی ارج
نامحسوس: ناسپیدنی، درنیافتنی	ناقبول: ناپسند، ناپذیرفته، ناباب
نامحصور: بیکرانه	ناقد: کارشناس، سخن سنج، خرده گیر
نامحفوظ: بی نگهبان، بی دروازه	



نامسکون: ویران، ناآباد، لوت	ناممحکم: ناستوان، سست
نامسلح: نابسجیده، بی‌زینه، بی‌افزار	نامحلول: وانرفتنی، آب ناشدنی
نامسمی: نابجا	نامحمود: ناشگون، ناپسند، زشت
نامشخص: ناپایدار	نامخالف: سازگار
نامشخص: ناپایدار	نامختص: همگان
نامشروح: ناشکافته، کوتاه	نامخلوق: نیافریده، دیرین
نامشروط: بی‌سامه	نامدلل: بی‌شوند، بی‌پروهان
نامشروع: ناروا، گناه آلوده	نامذکور: ناگفته
نامصادق: نایک‌رنگ، ناراست، نادرست	نامراد: ناکام
نامصور: ناانگاشته، پیکرناپذیرفته	نامربوط: نابسته، چرند و پرند، بی‌سروته
نامطبع: ناگوار، ناپسند، ناخوشایند، چرکین، بی‌ارج	نامرتب: نابسامان، نا به سامان، نا به سامان، پسپیش،
نامطلب: نامجوی	پراکنده، بی‌سامان
نامطلوب: ناخواسته، ناپسندی، ناپسند	نامرتبی: نادبیر، نا به سامانی، نا به سامانی، نابسامانی،
نامطمین: ناستوان، دل آشوب، بدگمان	بی‌سامانی
نامطمئن: ناستوان، دل آشوب، بدگمان	نامرحوم: نیامرزیده
نامعتبر: بی‌پایه، بی‌ارزش	نامرعی: نانمیده، نادیده
نامعتدل: ناگوار، ناجور	نامرغوب: واژده، ناپسند، آبدیده
نامعدود: ناشمرده، بی‌شمار	نامری: نادیدنی، ناپیدا
نامعدور: پوزش ناپذیر	نامرئی: نادیدنی، ناپیدا
نامعصوم: ناپاک، گناهکار، بی‌آزم	نامساعد: ناسازگار، ناساز
نامعقول: دورازخرد، بی‌خرد	نامساوی: نابرابر
نامعلول: بی‌انگیزه	نامستحسن: نازیبا، زشت
نامعلوم: ناشناخته، نادانسته، ناآشنا	نامستحق: ناسزاوار
نامعمور: ناآبادان	نامستعد: ناشایسته، ناآماده
نامعهود: ناآشنا	نامستقیم: ناراست، نابسامان
نامعین: ناشناخته، بی‌نشان	نامستور: ناپوشیده، برهنه، آشکار
نامعیوب: سره، بی‌آک	نامسجل: نایستا
نامغرور: ناقتوده، فروتن	نامسرور: ناشاد، اندوهگین
نامغشوش: سره	نامسطح: ناهموار
نامفهوم: گنگ، بی‌چم	نامسعود: تیره بخت، بدشگون
نامفید: ناسودمند، بیکاره	نامسکوت: ناخاموش، درکار
نامقبول: ناپذیرفته	نامسکوک: نازده



۲۵.



نخل: موگ، کویک، درخت خرما، خرما بن	نثار کردن: پیشکش کردن، پاشیدن، افشاندن
نخوت: خودستایی، خودخواهی، خودپسندی	نثر: سخن ناسروده، دیپ
نخودچی: نخود بوداده	نجابت: آزادمردی (𐭥𐭩 āzātmartīh)، والاگوهری، وارستگی، نیکو، نیک‌نهادی، آزادمنشی، آزادگی
ندا: سدا (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، فریاد، بانگ، آواز، آوا	نجات: رهایش (𐭥𐭩)، کمک، رهایی، رستگاری، آزادی
ندامت: ایرمان (𐭥𐭩)، شرمساری، پشیمیدن، پشیمانی، افسوس	نجات بخش: رهاننده
ندای وجدان: آوای سرشت	نجات بخشیدن: رهیدن، رهاندن، رستن، آزادشدن
ندبه: ناله، مویه، گریه، زاری	نجات دادن: جستاندن
ندرت: نایاب، کمیابی، کمی	نجات یافته: رها شده
ندرتا: گهگاهی، گه‌گاه، گاهی، گاه‌گاهی، جسته‌گریخته، بسیار کم	نچار: درودگر (𐭥𐭩)، چوبکار
ندرتا: گاهی	نچاری: درودگری
ندیمه: همنشین، همراز، همدم	نچاست: ناپاکی، پلیدی، آلودگی
نذر: برآورد نیاز	نچس: پلید، پلشت
نرجس: نرگس	نچوا: درگوشی، پچ پچ
نرس: پرستار	نجوم: ستاره شناسی، اخترماری، اخترشناسی، اختر شناسی
نرس اید: کمک پرستار، بهیار	نجیب: والاگوهر، نیک‌نهادی، نیک‌نهاد، نیک نژاد، نیک گوهر، پاک‌زاد، پاک‌نهاد، بزرگوار، آیریا، آزاده
نرمال: هنجارمند، هنجار، به‌هنجار، بهنجار	نجیب زاده: والاتبار
نرون: پی‌یاخته (𐭥𐭩)	نجیب‌زاده: آزادمرد
نزاع: هم‌پیکاری (𐭥𐭩 ham patkārišnīh)، نبرد، کشمکش، ستیزه، ستیز، زدوخورد، درگیری، جنگ، پیکار، آورد	نحس: ناهمایون، نافر خنده، ناخجسته، گجسته، بدفرجام، بدشگون، بدبخت، بداختر، بدآختر
نزع: مردن	نحص: گجسته
نزهت: نیکویی، شادابی، دلگشایی، پاکیزگی، پاکی، پاکدامنی	نحو: گونه، شیوه، روش، روال
نزول: فروفرستادن، فروشدن، فرود، زیریدن، پایین آمدن، بهره، افت	نحوه: گونه، شیوه، روش، روال
نزول پول: بهره پول	نحوه کار: روش کار
نزولی: کاهنده، فرویاز	نحوی: فرازشناسانه
نس: متن	نحیف: نزار، ناتوان، لاغر، رنجور
نساج: ریسنده	نخاله: دورریز، پسماند، بدردنخور
نسا: زنان، زن	نخبگان: سرآمدها، برگزیدگان، برترین‌ها
	نخبه: سرآمد، برگزیده، برتر
	نخست وزیر: سروزیر



نصایح: پندها، اندرزها	نساج: ریسنده، بافنده، بافکار
نصب: گماشتن، گذاشتن، کارگذاشتن، کارگزاری، کار گذاشتن، افراشته	نساجی: ریسندگی و بافندگی، جولایی، بافندگی
نصب کردن: گماشتن، گذاشتن، کارگذاشتن، برنشانیدن، برنشاندن	نسب: نژاد، دودمان، خویشاوندی، تبار
نصحت: پند	نسبت: هارفت، سنجش، درباره، در برابر، خویشی، خویشاوندی، پیوند، بسته، بستگی، بازخوانی
نصر: یاریگر، یاری دادن، بخشیدن	نسبت به: در سنجش با، در برابر، بسته به
نصف: یک دوم، نیمه، نیمروز، نیم	نسبت داد: بر بست
نصف النهار: پرهون نیمروز	نسبت دادن: هاریفتن، پیوند دادن، پیوند دادن، بر بستن
نصفه: نیمه، نیم	نسبتا: کمابیش، کم و بیش
نصیب: سود، دست آمد، درآمد، بهره، بهر، بخت	نسبی: همگرایی، کمابیش، فراخور، تباری، پروزی
نصیحت: سفارش، پند یا اندرز، پند، اندرز	نسج: بافت
نصیحت کردن: پژولیدن (پ)، پند دادن، اندرز دادن	نسخ: نسک، نسک، ستردن، ستردن، زدایش، بر انداختن
نطفه: تخمه، تخمک، تخم	نسخه: ویرایش، نگارش، رونوشت، روگرفت، چاپ
نطق: گفتار، سخنوری، سخنگویی، سخنرانی	نسل: نژاد، دودمان، تیره، تخمه، تبار، پشت
نطلبیده: ناخوانده	نسل اندر نسل: پشت در پشت
نظارت: واریسی، فردید، دیدوری، پاییدن، بازرسی، بازبینی	نسلا بعد نسل: پشت در پشت
نظاره: نگاه	نسناس: دیوخوی
نظاره کردن: نگریستن، نگاه کردن	نسوان: زنان، بانوان
نظاره گر: بیننده	نسیان: فراموشیدن، فراموشی، پرویش، از یادبری
نظافت: رفت و روب، پاکیزه کردن، پاکیزگی، پاکی	نسیم: وزیدن، وزش، نرم باد، باد خنک و آرام
نظافت را رعایت کنید: را پاکیزه نگه دارید، را پاکیزه دارید	نسیه: پستادست (پ)، پسددست
نظافت را رعایت کنید: پاکیزه نگه دارید	نشات: نوپیدایی، زندگی، پرورش
نظام: سامان (پ)، سامانه، سازگان، دستگاه، آراستن، ارتش	نشاط: شور، شادی، شادمانی، رامش
نظام وظیفه: سربازی، دوره زیرپرچم	نشر: گستردن، پراکنده کردن، پراکندن، پخش
نظامنامه: سامان نامه	نشریه ادواری: گاهنامه
نظامی: سپاهی، ارتشی	نشریه هفتگی: هفته نامه
نظایر: همسان‌ها، همتاها، هماندها، ماندها	نشو و نما: بالیدن
	نشو و نما: پرورش
	نص: سخن روشن، سخن آشکار
	نصاب: سازنده، دسته کار، آغاز هر چیزی، اندازه‌ای از چیزی



نظر: نگر (نظر تازی شده نگر است که از پارسی به تازی راه یافته)، نگرش (پ)، نگریستن، نگاه، نگر، روی، رو، دیدگاه، دید، دی	نفرین کردن: پُشولیدن (پ)،
نظم: هماهنگی، سامان، سازماندهی، دهناد، آرایش، آراستن، آراستگی	نفس: روان (و)، خود (و)، گوهر، سرشت، روان، دمش، دما، دم، خود، جان
نظم داد: بسامانید	نفس آخر: واپسین دم
نظمیه: شهربانی	نفس بریدگی: دمیش، دمبر، دمبُر
نظیر: مانا (پ)، همسان، همتا، همانند، همانا، مانند	نفس تنگی: دَم تنگی
نظیف: شسته، تمیز، پاکیزه، پاک	نفس عاقل: روان خردی
نعره: فوزان (پ)، ویله، فریاد، غریو	نفس عمیق: ژرف دم
نعش: مرده، مردار، لاشه، کالبد	نفس کشیدن: دمیدن (پ)،
نعل: پساهنگ، پای افزار	نفس ناطقه: جان گویا (و)، جان گویا
نعلین: دمپایی	نفسانی: روانی
نعمت: نیکی، دسترس، داشته، دارایی، خوبی	نفع: سود، بهره، بازدهی
نعناع: نانوک، پذیر	نفع پرست: سودجوی
نغمه: نوا، سرود، ترانه، آواز، آهنگ	نفع خالص: سود ویژه
نفاق: ناسازگاری، ناآشتی، دورویی، دودستگی، جدایی	نفعه: هزینه زندگی، گذران، توشه
نفحات: بویه‌ها	نفلیه بطی السیر: بارکشی کند
نفعه: بویه، بوی خوش	نفوذ: فروروی، فرو روی، رهیافت، رخنه کردن، رخنه، راه‌یابی، راه یابی
نفخ: ورم کردن، ورم، بادکردن، آماس	نفوذ به: گذشتن از، رخنه کردن در
نفر: کس، سر، تن	نفوذ کردن: سوراخ کردن، رخنه کردن
نفرات: یاران، همکاران، کسان	نفوذ کردن به: گذشتن از، رخنه کردن در
نفرت: رویگردانی، دلزدگی، بیزاری	نفوذ کلام: گیرایی سخن
نفرت انگیز: ناخوشایند	نفوس: مردم، دل‌ها
	نفی: نایش، راندن، دورکردن، بیرون کردن
	نفیس: گران‌مایه (پ)، گرانمایه، گران‌بها، بارزش، ارزنده
	نقاب: روبنده، رخ پوشه، پیچه
	نقاد: سنجش‌گر، سخن‌سنج، خرده‌گیر
	نقاره: کوس، دهل، تیره
	نقاش: نگاره، نگارگر، خوش‌نگار
	نقاشی: نگارین، نگارگری



نقل: گفته، گزک، گزک، جابجا کردن، ترابری، بازگویی، بازگفت	نقاط: میانه‌ها، دیدگاه‌ها، خجک‌ها
نقل قول: گفته آوری، گفتاورد، بازگفت	نقال: گوسان، داستان گو، افسانه‌گو
نقل کردن: بازگو کردن، بازگفتن، باز گفتن	نقاله: گونیا
نقلی: بازگفتی	نقاهت: بهبودی
نقلیه: بارکشی	نقد: سخن سنجی، سره‌گزینی، دستی، دَسْتادست، خرده
نقلیه سریع السیر: بارکشی تند	گیری، پیشدست، بهین‌گزینی، بررسی، آماده
نقیصه: کمی، کمبود، کاستی	نقدا: همین دم، هم اکنون، پیشکی، پیشادست
نقیض: وارونه، ناهمسان، ناسازگار، پاد، بازگونه، آخشیج	نقداً: پیشکی، پیشادست
نکات: نکته‌ها (نکته پارسی است و نکات بر سیاگ تازی ساخته شده)،	نقره: سیم، سیم
نکاح: زناشویی	نقره‌ای: سیمین
نکبت: رنج، خواری، بدبختی	نقره‌یی: سیمین
نکبت بار: رنج آور	نقش: نگاهداشته، نگاره، نگارخانه، نگار، نداری، نخش، نگار،
نکته: پارسی است، برگزیده	نگارک، فرتور، زمود، چهره
نکره: ناشناس، زشت، خشن، بدریخت، الدنگ	نقش داشتن: دست داشتن
نگهبان قلعه: دژپاد	نقشه: ره‌نامه (ز خاقان بپرسید کاین شهر کیست به ره‌نامه در
نمّام: سخن‌چین (په)،	نام این شهر چیست (نظامی)، نگاره، زمین‌نما، زمین‌نگار،
نمّامی کردن: سخن‌چیدن (په)، سخن‌چیدن	جهان‌نما
نماز: نماز	نقشه‌کشی: پایه‌ریزی، برنامه‌ریزی
نمّام: سخن‌چین	نقص: کمی، کمبود، کاهش، کاستی
نمره: شماره، شمار، تراز	نقص عهد: پیمان‌شکنی
نمط: نمذ	نقصان: کمی، کمبود، کم شدن، کاهش، کاستی، کاسته
نمک طعام: نمناک، نمک خوراکی	شدن، زیان
نمو: رویش، افزایش	نقصان کردن: کاهیدن (په)،
نمو کردن: گوالیدن (په)، گوالیدن (په)،	نقض: شکستن، شکست
نمو کردن: رویدن، رستن	نقطه: نوک، میانه، لبه، دیل، خجک، خال، خَجَک، تیل، بخش
نموکننده: افزاینده (په)، روینده	نقطه ضعف: سست‌نا، آسیب‌گاه
نهار: روز	نقطه اتصال: پیوندگاه
نهانی: فرجامی، پایانی	نقطه ثقل: گرانیگاه
	نقطه ضعف: سست‌نا، آسیب‌گاه
	نقطه عطف: چرخشگاه
	نقطه نظر: نگرنده، نگرش، دیدگاه
	نقطه ی اتصال: پیوندگاه



نیروی جاذبه: نیروی گرانش، نیروی آهنجا

نیروی خلاقه: آفرینش‌گری

نیک سیرت: نیک‌نهاد، نیک سرشت

نیک محضر: خوشروی، خوش برخورد

نیک نفس: نیکروان، پاکدل

نیل: رسیدن، دست یافتن، دست یابی

نهایت: فرجام، سرانجام، پایان

نهایتاً: سرانجام

نهایتاً: سرانجام

نهایی: کرانین، فرجامین، پایانی، انجامین

نهر: رود، جوی، تَجَن

نهد: نُهَسَد

نَهَضت: جنبش

نهی: ناروادانستن، پیشگیری، بازداری

نواحی: کرانه‌ها، سوها، بخش‌ها

نواقص: کمبودها، کاستی‌ها

نوبت: هنگام، گاه، پستا، پاس

نوحه: مویه، شیون

نوحه کردن: موییدن (بِه)،

نوحه کننده: مویه‌گر (بِه)،

نور: فروغ، شید، روشنی، روشنایی، درخشش، درخشانی،

پرتو

نورالانوار: شید شیدان

نورانی: روشن، درخشان

نورتاب: آباژور

نوسان: جنبیدن، جنبانکی

نوشده: حادث

نوشته‌جات: نوشته‌ها

نوظهور: نورسیده

نوع: گونه، گون، سرده، جور

نوعاً: هماره، بیشتر

نوعاً: هماره، بیشتر

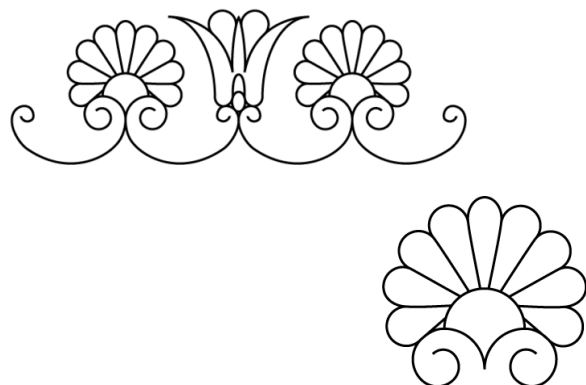
نوع‌به‌نوع: گوناگون (بِه)،

نوعی: گونه‌ای

نویسه: وات

نیابت: جانشینی

نیت: مراد، خواسته، خواست، آهنگ، آرمان، آرزو



والا: وگره

و قیمت قدر: ارزشمندی

ولا غیر: و دیگر هیچ

وات: نویسه، توانه

واتق: پایدار، برجا، استوان، استوار

واجب: ناگزیر، ناچار، خواسته شده، خواسته، بایسته، باید،

بایا

واجب بودن: بایستن

واجب‌الوجود: هرآینه‌هستی، هرآینه‌بود، ناچارهست،

ناچارباش

واجد: دارنده، دارا، توانگر، توانا

واحد: یگانه، یگان، یکی، یکه، یکتا، یکا، بخش

وادی: دشت، بیابان



وارث: ریگمند (نگا مرده ریگ)، ریگبر (نگا مرده ریگ)،	واقع شدن: رویدادن، پیشامدن
مرده ریگبر، مانده بر، بازمانده	واقعا: بی گمان، به راستی، به درستی، بدروستی
وارد: کار کشته، درون، درآمدن، اندر آمدن، اندر شدن	واقعاً: به راستی
وارد شد: درون شد، اندر شد، اندر آمد	واقعہ: رویداد، رخداد، پیشامد
وارد شدن: درون شدن، درآمدن، به درون آمدن، اندر آمدن	واقعہ یا اتفاق: رویداد یا رخداد
وارد کردن: نوشتن، نهادن، زدن، تو کردن	واقعی: راستین، راست، درست
واردات: رسیده‌ها، درونگاه، درون برد، درون آی، درون آوری	واقعیت: راستینه، راستینگی
وارداتی: درونگاهی، درون آیی	واقف: دانا، آگاه
وارد بودن: آگاه بودن	واکسیناسیون: مایه کوبی
واژه تخصصی: دانشواژه	واکمن: پخش همراه
واژه علمی: دانشواژه	والا: ولی، وگر نه
واژه ی تخصصی: دانشواژه	والا قدر: بالارزش، بارج
واژه ی علمی: دانشواژه	والا مقام: والاجایگاه، گرانمایه، بلندپایه
واسطه: میانگین (پ)، میانجی (وچ)، میانگی، میاندار،	والا همت: والا کوشا، بلندنگر
میانجیگری، میان جی، پادر میانی	والد: پدر، بابا
واسطه شفیع: میانجی	والده: مامک، مام، مادر
واسع: گشایش دهنده، گشاد، فراخ	والدین: پدر و مادر
واشر: پولک	والله: به خدا سوگند، به خدا
واصف: ستاینده	والله اعلم: و خداست که می داند
واصل: رسیده، دریافت شده	واله: شیفته، شیدا، سرگشته
واصله: رسیده، دریافتی	والور: چراغ گرمازا
واضح: برجسته (Aastak آ)، هویدا، نمایان، روشناک،	والی: فرماندار، استاندار
روشن، آشکار	واهمه: هراس، نگرانی، ترس، بیم
واضح کردن: روشن گردانیدن	واهمه کردن: هراسیدن
واضحی: روشنی	واهی: سست، پوچ، بی بنیاد
واضع: نهنده (وچ)، نو اندیش	واویلا: شیون کنان
واعظ: سخنور، سخنران، پندده، اندرزگوی	وب سایت: تارنما
وافر: فراوان، بیشتر، به فراوانی	وبال: گزند، سختی، رنج
وافی: کار آمد، بسنده	وبال گردن: گرفتاری، گردن گیر، دشواری، بار گردن
واقع: راستی، جا گرفتن	وبسایت: وب گاه، تارنما
واقع بین: روشن بین، درست بین	وبلاگ: وبنوشت، تارنوشت، تارنگار
	وتر: زه



وَداع: گفتن: بدرود گرفتن، بار بستن	وَنوق: استوانی، استوار
وَدیعَه: نهاده، گروسپاری، سپرده	وَنیقَه: پشتوانه
وَراث: بازماندگان	وَجاهَت: زیبایی، خوشگلی، خوبرویی
وَراثَت: همریگی، مرده‌ریگ، مانداک، بازمانده	وَجَب: وژه
وَرَج: پرگو	وَجَد: شور، شادمانی، خوشی، خرسندی
وَرَجی: پرگویی	وَجَدان: یافتن (وَج)، یافت، فرجاد، بینش، آوای درونی
وَرَد: نیایش، ستایش، افسون	وَجَه: گونه، گوشه، سویه، زمینه، رویه، روی، پول
وَرطَه: منجلاپ، مرداب، گرداب	وَجَه تَسمیه: شوند نام گزاری، انگیزه نام گزاری
وَرع: پرهیزکاری، پارسایی	وَجَه تَشابَه: همتایی، همانندی
وَرَق: برگه، برگ	وَجَهه: نیکنام، سرشناس، خوشنام
وَرَقَه: برگه، برگ	وَجوب: بایستگی
وَرکَشاپ: کارگاه آموزشی (وَرَش)،	وَجود: هستی (وَج)، بوشن (وَج)، بودن (وَج)، بودش (وَج)،
وَرَم: باد، آماس	هستی، هستش، هست، فرتاش، بود
وَرَم کردن: آماسیدن	وَجود داشتَن: هستی داشتن، جای داشتن، بودن
وَرود: گام نهادن، رسیدن، راهیابی، درونشد، درونروی،	وَجود نداشتَن: جای نداشتن
درونرفت، درون شدن، درآمدن، پانهادن، پانهادگی، اندررفت	وَجوه مَشترک: روی‌های یکسان
وَرود مَمْنوع: درونشد نارواست، درون نیایید، درون نشوید،	وَحَدت: یگانگی، یکی، یکدستی، یکتایی، یک‌پارچگی،
درون نروید، درون شدن نابجاست	همبستگی
وَرودی: درآیی، درآیگاه	وَحش: دشتی، ددمنشی، جنگلی، جانورانه، جانور، بیابانی
وَرودیَه: درآیه، پذیرانه	وَحشت: هراس، ترس، بیم، باک
وَرید: سیاهرگ، رگ	وَحشت کردن: هراسیدن، ترسیدن، پَرَموسیدن
وَزارت: وزیری، دیوان	وَحشتناک: هراسناک، هراس انگیز، دهشتناک، ترسناک
وَزارتخانه: دیوان سرا	وَحشی: توسن (وَح)، سرکش، رام نشده، دشتی، درنده،
وَزرا: وزیران	ددمنش، دد، جنگلی، جانورانه، جانور، بیابانی
وَزَن: گرانی، گرانشگی، سنگینی، آهنگ، ارزش	وَحشیانه: ددمنشانه
وَزَن کردن: کشیدن، سنجیدن، ترازیدن	وَحی: فَرهش، آگاهیدن
وَزَنه: سنگه، سنگ ترازو، سنگ	وَحی کردن: فرهیدن
وَزین: گرانبایه، گرانشنگ، گران، سنگین، ارزشمند	وَخامت: ناگواری، سختی، بدفرجامی
وَساطت: میانجیگری کردن، میانجیگری، میانجی، پادرمیانی،	وَخیم: ناگویا، ناگوار
پا در میانی	وَداع: خدانگهدار، پدرود، بدرود گرفتن، بدرود، بار بستن
وَساطت کردن: میانرودان، میانجیگری کردن	وَداع کردن: بدرود گرفتن، بار بستن
وَسایل: کارمایه‌ها، دست آویزها، ابزارها	



وسایل نقلیه: ترابرها	وصیت نامه: سفارشنامه، سفارش نامه، سپارش نامه،
وسائط نقلیه: ترابرها	درگذشتنامه، درگذشت نامه
وسائل نقلیه: ترابرها	وصیتنامه: سفارشنامه، سپارش نامه، درگذشتنامه
وسط: میانی، میانه، میانگاه، میانجی، میان، بهینه‌گزیده	وضع: نهاد (و)، نهشت، نهادین، نهادن، نهاد، نهش،
وسطی: میانین (و)، میانگین	گذاردن، رویه، پایگذاری، برنهادن
وسع: فراخی، توانگری، توانایی	وضع حمل: زایمان، زایش
وسعت: فراخا (ب)، گستره، گسترش، گستردگی، فراخی،	وضع کردن: روایی ساختن، رواج دادن، برنهادن
پهنه، پهنای	وضعیت: نهش، سروسامان، چونی، چند و چونی، چگونگی،
وسعت دادن: گستردن، گسترانیدن	جایگاه
وسواس: کژ اندیشی، دودلی، بدگمانی، بداندیشی	وضو: دست نماز، پادیاب، آب دست
وسواس در نظافت: تن چینیکی	وضوء: آب دست
وسواسی: دودل	وضوح: هویدایی، گویا، سراسستی، روشنی، روشن، پیدایی،
وسوسه: دیوکامگی، بداندیشی	بیانگر، آشکارشدن
وسوسه کردن: برایستاد کردن	وطن: میهنی، میهن، کشور، سرزمین، سامان، زادگاه، زاد و
وسیع: گسترده، فراخ، دامنگیر، پهن‌آور	بوم، دیار، دولت، بوم، بلاد
وسیعی: گسترده‌ای	وطنی: میوه، میهنی
وسيله: کارمایه، دست‌آویز، دست‌آویز، الت، افزار،	وظایف: گماشتگی‌ها، کارها
ابزار	وظیفه: دَخْشَک (daxšak پ)، هرگ، خویشکاری، بایستگی
وصال: پیوند، پیوستن، بهم رسیدن	وظیفه خوار: روزی خوار
وصف: نگیزش، فروزه، ستایش، ارج	وعده: نوید، مژده
وصف کردن: شناساندن، ستودن	وعده: نویسنده، نویدش، نوید، مژده داده
وصل: پیوند، بهم رسیدن	وعده کردن: پیمان بستن
وصل شدن: پیوند داده شدن، پیوند دادن، پیوسته شدن،	وعده گرفتن: میهمان کردن
پیوستن	وعده ملاقات: زمان دیدار
وصل کردن: پیوند دادن، پیوند دادن، پیوسته کردن، پیوستن	وعظ: پند، اندرز
وصلت: زناشویی، خویشاوندی، پیوستگی	وفا: مهرورزی، پیمان‌داری
وصله تن: فرزندان، خویشان	وفا بعهد: درست پیمانی
وصله ناجور: ناهمگرا	وفا بعهد: درست پیمانی
وصول: رسیدن، رسید، دریافت، بدست آوردن	وفا بعهد: درست پیمانی
وصی: نماینده، سرپرست، جانشی	وفاء: مهرورزی، پیمان‌داری
وصیت: سفارش، سپارش، اندرز	وفات: میرش، مرگ، درگذشت



ولوله: غوغا، جنجال، آشوب

ولی: سرپرست

ولیعهد: جانشین

ونوس: ناهید

وهم: پندار (وهم)، هراس، ترس، پندار، بیم

ویزا: روادید



وفات کردن: مردن، درگذشتن، جان سپردن

وفادار: آیریا

وفق: سازواری، سازگاری

وفق مراد: به دلخواه، به خواسته دل

وفور: فزونی، فراوانی، فراوان، بسیاری

وقاحت: گستاخی، بی‌شرمی

وقار: گرانسنگی، فرهمنندی

وقایع: سرگذشت‌ها، رویدادهای، رویدادها، رخدادها

وقائع: سرگذشت‌ها، رویدادها، رخدادها

وقت: وخت، هنگامه، هنگام، گه، گاه، زمان، روزگار، پاس

وقت و بی وقت: گاه به گاه

وقتی: هنگامی که، هنگامی

وقتی که: هنگامی که

وقتیکه: هنگامی که

وقف: ورستاد، نهادک، دهش

وقفه: درنگ، ایست

وقوع: رخداد، دست دادن، پیش آمدن

وقوف: پی بردن، آگاهی، آگاه شدن

وقیح: گستاخ، دریده، پررو، بی‌شرم، بی‌آبرو

وقیحانه: بیشرمانه، با پررویی

وکالت: نمایندگی، کارگزاری، جانشینی

وکالت با عزل: نمایندگی

وکالت بلا عزل: جانشینی

وکالت تسخیری: دادگزاری گزینشی، دادگزاری رایگان

وکالت نامه: نمایندگی نامه، دادگو نامه

وکیل: نماینده، کارگزار، جانشین

وکیل مجلس: نمایه، نماینده مجلس، نماینده انجمن

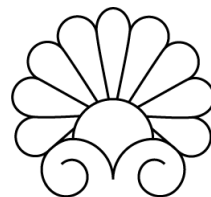
ولادت: زاییدن، زایش، زادن، زادروز

ولاغیر: و نه دیگر هیچ، و دیگر هیچ

ولایت: فرمانروایی، فرمانروای، سرپرستی، استان

ولد: فرزند، زاده، پور، بچه

ولع: آرز



هجوم آوردن: تازیدن، تاختن

هجوم بردن: رزمیدن

هد هد: شانه بسر، پوپک

هدایت: رهنمودی، رهنمود، رهبری، راهنمایی، راهبرد

هدایتی: راهبردی

هدر: نفله، سرآیند، تباه، بیهودگ، برباد رفته، از دست رفته

هدر دادن: تباه کردن، از دست دادن

هدر رفتن: بر باد رفتن

هدف: آماج، آرمان، انگیزه

هدنرس: سرپرستار

هدهد: پوپک

هدیه: دهش، چشم روشنی، پیشکش، ارمان

هذیان: چرند، پریشان گویی

هر فردی: هرکسی

هراس: ترس

هرج: آشوب

هرج و مرج: درهم درهم، پریشانی، آشوب

هردمیل: هرکه هرکه، درهم بر هم

هرطریق: هرراه

هرطور: هرگونه، هرچور

هرقدر: هرچند

هروقت: هرگاه

هزل: یاوه، شوخی

هزیمت: گریختن، پراکندگی

هژبر: شیر، دلیر

هست: موجود (ه)

هشلهف: نجسب، ناگویا، ناشیوا، نازیبا، ناآشنا

هضم: گوارش (ه)، گواریدن

هضم رابعه: گوارش پایانی

هضم شدن: گواریدن (ه)، گواردن (ه)

هغصی: گونه، ریخت، روش

هاتف: سروش، آواگر، آوازدهنده

هادی: رهنما، رهبر، پیشوا

هارد: سفت، سخت

هارددیسک: گرده سخت

هارمونی: هماهنگی (ه)

هارمونیک: هماهنگ (ه)

هال: سرسرا، تالار

هاله: خرمن

هتاک: رسواکننده، بی‌شرم، بدزبان

هتاک: ناسزاگویی

هتک: ناسزا، دشنام

هتک حرمت: آبروریزی، آبروبری

هتل: مهمانسرا

هجا: واج، آواج، آوا

هجاء: آواج

هجران: دوری، جدایی

هجرت: کوچیدن، کوچ کردن، کوچ، فراروی، فرارفت، دوری

از میهن

هجری: فراروی

هجری شمسی: خورشید سال

هجری قمری: ماه سال

هجو: یاوه، نکوهش

هجوم: تکش، تک، تازش، تاخت و تاز، آفند



هفت خط: دغلکار	همجوار: همسایه
هق جلی: برگستوان	همردیف: همپایه
هلاک: نیستی، نابودی، مرگ	هم شکل: هم گون
هلاک کردن: نابود کردن	هم صحبت: هم‌واژه (hamvāčik)،
هلاکت: نابودی	همعقیده: هم‌باور
هلال: مَه‌چه، ماه‌چه، ماه نو، کمان	همفکران: هم اندیشان
هلی کوپتر: چرخ‌بال، بالگرد	هم قدر: همسنگ
هلیکوپتر: بالگرد (ه)،	هم معنی: چمواژه
هم جنس: همگن	هم مقدار: همسنگ
هم جهت: همسو، هم رون	هم نوع: همگون، همگن
هم درجه: هم‌تراز	همه فن حریف: همه کاره، زرنگ
هم سفر: همراه رهنوردی	هموریج: خون روی
هم شکل: هم‌ریخت، همانند	هم وزن: هم‌ترازو
هم صحبت: همدم، هم سخن	هموستاتیک: خون ایستان، خون ایست
هم عصر: هم‌دوره	هموستاسیس: خون ایستی
هم عقیده: هم باور، هم اندیش	هموطن: هم میهن
هم فکران: هم اندیشان	هموطنان: هم میهنان
هم قافیه: هم پساوند	هموفیلی: خوندوستی
هم قدم: همگام، همراه	همولیسس: خون کافت
هم مسلک: هم‌باور	همین طور: همین گونه
هم معنی: همگن، هم چم، هم آرش	همین‌طور: همین گونه
هم معنی مترادف: هم آرش	هندسه: هندچک، دیوان، اندازه
هم وطن: هم میهن	هندسی: دیوانی
هماتولوژی: خون شناسی، خون پزشکی	هنه امد: زبان، چاپلوسی
همان طور: همان‌گونه، همان گونه، همان جور، همانسان	هوسبازی: تن کامگی (tankāmagīh)،
همان‌طریق: همان روال، همان روش	هوش مصنوعی: هوش‌واره
همان‌طور: همان‌گونه، همانسان	هول: هراس، ترس، بیم، باک
همان‌قدر: همان اندازه	هولناک: هراس انگیز، ترسناک
همت: کوشش، پشتکار	هوموپاتی: همسان درمانی
همجنس: همگون	هوی و هوس: گرای، خواهش
همجهت: همسو	



هویت: هستی، نهاد، نام و نشان، کیستی، شناسه، شناسایی،

چیستی، چبود، جم

هیات: گروه، ریخت، دسته، انجمن

هیات تحریریه: گروه نویسندگان

هییت: ترس، بیم، بزرگی

هیپنوتیزم: خواب گری

هیپنوتیک: خواب آور

هیپنوسیس: خواب واره

هیجان: شور، جوش و خروش

هیچ وجه: هیچگونه، هیچ روی

هیچ وقت: هیچگاه

هیچموقع: هیچگاه

هیچوقت: هیچگاه

هیدراته: آبدار (ف)، آبیوشیده (ف)،

هیدراسیون: آبدار کردن (ف)، آبیوشی (ف)،

هیدرولیز: آبکافت (ف)،

هیروگلیف: نگاریک

هیکل: کالبد، تنه، پیکر، اندام

هیها: دریغا، دریغ، افسوس

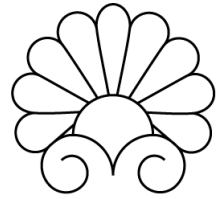
هیولا: دیو

هییت: گروه، دسته

هیئت: گروه، ریخت، دسته، انجمن

هیئت حاکمه: کشورمداران، فرمانداران





یقین: واخ، هازش، درواخ، بی گمانی، بیگمان، بی شک، باور

یقیناً: بی گمان

یقیناً: بی گمان

یک بعدی: تک سویه

یک ذره: یک خرده

یک ربع: یک چهارم، یک چارک

یک طرفه: یکسویه

یک عده: شماری

یکدفعه: بیکیبار

یکطرف: یکسو

یکطرفه: یکسویه، یکرویه

یمن: همایونی، فرخندگی، شگون

یواش: آهسته

یورتمه: لوکه، رهوار، چارگامه

یورش: تکش، تازش، تاخت و تاز، تاخت

یوم: روز

یوم ازل: ناآغازروز

یومیه: هر روز، روزانه

یونجه: اسفست، اسپست

ییلاق: سردسیر، تابستانگاه



یادش به خیر: یادش گرامی

یاس: نومیدی، ناامیدی، دلسردی

یاس آمیز: نومیدانه

یاغی: نافرمان، گردنکش، سرکش

یاقوت: یاکند

یالقوز: یکه، تنها، بی همسر

یایسه: نومید، نازا، سترون

یائسه: نومید، نازا، سترون

یأس: ناآرام

ییوست: خشک شکمی

یتیم: مادرمرده، پدرمرده، بی مادر، بی سرپرست، بی پدر

یتیم خانه: پرورشگاه

یحتمل: شاید، تواند بود

ید: دست

ید طولا: خستگی ناپذیر، پرتوان

یدک: دنباله، پالاد

یر به یر: سربه سر

یراق: نوار، ساز و برگ، ابزار

یرقان: زردکان، زرد روی

یسنی: یسنا

یعنی: هم چم است، می چمد، چم

یعنی چه: برای چه

یغما: چاپیدن، تاراج

یقہ: گریبان



بن‌مایه‌ها

- ◀ د.ن. مکنزی، برگردان مهشید میرفخرائی، فرهنگ زبان پهلوی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۲.
- ◀ محمد حسین ابن خرف تبریزی، برهان قاطع، به کوشش دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ◀ منصور ثروت، فرهنگ کنایات، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ◀ فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالره انصاری، به کوشش محمد جواد شریعت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ◀ سید محمد علی داعی الاسلام، فرهنگ نظام، دانش، تهران، ۱۳۶۴.
- ◀ م فاضل اف، فرهنگ عبارتهای ریخته زبان تاجیک، آکادمی فن‌های پی سی سی تاجیکستان، اینستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی، نشریات دولتی تاجیکستان، دوشنبه، ۱۹۳۶.
- ◀ محمدجان شکوری، ولادیمیر کاپرانف، رحیم هاشم و ناصر جان معصومی، برگردان: محسن شجاعی، فرهنگ واژگان فارسی تاجیکی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.

برای فراهم آوری این واژه‌نامه افزون بر واژه‌نامه های پارسی چون فرهنگ معین، فرهنگ دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ آندراج، از نسک‌های زیر نیز بهره برده شده‌است:

- ◀ تهمورس جلالی؛ فرهنگ پایه به پارسی سره، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۴.
- ◀ لیلا جلالی؛ فرهنگ جلالی (ویراست فرهنگ پایه)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۶.
- ◀ احمد کسروی؛ واژه نامه پارسی پاک، چاپ باهماد آزادگان و شرکت سهامی چاپاک، تهران ۱۳۲۳.
- ◀ محسن شاملو؛ واژه های فارسی، انتشارات پدیده، تهران ۱۳۵۴.
- ◀ ضیا الدین هاجری؛ فرهنگ بیست‌هزار، نشر به آفرین، تهران ۱۳۸۶.
- ◀ مهرانگیز فرمین؛ واژه نامه کوچک زبان پارسی، انتشارات فرهنگ ایران، پاریس ۱۳۸۶.
- ◀ ابولقاسم پرتو؛ واژه‌یاب: فرهنگ برابره‌های پارسی واژگان بیگانه، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- ◀ فریده رازی؛ فرهنگ واژه های فارسی سره، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۹.
- ◀ ج دانشیار، فرهنگ‌نامه ی پارسی آریا، انتشارات فرهنگ مردم، اصفهان ۱۳۸۶.
- ◀ مصطفی پاشنگ، فرهنگ پارسی پاشنگ (ریشه‌یابی واژگان پارسی)، تهران ۱۳۸۱.
- ◀ امیرحسین اکبری شالچی؛ واژه‌نامه نافر جام سره بر پایه زبان پهلوی، واژه‌نامه سره برگرفته از مقدمه دهخدا، فرهنگ نافر جام پارسی سره بر پایه برهان قاطع.
- ◀ امیرحسین اکبری شالچی؛ ، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
- ◀ بهرام فره‌وشی ، فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.